آنه ماری شیمل

در قلمروی خانان مغول

ترجمه

فرامرز نجد سمیعی



بسم الله الرحمن الرحیم

در قلمروی خانان مغول

نویسنده:

آنه ماری شیمل

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در قلمروی خانان مغول

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیمل، آنه ماری، ۱۹۲۲ - ۲۰۰۳م.

Schimmel, Annemarie

عنوان و نام پدیدآور : در قلمروی خانان مغول / تالیف آنه‌ماری شیمل ؛ ترجمه فرامرز نجدسمیعی.

مشخصات نشر : تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۴۲۶ ص.:مصور، نقشه.

فروست : موسسه انتشارات امیر کبیر؛ ۱۱۳۸.

شابک : ۵۲۰۰۰ریال۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۱۰۶-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : عنوان اصلی: Im Reich der Grossmoguln : Geschichte, Kunst, Kultur, ۲۰۰۰.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۹۳] - ۴۱۴.

یادداشت : نمایه.

موضوع : مغولان هند -- تمدن

موضوع : مغولان هند -- شاهان و فرمانروایان

موضوع : مغولان هند -- تاریخ

شناسه افزوده : نجد سمیعی، فرامرز، مترجم

رده بندی کنگره : DS۴۶۱/ش۹۵د۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۴/۰۲۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۴۲۲۷

فهرست

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱

پیشگفتار

قضاوت انسانی در مورد گذشته هیچ‌گاه ساکت نمی‌ماند: تمام چهره‌های تاریخی در تجسم دنیای بعد، در نوسان هستند؛ در مورد آنچه بوده، یک رأی نهایی وجود ندارد ...

از تشریح و تجسم وقایع تاریخی، شخص تشریح کننده، و زمان او روشن‌تر قابل شناسایی هستند تا آنچه تشریح شده است. ما در مورد ژرف‌ترین انگیزه‌های خود، همنوعان و همعصرانی که دست‌اندر کار دیده‌ایم، خیلی کم می‌دانیم، ولی همواره ادعا می‌کنیم

که می‌توانیم از شواهد دریافت شده به طور اتفاقی، حقایق را در مورد نژادها و چهره‌های گذشته دور، به دست آوریم ...

کارل، ی. بورک هاردت، تفکر درباره کارل پنجم (در: تصاویر، فرانکفورت، ماین ۱۹۵۸)

میلتون «۱» در، بهشت گم شده می‌نویسد: «وقتی خداوند می‌خواهد به حضرت آدم که تازه خلق شده است عجایب آینده خلقت را نشان دهد، به او اجازه می‌دهد که نگاهی به آگرا و لاهور خانان مغول اندازد.»

قلمروی خانان مغول (۱۵۲۶ – ۱۸۵۷) در قرن ۱۷ و ۱۸، برای اروپا نوعی سرزمین افسانه‌ای با ثروت عظیم، جواهرات غیر قابل تخمین، و وسایل زرین بود، در صورتی که لازم باشد از شخصی با نفوذ زیاد و ثروتی به تمام معنی مرموز نام برده شود، هنوز هم واژه «مغول» چنین چیزی را در ذهن تداعی می‌کند.

البته فرمانروایان مغول هندوستان خود را هرگز به این اسم که چیزی جز عربی شده نام قبیله «مونگلها» نیست، نمی‌نامیدند. آنها از «خاندان تیمور»، فاتح آسیای مرکزی (وفات ۱۴۰۵) بودند که بابر بنیانگذار قلمرو، مستقیما از او اصل و نسب دارد، در حالی که از طرف مادری اصل و نسبش به چنگیز خان فرمانروای مغول می‌رسد.

---

(۱) Milton.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲

در جهان اسلام، هیچ یک از سلسله‌های سلطنتی مستندتر از مغولها نیستند. دو نفر از بزرگترین فرمانرواهایشان دفتر خاطرات یا شرح احوالی از خود باقی گذاشته‌اند که زندگی، ماجراجوییها، سرگرمیهای مورد علاقه‌شان را نشان می‌دهد، این دو، بابر (دوره حکومت ۱۵۲۶– ۱۵۳۰) و جهانگیر، نبیره‌اش (۱۶۰۵– ۱۶۲۷) هستند. آثار مهم تاریخی رسمی و غیر رسمی از تمام رویدادهای مهم و غیر مهم دربار و سیاست گزارش می‌کنند. این گزارشها شامل توصیفات زنده شاهزاده خانم گلبدن، درباره زندگی برادرش همایون و تاریخچه وقایع بداونی با زبان گزنده‌اش در دوره اکبر است که در برابر مدیحه سراییهای پرشور و هیجان ابو الفضل، هم عصر و رقیب علوم الهیاتش قرار می‌گیرد و ما گرفتن اطلاعات جزء به جزء در مورد اداره امور دربار و تجهیزات آن را تا چندین دوجین دستور پخت غذای شاهانه مدیون او هستیم.

در دهه‌های بعد شرح وقایع دربار با ذکر تاریخ، بیشتر وجود داشته است، در موارد بسیاری نیز مصور شده‌اند، از مینیاتورهای جذاب سرشار از زندگی‌ای بابرنامه، که به وسیله آنها به کوشش هنرمندان دربار نوه‌اش اکبر، آراسته شده است، و همچنین تصاویر زیبا در پادشاه نامه ویندسور، و سایر آثار مهم تاریخی بزرگ دوره شاه جهان (۱۶۲۶– ۱۶۵۸).

ما از مردمان ساده، چه دهقانان و چه صنعتکاران چیز زیادی در نمی‌یابیم. البته در گزارشها چیزهایی درباره مهمانان خارجی، مثل یزوئیت‌های پرتقالی در دربار اکبر، آمده است؛ اخبار مربوط به فرستادگان اروپایی مثل سر توماس رو «۱»، انگلیسی منتقد راستین جهانگیر، و کمی بعد توصیفات برنیر «۲» و تاورنیه «۳» جواهر فروش، و گزارشهای مانوچی «۴»، پزشک ونیزی و تعداد زیادی دیگر که با مقداری تخیل، زندگی خصوصی طبقه بالای اجتماع را توصیف می‌کنند، در مورد دیدگاه‌های مختلف زندگی به ما اطلاعاتی می‌دهند. قلمروی مغول به واسطه یک چنین توصیفاتی، آنچنان جذاب شده بود که در آغاز قرن ۱۸ یک جواهر فروش آلمانی به نام یوهان ملشیور دینگلینگر «۵»، با همکارانش برای اگوست نیرومند همان اثر معجزه‌آسا را خلق کردند که به عنوان جشن تولد اورنگ زیب، در گنبد سبز رنگ در سدن هنوز هم مورد تحسین قرار می‌گیرد.

هنرهای زیبا حمایت شدند و همان طور که ما از آثار مینیاتوریستها تشخیص می‌دهیم، شناخت چهره‌های مهم سده‌های اکبر تا شاه جهان را مدیون آنها هستیم. چون آنها با وفاداری به هنر عکاسی،

---

(۱). SirThomasRoe.

(۲). Bernier.

(۳). Tavernier.

(۴). Manucci.

(۵). Johan Melchior Dinglinger.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳

بزرگان دربار را چهره‌نگاری کرده‌اند. بافندگی و انواع هنر نساجی نیز شکوفا شدند. همچنین ظروف گرانبها از عقیق و سنگ یشم، و سلاحهای جواهرنشان درخشان، و دست نویسهای ظریف پرتزیین در جلدهای مجلل، ساخته و پرداخته شدند.

شعرا به ستایش فرمانروایان و بزرگان دربار پرداختند، ولی شعر تنها به زبان فارسی کلاسیک اصلاح شده، در طول صدها سال وجود نداشت، بلکه در قرن ۱۶ شعرهای عارفانه در زبانهای ناحیه‌ای هم مثل سندی، پنجابی، و پشتو سروده شدند، شعر هندی نیز حفظ و نگهداری شد. سانسکریت باز هم نقش مهمی را ایفا می‌کرد، در حالی که در دربار مغول زبان ترکی، که ترکی جغتایی نواحی آسیای مرکزی است، به عنوان زبان خانوادگی، کم و بیش آراسته و پیراسته، زنده نگه داشته شد.

مورخان هندی و غربی مطالعات و بررسیهای بسیار زیادی را وقف امور اداری، رتبه‌های پیچیده بزرگان، امور مالک و رعیت، کشاورزی، امور لشکری مغولان، و موضوعات دیگر کرده‌اند؛ چون در اینجا نیز اسناد بی‌شماری در آرشیوهای شهرهای مختلف هند، و در مجموعه‌های خصوصی وجود دارند. گاه، گذشتن از میان ارتباطات پیچیده خانوادگی و ادارات متغیر سیاسی و نظامی، مشکل است، و مشکل‌تر وقتی است که می‌بینیم غالبا با یک اداره جدید، عنوان یا لقبی جدید مرتبط بوده است.

مناسبات مذهبی داخل هند بیش از هر چیز تحسین کنندگان و منتقدان را از مدتها پیش به خود مشغول داشته است، چون به هر حال در این سرزمین عظیم تمام شاخصهای مذهب اسلام را- از سخت‌گیرترین بنیان گرایان گرفته، تا صوفیان در حال خلسه- می‌توان یافت. در حالی که بیشتر ساکنان به هندوئیسم وابسته بوده‌اند، مسیحیان، یهودیان، پارسیان، چینی‌ها، و برخی دیگر تصویر رنگارنگی از یک سرزمین چند مذهبی را شکل داده‌اند. در میان خانان مغول، بیشتر آثار تقدیم اکبر شده است، او در حینی که به وسیله مورخان هندو- مسلمان متعصب به سبب رویگردانی غیر واقعی‌اش از اسلام لعنت می‌شود، از طرف متفکران عرفان و نمایندگان یک جنبش فراگیر طرفدار صلح و متکی بر یگانگی، به عنوان «سایه خداوند در روی زمین»، و بزرگ‌ترین فرمانروایان هندو- مسلمان مورد تحسین قرار می‌گیرد- رفتاری که در مورد نبیره‌اش اورنگ زیب (۱۶۵۸- ۱۷۰۷) برعکس است.

حتی اگر کسی از تاریخ و فرهنگ سلسله مغول چیزی نداند، تاج محل در آگرا، آرامگاه شاه جهان، همسر و مادر چهارده بچه‌اش را که در سال ۱۳۶۱ در بستر زایمان فوت شده است می‌شناسد، این ساختمان ظاهرا شفاف برای دنیا نماد زیبایی و عشق شده است.

شکوه و جلال قلمرو حدود ۲۰۰ سال پایدار ماند؛ پس از مرگ اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷، اضمحلال تدریجی و دردآور باز هم یک سده و نیم دیگر ادامه می‌یابد تا اینکه پس از شورش ناموفق سال ۱۸۵۷ سربازان در موتینی، انگلیسی‌ها سلطه خود را بر قلمروی گذشته مغولان تثبیت می‌کنند. ملکه ویکتوریا در

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴

سال ۱۸۵۸، پادشاه هند شد.

مغولها از زمان بچگی‌ام مورد توجه و علاقه من بودند؛ در کتاب دست‌نویس و نقاشی شده با دست که من به عنوان یک دختر بچه ۱۶ ساله دانش آموز درباره فرهنگ اسلامی تألیف کرده‌ام، نه فقط تصاویری از تاج محل و آرامگاه اعتماد الدوله، بلکه تصویر چهره دوازده فرمانروای مغول نیز وجود دارد. از زمان نخستین دیدارم از هند و پاکستان در سال ۱۹۵۸، در سفرهای تقریبا هر ساله‌ام

این موقعیت را داشتم که تمام آثار معماری ذکر شده در این کتاب را ببینم، و به لطف مهمانداران سخاوتمندم ادامه حیات ظریف‌ترین آداب و رسوم دوره مغول را در خانواده‌های بزرگ مشاهده کنم. بارها به اشخاصی برمی‌خورم و برخورده‌ام که فورا یادآور چهره‌ای در یک میناتور مغولی بوده‌اند و انگار که خیلی از نژادها و گروه‌ها هنوز زنده‌اند! آیا دختر جوان، مانند جهانگیر که نیم‌رخش دقیقا شبیه اوست، حلقه مویی کنار گوشش نداشت؟ قطعا، او یکی از بازماندگان مغول بود. آیا همکاری که از لکنو آمده است این تصور را به وجود نمی‌آورد، که انگار همین حالا ـ از بخارا کوچ کرده است؟ و شاهزاده «راجپوت» زیبا در روی تصاویر، بارها در دانشگاه به من برخورده بود ...

من شخصا فرهنگ مغول را چنین تجربه کردم.

علاوه بر اینکه در سالهای ۱۹۶۷، ۱۹۹۲، زمانی که من کرسی استادی دانشگاه هاروارد را برای فرهنگ هندو- مسلمان داشتم، زندگی مذهبی و ادبی آن سده‌ها، بیش از هر چیز توجه و علاقه مرا به خود جلب کرد و من این را به عنوان سعادتی فوق العاده احساس می‌کردم ضمن آنکه اجازه داشتم برای ده سال به عنوان مشاور ویژه در بخش اسلامی موزه متروپولیتن نیویورک همکاری کنم. در دوره نوجوانی‌ام کتاب زیبای ارنست کونل «۱» تحت عنوان میناتورهای دوره اسلامی موزه دولتی برلین، یکی از گنجینه‌هایم محسوب می‌شد و اینک بدین ترتیب می‌توانستم در آماده‌سازی نمایشگاه باشکوه هند که در تابستان ۱۹۸۳ برگزار می‌شد، همکاری کنم. همکاری با استوارت کری ولش «۲»، که با کمک او کتابهای زیادی را منتشر کرده‌ام، موجب شادی همیشگی من بود.

آنچه مرا به اندازه کافی خوشحال کرد، آشنایی با همه کسانی بود که با هنر مغول سر و کار داشتند. ابا کوخ «۳» با من، دهلی قدیم را زیر پا گذاشت. عده زیادی از دانشجویانم همواره دیدگاه‌های تازه‌ای از دوره مغول را در برابر من گشوده‌اند، من به همایش بزرگ درباره «فتح پورسیکری» که در سال ۱۹۸۹ در هاروارد برگزار شد، اشاره می‌کنم. من همواره درباره هنر دکنی و طلاکاریهای گرانبها با مارک

---

(۱). ErnstKuhnel.

(۲). StuartCaryWelch.

(۳). EbbaKoch.

زبروفسکی «۱» که خیلی زود به کشورش فراخوانده شد، با علاقه به بحث می‌پرداختم.

من به مجموعه‌های بی‌نظیر جاگدیش مایتال «۲» در حیدر آباد- دکن و، آموزشهای زیادی که در هند از دوست گرانمایه‌ام دکتر ضیأ، آ. شاکب (که از مدتها پیش در لندن است)، درباره امور اداری و رسم و رسوم مغول دریافت کرده‌ام و می‌کنم، با قدردانی فکر می‌کنم. لندن به لطف فیلیپا ووگان «۳» که در خانه مهمان‌نوازش همواره به روی من گشوده بود و هنگام صرف صبحانه درباره جنبه‌های نقاشی یا حامیان فرهنگ و هنر مغول بحث می‌کردم، وطن دوم من شد. موزه‌ها و کتابخانه‌های لندن گنجینه‌ای برای تمام اشیای هندی هستند و همکاران من، روبرت اسکلتون «۴»، مایکل راجرز «۵»، ژرمیا لاستی «۶»، درست مانند مدیریت انجمن سلطنتی آسیایی آماده کمک بودند.

کتابخانه دولتی اموال فرهنگی پروس در آلمان با آقای دکتر ه. ا. فایستل «۷» و موزه اسلامی برلین با آقای دکتر فولکمار اندرلاین «۸»، مثل موزه مردم‌شناسی مونیخ، و موزه لیندن در اشتوتگارت، اطلاعات لازم را با میل و رغبت به من دادند و عکسهای مورد نیاز را تهیه کردند. من کاتالوگ دست نوشته‌های میناتورهای اتریش، و جزئیات درباره اتاق میلیونی قصر شون برون، را مدیون خانم

دکتر دوروته‌آ دودا «۹» در وین هستم.

در موزه ریت برگ زوریخ، دکتر ابرهارد فیشر «۱۰» همیشه آماده کمک و الهام‌بخش بود.

دوستان زیادی در لاهور، کراچی، پیشاور، و اسلام آباد به وسیله سمپوزیومها و انتشار آثار فارسی و اردوی بی‌شمار، تاریخ و هنر دوره مغول را تجلی بخشیدند و من آموزش چندین ساله را مدیون آنها هستم. دوستانم در آمریکا، در موزه‌های متفاوت، از تشویق من و اهدای هدیه به من دست برنداشتند، مثلاـ دانیل واکر «۱۱»، مدیر بخش اسلامی موزه متروپولیتن، پس از برقراری ارتباط با موزه هنر سین سیناتی، کارهایش را درباره فرش مغولی در اختیار من قرار داد.

شاگردان گذشته‌ام در هاروارد و در میان آنان ویلر، م. تیک استون «۱۲» را نباید فراموش کنم، که ترجمه‌ها

---

(۱). MarkZebrowski.

(۲). JagdishMittal.

(۳). PhilippaVaughan.

(۴). RobrtSkelton.

(۵). MichaelRogers.

(۶). JeremiahLasty.

(۷). H .O .Feistel.

(۸). VolkmarEnderlein.

(۹). DorotheaDuda.

(۱۰). EberhardFischer.

(۱۱). DanielWalker.

(۱۲). WheelerM .Thackoton.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶

و ویرایشهای جدید از مهمترین متنهای مغولی را در هاروارد، به صورت متنهای خوانای خوب به آمریکایی مدرن، به مورخان عرضه می‌کند. علی، س. آسانی مثل همیشه صبورانه منابع غیر موجود را در آلمان بررسی می‌کند.

دوستانم از بن، مثل کلاس ناومان «۱»، مدیر موزه کونیگ و کریستیان کلرس مان «۲»، نیز سؤالاتی در زمینه کارشان- علوم طبیعی و پزشکی- را پاسخ دادند؛ استفان ویلد «۳» و همکارانش در سمینار شرقی دانشگاه بن، در خواستهای عملی را با صمیمیت همواره یکسان برآورد کرده‌اند.

گوردون شوبرت لورآخ «۴»، دست‌نویس را خوانده و ماه‌های متمادی در تکوین آن با مکالمات تلفنی دایمی، تشریک مساعی داشته است.

همکاری با دکتر مارلا اشتوکن برگ «۵» و آنگلیکا شنایدر «۶» در انتشارات ث. ه. بک «۷» همواره باعث شادی بود.

---

(۱). Clas Naumann.

(۲). Christian Kellersmann.

(۳). Stefan Wild.

(۴). Gudrun Sohubert Lrrach.

(۵). Marla Stukenberg.

(۶). Angelika Sehneider.

(۷). C .H .Beck.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷

دیباچه تاریخی

پیش از آنکه به تمـام معنی به تمـدن فرمانروایان مغول بپردازیم، به نظر لازم است خلاصه‌ای کوتاه از تاریـخ مغول عرضه شود. البته زمینه موضوع آن چنان گسترده است که اشارات مختصـری کفایت می کند؛ منابع و مأخذ بیش از حد غنی هسـتند و در بیشتر موارد ارزیـابی علمـا، کاملا_ متضاد رو در روی هم قرار می گیرنـد. علاوه بر این خواننـده دائما با اسامی، عناوین، و مشاغل جدیـد روبه‌رو می‌شود. صاحبان این مشاغل و عنوانها همواره از نو درگیر دسـیسه‌ها می‌شوند؛ جبهه عوض می کنند و گاه باعث می‌شوند که تاریخ فرمانروایان مغول بافتی در هم پیچیده و گره خورده به نظر رسد که حدود اواخر دوره، در قرن ۱۸ م.

چشم‌انـدازی تسلی‌ناپذیر عرضه می‌دارد. جنگهـای بی‌شـمار بـا پیروزی به پایان می‌رسـند، جنگهایی که در آنها شـجاعت درخشان اولین نسل فرمانروایان مغول، پیروزی بر دشمنان مختلف را به همراه دارد، ولی از طرفی نیز جنگهایی که در آنها حماقت، ضعف، و در عین حال شقاوت و بی‌رحمی به شکستی دور از انتظار و گاه ناحق منتهی می‌شود.

کار من فهرست‌بندی این واقعیات یا تحلیل بافت دسـیسه‌ها نبوده است، چون تقریبا در پس هر تحولی دسـیسه‌ای است- شرح احوال امیران سلسـله اکبر که فیلوت «۱» در کتـاب تـازه‌اش در ترجمه انگلیسـی آیین اکبری اثر ابو الفضـل ارائه می‌دارد، مثل بیش از ۷۰۰ شرح احوال در مآثر الامرا اثر صـمصام الـدوله، گمراه کننـده هسـتند. من می‌توانم فقط به یک بافت حتی بسـیار جالب توجه‌تر برای خودم اشـاره کنم: این روابـط خـانوادگی و ازدواجهای درون درباری مغولها هسـتند که از آغاز به مصالـح سلسـله سلطنتی خـدمت کرده‌اند و در واقع با وجود تمام مشکلات به شکوفایی افسانه‌های عاشقانه بزرگ منتهی شده‌اند.

مـا خوشـحالیم که تقریبـا از چهره تمـام فرمانروایان مغول تصویری داریم؛ تعـدادی از آنها ممکن است این خلاصه تاریخی را کمی سرزنده‌تر کنند.

---

(۱). Philloth.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹

ظهیر الدین بابر، فردوس مکان «۱» «که جای او در بهشت است» (۱۴۸۳- ۱۵۳۰)

ما از چهره بابر نخستین فرمانروای مغول تصویر مسـتندی در دست نـداریم، چون مصور کردن یادداشـتهای جذاب او از دوره نوه‌اش اکبر، و از زمانی که شـرح احوال او به فارسـی ترجمه و به سه دست خط زیبا پاکنویس شـد، نشئت می گیرنـد. البته چهره بنیانگذار سلسـله سـلطنتی با کمی تقلیـد از خطوط چهره اکبر، شایـد هم با کمی تأکیـد بیشتر روی خطوط چهره‌ای ترکی، به نمایش گذاشـته شـده است، بـدین ترتیب او در دست نگاشـته‌های بابرنـامه به جـای یـک سوار بی‌باک و یک فاتـح که در سال ۱۵۲۶ بنیان قلمروی هندش را بنا نهاد (چهار سال پیش از مرگ زودرسش)، دلاوری نوجوان و ماجراجو به نظر می‌رسد.

ولی او پس از مرگ، از هندوسـتان، جـایی کـه بـه نظرش گـاه شـگفت‌انگیز می‌آمـد ولی محبـوبیت چنـدانی نـداشت، بـه جایگـاه

پیروزیهای نخستینش، جایی که بیشتر بچه‌هایش به دنیا آمده بودند، بازگشته است: بابر در کابل در یک کوشک کوچک روباز به خاک سپرده شده است.

بـابر در شـرح احوال خود که یکی از با اهمیت‌ترین آثار ادبی ترکی جغتایی است، می‌نویسـد: «من در ماه رمضان ۸۹۹ ه. ق. (ژوئن ۱۴۹۴) بـا دوازده سـال سن فرمـانروای اسـتان فرغانه شـدم.» پـدرش میرزا عمر شـیخ بود که اصل و نسـبش مسـتقیما به تیمور بزرگ می‌رسید. او به عنوان یک تیموری اصیل عنوان

---

(۱). Firdausmakani.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰

میرزا را یـدک می‌کشید. ارتبـاط بـا آسـیای مرکزی در دربار مغول که دربار تیمور نامیـده می‌شـد، برقرار مانـده بود و جهانگیر در آخرین سالهـای زنـدگی، از یکی از مهمانـان سـمرقندی‌اش بارهـا پرسـیده است که وضع آرامگـاه میرزا تیمور چگونه است و برای تعمیرات آن پول فرستاده بود.

مـادر بـابر دختـر یـونس خـان مغول یکی از نوادگـان چنگیز خـان بود و همسـر بیوه بسـیار فعـال او، خیلی جـدی از نوه‌اش مواظبت می‌کرد. بستگان او کم و بیش به طور مستقل بر بخش بزرگ‌تری از آسیای مرکزی و افغانستان فعلی حکومت می‌کردند، و زندگی را برای مرد جوان مشـکل ساخته بودند. شـرح احوال او که در آن روابط فامیلی جزء به جزء شرح داده شده‌اند، باید برای این نوشته شده باشد تا حقوق او را به عنوان فرمانروا در جانشینان تیمور و چنگیز خان از طرف مادری آشکار سازد. (۲)

دوران جوانی او با مبارزه‌ها و مهاجرتها برای یافتن قلمروهای تازه پر شده‌اند. او در چهارده سالگی سـمرقند را محاصره کرد و پیروز شـد. امـا آنجا را به خاطر یکی از بسـتگانش بزودی از دست داد، او پس از یک محاصـره ناموفق دیگر، به عنوان یک فراری یا بهتر بگوییم به عنوان شـهسواری سـرگردان به دوره‌گردی افتـاد، ولی در آیین و رسوم مغولی احتمالا بیشتر احساس راحتی می‌کرد تا در اطراف بسـتگان بیش از حـد شهرنشـین شـده تیمـوری‌اش. او بـا غرور توصـیف می‌کنـد کـه چگـونه در مراسـم مغولی، دم گـاو نر کوهان‌دار، با نه دم روباه و لباسی مغولی مورد تجلیل قرار گرفته است.

بابر در سال ۱۵۰۴ فرغانه را برای همیشه پشت‌سـر گـذاشت و به خراسان رفت، جایی که او، همان‌طور که می‌نویسـد: «برای نخستین بار ریشش را تراشیده است.» به معنی دیگر، کاملا به سن رشد رسیده بود.

او از اینکه مـادرش تقریبا به همان فعالی مادر بزرگش در گذشـته، در بیشتر ماجراجوییها وی را همراهی می‌کرده است، با غرور یاد می‌کند. او در موقعیتی سخت، تنها چادری را که او و گروه کوچکش داشتند، در اختیار مادرش قرار داده است.

او به کابـل، جایی که برای همیشه محل محبوب وی باقی مانـد رفت، آنجا مرکز مهم داد و سـتد در سـر راه هنـد به آسـیای مرکزی بود، میوه‌های عالی و شـرابی ممتاز داشت و بابر از اقوام زیادی که در آنجا دیده و از زبانها و گویشـهای بسـیاری که در آنجا شنیده بود دچار شگفتی شده است. (۳)

او در سـال ۱۵۰۶ برای نخسـتین بـار از هرات، جـایی که حسـین بـاقرأ عمویش، کمی بعـد درگـذشت دیـدن کرد. او که خود شـعر می‌سـرود، در مورد توان شاعری عمویش تقریبا منتقدانه قضاوت کرده است. او متوجه شد که چگونه بستگانش در آنجا با جشنهای بزرگ برای میگساری، خوش‌گـذرانی می‌کنند و میل به الکل که بابر برای نخستین بار آن را در آنجا تجربه کرده است، در خاندان مغول میراثی ناپسند شد.

توصـیفات بابر در مورد شـهر هرات امروزه هنوز هم ارزش حیاتی دارند؛ او در آنجا کوشکی را یافته است که نقاشیهای دیواری آن دلاوریهای تیمور الدین ابو سعید میرزا را نشان داده است، اگر در دوره مغول در

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱

هند نقاشیهای دیواری قصرها و کاخها نقش مهمی را ایفا می‌کرده‌اند، جای تعجب نیست.

در واقع هرات، بابر را مجذوب کرده بود. او به توصیف جشنهای شادی می‌پردازد که در آنها مردها نیز می‌رقصند، و اقرار می‌کند که او هنگام خوردن غذا در جشن نمی‌دانسته است که غاز کباب کرده را چگونه تکه می‌کنند ... با این وصف او دوباره راه می‌افتد و در مسیرش با یخ و برف می‌ستیزد تا به کابل برسد. او در آنجا برای نخستین بار دست به کاری می‌زند که بعدها موجب مشغولیتی محبوب برای فرزندانش می‌شود: او دستور ساخت باغی را به سبک چهار باغهای کلاسیک ایران می‌دهد که به وسیله نهرهای کوچک به چهار باغچه بزرگ تقسیم‌بندی می‌شود. مینیاتورها او را نشان می‌دهند که چگونه- چه در آن زمان و چه بعدها- بر کار باغبانها در آبیاری گلها، گیاهان، و باغچه‌ها نظارت می‌کند. (۴)

جوان جنگجو قبلاـ یک‌بار به سوی هند تغییر مسیر داده و در ژانویه سال ۱۵۰۵ با گروه کوچکش از طریق کوهات و بانو (امروزه ناحیه ایلیاتی در شمال غرب پاکستان) به هند رسیده، و افغانها را که با علف بین دندانهایشان (یعنی خفت‌بار تسلیم شدن) به او رو آورده بودند از پا درآورده بود. این حملات در واقع بیشتر برای دستبرد بوده است تا جنگ برای فتوحات، و در وحله اول گوسفندهای چاق و چله چادرنشینان مد نظر بوده است؛ ولی در چنین موقعیتهایی فرمانروای جوان، سنت تیمور را در ساخت هرمی از سرها حفظ می‌کرد. در قرارگاه او آداب و رسوم سختی حاکم بود: کسی که برای رژه شبانه نمی‌آمد، بینی‌اش چاک داده می‌شد.

بابر در این میان چندین‌بار نیز ازدواج کرده بود؛ در ۶ مارس سال ۱۵۰۸، پسرش همایون از زن سوگلی‌اش مهام، در کابل به دنیا آمده بود. در آن زمان پدر سرافراز به جای عنوان میرزا، عنوان پادشاه را برگزید. در یادداشتها از سالهای مهم ۱۵۰۹- ۱۵۱۹، زمانی که او موقعیتش را در افغانستان تثبیت کرد و بدون گذشت با قانون‌شکنان رفتار نمود، اثری نیست. حملات او به هندوستان شدیدتر شدند و زمانی که در سال ۱۵۱۹ مجددا پسر دیگرش به دنیا آمد، برای شگون او را هیندال، (که به ترکی هند را بگیر معنی می‌دهد)، نامید.

در کلکهر «۱»، در حوزه معدن نمک آنجا، از یاران با وفایش سوگند گرفت که به او در حملات بعدی‌اش وفادار بمانند، و یادداشتهایش نشان می‌دهند که او و چگونه به هندوستان، منطقه آن سوی سرزمین پنج رودخانه، همواره بیشتر نزدیک شده است، تا سرانجام در سال ۱۵۲۶ نخستین پیروزی اساسی را در برابر امیران لودی «۲» به دست آورد.

یادداشتهای جامع جوان فاتح درباره گلها و طاووسهای هند جذاب و بعضا نشاطانگیز هستند: نقاشان،

---

(۱). Kallakahar.

(۲). Lodi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲

ترجمه‌های بعدی شرح احوال را با تصاویر زیادی آراسته‌اند و ما درباره شگفتی بابر برای فیلها و کرگدنها اطلاع پیدا می‌کنیم؛ ما در آنجا می‌خوانیم که «صدای طوطی به قدری زشت است که انگار یک قطعه چینی شکسته را روی فلز می‌کشند»، و در حالی که میوه انبه و موز را تحسین می‌کند، میوه درخت هندی، مثل شکمبه پشت و رو کرده گوسفند به نظر می‌رسد. او در می‌یابد که از نخل پالمیرا نوعی عرق (تودی)، تهیه می‌کنند و از برگهای آن می‌توان برای نوشتن استفاده کرد و خیلی چیزهای دیگر، ولی او در مجموع هند را جای چندان جذابی نمی‌یابد.

در ۱۲ آوریل سال ۱۵۲۶ در بانی پات، منطقه‌ای وسیع و هموار نزدیک دهلی، جنگ در می‌گیرد.

۱۵ /۰۰۰ سرباز بابر- به طوری که گفته می‌شود- حدود ۱۰۰ /۰۰۰ سوار و ۱۰۰۰ فیل جنگی لشکر لودی، وارد جنگ می‌شوند و آنها را شکست می‌دهند. بابر پس از پیروزی به دهلی می‌رود تا از آرامگاه مقدسان شهر، استادان چیشتی، نظام الدین اولیأ (ف. ۱۳۲۶) و برادر هم کیشش قطب الدین بختیار کاکی (ف. ۱۲۳۵) که مثل بابر پیروز اصلیتش از یوش در آسیای مرکزی بوده است، دیدن کند. جنگ، سرنوشت امپراتوری مغول را رقم زد و بانی پات دوبار دیگر، در سالهای ۱۵۵۶ و ۱۷۶۱، محل جنگی سرنوشت‌ساز شد. این جنگها، جنگهایی با کشتگان زیاد بود که پرنده روح خیلیها از قفس جسم‌شان پرواز کرد، در حالی که بالهای دیگران با تیغه‌های شمشیرهای دو دم قطع شدند.

سربازان بابر هند را دوست نداشتند و خواجه کلان یکی از باوفاترین افسرانش در این‌باره شعری سرود:

چنان چه سالم و تندرست از هند بگذرم‌هر بار دوباره برایش ابراز دلتنگی کنم

رویم سیاه باد!

بابر به او، البته به شعر پاسخ می‌دهد که بهتر است سپاسگزار باشد؛ ولی اگر «می‌خواهد چهره سرما را ببیند- غزنه آنجاست!»

ولی بابر شخصا اصلاحات سرزمین را فعالانه به عهده گرفت؛ در آگرا که نخستین مقر او شد، بلافاصله باغی ساخت و علاوه بر آن حوضی پله پله و یک حمام، حمامی به سبک اسلامی که در هند ناشناخته بود، به آن اضافه کرد.

البته دشمنان آرام ننشستند؛ راناسانگها «۱» دوباره یک شاهزاده لودی را مأمور مقابله کرد، ولی در سال ۱۵۲۷ نزدیک خانوا «۲» از بابر شکست خورد. پس از این پیروزی بر شاهزادگان هندی حکمران منطقه، بابر

---

(۱). RanaSangha.

(۲). Khanwa.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳

به ترکی نوشت:

برای اسلام بی‌خانمان و دوره گرد شدم‌با هندیان، با کفار زیادی جنگیدم

آماده بودم، به عنوان شهیدی بمیرم‌ولی شکر خدا! دلاور دین و ایمان شدم! و به اسم خود عنوان غازی «۱»، یعنی مجاهد را اضافه کرد. بابر به نحوی جالب توجه به برخوردش با «محمد غوث گوالیوری»، عارف بزرگ، (ف. ۱۵۶۲) اشاره می‌کند که بالاترین صاحب نظر در ادای سوگند به نام خداوند بود و برادرش شاه پهول «۲»، باید مشاور همایون می‌شد.

فتوحات بابر ادامه یافتند؛ او دیدارش از گوالیور «۳» را توصیف می‌کند، جایی که تندیسهای عظیم عریان جینی‌های مقدس، که امروزه هم هنگام بالا رفتن به سوی دژ گوالیور دیده می‌شوند، مزاحمش بوده‌اند. (۵)

پس از پیروزی بر راناسانگها او خود را کمی بیشتر در اختیار خانواده‌اش قرار داد. در سال ۱۵۲۸ خانمهایی از کابل به هند آمدند و هیندال هدیه‌ای زیبا دریافت کرد؛ طفل ده ساله یک جوهردان جواهرنشان، یک چهار پایه مرواریدنشان، و لباسی شبیه لباس پدرش در اندازه کوچک، و یک کتاب الفبا دریافت داشت. ولی همایون جانشین پدر، به سبب سبک نامه‌نگاری پیچیده و غلطهای املایی مورد ایراد قرار گرفت. زیرا که بابر، خود یک ادیب بود که آثارش معیار اشعار ترکی، شریعت حنفی، و دیگر موضوعات قابل توجه مدارک ترکی جغتایی هستند، و او نوعی خط مختص به خود به نام خط بابری «۴» ابداع کرده بود.

بابر به نشانه تصرف کننده سرزمین دستور داد مسیر آگرا به کابل را اندازه‌گیری کنند و در آنجا سنگهای کیلومتر کار گذارند؛ او مسیرش را نیز به سمت شرق تغییر داد، و دستور ساخت یک کشتی راحت را صادر نمود. نام کشتی آسایش «۵» بود و چندین عرشه و کابین داشت، این کشتی در واقع می‌باید تمام تصاویر کشتی در مینیاتورها، و همچنین تصویر زیبای کشتی نوح را با عرشه‌های

متعدد و تمام حیواناتش در چندین طبقه، تحت شعاع قرار داده باشد. (۶)

بابر خود با غرور می‌نویسد که رود گنگ را ورزشکارانه مثل همیشه با ۳۳ حرکت طی کرده و با همان

---

(۱). ghazi.

(۲). ShahPhul.

(۳). Gwalior.

(۴). Khattbaburi.

(۵). asayish.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴

۳۳ حرکت بازگشته است؛ او افتخار می‌کند که از تمام رودهایی که سرراهش بوده‌اند با شنا گذشته است.

او در سال ۱۵۲۹ به بنگال رسیده؛ وی می‌نویسد: «البته در همان سال، شرخان سوری «۱»، کسی که سال پیش از او حمایت کرده بودم، به شورشیان افغانی پیوسته بود.» سوری‌ها طایفه‌ای از پاتان‌ها بودند و همین شرخان بود که حدود یک دهه بعد باید همایون را از هند رانده باشد.

زمانی که بابر اواخر سال ۱۵۳۰ همایون، پسر مورد علاقه‌اش را سخت بیمار یافت، برای تغییر بستر بیمار به انجام مراسم مذهبی پرداخت تا بیماری را به خود منتقل کند. او در ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ در سن ۴۶ سالگی درگذشت، و همایون که مورد حسادت برادرانش کامران، هیندال، و عسگری بود، فرمانروای جدید شد.

---

(۱). SherkhanSuri.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵

ناصر الدین همایون، جنت آشیانه «۱» «که جایش در بهشت است» (۱۵۰۸- ۱۵۵۰)

نقاشان همایون را می‌شناختند؛ چون او کسی بود که به لطف علاقه‌اش، نخستین هنرمندان از ایران به قندهار، کابل، و از آنجا به دهلی و آگرا آمدند. ما در تصاویر آنها شاه تقریبا نحیف را با چهره لاغر و غالبا با یک کلاه مشبک نوک تیز جغتایی با لبه‌ای عریض که به نحوی خاص به سمت بالا خمیده است، می‌بینیم. زیباترین و طبیعی‌ترین تصویر چهره، او را در چشم‌اندازی رمانتیک نشان می‌دهد؛ ما علاقه او را برای مسائل معنوی، نجوم، سحر، جادو در می‌یابیم؛ اما او به لذاید نفسانی، زن، و تریاک تمایل زیادی ندارد. با این وصف او روی بیننده‌ای که از خود می‌پرسد که چگونه این شاهزاده ظریف و لطیف پیش از اینکه بر اثر سقوط از پلکان کتابخانه‌اش در پوراناکیلا در دهلی به صورت غیر منتظره درگذرد، توانسته است سرزمین پدرش را از دست دهد و دوباره بازستاند، اثری صمیمی بجا می‌گذارد.

به همان اندازه که شجاعت تزلزل‌ناپذیر بابر و استعداد ادبی‌اش و درک واقعی او برای طنز، مورخان را بسیار تحت تأثیر قرار داده، و به همان اندازه که اکبر نوه‌اش مورد ستایش و تحسین زیاد قرار گرفته

---

(۱). Jannatashiyani.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶

است، به همان شدت نیز همایون در سایه پدر و پسر قرار دارد. مورخی درباره مرگش نوشته است: «او همان‌طور که بی‌مقدمه وارد زندگی شد، بی‌مقدمه با زندگی وداع گفت.» این مطمئنا قضاوت خیلی خشنی است.

همایون مثل پدرش دلاور نبود. او خود را خیلی زیاد وقف دنیای عرفانی- جادویی کرده بود: نجوم نقش اصلی را در زندگی او بازی می‌کرد؛ همه چیز بر اساس صور فلکی نظم یافته بود؛ انتخاب روزها برای او بدیهی بود- فقط در روزهای خاصی رده معینی از زیردستان اجازه داشتند که نزد او بیایند.

ایمانش او را به جایی هدایت کرد که نام خداوند را حتی اگر فقط بخشی از یک نام خاص هم بود غسل کرده می‌برد و بدین ترتیب مثلا عبد الکریم «۱»، بنده خدا، به سادگی عبدل خطاب می‌شد و کریم، نام خداوند از آن حذف می‌گردید.

مدتها پس از مرگش، خادم وفاداری کتاب خلاصه شده‌ای با دست خط همایون را نزد نوه‌اش آورد؛ کتاب حاوی دعاها، نکاتی درباره نجوم، و متونی مشابه بود.

دو شرح احوال به ما اجازه می‌دهند تا با همایون به عنوان فرمانروایی مخالف جنگ و بسیار انسان، آشنا شویم. یکی از آنها گزارشی است از گلبدن خواهر ناتنی‌اش که به خواهش اکبر خواهر زاده‌اش نوشته است، و دیگری یادداشتی است از جوهر، آفتابه‌چی‌اش که فرمانروا را به عنوان خادمی وفادار بیش از بیست سال همه جا همراهی کرده، و برای سلامتی شخصی‌اش مسئول بوده است.

همایون در پایان سال ۱۵۳۰، هنگام تاجگذاری‌اش ۱۲۰۰۰ دست لباس تشریفاتی را تقسیم کرد، که ۲۰۰۰ دست از آنها زرباف با دکمه‌هایی مطلا بودند. جدا از آن جشن بزرگی برپا شده بود. البته برادرهای ناتنی او کامران، عسگری، و هیندال، بدیهی است که علاقه‌مند بودند خود حکومت را در دست گیرند. (۱) ولی همایون کوشید به فرمان پدرش که از او خواسته بود به هیچ یک از برادرانش بد نکند، وفادار مانده بود. او زمانی که حاکم گوجرات بیهوده مشغول محاصره چیتور بود، شانس حمله به او را نیز از دست داد و بدون اینکه دست به کاری بزند، شاید هم بدون اینکه متوجه شود، نظاره کرد که شرخان سوری چگونه در سال ۱۵۳۲ با حیله دژ مستحکم روهتاس «۲» را در بیهار «۳» با وارد کردن سربازانش در لباس زنانه به آنجا تسخیر کرد. بدین ترتیب بزودی گور «۴»، بیهار، و جوانپور «۵»- منطقه پایین دست رود گنگ- در دست فرمانده باهوش پاتانها قرار گرفت.

---

(۱). AbdulKarim.

(۲). Rohtas.

(۳). Bihar.

(۴). Gaur.

(۵). Jaunpur.

شاخص برای رفتار او چیزی است که جوهر درباره جنگی زودهنگام گزارش می‌کند: نزدیک مانده و، سربازی فراری آمد که افسران می‌خواستند او را شکنجه کنند تا محل اختفای گنجهای دشمن را بروز دهد. همایون پاسخ داد: «چون این شخص به خواست خود نزد من آمده است، سخاوتمندانه نیست که به خشونت متوسل شویم، وقتی می‌توان چیزی را با ملایمت به دست آورد، چرا اقداماتی خشن را به کار بریم؟ دستور دهید ضیافتی راه اندازند و شراب مفصلی به او دهند و سپس از او بپرسید که گنجها در واقع کجا قابل یافتن هستند.»

همایون در سال ۱۵۳۸ عازم بنگال شد و برای مدتی طولانی به نحوی غیر قابل توجیه خود را به دست یک زندگی تجملی سپرد.

برادرانش شروع به طغیان کردند؛ هینداл، شاه پهول «۱» عارف و ساحر را که مرشد همایون بود به بنارس فراخواند و دستور قتل وی را داد؛ در واقع او در آگرا دستور داد تـا خطبه نمـاز جمعه را به نـام خودش و نه به نـام همایون بخواننـد. سپس همایون با لشکری ضعیف به کنـار گنـگ، جایی که شـرخان راه را بر او بست، لشـکر کشـید؛ دو قشون سه ماه تمام رودرروی هم ایسـتادند، و پس از پایان یک صـلح ظاهری کار به جنگ کشید (۲۵ ژوئیه ۱۵۳۹)، که در این میـان پل روی رودخانه شـکست و انسانهای زیادی غرق شدند و به وسـیله سوسـمارها به کام مرگ کشـیده شدند. زنها هم در این میان کشـته شدند. اینک شـرخان دستور داد تا خطبه نماز جمعه در بنگـال را به نام بخواننـد و عنوان شـر شاه را تصویب کرد. شـمس الـدین آتگا از غزنه، که همایون را از غرق شـدن نجات داده بود بعدا بدین خاطر افتخار پیدا کرد که همسرش، جی‌جی آنا گا، یکی از دایه‌های اکبر کوچک شود، ضـمن اینکه او خود در حکومت اکبر یکی از مقتدرترین مردان شد.

در همان سال ۱۵۳۹، میرزا حیدر دوقلات «۲» پسـر عموی بابر به هنـد آمد؛ اثر تاریخی او تحت عنوان تاریخ رشـیدی یکی از منابع ارزشمند برای موقعیت در شمال شبه قاره است.

برادران همـایون از موقعیت اسـتفاده کردنـد؛ کـامران میرزا از قنـدهار، جایی که همواره یک پادگان قدرتمنـد مغول قرار داشت، به لاهور آمـد. هیندال نیز همچنین. یک لشـکر مغول به وسـیله شـر شاه شـکست داده شد؛ کامران و عسـگری به کابل عزیمت کردند. برای همایون راهی جز فرار نماند.

دوره‌ای که شـر شاه بر شـمال شـبه قاره حکومت کرد، به عنوان دوره نظم و تشـکیلات مطلوب، معروف است. فرمانده پاتانی دستور سـاخت شـاهراه، جاده بزرگ اصلـی را داد که امروزه هنوز از بنگال به پیشاور می‌رود؛ بین سونارگون در بنگال و اینـدوس، حـدود ۸۰۰ کاروانسـرا و تعداد زیادی آب انبارهای پلکان‌دار ساخت، و در جهلوم، نزدیک اسـلام آباد امروزی دژی عظیم به نام روهتاس، همانند قلعه‌اش در بیهار بنا

---

(۱). Phul.

(۲). Dughlat.

کرد.

در جاده‌ها امنیت حاکم بود، تبهکاران به سختی مجازات می‌شدند و بدائونی «۱»، مطمئنا بی‌طرفانه، شر شاه را تحسین بسیار می‌کند. با این وصف در حکومت شـر شاه و پسـرش اسلام شاه، فرقه مهدوی بدون ترحم تحت تعقیب بود. به هر حال شر شاه در سال ۱۵۴۲ در نتیجه انفجار باروت درگذشت و پسرش حکومت را به دست گرفت.

پسـران بابر در سـرزمین پخش شدند؛ هیندال، موات، (نزدیک دهلی)، کامران، پنجاب، و عسـگری سـنبهال را گرفتند؛ میرزا سلیمان پسـر عموی آنها در بـدخشان بود؛ ولی همایون از دست برادرانش و شـر شاه به سـند گریخت. او سـهوان در پایین دست ایندوس را بدون موفقیت برای هفت ماه محاصره کرد.

گرسنگی موقعیت را سـخت‌تر می‌کرد؛ دوستانش او را به حال خود رها کردند. گروه کوچک وفادار به او، به اضافه زنها ماه‌ها بین سند و راجاستهان سرگردان بودند. به هر حال او هنگام اقامت در سند عشق جدیدی نیز پیدا کرد؛ او حمیده ۱۴ ساله با اصل و نسبی ایرانی بود که برای او در ۱۵ اکتبر ۱۵۴۲ پسـرش اکبر را در عمر کوت به دنیا آورد. به طوری که آفتابه‌چی تعریف می‌کند در موقع تولـدش، پـدر مغرور مشک افشانی می‌کنـد، تا عطر نوزاد زمانی دنیا را فراگیرد. به هر صورت سـرگردانیهای فرمانروای بی‌سـرزمین ادامـه یـافت و دشـوارتر شـد. قصـد رفتـن به قنـدهار بـود که هینـدال آن را گرفته و به عسـگری برادرش داده بـود. بـدین ترتیب راه

کوهستان در پیش گرفته شد. جایی که آن چنان سرد بود، که به گفته جوهر آفتابه‌چی «سوپی که از دیگ به بشقاب کشیده می‌شد، بلافاصله یخ می‌بست». (۲) گلبدن مشکلات گروه همایون را با شترهایی که در اختیارشان گذاشته شده بودند، این چنین توصیف می‌کند:

«در واقع شترهایی که در هفت نسل، بلکه هفتاد نسل، نه شهری و نه باری و نه انسانی را دیده بودند ... هر شتری که سوارش می‌شدی، سوارش را فورا به زمین پرت می‌کرد و راه جنگل را پیش می‌گرفت. هر شتر بارکشی، وقتی صدای سم اسبها را می‌شنید، جست و خیز می‌کرد و بارش را فرومی‌ریخت و به جنگل می‌گریخت. و اگر بار طوری محکم بسته شده بود که آن را نمی‌توانست با جست و خیز پرت کند، آن را با خود می‌برد و به سوی جنگل می‌دوید. وقتی که فرمانروا عازم کابل گردید، سفر این چنین آغاز شد ...

اما زمانی که دره ایندوس پشت‌سر گذاشته شد، وضع باید از این هم بدتر می‌شد: آنها تمام شب را در برف بودند و نه هیزمی وجود داشت و نه چیزی برای خوردن. آنها بسیار گرسنه و ضعیف شده بودند. شاه دستور داد تا اسبی را بکشند. دیگی برای پخت وجود

---

(۱) Badauni.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹

نداشت. بدین ترتیب آنها قسمتی از گوشت را در یک کلاهخود پختند و کمی را هم کباب کردند. آنها در هر چهار طرف آتش روشن کردند و شاه با دست پربرکت خود کمی گوشت کباب کرد که خورد. او گفت: «سرم از سرما یخ زده است.» ... آنها بامدادان چند بلوچ بیابانی را دیدند که زبانشان زبان شیاطین کویر بود ... (۳)

همایون سلامتی‌اش را در این دید که از ایران تقاضای پناهندگی کند. اکبر کوچک به مسن‌ترین همسر همایون داده و با مشکلات زیاد به قندهار و کابل آورده شده بود. در سال ۱۵۴۴ همایون و زن جوانش حمیده به ایران رسیدند، جایی که شاه طهماسب پسر بنیانگذار سلسله سلطنتی صفویه آنها را پذیرفت. همایون و همسرش از یک سری اماکن مقدس دیدن کردند، از جمله از مقبره جد حمیده، صوفی بزرگ احمد جام (ف.

۱۱۴۱) که فرمانروا بر دیوارش در تاریخ ۱۵۴۴، ۱۲، ۲۹ مصرع شعر فارسی زیر را نوشت:

اوه، تو که رحمت او همگان را پذیراستو برای او درون همگان آشکار است:

محل زندگی تو جایی است که برای دعا همه رو به آن دارند.لطف تو پشتیبان همگان است! (۴)

محمد همایون، کسی که در کویر بی‌انتها سردرگم است. توصیفات دقیقی از دیدگاه‌های مثبت و منفی این سفر ایران که فرمانروای فراری با مصرع شعری که اشاره به نام او دارد خود را به پادشاه نزدیک کرده است، به خصوص توسط جوهر آفتابه‌چی وجود دارد: هر کس می‌گریزد به زیر سایه همابنگر هما را که می‌آید زیر سایه تو! زیرا باور مردم است که سایه مرغ هما بر سر کسی که می‌افتد، آن کس شاه می‌شود ...

رفتار پادشاه ایران ظاهرا نامتعادل بوده است. طهماسب که پس از مرگ پدرش شاه اسماعیل، (ف.

۱۵۲۴) زودهنگام به سلطنت رسیده بود، در همان حال یک دوره «استغفار صادقانه» را پشت‌سر گذاشته و بارها کوشیده بود همایون را به پذیرفتن مذهب شیعه وادارد؛ به طوری که آفتابه‌چی تعریف می‌کند، او یک‌بار دستور داده بود مقدار زیادی هیزم برای زوج فراری بیاورند و اضافه کرده بود که اگر مذهب شیعه را نپذیرند، آن هیزمها را برای سوزاندن آنان مورد استفاده قرار خواهد داد. البته همه چیز به خوشی پایان یافت؛ همایون نیز در واقع امضای درخواست شده را داده و طرفین با مبادله هدایای بزرگ از هم جدا شدند، و همایون در این میان به پادشاه ایران الماس درشتی هدیه کرد.

از شانس همایون، درست در وسط آوارگی‌اش، بایرام خان یکی از سربازان پدرش از طایفه ترکمانان

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰

قره‌قیونلو به او برخورد؛ او به حمایت از سرورش ادامه داد؛ قندهار پس از گذشتن از سیستان و مشهد، دوباره پس گرفته شد. همایون همسر جوانش را در قندهار باقی گذاشت تا کابل را با وجود اینکه کامران در آنجا یک حکومت با وحشت واقعی به راه انداخته و تهدید کرده بود که اکبر خردسال را، که در آن زمان نزد او بود روی دیوار قرار خواهد داد تا نتوانند دژ را گلوله باران کنند، فتح کند. صحنه‌ای که اکبر خردسال مادرش را باز می‌شناسد، بارها نمایش داده شده است. (۵) کابل مجددا مثل روزهای حکومت بابر، مرکز مغولان شد و همایون موقعیت این را یافت تا تعدادی از بهترین نقاشان قلمروی صفوی را نزد خود آورد، زیرا آنها در نتیجه استغفار صادقانه شاه طهماسب در تبریز، پایتخت آن زمان، دیگر نمی‌توانستند انتظار تشویق هنر را داشته باشند.

همایون به لطف بایرام خان موفق شده مجددا حکومت منطقه به ارث گذاشته شده از پدرش را به چنگ آورد. او از جلال آباد تا پیشاور را با کلک سفر کرد و به آرامی ناحیه قبلا از دست داده را پس گرفت. هیندال برادرش که دوباره به او پیوسته بود در سال ۱۵۵۱ در یک حمله شبانه توسط کامران مجروح و کشته شد، و گلبدن خواهرش عمیقا سوگوار او بود. (۶) کامران در سال ۱۵۵۲ نخست نزد اسلام شاه سوری گریخت، سپس ملبس با یک بورقه «۱»، به آدم قاکار «۲» که بر اطراف ناحیه روهتاس نزدیک پهلوم تسلط داشت پناه برد؛ او در آنجا دستگیر شد و چون همایون از کشتن برادرش شرم داشت، وی را کور کردند- جوهر درباره این عمل که به اندازه‌ای بد انجام گرفت که شاهزاده را سخت عذاب داد، گزارش می‌دهد. کامران سپس با همسرش به مکه فرستاده شد که در سال ۱۵۵۷ در آنجا در گذشت. ولی همایون به سمت شرق رفت و در شرق لاهور باز هم بر تعدادی از جنگجویان سوری پیروز گردید، و دهلی را پایتخت خود قرار داد، و در پورانا قلعه، قلعه قدیمی، اقامت گزید. در آنجا یک سال بعد زمانی که عازم رفتن برای نماز بود، از روی پلکان کوشک کتابخانه سقوط کرد و زندگی‌اش به پایان رسید. بایرام خان که با اکبر چهارده ساله برای فتوحات در لشکرکشی بود، دستور داد از نوجوان اطاعت کنند. مورخی درباره همایون می‌نویسد:

«شخصیت شبیه به فرشته‌اش به هر فضیلت مردانه‌ای آراسته بود؛ در علم نجوم و ریاضیات بی‌همتا بود.»

کمی بعد ساخت آرامگاهش در دهلی نزدیک یومنا آغاز شد که پس از هشت سال فعالیت ساختمانی تحت نظارت مسن‌ترین بیوه‌اش، در سال ۱۵۶۹ پایان یافت، و همان‌طور که کلیم «۳» شاعر دربار شاه جهان سروده است، مرکز سلسله سلطنتی و زیارتگاه مغولان بعدی شد. (۷)

---

(۱). Burga.

(۲). AdamGhakkar.

(۳). Kalim.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱

جلال الدین اکبر عرش آشیانه «۱» «که جایش بر اریکه خداوند است» (۱۵۴۲- ۱۶۰۵)

به اکبر که برای خیلیها بزرگ‌ترین فرمانروای شبه قاره هند است و گاه با آسوکا، امپراتور بودایی، مقایسه می‌شود، زیادتر از هر خان مغول دیگر کتاب تقدیم شده است. ولی مسلمانان متعصب به او به چشم کافر می‌نگرند. از صورت او تصویر بسیار است و ما با چهره او که استخوان گونه برجسته شاخص ترکی و چشمانی تقریبا باریک را در معرض دید قرار می‌دهد، مأنوس هستیم.

البته توصیفی از وضع ظاهری او به وسیله جهانگیر پسرش، نیز وجود دارد: متوسط القامت؛ ولی متمایل به بلند؛ گندم‌گون؛ چشمان و

ابروانش مشکی بودند و پوستش بیشتر تیره بود تا روشن، او شیر اندام با سینه‌ای ستبر و بازوان و دستهایی بلند بود. در سمت چپ بینی‌اش خالی گوشتی به بزرگی نخود داشت که بسیار خوشایند بود.

سیماشناسان این خال را نشانه جاه و مقام و اقبالی بسیار بلند تلقی می‌کنند. صدای رسای او بسیار پرطنین و در صحبت و توضیح پرمایه بود. (۱)

اکبر چهارده ساله مالک قطعه کوچکی از هند شد که پدرش برای او به جاگذاشته بود، ورزشکار و

---

(۱). arshashiyani.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲

سوارکاری مجذوب، جسور، و خستگی‌ناپذیر بود. برای او با وجود اینکه در پیش بهترین آموزگاران درس می‌خواند و عاشقی شیفته کتاب و تصاویر بود، وقت زیادی برای درس خواندن نماند.

اشاره به اینکه اکبر آدمی عامی «۱»، بی‌سواد بود، غالبا به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده بود. اینکه او شبها با علاقه دستور می‌داده تا برایش کتاب بخوانند، اینکه حافظه‌ای عجیب برای اشعار و داده‌ها داشته است، و حتی اشعاری فارسی به سبک کلاسیک سروده است، بی‌اطلاعی او را در واقع از خواندن و نوشتن غیرممکن نمی‌سازد. اخیرا برای توضیح بی‌سوادی او، عدم توانایی خاص در قرائت، پیشنهاد داده شده است. (۲)

البته به نظر می‌رسد که باز هم توضیح دیگری برای عامی بودن اکبر وجود داشته باشد. این واژه که در قرآن «۲» برای حضرت محمد (ص) به کار برده می‌شود، به وسیله مسلمین به عنوان «بی‌سواد» تعبیر شده است؛ چون پیامبر در واقع مجاز نبود از طریق دانش عقلانی به آن‌سو منحرف شود که دانش وحی شده خود را با تفکر شخصی‌اش درآمیزد. بدین ترتیب در سنت عرفان اسلامی «عامی» اسم رمزی است برای عارفان الهام گرفته، و خیلی از عارفان هستند که پیروانشان آنها را با وجود اینکه آثار متعددی مبتنی بر مبانی علمی را به زبان عربی، فارسی، و سایر زبانها تألیف کرده‌اند، «عامی» نامیده‌اند. بنابراین باید این واژه را با این مفهوم تعبیر و برداشت کرد و ابو الفضل شرح احوال نویس تحسین کننده اکبر، مطمئنا منطبق با گزارشش اکبر را که «علم را مستقیما از خداوند» دارد «۳» به عنوان فرمانروایی الهام گرفته از خداوند نشان می‌دهد. البته اکبر خودش می‌گوید:

«پیامبران همگی بی‌سواد بودند. از این‌رو والدین باید که یکی از پسران خود را در این وضعیت باقی بگذارند.» (۳)

بدین ترتیب عامی به عظمت اکبر، و نه به یک نقص اشاره دارد. علاوه بر این یادداشت کوچکی به حروف عربی خوانا نیز از او وجود دارد. اینکه او بعدها در زندگی به فکر خواندن و نوشتن نبوده است، موضوعی است قابل درک. ما دو شرح از وقایع بزرگ و تعدادی از وقایع کوچک اکبر، به ترتیب زمانی در اختیار داریم. مدیحه‌سرایی پرشور و هیجان ابو الفضل و شیخ مبارک، شخص مورد اعتماد پسر اکبر و برادر فیاض شاعر دربار گواهی کننده بزرگداشت دلاوریهای واقعی اکبر است که در آن کوچک‌ترین اعمال فرمانروا از زمان کودکی‌اش به عنوان نشانه رفتاری الهی تعبیر می‌شوند. در این ارتباط آلان کووا «۴»

---

(۱). ummi.

(۲). سوره ۷، آیه ۱۵۷.

(۳). سوره ۱۸، آیه ۵۶.

(۴). Alanquwa.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳

شخصیت افسانه‌ای مغول پی گرفته می‌شود که به عنوان یک باکره، از موجودی آسمانی سه قلو حامله می‌شود که یکی از آنها جد چنگیز خان بود که مغولان را نیز در واقع نتیجه‌های او می‌دانند. (۴) قبل از اینکه اکبر متولد شود، نوری به چهره حمیده تابید. در واقع فره ایزدی «۱» اکبر را در برگرفت و در او رسوخ کرد: حتی در بازیهایش نشانه پنهان الهی جلوه‌گر شد که او با آن دنیا را تکان داد- به شکل شرح احوال قدیسان. (۵)

مینیاتوری ابو الفضل را نشان می‌دهد که چگونه به فرمانروا دومین جلد شرح وقایع خود را تقدیم می‌دارد- در این تصویر شرح وقایع‌نویس، فربه با چهره‌ای کمی پف‌دار و ریش خاکستری کوچک دیده می‌شود؛ کتاب با چرم و تذهیب زرین صحافی شده است. (۶)

اگر خوانندگان از سبک مغلق اکبر نامه به شیوه تاریخ انبیا خسته شوند، به آیین اکبری روی می‌آورند که ابو الفضل با آن موفق به کاری کاملا بزرگ شده است: در این سه مجلد ما به همه چیز، از تشکیلات قلمرو و ارتش مغول گرفته، تا تعداد شاغلین در انبار میوه یا نوع غذا برای ببرهای شکاری (چیتا) درجه یک، پی می‌بریم. حتی اگر برخی نیز آرمانی و آرزویی است، باز هم آیین اکبری یک کتاب مفید و مختصر بی‌نظیر درباره امور اداری و تشکیلات مغول است.

چنانچه انتقادی مورد درخواست باشد، می‌توان منتخب و التواریخ «۲» بداؤنی را مطالعه کرد، زیرا که این عالم مذهبی و مترجم، دوست قدیمی شیخ مبارک و پسرانش، در پایان اثرش از اکبر بی‌رحمانه انتقاد می‌کند: او مخالف هندیان، فرقه‌ها، به ویژه شیعه، و مخالف بی‌محتوایی اسلام است. آنچه را که ابو الفضل آزادی روشنفکرانه در دوره اکبر می‌نامد، برای بداؤنی هرج و مرج روشنفکرانه است. اثر او در سال ۱۵۹۵ به اتمام می‌رسد و تا روزهای حکومت جهانگیر معرفی نمی‌شود، ولی کتاب او پس از فضای پرشور و داغ اکبر نامه ابو الفضل، اثری مثل یک نسیم خنک مطلوب به جا می‌گذارد.

تاریخ الفی که برای نزدیک شدن بزرگداشت پایان نخستین هزاره گاه‌شماری اسلامی توسط ملا احمد تاتوی (۱۵۸۵ به قتل رسید) تألیف شد نیز به آنها اضافه می‌شود. طبقات اکبری «۳» مفید و قابل استفاده که بیشتر اطلاعات بداؤنی متکی بر آنها هستند، و نقاشیهای شخصی و جالب توجه اسد بیک که منشی ابو الفضل، و در سالهای آخر زندگی اکبر به عنوان فرستاده ویژه او خدمت می‌کرد، اساس کتاب بودند.

اکبر در نخستین سالهای حکومتش بیشتر به وسیله بایرام خان هدایت می‌شد؛ او در همان نخستین سال موفق شد بر رقیب خطرناکش همو ویکراماجیت «۴»، هندو در دومین جنگ بانی پات (۱۵۵۶) پیروز شود.

---

(۱). farr -i -izadi.

(۲). muntakhabat -tawarikh.

(۳). Tabaqat -iAkbari.

(۴). HemuVikramajit.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴

البته در درون کاخ گروهی از زنان، زندگی را برای او و بایرام خان وفادار دشوار کرده بودند. اکبر از نظر روحی به دایه‌اش ماهام آناگا بسیار نزدیک بود که پسر او ادهم خان، در امور اداری نقشی داشت. مادر جاه‌طلبش او را با میل در موقعیت بایرام خان می‌دید، به طوری که خار حسادت در قلب مادر رشد کرد.

ادهم خان فعالانه در محاصره و پیروزی ماندوس سهیم بود و در این میان خلاف فرمان اکبر که بردگی اسیران را ممنوع کرده بود عمل کرد. دو زن برده زیبا از اسیران به وسیله مادرش بی‌مقدمه به قتل رسیدند، تا عمل خلاف او پنهان بماند. زمانی که ادهم خان

در واقع مست و بی‌خبر از باده موفقیت دنیوی، چنان گستاخ شد که شمس الدین محمد آلگا، نخست وزیر و همسر یکی از دایه‌های اکبر و پدر میرزا عزیز کوکا را در داخل قصر با دشنه به قتل رساند، اکبر شاه در ۱۶ مه ۱۵۶۲ شخصا دست به کار شد و به دست خود ادهم خان را با ضربه‌ای به خوبی هدف‌گیری شده از بالکن قصر به پایین پرت کرد. از آنجا که او هنوز زنده بود، دستور داد او را برای بار دوم به پایین پرت کنند. بدین وسیله او راه خود را به سوی استقلال باز کرد. تمام آنچه درباره ادهم گفته می‌شود، بد است و او مانند مادرش افترازننده ممتازی بود و آنچه در توانش بود به کار می‌برد تا افکار اکبر را علیه با ارزش‌ترین امیرانش مسموم کند. در حالی که اکبر خود را به چیزهایی مشغول کرده بود که عظمت او را پنهان می‌داشتند، بایرام خان همه کارها را انجام می‌داد. او چند ماه قبل از مرگ ادهم از پست خود برکنار، و همان‌طور که رسم بود عازم زیارت مکه شده بود؛ او در راه سفر مکه به قتل رسید (۱۵۶۱، ۱، ۳۱). بداؤنی با اندوه می‌گوید: «دوره بایرام، زمانی که هند مثل یک عروس بود، بهترین دوره بود»، و صمصام الدوله نویسنده کتاب ماثر الامرا «۱» بدون هیچ قید و شرطی با او موافق است. همسر بایرام خان، دختر یکی از شاهزادگان مواتی، توانست با عبد الرحیم پسر چهار ساله‌اش فرار کند؛ سپس سلیمه خواهر ناتنی همایون و همسر دوم بایرام خان با اکبر ازدواج کرد، ضمن اینکه عبد الرحیم جوان بزودی به دربار فراخوانده شد، و اکبر شاه مثل پسرش با او رفتار کرد. او در زمان کوتاهی به منصبی بسیار بالا ـ ارتقا یافت و در تسخیر گوجرات، سند، و همچنین در جنگ برای دکن شمالی برتری و امتیاز خود را نسبت به دیگران نشان داد. او نه فقط خان خانان «۲» بود، بلکه به فارسی، ترکی و بیش از همه به هندی شعر می‌سرود. او مترجم توسوک «۳» بابر به فارسی و بزرگترین حامی فرهنگ و هنر شاعران در تمام دوره مغول بود. (۷)

در همان سال ۱۵۶۲ که ادهم خان کشته شد و ماهام آناگا پس از از دست دادن پسرش از دنیا رفت، اکبر عملیات جنگی‌اش را آغاز کرد. مالوا «۴» به وسیله ادهم خان قبلا تسلیم شده بود؛ گندوانا «۵» (۱۵۶۴) و

---

(۱). Maathiral -Umara.

(۲). Khankhanan.

(۳). Tuzuk.

(۴). Malwa.

(۵). Gondwana.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵

چیتور «۱» (۱۵۶۸) به دنبال آن مغلوب شدند. تصرف دشوار قلعه راجپوت «۲» که تسخیرناپذیر می‌نمود، در آثار مورخان، در اخبار رسمی شاهانه و در تصاویر مورد تحسین قرار گرفته است. در این میان تقریبا ۳۰ /۰۰۰ راجپوتی کشته شده‌اند. (۸) تسخیر رانتام بهور «۳» یک سال بعد، و بوندل خند «۴» در همان سال ۱۵۶۹ به توسعه امپراتوری مغول کمک کردند. تصرف گوجرات (۱۵۷۳)، جایی که به هر حال بعدا دوباره شورشها از سر گرفته شدند، از اهمیت برخوردار است. سپاهیان مغول رو به بنگال آوردند، جایی که آب و هوا، فرومایگان را مورد توجه قرار می‌دهد، و همواره گرد و خاک نفاق را بلند می‌کند، و خانه پرهیاهو و بی‌آرام، نامیده می‌شود. (۹) مغولان هرگز تمایل زیادی به بنگال نداشته‌اند: برای آنها که از مناطق کوهستانی آمده بودند، زمینهای باتلاقی اطراف رودخانه‌ها و خوراک ماهی و برنج سکنه بسیار بیگانه بودند.

تنشها بین شاهزادگان مغول ادامه یافت؛ حکیم میرزا جوانترین بردار ناتنی اکبر که بر کابل حکومت می‌کرد، در سال ۱۵۶۵ لاهور را محاصره کرد. با این وصف اکبر همان‌گونه که وفادارانش آرزو داشتند، از مجازات او اجتناب ورزید، چونکه او در واقع یادگار پدر محبوبش بود. منطقه کابل- افغانستان همواره به عنوان یک منبع مشکلات باقی ماند.

البته جنبه‌های دیگری هم در طول سالهای ۶۰ قرن ۱۶ وجود داشت: اکبر دژ آگرا را بنا نهاد که سنگهایش، قرمز مثل گونه‌های خوشبختی هستند. او به اداره امور مؤثرتری علاقه‌مند شد تا اکثریت هندی با سرزمین در حال گسترش یافتن او همزیستی بهتری داشته باشند. این عمل او را در سال ۱۵۶۴ به حذف جزیه «۵»، مالیات مصون بودن، برای گروه معینی از غیرمسلمانان، هدایت کرد.

بخشی از سیاست همزیستی نیز ازدواج اکبر با دختری راجپوتی بود. این دختر مانماتی، دختر راجه بهاگواندا، از امبر «۶» بود. مانماتی برای اکبر پسری به دنیا آورد که مدتها در آرزویش بود. زیرا که فرمانروا پس از مرگ فرزندان دوقلویش، همان‌گونه که بیشتر مسلمانان خوب این کار را انجام می‌دهند، به شخصی پارسا که نزدیک آگرا زندگی می‌کرد، مراجعه کرد. این شخص سلیم چیشتی «۷» بود. پیش از آن، فرمانروا سفری زیارتی به اجمر «۸»، جایی که بنیان‌گذار فرقه چیشتی، معین الدین به خاک سپرده شده بود،

---

(۱). Chitor.

(۲). Rajput.

(۳). Rantambhor.

(۴). Bundelkhand.

(۵). Jizya.

(۶). Amber.

(۷). SalimChishti.

(۸). Ajmer.

داشته است. سلیم چیشتی به او نوید پسری را داد و در تاریخ (۱۵۶۹، ۸، ۳۱)، تنها مروارید خلافت از صدف رحم بیرون آمد و به ساحل زندگی رسید. سپاس اکبر بی‌حد و مرز بود؛ طفل پسر را به اسم شخص پارسا، سلیم نام نهادند که بعدا به عنوان جهانگیر حکومت کرد. سفرهای زیارتی به اجمر در سالهای بعد به طور منظم انجام می‌گرفت و بزودی دو شاهزاده دیگر، مراد (۱۵۷۰) در اجمر، و دانیال (۱۵۷۲، ۹، ۹) به دنیا آمدند.

اکبر به عنوان قدردانی برای تولد سلیم نزدیک سکونتگاه شیخ سلیم در شهر فتح پورسیگری (۱۰) تأسیسات عظیمی از سنگ ماسه قرمز رنگ بنا کرد که در حیاط آن آرامگاه سلیم چیشتی، مثل مروارید سفیدی قرار گرفته بود. اکبر پانزده سال در آنجا اقامت گزید. او دستور داد در آنجا عبادت‌خانه‌ای «۱» بسازند که در آن شبهای پنجشنبه مباحثات مذهبی، ابتدا با عالمان دینی مسلمان، سپس نیز با هندوان و پارسیان که در سال ۱۵۸۰ یزوئیت‌ها نیز به آنها اضافه شدند، انجام می‌گرفت.

بدائونی عالم و سخت متعصب، توصیفات برجسته‌ای از مباحثات بین عالمان دینی تنگ نظر که انزجار اکبر علیه دین رسمی اسلام مطمئنا از آنها تغذیه شده است، ارائه می‌دهد:

عالمان دینی زمان ما ناگهان بسیار پرمدعا شدند و هیاهو و سردرگمی آغاز شد. شاه از رفتار گرگ‌وار آنها بسیار دلگیر شد و به من گفت: «در آینده در مورد هرکدام از عالمان دینی که بی‌معنی صحبت می‌کند و نمی‌تواند مؤدب باشد، گزارش کن؛ من مراقب خواهم بود که آنها اتاق را ترک کنند»! من آرام به آصف خان گفتم: «اگر این دستور را اجرا کنم، بیشتر آنها باید اتاق را ترک کنند.» شاه ناگهان پرسید که چه گفته‌ام. وقتی پاسخ مرا شنید، بسیار خوشحال شد و اظهار نظرهای مرا به آنهایی که نزدیک او نشسته بودند، بازگو کرد.

در واقع، وقتی عالمان دینی شمشیر زبان را در میدان جنگ مخالفتهای متقابل، از نیام می‌کشیدند، می‌توانست این واقعه روی دهد که موهای سبیل شاه مثل سبیل یک ببر سیخ شود. (۱۱)

دیانت اکبر همه ادیان را در برمی‌گرفت و همان‌گونه که او در حضور یزوئیت‌ها تصویر حضرت مریم را در عبادتگاه کوچکشان محترم می‌شمرد، برای مراسم دینی پارسیان، به ویژه برای پرستش آتش آنها نیز توجه نشان می‌داد و بیش از هر چیز می‌کوشید به وسیله ترجمه مهم‌ترین آثار سانسکریت، درک عمیق‌تری را برای هندوئیسم ترویج کند. نباید فراموش کرد که از فتح اللّه شیرازی، فیلسوف ایرانی که شاگردانش در دهه‌های سالهای بعد سنت فکری مهمی را توسعه دادند، از روزهای حکومت اورنگ زیب در لکنو نقش مهمی را در فرنگی محل «۲» ایفا کرده است. (۱۲)

---

(۱). Ibadatkhana.

(۲). FirangiMahal.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۷

مسئله‌ای که مورد بحث نیز قرار گرفته است، موضوع چند همسری است- اکبر خیلی بیشتر از چهار زنی که شریعت اسلام اجازه داده است (موضوعی که در مورد جانشینانش نیز صدق می‌کند) همسر داشت؛ توافق بر این شده بود که بقیه زنها را به شکل متعه «۱»، «زناشویی برای مدت معین»، به همسری برگزیند (که می‌تواند برای مدت محدود و معین تا حداکثر ۹۹ سال در صیغه‌نامه تعیین شود).

مباحثات در عبادت خانه به گسترش دیدگاه‌های مذهبی اکبر کمک کردند، مانند حادثه‌ای که در ۲۲ آوریل ۱۵۷۸ هنگام شکار برای وی رخ داد. زمانی که او در برابر حیوانات کشته شده زیادی قرار گرفت از خود بی‌خود شد و از آن پس ادامه کشتار را ممنوع کرد- عده‌ای از محققان خواسته‌اند که این را به عنوان حمله صرع قلمداد کنند، ولی این مطمئنا یک حالت جذبه «۲» بود که برای عارفان عادی است.

فرمانروا در پی آن، رسم و رسوم و سننی را از جوکی‌ها و صوفیان برگرفت. سرش را از ته تراشید و به گیاهخواری روی آورد و تمایلات او برای تلفیق و تألیف عقاید مختلف با یکدیگر علنی‌تر شد. تلاش او برای موعظه‌ای در روز جمعه، به هر حال قرین موفقیت نبود. سرانجام در سال ۱۵۷۹ کار به محضر «۳» نویسی معروف کشید، حکمی که اشتباها به عنوان فرمان مصونیت از خطا تلقی شده است. محضر که دست خط شیخ مبارک را داشت حق اجتهاد «۴» را به فرمانروا «پناهگاه انسانها، امیر مؤمنان» اعطا می‌کرد، یعنی حق تحقیق و بررسی آزاد در قانون (و در مورد او قضاوت آزاد)، در مواردی که حقوقدانان و علمای دینی نتوانند با هم به توافق برسند. (تأثیر منفی مباحثات در عبادت خانه محسوس است!) البته سلطان عادل «۵» آراسته به چنین اقتداری باید دانش شریعت را نیز داشته باشد، که این مورد درباره اکبر صدق نمی‌کرد. (۱۳) دو شخصیت بلند مرتبه مذهبی، شیخ السلام «۶»، عبد النبی «۷» و مخدوم الملک «۸» مجبور بودند فرمان را بر خلاف میلشان، با هم امضا کنند.

دو شخصیت بلند مرتبه یاد شده که از مدتها پیش به اکبر خدمت می‌کردند، ظاهرا همه چیز بودند، جز پارسایانی نمونه. عبد اللّه سلطان پوری، مخدوم الملک، قبلا به وسیله همایون به کار گمارده شده بود، سپس به رقیبش شر شاه خدمت کرد و دوباره اکبر او را پذیرفته بود. او و عبد النبی متخصص در هنر

---

(۱). mut'a.

(۲). Jadhba.

(۳). mahzar.

(۴). Ijtihad.

(۵). Sultan -iadil.

(۶). Shaykhul -islam.

(۷). AbdunNabi.

(۸). makhdumul -mulk.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۸

مال‌اندوزی خود بودند و هیچ کدام نمی‌توانستند همدیگر را تحمل کنند. بدین‌ترتیب اکبر آنها را در سال ۱۵۷۹ با هم به زیارت مکه فرستاد: وقتی آنها بدون اجازه بازگشتند به نحوی متفاوت به آن دنیا فرستاده شدند. گفته می‌شود که ابو الفضل مسئول مرگ عبد النبی (۱۵۸۴) بوده است. (۱۴)

در همان سال آزمایش شگفت‌آور اکبر روی داد: برای دریافتن اینکه آیا کودکان بدون آموزش صحبت کردن را یاد می‌گیرند، دستور داد عده‌ای از کودکان شیرخواره را در جایی جا دهند؛ سپس دایه‌هایشان را از حرف زدن با آنها منع کرد. وقتی پس از چندین سال بچه‌ها مورد معاینه قرار گرفتند، همگی لال و از نظر ذهنی عقب افتاده بودند ...

اکبر در سال ۱۵۸۵ فتح پورسیکری را ترک کرد؛ برای چهارده سال بعدی لاهور مرکز او بود، نباید فراموش کرد که مغولان به یک زندگی متحرک عادت داشتند و به ندرت برای مدتی طولانی در یک محل سر می‌کردند. البته عزیمت به لاهور در واقع باید به حساب این خواسته که شمال غرب شبه قاره بهتر در کنترل باشد، گذاشته شود. در مرز خطر از جانب فرقه روشنیه «۱»، گروهی از پاتان‌ها که انگیزه‌های عرفانی و سیاسی آنها را به حرکت درآورده و طرفداران مقتدری در کوهستانها پیدا کرده بود، تهدید می‌کرد. مان سینگ «۲» بهترین ژنرال راجپوتی اکبر روشنیه را شکست داده بود، ولی خطری که از طریق آنها متوجه بود نخست در آغاز قرن ۱۷ برطرف شد. در ژانویه سال ۱۵۸۰ یوسف صرفی «۳» حکمران کشمیر- تحسین کننده ابن عربی «۴» که با هبا خاتون شاعره ازدواج کرده بود، نزد اکبر آمد، چون در کشمیر تنشهای سیاسی به وجود آمده بود؛ در سال ۱۵۸۶ کشمیر و سوات جزو قلمرو شدند؛ در دهه‌های سالهای بعدی کشمیر با وجود اینکه سفر تقریبا ۴۰ روزه از لاهور تا آنجا تفریح خوبی نبود، مقصد تابستانی محبوب مغولان شد. در این بین اکبر از کابل دیدار کرد بر سر خاک پدر بزرگش بابر و عمویش هیندال فاتحه خواند.

فرمانروا از سالهای لاهور برای نوسازی اساسی دژ شهر استفاده کرد و در آنجا بود که ظریف‌ترین آثار قدیمی نقاشی مغول به وجود آمدند. زندگی او شدیدا نظم و ترتیب داشت؛ او در دستگاه اداری‌اش هر روز به کار معینی می‌پرداخت.

به طوری که ابو الفضل می‌نویسد: «ولی، آرمان صلح کل «۵»، صلح با همه، او را از فتوحات بیشتر باز نداشت، زیرا که او افزودن به قلمروی حکومتی را به عنوان وسیله‌ای برای ستایش خداوند، و حکومت را

---

(۱). Rawshaniyya.

(۲). ManSingh.

(۳). YusufSarfi.

(۴). IbnArabi.

(۵). Sulh -iKull.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۹

به عنوان پدیده جنبی عبادت به خداوند می‌نگریست.» (۱۵) بدین‌ترتیب گوجرات که بار نخست در سال ۱۵۷۵ سر اطاعت فرود آورده بود، دوباره مورد تهاجم قرار گرفت. این بار به فرماندهی پسر بایرام خان، عبد الرحیم، خان خانان بعدی، که پیروزی‌اش (سپتامبر ۱۵۸۳) را به شیوه‌ای بزرگ با تقسیم تمام غنایم ارزشمند جشن گرفت و احمد آباد را با یک پارک پیروزی «۱» آراست. میر معصوم نامی، مورخ سندی و دولت خان لودی (که پسرش خان جهان لودی بعدا رقیب سیاسی عبد الرحیم شد) در جنگ شرکت داشتند.

اکبر، از لاهور تصمیم گرفت سپاه را دوباره به قندهار بفرستد، دژی که همواره سبب مناقشات بین ایران و مغولان هند بود. سند، دره پایین ایندوس نیز باید سر تسلیم فرود می‌آورد، که از سال ۱۵۲۰ ارقون‌ها (که بابر با خاندان آنها نسبت داشت)، فرمانروایان جغتایی- ترکی بر آن حکومت می‌کردند و در پی آنان ترخان‌ها حکومت آن را به دست گرفتند، باید سر تسلیم فرود می‌آورد. مجددا خان خانان که از لاهور روی رود راوی با کشتی عازم ایندوس بود باید اعزام می‌شد. او پس از ماجراجوییهای ناپسند گوناگون سرانجام تهتا «۲» را فتح کرد، و شاهزاده جانی بیگ ترخان را به اسارت گرفت، و به لاهور آورد- اینکه شاهزاده علاقه‌مند به موسیقی و باده‌گسار، با اکبر تفاهم زیادی داشت و عضو دین الهی «۳» شده بود، جنبه جانبی دلپسند اعزام خان خانان بود، هر چند که اکبر ترجیح می‌داد به جای سند، قندهار به قلمرو اضافه شده باشد.

درباره دین الهی که شاهزاده سندی عضو آن شد تعبیرها و تفسیرهای متفاوتی وجود دارد. مخالفین اکبر این دین الهی را دینی جانشین می‌دانستند؛ ولی بیشتر به نظر می‌رسد که نوعی باشگاه سری و پنهانی برای اعضایی برگزیده بوده باشد. تنها یک هندی عضو آن بود. او راجه بریل، خواننده قدیمی و مصاحب اکبر بود که به وسیله اکبر به افتخارات والایی نایل آمده بود. مان سینگ مؤدبانه امتناع ورزیده بود که مذهب هندویش را برای چیزی ناشناخته رها کند. در غیر این صورت این مسلمانان با گرایشهای متفاوت بودند که همانند مریدی که مطیع مرادش باشد مطیع فرمانروا بودند. شرایطی که عضو باید می‌پذیرفت، و به آن قسم می‌خورد این بود که در روزهای خوب و بد در کنار فرمانروا باشد و برای فدا کردن زندگی، مایملک، افتخار و ایمانش حاضر و آماده باشد. ستایش ویژه نور خورشید و عناصر متفرقه که از مذهب معروف اکبر ریشه می‌گرفتند، از جمله چیزهایی بودند که وجود داشت. یک منتقد مدرن دین الهی را «توده درهم برهم انباشته‌ای از مراسم مذهبی مشخص»، نامیده است که به شکلی کاملا شگفت‌انگیز نمایش داده و با جلال و شکوه انجام می‌گرفت. (۱۶) به هر حال اکبر نباید در این فکر بوده

---

(۱). Fathbagh.

(۲). Thatta.

(۳). din -iilahi.

باشد که با دین الهی، دینی جانشین دین اسلام را ابداع کند و اینکه رفتار ضداسلامی او که همواره موجبی برای افشاگری بدائونی بود، حقیقتا تا چه حد بوده است، موضوعی است که ما هیچ‌گاه از گزارشهای ضد و نقیض به طور کامل در نمی‌یابیم. البته بدائونی نیز پی برده است که اکبر از ذکر «۱» خداوند، یا هو، یا هادی، «۲» غافل نبوده است؛ در حقیقت او پسر بدائونی را عبد الهادی «۳»، بنده خدا، نامیده است.

تلاشهای اکبر در مورد ایجاد یک جنبش فراگیر برای آزادی سایر مذاهب و ادیان، در هر صورت تنها فقط برای بدائونی غیرقابل تحمل نبود. عده‌ای از اعضای رهبری قشر بالای اجتماع نیز از این موضوع خوشحال نبودند. عبد الرحیم، خان خانان و میرزا عزیز کوکا برادر شیری اکبر، در بین آنها بودند. میرزا عزیز کوکا پنهانی لاهور را ترک کرد (۱۵۹۳) تا به مکه برود. نامه‌ای از اکبر به او

نشان می‌دهد که رفتار برادر شیری‌اش تا چه حد فرمانروا را که برخلاف توصیه خیلی از درباریان نمی‌خواست او را مجازات کند، رنجانده بود. اما اکبر نتوانست از دست انداختن برادر شیری‌اش که برخلاف عرف ریش بلندی گذاشته بود، امتناع ورزد: «تو دیر رسیدی- ظاهرا پشم ریشت برایت سنگینی می‌کند!» میرزا پس از بازگشت از مکه که به خواهش فرمانروا انجام گرفت، مجددا به اکبر پیوست، با وجود اینکه او نیز در مشاجرات بر سر جانشینی نقش مرموزی داشت، چون دخترش با خسرو، پسر جهانگیر که او به عنوان جانشین اکبر در نظر گرفته بود، ازدواج کرده بود.

پس از فتح سند در سال ۱۵۹۱ اکبر پروژه دیگری را اجرا کرد؛ تسخیر دکن، ایالت دولتهای مسلمان جنوب هند. از زمانی که محمد تغلق در سال ۱۳۲۷ گروه برجسته‌ای از روشنفکران را از دهلی به دئوگیر (دولت آباد) در دکن فرستاده بود، در آنجا سلسله‌ای از دولتهای مسلمان به وجود آمده بود که در آنها فرهنگی قابل توجه تکوین یافته بود. در زمان اکبر، احمد نگر شمالی‌ترین قلمرو بود و گلکنده «۴» و بیجاپور نیز دو قلمروی دیگر بودند. در گلکنده محمد قلی قطب شاه حکومت می‌کرد (۱۶۱۲- ۱۸۵۰)، شاعری بزرگ در، دخنی- اردو «۵» که اشعارش به واسطه لطافت و ملاحت برتر و ممتاز بود. در بیجاپور در همسایگی، در همان زمان ابراهیم عادل شاه دوم حکومت می‌کرد (۱۵۸۰- ۱۶۲۷) که از کودکی به تخت نشسته بود و تحت سرپرستی خاله‌اش، چند بی‌بی پرورش یافته بود- «چند بی‌بی»، شاهزاده خانم شجاع، باید در دفاع از احمد نگر، نقشی اصلی ایفا کرده باشد؛ این شاهزاده خانم که شجاعانه وارد جنگ گردید، به دست سربازان خودش کشته شد و بدین‌ترتیب احمد نگر در سال ۱۶۰۰ به دست مغولان افتاد.

---

(۱). Dhikr.

(۲). Yahuwa ,yahadi.

(۳). Abdulhadi.

(۴). Golconda.

(۵). Dakhni -Urdu.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۱

ابراهیم عادل شاه نیز مثل محمد قلی همسایه‌اش یک هنرمند بود. او به دخنی- اردو شعر می‌سرود و عاشق نقاشی بود و هر دو دربار با آگرا و لاهور در توجه به هنرهای زیبا رقابت می‌کردند. (۱۷) از آنجا که گلکنده غنی‌ترین منطقه برای کشف الماس بود، مغولان میل پیوند دادن آنجا را داشتند. علاوه بر این در دکن دست کم به طور موقت مسلمانان شیعه حکمفرمایی می‌کردند و ارتباطات قلمرو با ایران، در حینی که مشکل قندهار همواره باز هم مخل حسن همجواری مغولان با ایران بود، بسیار خوب بود.

اکبر در این حال بهترین فرمانده سپاهش، خان خانان عبد الرحیم را به دکن فرستاد که به وسیله مراد دومین پسر فرمانروا پشتیبانی (ولی در واقع بیشتر سد راه) می‌شد. مراد شخصیت پیچیده‌ای داشت که به وسیله میراث بد مغولان، یعنی استفاده بیش از حد از الکل و مواد مخدر، پیچیده‌تر می‌شد. او در سال ۱۵۹۹ در اثر اعتیادش درگذشت.

قرارگاه مرکزی خان خانان و همراهانش در برهان‌پور کنار رود تاپتی، در مرز شمالی دکن اصلی قرار داشت. (۱۸) عبد الرحیم شهر را به زیبایی بازسازی کرد؛ هنوز هم ویرانه‌های کتابخانه با عظمتش که در آن بیش از چند خطاط، تذهیب‌گر، صحاف، و غیره به کار گمارده بود، باقی است؛ علاوه بر آن تمام شاعران بزرگ و کوچک سرزمین- چه فارسی‌نویس و چه هندی‌نویس- تشریک مساعی داشتند. او با یک حمام زیبا و تعداد زیادی باغ شهر را آراست که در هر حال از اواسط قرن ۱۶ مرکز ابریشم و کتان‌بافی بوده است (بافندگان حدود سال ۱۵۴۰ از سند مهاجرت کرده بودند)، و همان‌گونه که شهر برهان‌پور به نام (برهان الدین قریب، ف. ۱۳۳۸)، بزرگ روحانیون چیشتی نامگذاری شد، در زمان اکبر نیز مرکز عرفان و اسماعیلی‌های ستپنتی «۱» گردید.

توجه مغولان بیشتر به این بود که دژ اسیر گره «۲»، را واقع در حدود ۲۰ کیلومتری شمال برهان‌پور به دست آورند. (۱۹) کسی که یک‌بار از این دژ که با شیب بسیار تند ۳۰۰ متر از سطح زمین بالا رفته است دیدن کرده باشد، مشکل می‌تواند دریابد که چگونه حدود ۳۴ /۰۰۰ نفر در آن سنگربندی کرده از خود دفاع کرده‌اند یا محاصره‌کنندگان چگونه توانسته‌اند از صخره‌های سیاه تقریبا عمود بالا روند. ظاهرا خیانت یا رشوه در کار بوده است- اسیر گره در نوامبر سال ۱۶۰۰ به دست مغولان افتاد.

ابو الفضل جزو کسانی بود که در محاصره نقش داشت. او به آرامی پله‌های نظامی گری را بالا رفته بود.

زمانی که پرونده دژ بسته شد و ابو الفضل آرام به سمت شمال حرکت کرد تا به اکبر گزارش کند، در منطقه مورد حمله بیرسینگ بوندلا قرار گرفت و کشته شد. بیرسینگ بعدا از جهانگیر منصب بالایی دریافت کرد، چون همین ولیعهد بود که دستور قتل را صادر کرده بود. در آن زمان سلیم استاندار اللّه آباد

---

(۱). Satpanthi.

(۲). Asirgarh.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۲

بود و می‌خواست که نهایتا حکمران شود و ابو الفضل در مورد عده‌ای از جوانان افشاگر راز، به سلیم گزارش داده بود. جهانگیر پس از به تخت نشستن در کمال خونسردی نوشت:

با وجود اینکه این واقعه دلیلی برای خشم در جان و روح شاه وقت بود، به هر حال خود را سرانجام آماده کردم، بدون احساس ناراحتی آستانه کاخ پدرم را ببوسم.

وقتی اکبر در ماه اوت ۱۶۰۲ از مرگ دوست وفادارش اطلاع پیدا کرد، بی‌هوش شد. در آن روز باید که او این بیت شعر را سروده باشد:

زمانی که شیخ ما از اشتیاق زیاد نزد ما آمد، آمد او از اشتیاق به پای بوسم، بی‌سر و بدون پا آمد! (۲۰)

در هر حال سالهای آخر زندگی اکبر تیره و تار بود؛ مراد در اثر اعتیاد مرده بود، و دانیال- نخستین‌بار در سال ۱۵۸۸ ازدواج کرد- کمی پیش از اینکه شاهزاده خانم بیجاپوری که بایستی با او ازدواج کند و نمی‌خواست به برهان‌پور وارد شود، به همان سرنوشت دچار شد.

اکبر می‌توانست بر فیلهای وحشی چیره شود، ولی با پسر و وارثش سلیم (۲۱) مشکلات جدی داشت، و در حالی که ولیعهد در اللّه آباد راه خود را می‌رفت، فرمانروا همواره بدگمان‌تر می‌شد و از مسموم شدن ترس داشت. برخی از افسرانش انتشار داده بودند که بیشتر مایلند خسرو (متولد ۱۵۸۷) پسر بزرگ سلیم را جانشین اکبر ببینند- خسرو و برادرش خرم، شاه جهان بعدی، به عنوان نوعی گروگان در دربار اکبر بودند. البته در سال ۱۶۰۳ به لطف وساطت مریم مکانه، مادر اکبر صلح و آشتی برقرار شد. اکبر عمامه‌اش را بر سر سلیم گذاشت و بدین‌ترتیب نقش او را به عنوان جانشین نزد خود تأیید کرد. در ۱۵ اکتبر ۱۶۰۵ اکبر درگذشت و آرامگاهی عظیم و از نظر سبک آمیخته‌ای عجیب و غریب، برای او در سیکاندرا بنا نهاده شد.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۳

نور الدین جهانگیر، «کسی که جهان را تصرف می‌کند» (۱۵۶۹- ۱۶۱۷)

سلیم که پس از به تخت نشستن خود را جهانگیر نامید، نخستین فرمانروای مغول بود که مادرش از خاندانی ترک یا ایرانی ریشه نگرفته بود؛ او پسر یک شاهزاده خانم راجپوتی بود. بدین‌ترتیب این امیر شیفته هنر، در روی مینیاتورها مردی بسیار خوش قیافه و

شیک‌پوش به نظر می‌رسید که نیمرخ زیبایش عالی‌ترین خطوط چهره مخلوط را از دو نژاد ترکی و هندی داشت.

او همان‌طور که از توصیفات زنده مهمان بیگانه‌ای مثل سر توماس رو قابل تجسم است، به تمام معنی یک خان مغول به نظر می‌رسد- بسیار ظریف، مردی که هیچ‌گاه انگشتری و کفش و لباسی که ارزشش شایسته یک موزه نباشد، به دست و بر تن نمی‌کرد- و مع ذلک با کششی برای متلونی و ستمگری در وجودش.

ابیات استفان جورج «۱» در الجبل به نظر می‌رسند که متناسب او باشند:

بنگر، من مثل یک شکوفه سیب لطیف هستم‌آرام‌تر از بره‌ای تازه به دنیا آمده

با این حال آهن و سنگ و آتش_______________________________________

(۱). StefanGeorg.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۴ در روح منقلب مخاطره‌آمیز جا گرفته‌اندمن از پلکانی مرمرین پایین می‌روم

جسدی بدون سر در وسط آرامیده استدر آنجا خون برادر گرانمایه‌ام بیرون می‌زند

من به آرامی فقط دنباله لباس بلند ارغوانی را تا می‌زنم ... سلیم با نام جهانگیر پس از به تخت نشستن، همانند پدر جد خود، بابر، نوعی دفتر خاطرات تزوک «۱» از خود به جا گذاشته است که پس از اینکه او خاک پای اکبر را سرمه چشم کرد، با این جملات شروع می‌شود: وقتی که تخت سلطنت با جانشینی من مورد احترام قرار گرفته بود. دفتر خاطرات او منبع با ارزشی برای ایده‌ها، آرزوها، و احساسهای فرمانروایی است که در دوره حکومت او هنر مغول به نقطه اوج خود رسیده است، چون نیروی جمع شده او در شراب، زن، آواز، و علاقه به هنر راه باز کرده بود، در حالی که مورخان او را همزمان به عنوان مسامحه‌کار و بی‌علاقه به مسائل مالی و سیاسی توصیف می‌کنند. (۱)

جهانگیر که با زنان متعددی ازدواج کرده بود- همچنین با زنان راجپوتی- و پدر بچه‌های زیادی بود (یک‌بار در یک شب صاحب دو دختر شد!) اما با خسرو بزرگ‌ترین پسرش که امیدوار بود با کمک‌مان سینگ و میرزا عزیز کوکا جانشین پدر بزرگش اکبر شود، رفتار تندی داشت. شاهزاده در آوریل ۱۶۰۵ نخست به دهلی گریخت، جایی که جهانگیر او را تعقیب کرد و در یک موقعیت، از دو مرکز دینی شهر، یعنی مقبره همایون و آرامگاه نظام الدین اولیاء، روحانی چیشتی، دیدن کرد. خسرو و حامیانش شدیدا مجازات شدند و علاقه پدر همواره شدیدتر روی خرم، پسر یوده بای «۲»، دختر اودای سینگ، «راجه چاق و چله» متمرکز گردید که بعدا- البته پس از پایان یافتن سالهای سخت- به عنوان شاه جهان بر تخت سلطنت جلوس کرد.

همواره باز هم در مرزهای شرقی و غربی سرزمین، در بنگال و افغانستان فعلی، شورشهایی رخ می‌داد.

ولی توجه اصلی جهانگیر در زمینه نظامی به گسترش منطقه به سمت جنوب معطوف بود. جنگهایی که در دوره حکومت اکبر آغاز شده بودند، ادامه یافتند و به واسطه مهارت تاکتیکی ملک امبر فرمانده حبشی سپاه، که به هر وسیله‌ای می‌توانست سپاه مغول را بفریبد و گاه نیز بر آنها فایق آید، سخت‌تر شده بود.

عبد الرحیم، خان خانان- یک‌بار به مدت کوتاهی مورد بی‌مهری قرار گرفته بود، چون ظاهرا با قاطعیت کافی علیه دکنی‌ها وارد عمل نشده بود- مجددا در رأس ارتش سلطنتی قرار گرفت و سعی داشت که به

---

(۱). tzuk.

(۲). YodhBai.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۵

هر حال بیشتر با حیله جنگی تا حمله علنی، از برهان‌پور جلو دکنی‌ها را بگیرد. ایرج شهنواز، پسرش، نیز فعال و موفق در آن جمع

بود. (۲) از یکی از تصاویر تمثیلی که مدتها باب روز بودند، می‌توان دریافت که جهانگیر تا چه حد از این فرمانده سپاه سیاه‌پوست متنفر بوده است؛ تصویر، او را در شکوهی ملکوتی و احاطه شده به وسیله فرشتگان کوچک نشان می‌دهد که با یک تیر و کمان به سر قطع شده ملک امبر تیر پرتاب می‌کند ... (۳)

آتش تشنجهای اطراف قندهار نیز همواره مجددا زبانه می‌کشید. جهانگیر سعی داشت که مناسبات خوبی با ایران داشته باشد و در سال ۱۵۱۱ یک هیئت نمایندگی بلند پایه را نزد برادرش شاه عباس فرستاد تا هدایایی ببرند. از آنجا که او بیشنداس «۱» نقاش، برادرزاده نانهای «۲» نقاش را همراه با هیئت نمایندگی اعزام کرده بود، تصاویر زیادی از فرمانروای صفوی یافت می‌شود که- باز هم در روی یک تصویر تمثیلی دو نفره- در هاله‌ای از نور جلال و شکوه جهانگیر، به وسیله فرمانروای مغول در آغوش گرفته و تقریبا در حد خفگی فشرده شده است. (۴)

جهانگیر به همه‌چیز علاقه‌مند بود؛ او با معلومات‌ترین دوستدار هنر بود که می‌شد تصور کرد، و خاطرات او به سبب مشاهدات دقیقش از گلها و طاووسهای سرزمین (به ویژه کشمیر) ارزش زیادی برای خواندن داشت- هرچه که نظرش را جلب می‌کرد، توسط نقاش دربار ثبت می‌شد (گرفته از گیاهان نادر تا برخوردهای فرمانروا با صوفیان و بیش از همه جوکی‌هایی مثل گوسین جادروپ). «۳»

اینکه جهانگیر می‌توانست بدون آنکه زیاد دلواپس حکومت باشد، بزرگترین تجملات را داشته باشد و تقریبا فقط به هنر و علوم طبیعی بپردازد، فقط به لطف همسرش نور جهان بود. او دختر میرزا غیاث بیک «۴» یکی از منصب‌داران «۵» ایرانی بود که بعدا به عنوان اعتماد الدوله، تقریبا قدرتی نامحدود داشت؛ آصف خان برادر نور جهان، مرد قدرتمند شهر شد. مهر النسأ (خورشید زنان)، با یکی از افسران جهانگیر ازدواج کرده بود که در وضعیتی نامعلوم در بنگال با تیر زده و کشته شد. جهانگیر هنگام ازدواج با او در سال ۱۶۱۱، به او عنوان نور محل (روشنی قصر) را داد که بعدا به نور جهان ارتقا یافت. این زن باهوش ورزشکار و ماهر که حتی به نام خودش سکه ضرب کرد، با پدر و برادرش قدرت هدایت‌کننده اصلی بودند. همان‌گونه که صالح کنبوه «۶» می‌نویسد:

---

(۱). Bishndas.

(۲). Nanha.

(۳). GosinJadrup.

(۴). MirzaGhiyathBeg.

(۵). mansabdar.

(۶). SalihKanboh.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۶

«در نتیجه عشق بیش از حدی که او به نور جهان داشت، سرنخ تمام اعمال را به دست او داده بود- آن‌قدر زیاد که به تدریج در نتیجه عنان شل او امور کشور به بدبختیهای بزرگ زیادی دچار شد و ضعفها و بی‌نظمیهای عظیم به امور دولتی و مالی راه یافتند.» (۵)

در آن سال ارتباطات مغول- هند با قدرتهای اروپایی تقویت شدند. اگر چه اکبر در بدو امر با پرتقالی‌ها که از سال ۱۴۹۸ در نقاط مختلف کرانه غربی هند، به ویژه در گوا، استقرار یافته بودند، سر و کار داشت، ولی بعد انگلیسی‌ها وارد صحنه شدند. میلدن هال «۱» نامه‌ای از ملکه الیزابت اول، برای اکبر آورد که در آن تقاضای تسهیلات برای تجار انگلیسی شده بود. به این نامه هرگز پاسخ داده نشد، ولی کمپانی هند شرقی تأسیس شده در سال ۱۶۰۰ در روزهای حکومت جهانگیر شروع به پیاده کردن مناسبات تجاری

کرد. ما تصاویر زنده زندگی درباری و نیز مشکلات روزانه‌ای را که انگلیسی‌ها باید با آنها مبارزه می‌کردند، مدیون سر توماس رو هستیم- انگلیسی‌ها از کجا می‌دانستند که چه مقدار هدیه باید برای فرمانروا و کارمندانش آورده شود تا اصلا به چیزی برسند؟ ولی با وجود همه مشکلاتی که رئیس بندر سورت «۲»، مهمترین بندر وارداتی، برای انگلیسی‌ها ایجاد کرد، باز هم برخی از چیزها، از شراب و سرگرمیهای عجیب و غریب کوچک گرفته تا کالسکه‌ای برای نور جهان، باعث شعف جهانگیر شدند. ولی بیش از همه توجه‌اش به تصاویر اروپایی جلب شد.

البته انگلیسی‌ها و هلندی‌ها تنها در کرانه غربی هند مستقر نشدند؛ آنها کارخانجاتی هم در داکا و بنگال داشتند، در حالی که در هوقلی «۳» نزدیک کلکته پرتقالی‌های ثروتمند زندگی می‌کردند. بدین‌ترتیب حضور اروپایی‌ها قابل لمس‌تر شده بود.

ظاهرا عشق جهانگیر به پسرش خرم بی‌حد و مرز بوده است. او در سال ۱۶۱۷ به خرم عنوان شاه جهان داد که بعدا تحت این عنوان معروف شد. نور جهان ترتیبی داد که خرم با دختر برادرش، آصف خان، ازدواج کند؛ ارجمند بانو به ممتاز محل (برگزیده‌ترین زن قصر) تبدیل شد- تاج محل تقدیم او شده است.

البته همان‌طور که سلیم در سالهای آخر زندگی پدرش طغیان کرده بود، شاه جهان نیز روزی پس از پیروزی‌اش بر ملک امبر نافرمانی نشان داد و پسر محبوب به طور ناگهانی در دفاتر خاطرات به عنوان بی‌دولت «۴»، جوانک مسکین، ظاهر می‌شود. او- این‌طور که گفته می‌شود- در سال ۱۶۲۲ دستور داد

---

(۱). Mildenhall.

(۲). Surat.

(۳). Hooghli.

(۴). bi -daulat.

خسرو برادر بزرگترش را در برهان‌پور بکشند.

خرم سالها در حال فرار بود، گاه در دکان و گاه در بنگال، و سپس دوباره در سند بود و زن جوانش که هر سال یک بچه برایش به دنیا می‌آورد، او را همراهی می‌کرد. عبد الرحیم، خان خانان نیز درگیر این مشکلات شده، و بین دو جناح گیر افتاده بود. در تمام این گرفتاریها یک مرد نقش ویژه‌ای داشت که چهره‌اش برای ما از صحنه‌های متعدد درباری نقاش دربار آشناست و پیشرفت اداری‌اش نشان می‌دهد که صعود می‌تواند چه شیب تندی داشته باشد. این شخص محبت خان بود که در کابل به عنوان زمانه خان به دنیا آمد. سپس احدی «۱»، یعنی سرباز گارد ویژه فرمانروا شد و پس از اینکه مردی را که مورد تنفر فرمانروا بود کشت، برخلاف قواعدی که از ارتقا درجه احدی‌ها، ممانعت می‌کرد به درجه افسر ۵۰۰ ذاتی «۲»، ارتقا یافت. پس از به تخت نشستن جهانگیر، افسر ۵۰۰ ذاتی شد و سپس بخشی «۳» (گنجینه‌دار) جعبه جواهرات خصوصی فرمانروا گردید، و روز به روز در حکومت فرمانروای ضعیف ارتقا درجه بیشتری پیدا کرد. او از آصف خان متنفر بود.

دلایلی که موجب شد نور جهان به جای شاه جهان ناگهان شهریار دامادش و سپس داوربخش، پسر خسرو، نواده جهانگیر را به عنوان ولیعهد مورد حمایت قرار دهد، مبهم هستند.

در تابستان سال ۱۶۲۷ جهانگیر دوباره از کشمیر محبوب دیدن کرد. وقتی زوج شاهانه در جهلوم اردو زد، محبت خان با پرویز «۴»، دومین پسر جهانگیر، از دکن آمد و اردوگاه را محاصره کرد؛ نور جهان توانست بگریزد و برای همسرش کمک سازماندهی کند؛ محبت خان، دست کم برای مدت کوتاهی مورد غضب قرار می‌گیرد. در عوض عبد الرحیم، خان خانان، که به سبب حمایت از شاه

جهان شخصیتی مطرود شده بود دوباره سپاسگزار به دربار راه می‌یابد، ولی پس از اعاده حیثیت زود درمی‌گذرد. وقتی که جهانگیر در ۲۷ اکتبر ۱۶۲۷، این خانه زودگذر را با قصر ابدی عوض کرد، آصف خان برادر زنش غایب بود؛ آصف خان کنار دامادش شاه جهان قرار گرفت و به وسیله ناآرامیها و اغتشاشهای ماه‌های بعدی در حالی که خون بستگان زیادی ریخته شد و مدعیانی کور شدند، در رسیدن به حکومت به او کمک کرد.

جهانگیر شخصیت کاملا پیچیده‌ای داشت. آگاه و زیبا، ولی نیز مایل به بی‌رحمی ناگهانی که به واسطه بهره‌مندی از تریاک و الکل زیاد تشدید می‌شد. او می‌توانسته است به عنوان کفاره برای یک خطا یا یک اشتباه جزئی دستور تیرباران یا شکنجه انسانی را در جا صادر کند و سپس از طرف دیگر برای مرگ دختر

---

(۱).ahadi .

(۲).۵۰۰- Zat ، افسری که ۵۰۰ نفر سرباز زیر دست دارد.

(۳).bakhshi .

(۴).Parvez .

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۸

کوچک یک نوه آن، چنان سوگوار شود که واقعه را نتواند شخصا بنویسد و گزارش را به عهده منشی‌اش بگذارد. از نظر سیاسی و نظامی تغییرات قابل توجهی وجود نداشت. سرزمین در دوره حکومت جهانگیر در مرزهای تعیین شده به وسیله اکبر باقی ماند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۹

شاه جهان، صاحب قران «۱»، صاحب طالع نیک، سلیمان مکانه «۲» «کسی که جای سلیمان را در اختیار دارد» (۱۶۲۷- ۱۶۵۷)

شاه جهان نیز پسر یک زن راجپوتی به نام یوده بای بود و در روی مینیاتورها، شکیل، با خطوط چهره‌ای روشن و دقیق، مثل تندیس اصیل در برابر بیننده ایستاده است- سرور دوره مرمرهای سفید و طلایی، بزرگ مالک بناهای باشکوه و همسری عاشق ملکه‌اش به نام «ممتاز محل» که به افتخار او تاج محل را بنا کرد. نیم‌رخش خطوطی از یک چهره ترکی را نشان نمی‌دهد.

در دوره حکومت او قلمروی مغول به بزرگترین شکوفایی ظاهر خود می‌رسد، با این وصف گسستگیها آشکار می‌شوند.

شاه جهان در زمان حیات پدرش پس از اینکه با ملک امبر فرمانده سپاه دکن کمی قبل از مرگش (۱۶۲۶) ملاقات کرد، تصمیم گرفت که کار تسخیر دکن را تمام کند. او زمان زیادی را نیز پس از تاجگذاری در فوریه ۱۶۲۸، در برهانپور و اطراف سپری کرده بود. در برهانپور او همسر عزیزش را در ۱۷ ژوئن ۱۶۳۱ هنگام به دنیا آوردن چهاردهمین فرزندش، در سن شانزده سالگی از دست داد. فرمانروا غمگین و اندوهگین بود!

---

(۱).sahibquran .

(۲).Sulaymanmakani .

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۰

فرمانروایی عالم و لذت سلطنتی که من هنگام بودن او داشتم، اینک بدون او علتی برای فزونی مشکلات و تیرگیها شده است! (۱) او آه می‌کشید و مدتهای دراز فقط لباسهای سفید رنگ سوگواری به تن می‌کرد. جهان‌آرا، بزرگترین دخترش هنوز هجده ساله نشده، جای مادر را گرفت و بانوی اول سرزمین شد.

اگر جهانگیر خبره ظریف‌ترین نقاشیها، و طلاکاریها بود، شاه جهان سازنده بزرگ بناهای باشکوه بود که در دربارش تجملاتی باور نکردنی حاکم بودند. او دیوانه ساخت و ساز بود. او نه فقط تغییر بنای شهرها و دژها (مثل آگرا و لاهور) مد نظرش بود، بلکه ساخت کامل یک شهر که نام او را بر خود داشته باشد، هدف اصلی او محسوب می‌شد: جهانگیر آباد، بخشی جدید از شهر قدیمی حاکم‌نشین دهلی با دژ قرمز رنگ، مسجد بزرگ، و خانه‌های وسیع اصیل‌زادگان.

از این زمان به بعد دهلی که با وجود آرامگاه‌های همایون و نظام الدین، همواره یک مرکز مذهبی برای مسلمانان هند بود، نماد اسلام هند شد.

همچنین این شاه جهان بود که دستور ساخت تخت طاووس را داد. روی این تخت بهترین طلاسازان او هفت سال تمام کار کرده‌اند و شاعران، شگفت‌زده با مبالغه و اغراق همواره تازه، به مدح و ثنای آن پرداخته‌اند. این تخت مهمانان خارجی را که از فرانسه، ایتالیا، یا انگلستان به دربار آمده‌اند به زانو درآورده است.

علی مردان خان، معمار ایرانی الهام گرفته از باغهای کشمیر در لاهور نیز باغهای شالیمار (۲) را احداث کرد که برای آنها کانال آبی را به طول بیش از ۱۰۰ مایل از کوهستان به شهر هدایت کرده است.

عبد الحمید لاهوری، برای ستایش فرمانروایش پادشاه نامه را تألیف کرد؛ وقتی که او بخشی از اثر را به شاه جهان معرفی کرد، با طلا وزن شد و اضافه بر آن ۳۰۰۰ روپیه نیز دریافت داشت.

شاه جهان از آنجا که نقشه‌های بزرگ‌تری برای تسخیر استانهای دیگر در سر نداشت، فرصت یک چنین شادی و شعفی را برای ساخت و ساز پیدا می‌کرد. تنها قندهار به صورت یک مسئله باقی ماند و داراشکوه و اورنگ زیب نیز نتوانستند دژ ایرانیان را از چنگشان بیرون بیاورند. اورنگ زیب سومین پسر بازمانده شاه جهان در نوجوانی به واسطه شجاعتش اسم و رسمی پیدا کرد؛ مینیاتوریستها و شعرا به خوبی توصیف و تصویر کرده‌اند که چگونه نوجوانی پانزده ساله بر فیلی به خشم آمده غلبه می‌کند و بدین وسیله خطر را از حاضران دور می‌نماید. (۳) او در سال ۱۶۳۶ در سن هجده‌سالگی به استانداری استان دکن منصوب شد، و دایما با قلمروهای پادشاهی هنوز هم قدرتمند گلکندا و بیجاپور که بعدا در ادامه حکومت در سال ۱۶۵۵ و ۱۶۵۷ توانست براحتی سرزمین را یکپارچه کند، رودررو بود؛ با این وصف پدرش از او خواست که فقط تقاضای باج و خراج کند. این می‌تواند بعضا جنگهای گاه سرسختانه وی را

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۱

علیه این دو سرزمین پس از به تخت نشستن او، توجیه کند.

اورنگ زیب بدون شک به برادر بزرگترش داراشکوه (متولد ۱۶۱۵) که عارفانه می‌اندیشید و علاقه‌مند به هنر بود، حسادت می‌ورزید. شاهزاده که با دختر عمویش نادره بیگم، دختر پرویز، ازدواج کرده بود، همانند پدربزرگش جهانگیر، به زیبایی علاقه‌مند بود و مانند اکبر جد خود، تمایلات صوفیانه داشت. (۴) هدف او ایجاد تفاهم «۱» بین اسلام و هندوئیسم بود که به نوشته‌های فارسی متعدد او کمک می‌کردند:

شرح احوال استادش میان میر (ف. ۱۶۳۵)، ترجمه‌هایی از آثار هندی- این سرگرمیها برای او ارزش بیشتری از مبارزه با شمشیر و نیزه، یا پرداختن به مسائل اداری داشت. به همین سبب نیز او در مینیاتورها غالبا در جمع عالمان دیده می‌شود. ترجمه‌های ۵۰ اوپانیشاد، به وسیله داراشکوه به فارسی و برگردان آنها در اوایل قرن ۱۹ به لاتین توسط انکتیل دوپرون «۲»، برای فلسفه ایدآلیستی اروپا یک داروی محرک مهم شد.

بدین‌ترتیب شگفت‌آور نیست که دو برادر با هم کنار نمی‌آمدند؛ اورنگ زیب به داراشکوه که به وسیله پدرش خیلی آشکار به او ترجیح داده می‌شد، حسادت می‌ورزید که علاوه بر این در قضاوت هم عصران منتقد و مورخان مغول چونکه او بر طبل تکبر و

خودخواهی می‌کوبید، (۵) کاملا منفی جلوه‌گر شده بود.

شاید او به شاه شجاع (متولد ۱۶۱۷)، محبوب پدرش جهانگیر نیز حسادت می‌کرد، در حالی که از مراد بخش، جوان‌ترین برادر، بندرت صحبت بود. شاهزاده خانم جهان‌آرا جای مادر را نزد برادران پر کرد و ماه‌هایی که او در اثر سوختگی شدید رنج می‌برد، نشان می‌دهند که شاه جهان چه‌قدر دخترش را دوست داشته است. ولی، راشانارا، خواهر کوچک‌تر، بویژه به اورنگ زیب نزدیک بود.

در حالی که شهر دهلی و دژ قرمز، در شکوه و جلالی عظیم می‌درخشیدند، خزانه کشور مرتب تقلیل می‌یافت. مخارج برای تجملات غیر قابل تصوری که صرف دربار می‌شد و منصب‌داران مجبور به وفق دادن خود با آن بودند، خزانه را به آرامی تهی می‌کرد، اگر چه صالح کنبوه وقایع‌نگار، در این باره ارقامی شگفت‌آور را عرضه می‌دارد. البته به قول معروف: «خزانه‌ها بلند فریاد می‌زدند: به من دست نزن!» (۶)

اضافه بر این، قحطیهایی، بویژه در دکن پیش می‌آمدند. نفوذ قدرتهای اروپایی، تقریبا بدون جلب توجه، همواره شدت بیشتری می‌یافت، گزارشهای تاورنیه و برنیر طلاساز و همچنین مانوچی پزشک، چشم‌اندازی از وضعیت سرزمین را ارائه می‌دهند.

زمانی که در اواخر سال ۱۶۵۷ این شایعه که فرمانروا به صورتی جدی بیمار است بر سر زبانها افتاد، اورنگ زیب لحظه‌اش را فرا رسیده دید و با وجود اینکه بیماری شاه جهان بزودی مجددا بهبود پیدا کرد،

---

(۱). مجمع البحرین، سوره ۱۸، آیه ۶۰.

(۲). Anquetil Duperron.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۲

موقعیت برای به دست آوردن تاج و تخت مناسب به نظر رسید. اینکه چگونه اورنگ زیب- تندخو و انتقام‌جویانه- سرانجام پدر را زندانی کرد (البته به همراه جهان‌آرا)، داستانی غم‌انگیز است؛ شاه اسبق از پنجره اتاقش در قلعه آگرا می‌توانست تاج محل را ببیند ...

داراشکوه در ساموگره «۱»، نزدیک آگرا برای جنگ در برابر برادر ایستاد، ولی در نتیجه یک عمل احمقانه جنگ را باخت. او در دومین جنگ نیز شکست خورد و مجبور به فرار شد. داراشکوه سپس به همراه همسرش نادره «۲» و گروهی از وفادارانش که همواره کمتر می‌شدند، مثل جدش همایون در گذشته‌ها، نخست عازم سند و سپس منطقه بلوچها شد. در آنجا نادره بیگم همسرش درگذشت که او جسدش را همراه با آخرین نفرات از سربازانش به لاهور فرستاد تا نزدیک آرامگاه میان میر به خاک بسپارند- هنوز هم بنای کوچک زیبا در بخش شهر امروزی است. ولی به داراشکوه خیانت کردند و او را به دهلی آوردند.

او را برعکس بر الاغی سوار کردند و از وسط شهر گذراندند و سرانجام در سال ۱۶۵۹ پس از اینکه پسرانش را جلو چشمش کشتند، اعدامش کردند. پس از آن اورنگ زیب- که پس از تاجگذاری به خود لقب «عالمگیر» را داده بود- علیه برادرش مرادبخش وارد عمل شد که در گوالیور زندانی بود (البته همراه با معشوقه‌هایش)؛ مرادبخش در سال ۱۶۶۱ درمی‌گذرد، در حالی که شاه شجاع در اراکان زندگی را وداع می‌گوید. (۷)

شاه جهان به همراه دختر محبوبش تا سال ۱۶۶۶ به صورت زندانی در قصر خود زندگی کرد. ولی راشانارا نیز که در حین بیماری او مهر شهر را برداشته و فرمانهایی را به اسم اورنگ زیب مهر کرده بود مورد غضب این برادر قرار می‌گیرد. او در سال ۱۶۷۱ درمی‌گذرد؛ جهان‌آرا ده سال بیشتر از او عمر می‌کند.

---

(۱). Samugarh.

(۲). Nadira.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۳

اورنگ زیب عالمگیر، خلد مکان «۱» «که جایش در بهشت جاودان است» (۱۶۱۸- ۱۷۰۷)

در تصویر چهره اورنگ زیب خطوط واضح چهره پدرش، شاه جهان، به شکلی واضح‌تر قابل تشخیص است. او پس از زندانی کردن پدر و کشتن سه برادرش قلمروی مغول را تا بزرگترین حد خود بسط و گسترش داد- در واقع، آن‌چنان بسط یافت که وقتی او در ماه مارس ۱۷۰۷ با ۹۰ سال سن و تقریبا نیم قرن حکومت درگذشت، توانی نداشت و فروپاشید. برای او هنرهای زیبا و زندگی تجملی‌ای که اجدادش داشتند دیگر جالب توجه نبود. او به احیای نظامی اسلامی توجه داشت، در واقع اجتماع کاملی که بر رویاهای عارفانه بنا نهاده نشده باشد. فتوای عالمگیری «۲» مجموعه نظریه‌های حقوقی منتشر شده در طول دوره حکومت او، مدرک ارزشمندی برای معیارهای حقوقی در دوره حکومت او هستند.

با روی کار آمدن اورنگ زیب، یک گسستگی در تاریخ مغول به وجود می‌آید. اورنگ زیب که یک مورخ او را متدین حرفه‌ای (۱) نامیده است، کوشید آرمانهای تازه‌ای را مطرح کند. او در زندگی

---

(۱). khuldmakan.

(۲). fatawayia clamgiri.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۴

خصوصی‌اش به قانون کاملا وفادار بود؛ او می‌بایست همه ساله «چیله»- «۱» عبادت ۴۰ روزه- را انجام دهد و با رونویسی از قرآن و دوخت شب کلاه، پول تو جیبی خود را درآورد. (۲) گفته می‌شود که او در جنگی از اسب پایین آمد تا نماز شب را بخواند. هنوز هم تعدادی از رونویسیهای قرآن او موجود هستند. او از نوجوانی، همان‌گونه که یاد شد، در دکن فعالیت داشته است. سپس او در گوجرات، بلخ، و مولتان بود.

برای قندهار ناموفق جنگید و در سال ۱۶۵۲ مجددا به دکن بازگشت. زمانی که سرانجام حکومت را به دست آورد، برای بار دوم در ماه مه ۱۶۵۹ و این‌بار رسما تاجگذاری کرد و قوانین و ضوابط سخت خود را آغاز و اجرا نمود. منع الکل سخت‌گیرانه عملی می‌شد- البته مسیحیان می‌توانستند شراب تولید کنند- و به تدریج تفریحاتی مثل برگزاری کنسرتهای موسیقی از زندگی حذف می‌شدند. مدیحه‌سرایی نیز به تدریج دچار خفقان گردید و اگر که تعداد زیادی مینیاتور و وقایع تاریخی تذهیب شده از دوره اورنگ زیب موجود است، بدین‌سان دلگرمی و حمایت معمول گذشته هنرمندان خاتمه یافته است. البته به دستور فرمانروای سختگیر کرارا عکس چهره معظم پسر زندانی‌اش را برایش از زندان ارسال داشته‌اند. (۳) ولی هرچه قدر به محتسب «۲»، ناظر بازار، یا بهتر بگوییم، بازرس، اختیارات مختلف جدید بیشتری داده می‌شد، زندگی کسل کننده‌تر می‌شد.

البته تغییر سیاست سنتی در مقابل هندیان غیرممکن بود، هر چند که جزیه حذف شده به وسیله اکبر دوباره برقرار شده بود. ولی تعداد منصب‌داران هندی اصلا کم نشده بود- اورنگ زیب نیز باید به جنگجویان هندی اتکا می‌کرد.

وضعیت در شبه قاره به شکل قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده بود. از دکن خطر تازه‌ای تهدید می‌کرد؛ نه چندان زیاد از طرف دو قلمروی سلطنتی تضعیف شده که اورنگ زیب سرانجام در سال ۱۶۸۶، بیجاپور و ۱۶۸۷، گلکنده را تسخیر کرد. این خطر از طرف مارات‌ها بود که در دوره شاه جهان از ماهاراشترا «۳» به بخشهای شمالی سرزمین رسوخ کرده بودند و شیواجی رهبر آنها در سال

۱۶۵۹ به دربـار شاه جهان راه یافته، ولی سـپس از دربار گریخته بود. وقتی شـیواجی در سال ۱۶۸۰ درگذشت، رهبران کشورگشای فعال دیگری پس از او آمدنـد و تاریـخ هنـد عملا در تمام طول قرن ۱۸ زیر سـلطه مارات‌ها قرار داشت که همواره باز هم از سـمت شمال پیشروی می‌کردند و بعدا نیز در سیاست دهلی دخالت داشتند.

اورنگ زیب کوشـید نه فقط به ظاهر سـرزمین اسـتحکام بخشد، بلکه کمی هم به تعلیم و تربیت مسلمانان بپردازد. باید به ویژه نقش او در ایجاد فرنگی محل در لکنو که از سال ۱۶۹۱ به یکی از

---

(۱). Chilla.

(۲). muhtasib.

(۳). Maharashtra.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۵

مهم‌ترین مراکز تربیتی اسلامی تبدیل شد، مورد تأکید قرار داده شود. (۴)

شاهزاده اورنگ زیب و فیل به خشم آمده

دشـمنان بیرونی هم ماننـد دشـمنان داخلی سـرزمین را تهدید می‌کردند. کوچ بیهار و اراکان در شـرق هند برای مدت کوتاهی جزو قلمروی مغول به حسـاب آمدنـد، ولی خطر واقعی بـاز هم یک‌بـار دیگر از اسـتان شـمال غربی، جـایی که اورنگ زیب پس از یک همکاری خوب در ابتـدا خوشـحال خان خاتاک، رهبر پاتان‌ها را اسیر و برای چنـدین سال به زندان هولناک گوالیور فرسـتاد، آغاز شد. خوشـحال خان پس از بازگشت به وطنش نزدیک ایندوس پاتان‌ها را برای جنگ علیه فرمانروا فراخواند و احساسش را در شعر معروفی به زبان پشتو بیان داشت:

من عدالت اورنگ زیب را خیلی خوب می‌شناسم:مسلمانی که هرچه قانون دستور دهد همواره اجرا می‌کند.

ولی پدرش را سالها در بند نگه‌داشت،بی‌رحمانه خون برادرانش را ریخت.

ممکن است کسی هزاران بار به رکوع رودو روزه گیرد، تا شکمش به پشتش بچسبد- خب،

اگر جدیتش مثل کارش خوب نباشد:نه ثمری، نه برکتی، آن‌گاه توجه داشتن به پرهیزکاری.

کسـی که چیزی را علنی می‌گویـد و در پنهـان چیز دیگری فکر می‌کنـد- در قلمروی خانـان مغول، ص: ۵۶ قلبش دریـده باد، جگر خون شود!بدن مار می‌درخشد و به زیبایی پرتو می‌افکند-

ولی درونش سم است! مواظب او باش!جبون کم عمل می‌کند، ولی حرف زیاد می‌زند؛

مرد واقعی کم می‌گوید؛ در عمل شجاعت نشان می‌دهد.در این‌جا علیه ظالمان قدرتم کمکی به من نمی‌کند-

خدایا در روز قیامت او را ببخشای!

و پیش از آنکه او در سال ۱۶۸۹ درگذرد، مقرر داشت در جایی دفن شود که صدای سم اسبان مغول شنیده نشود.

اورنگ زیب ۲۶ ماه تمام با عـده‌ای از شاهزادگان راجپوتی بـدون موفقیت در جنگ بود؛ وقتی پنج پسـرش آغاز به شورش کردند، فورا به زنـدان افتادنـد. ولی مشـکل اصـلی مشـکل مالی بود: منابع کمکی وجود نـداشت و در خزانه چیز دیگری باقی نمانـده بود و گفته می‌شـد که فرمـانروا حتی دسـتور آب کردن نقره‌هـای مورد اسـتفاده در دربـار را داده است. این زیـاد به چشم مهمانـان بیگانه نمی‌آمـد، آنهـا همواره هنوز هم شـکوه افسانه‌ای دربار فرمانروا، تخت طاووس، و جواهرات را می‌دیدنـد و در واقع این گزارشـهای دربار اورنگ زیب بودند که یکی از بزرگترین کارهای اسـتادانه هنر طلاسازی آلمان را روح می‌بخشـیدند؛ مثلا جشن تولد اورنگ زیب، همـان کـار اسـتادانه‌ای است که می‌کوشـد به زیباترین و زیرکانه‌ترین نحو شـکوه و جلال دربار اورنگ زیب را در شـکلهای

کوچک و ظریف‌ترین معماری به نمایش گذارد. (۵)

ولی متأسفانه مهمانانی که برای مدتی طولانی اقامت داشتند نیز می‌دیدند که سپاه در وضعی فقیرانه است و از نظم خبری نیست، (شگفت‌آور بود که اورنگ زیب در انضباط واحدهایش موفق نبود)، و می‌دیدند که همواره باز هم این یا آن شاهزاده شورشی را امتحان می‌کند. این واقعیت که اورنگ زیب در ۳۰ سال آخر حکومتش به دهلی و آگرا بازنگشته و در دکن مانده است، نشان می‌دهد که در واقع مرکز سرزمین برایش چندان مهم نبوده و شاید هم برایش بیگانه مانده است. نامه‌های او غالبا اندوهش را منعکس می‌کنند، و او را پدر و فرمانروایی سرخورده نشان می‌دهند. او در یکی از نامه‌هایش اشاره می‌کند که در طالع خود دیده است، زندگی‌اش پر از موفقیت خواهد شد، ولی پس از مرگش بدبختی به سرزمین روی خواهد آورد، او نیز مانند همه اجداداش به نقش ستاره اقبال در زندگانی انسان اعتقاد داشت. اینکه آیا او از پیشگویی یا واقعا از طالع‌بینی برداشت کرده یا به عنوان ناظری تیزبین تشخیص داده است که چه اتفاقی پس از مرگش رخ خواهد داد، ولی در هر حال او به اینکه یکی از پسرانش بتواند سعادتمندانه حکومت کند، امید کمی داشته است. چگونه نیز می‌توانسته است قابل تصور باشد؟ وقتی اورنگ زیب که

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۷

مینیاتورهای بعدی او را همواره در حال خواندن قرآن و یا ذکرگویی با تسبیح نشان می‌دهند، در ماه مارس سال ۱۷۰۷ درگذشت، حدود ۹۰ سال داشت و پسرانش نیز در اصل برای به دست گرفتن حکومت سرزمینی فرورفته در هزاران مشکل خیلی پیر و از کار افتاده بودند؛ این حتی به کامبخش، جوان‌ترین و محبوب‌ترین پسر اورنگ زیب که اودای پوری محل در سال ۱۶۶۷ برایش به دنیا آورده بود، نیز مربوط می‌شد.

اورنگ زیب در آخرین خواسته‌اش نوشته است که میل دارد در دکن در خلد آباد نزدیک اورنگ آباد و در واقع کنار آرامگاه زین الدین عارف به خاک سپرده شود. قبر او محصور به شکلی ساده، در زیر آسمان آزاد در آنجا قرار دارد، مثل بابر بنیان‌گذار سلسله سلطنتی که در قبری از همه طرف آزاد و باز در کابل آرامیده است.

بدین‌ترتیب حلقه بسته می‌شود. چون آنچه بایست در ۱۵۰ سال بعدی اتفاق می‌افتاد فقط یک فروپاشی توقف‌ناپذیر بود- و تا زمانی که در سال ۱۸۵۷ همه چیز ویران شد، کاملا به ندرت بار دیگر چیزی از شکوه و جلال قدیم دربار مغول درخشید.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۵۹

در مسیر غروب مغول (۱۷۰۷- ۱۸۵۷)

در حالی که از نخستین شش فرمانروای مغول و خانواده‌شان تصاویر متعدد بعضا زیبایی داریم، تصاویر فرمانروایان بعدی محدود، و کم‌تر زیباست. از یک‌سو تغییر سریع فرمانروایان پس از مرگ اورنگ زیب مانع کار مداوم هنرمندان بود- تا جایی اصولا علاقه‌مندی برای آنها یافت می‌شد- از سوی دیگر تصویر چهره، مثل آنچه بیش از همه در دوره حکومت جهانگیر و شاه جهان مورد داشت، چندان به عنوان نمایش رسمی قدرت مورد تصور نبود. تصاویر بسیار خصوصی محمد شاه رنگله، (۱) معتاد به خوش‌گذرانی، که نه فقط به دستورش او را در کجاوه‌ای با هشت زن در باغش، بلکه هنگام معاشقه نیز تصویر کرده‌اند، شاخص هستند. بعدها تصاویر حزن‌آور «شاه عالم آفتاب دوم» که نابینا و شاعر بود، او را بر تخت سلطنت (۲) نشان می‌دهند. ما در روی تصویر دیگری بهادر شاه ظفر آخرین فرمانروای مغول را می‌بینیم.

شاهزاده لاغر اندام در واقع بر تختی از طلا جلوس کرده است، ولی شیرهای حمل‌کننده تخت سلطنت بیشتر شبیه سگهایی از نژاد پودل هستند. زنجیرهای کلفتی که فرمانروا و پسرانش بر گردن دارند، نمی‌توانند فقر دربار مملکت را به نحو دیگری جلوه‌گر سازند. عکسی که پیرمرد را در تبعید در رانگون، جایی که او در سال ۱۸۶۲ در فقر درمی‌گذرد نشان می‌دهد، عمیقا تکان‌دهنده

است ...

اورنگ زیب در مورد اطلاع از فروپاشی سرزمین پس از مرگش از طریق طالعش، اشتباه نکرده بود. از پنج پسرش سه پسر در حیات بودند که در ماه مارس ۱۷۰۷ بین آنها بر سر جانشینی جنگ درگرفت.

جعفر زتلی «۱» که معمولا به واسطه اشعار پوچش شناخته شده بود و به سبب اشعار تمسخرآمیز در سال ۱۷۱۳ کشته شد، در یکی از اشعارش این‌چنین شکوه می‌کند:

کی یک چنین فرمانروایی می‌یابیم،بی‌نقص، آگاه، خردمند؟

---

(۱).Ja cfarZatalli.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۰ جهان اینک خون می‌گرید،کسی دیگر خواب آرام ندارد

به خاطر صدای تفنگ و توپ،و همه فقط بریدن و زدن

و همه‌جا خشونت و مرگ‌و فقط گرز و تبر و خنجر ...

معظم (متولد ۱۶۴۳)، بزرگترین پسر در قید حیات که هفت سال را در زندان گذرانده بود، موفق شده بود در سن ۶۴ سالگی به عنوان بهادر شاه بر تخت سلطنت دهلی جلوس کند. اعظم برادر کوچکش که از دل راز بانو، شاهزاده خانم مغرور و پرانرژی ایرانی بود، مثل کامبخش کوچک‌ترین برادر، و محبوب اورنگ زیب، در جنگها جان خود را از دست دادند.

سربازان مزد ده سال گذشته خود را از دوره حکومت اورنگ زیب با سه سال تأخیر دریافت داشته بودند؛ البته در آگرا در خزانه، طلای زیادی وجود داشت که سه برادر پیش از اینکه با هم وارد جنگ شوند بین خود تقسیم کرده بودند.

اولین سالهای حکومت بهادر شاه که برای دست و دلبازی‌اش معروف بود، ساده نبودند. یک خطبه نماز روز جمعه در فوریه سال ۱۷۱۱ در لاهور که او در آن علی (ع) را به شیوه شیعیان وصی «۱»، و وارث پیغمبر خواند، خشم مؤمنان را علیه او برانگیخت. پس از اینکه در دوره حکومت جانشینان اکبر باز هم تنشهایی با سیک‌ها که تگه بهادر رهبرشان را، اورنگ زیب در سال ۱۶۷۵ اعدام کرده بود، ایجاد شده بود، دوباره سه سال پس از به حکومت رسیدن بهادر شاه دهمین رهبر آنها گویند سینگ نیز کشته شد. این عمل باعث طغیان سیک‌ها به رهبری باندا، غارتگری که هوادارانش در سیرهند و اطراف آن دست به بدترین اعمال نفرت‌انگیز زده بودند، شد. شعاع عملیات آنان گسترش پیدا کرد تا اینکه باندا پس از سالها درگیری در سال ۱۷۱۶ دستگیر و اعدام شد.

بهادر شاه در سال ۱۷۱۲ درگذشت و باز هم همان‌طور که پیش‌بینی شده بود بین چهار پسرش جنگ درگرفت. پس از جنگی کوتاه با عظیم الشأن خودخواه و سهل‌انگار جهاندار جانشین پدر شد؛ ولی او هم خود را حکمرانی ولخرج نشان داد که کاملا اسیر دست لال کومار، معشوقه‌اش بود. مردم برای او این شعر را می‌خواندند:

جغد در آشیانه عقاب زندگی می‌کند،کلاغ در جای بلبل!

---

(۱).Wasi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۱

زندگی سهل‌انگارانه جهاندار که دوره خوبی را برای خوانندگان، رامشگران، و مصاحبان فراهم آورده بود به بیگانه شدن زینت السادات، تنها دختر در قید حیات اورنگ زیب منتهی شد (ف. ۱۷۲۱). اینکه جهاندار با سنی بالای ۵۰ سال همراه با محبوبه‌اش لخت و عریان در حوض مکان مقدس چراغ دهلی آب‌تنی کرده بود، بیش از هرچیز باعث شوکه شدن مردم دهلی گردید. بدین‌ترتیب جای تعجب نیست که در ۱۱ فوریه ۱۷۱۳، پس از نزدیک به یک سال حکومت او را خفه کردند. فرخ سیر دومین پسر

عظیم الشأن متولد سال ۱۶۸۳، که در آن زمـان حکمران پاتنا بود، جای او را گرفت. در اینجا برای اولین بار حسـین خان و عبـد اللّه خان از خانواده سیدها قدم به صحنه می‌گذارند؛ این خانواده از زمان اکبر نقشـی در سیاست هند ایفا کرده است، و چهره‌های گرد آنها از تصاویر متعدد برای ما آشناست. (۳) آنها باید برای سالهای بعدی تعیین‌کننده شاه شوند و شعرای دهلی به تمسخر پرداختند: آنها کاملا مثل ساعت شـنی با هم بودنـدقلبهایی پر از خاک، ولی چهره‌ای پاکیزه! در سال ۱۷۱۴ برای اطمینان، سه شاهزاده قلمروی مغول کور شدنـد تا به عنوان مـدعیان احتمالی تاج و تخت حـذف شونـد. در این سالها مردی که بایـد در آینـده نقش مهمی را ایفا کند آشکارتر ظاهر می‌شود.

این مرد چین قلیـچ خان «۱»، با عنوان نظام الملک بود که اداره دکن را در دست داشت. پـدر بزرگ نظام الملک از سـمرقند آمـده بود و خود او در زمان حیات پدرش که با وجود کوری ناشی از یک بیماری درجه‌ای ۷۰۰۰ ذاتی داشت، برتری و امتیازش را نسبت به دیگران نشان داده بود. قلیچ حکمران بیجاپور شد و پس از مرگ عظیم الشأن خود را ابتدا از سیـاست کنار کشـید، ولی سـپس به حمایت از فرخ سیر پرداخت.

البته دوره حکومت فرخ سیر سرسخت (۴) صرف نظر از مشکلات سلامتی‌اش پر از دشواریها بود.

مبارزه علیه سیـک‌ها باید تا کشتن باندا در سال ۱۷۱۶ ادامه می‌یافت و هنوز این خطر رفع نشـده بود که جات‌ها قد علم کردند. آنها از راهزنان روستانشـین پنجاب و دهلی تشـکیل شـده بودنـد که باز هم ویرانی را برای سـرزمین به ارمغان آوردند. سـرانجام موقعیت آنچنان یأس‌آور شـد که برادران سـید در ۲۷ فوریه ۱۷۱۹ به زور وارد قصـر شدنـد، و فرمانروایی را که خود به تخت نشانـده بودند کور کردنـد و به گودالی انداختنـد و دو ماه بعـد او را خفه نمودنـد. بدیل شاعر (ف. ۱۷۲۱) یک ماده تاریـخ پیـدا کرد که متن آن چنین بود:

«سیدها به شاه جهان بی‌وفایی کردند»، تاریخ مرگ او براساس این ماده به سال ۱۱۳۱ طبق تقویم اسلامی ارائه شده بود.

---

(۱). ChinQilichKhan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۲

در جست‌وجوی فرمانروایی جدید، به‌طور اتفاقی در قصر، رفیع الدرجات «۱» ۲۰ ساله پسر رفیع الشأن را یافتند که برای اینکه اصولا فرمانروایی داشته باشند، او را به فرمانروایی منصوب کردند. جوانک ضعیف البنیه که احتمالا به بیماری سل مبتلا بود چند ماهی بعد درگـذشت و برادر بزرگـترش رفیع الـدوله را به عنوان جانشـین به برادران سـید توصـیه کرد. او فقـط از ۱۱ ژوئیه تا سـپتامبر ۱۷۱۹ حکومت کرد تا اینکه او نیز مثل برادرش اسیر تریاک شد و دچار ضعف گردید و دنیای فانی را ترک کرد.

انتخاب بعدی، روشن اختر، نوه‌ای از بهادر شاه بود که به عنوان محمد شاه به تخت نشـست. او خوش ظاهر و تقریبا باهوش بود. (۵) اینکه او به عنوان اولین کـار از آرامگـاه معین الـدین چیشتی در اجمر دیـدن کرد، عملی زیرکانه بود. نظام الملک به دکن بازگشـته بود؛ اینک زمان خلاص شـدن از شـر برادران سـید فرا رسـیده بود، آنها در سال ۱۷۲۰ به قتل رسـیدند و یک سال بعـد نظام الملک پست وزارت در دهلی را گرفت که به هر حال دو سال بعد آن را رها کرد تا در دکن مسـندش را بنا نهد و سلسـله سـلطنتی آصـف جاهی «۲»، نظامها را در حیدر آباد بنیانگذاری کند.

زنـدگی محمـد شاه فرمانروای بی‌قید را، که در واقع برای هنر و زن علاقه نشان می‌داد، ولی توجهی به مشـکلات حکومتی نداشت، دشـمنان متعـدد جدیدی دشوار کرده بودند. روهیلا «۳»، گروهی از پاتان‌ها در شـمال غربی دهلی قـدرت را به دست گرفته بودنـد؛ آنهـا در نیمه دوم سـده نقش سیاسـی مهمی را ایفـا کرده‌انـد. مارات‌هـا که قبلاـ تحت فرمان رهبر باتجربه‌شان شـیواجی آرامش شاه جهان و بیشتر از او اورنگ زیب را مختل کرده بودند، از ضعف حکومت دهلی برای بسط و توسعه مجدد خود استفاده کردند؛ آنها

به زودی کنترل بندر سورات، برهان پور، و مالوا را به دست گرفتند. در سالهای ۳۰ قدرتشان آن‌چنان زیاد شد که راجه رائو توانست در سال ۱۷۳۷ حومه‌های دهلی را غارت کند. ولی در سال ۱۷۲۹ اولین شورش مردم علیه هندوها اتفاق افتاد. این قیام کفاشها بود که به واسطه یک حادثه کوچک با یک هندی متشخص به وجود آمد. آنها فریاد زنان از فرمانروا خواستار حمایت از اسلام شدند و حتی مساجد را اشغال کردند. ولی محمد شاه، کاری جز اینکه بر تخت جلوس کند و تاج بر سر نهد، نکرد.

او نه تنها تحت نفوذ زنش قدسیه بیگم، رامشگری اسبق بود، بلکه تحت تأثیر شفادهنده‌ای عجیب و غریب قرار داشت. این شخص درویش عبد الغفور از تهتا «۴» بود که در لباس دختر شیرفروش به حرمسرا آمد و نه تنها به عنوان آورنده اخبار خصوصی خود را محبوب ساخت، بلکه به عنوان شفادهنده معجزه گر

---

(۱) Rafad -darajat.

(۲) Asafjahi.

(۳) Rohilla.

(۴) Thatta.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۳

و تعبیرکننده خواب نیز خود را جا زده بود. علاوه بر این فرمانروا کاملا در دستهای کوکی جیو «۱»، زنی که پدرش رمال «۲» بود و از روی پیکرکهای ماسه‌ای فال می‌گرفت، اسیر بود. کوکی جیو با ادعای اینکه خواهر شیری کوکی فرمانرواست نزد او راه یافته بود.

با وجود اینکه موقعیت داخلی و خارجی قلمروی مغول هر چیز دیگری جز مطلوب بود، باز هم هنوز به عنوان ناحیه‌ای که در آن افسانه‌آمیزترین ثروتها انبار شده است، شناخته می‌شد. همین ثروتها فرمانروایی از ایران را جذب کردند. نادر، پسر ترکمنی فقیر، در سال ۱۶۸۸ در ایران به دنیا آمده بود و در جنگهای سخت و با ایجاد نظمی شدید در کار خود بر افغانهای حاکم بر ایران پیروز شده بود. در سال ۱۶۸۸ عازم شرق شد، و قندهار را تسخیر کرد. اوایل ماه نوامبر ۱۷۳۸ به سوی هند رفت و با لشکریانش به پیشاور رسید. لاهور در ۳۰ ژانویه ۱۷۳۹ فتح شد. حکومت دهلی نمی‌دانست که چه کند- مشاوران اعظم فرمانروا، سادات خان، شیعه (حاکم آواده و وزیر فرمانروا)، نظام الملک سنی ملقب به وکیل «۳»، و صمصام الدوله، ملقب به بخشی «۴» عقاید متفاوتی در این‌باره داشتند که چه رفتاری باید در مقابل این دشمن بسیار مجهز و باتجربه در جنگ داشت. تمام سربازان قابل دسترسی گردآوری شدند- باید که چیزی حدود یک میلیون سرباز و تعداد بی‌شماری اسب و سایر چهارپایان بوده باشند- که بر ایشان در دشت گسترده کرنال، میدان سنتی جنگ در شمال پانی پات، جای کافی وجود نداشت. جنگ در ۱۳ فوریه ۱۷۳۹ طبیعتا با شکست قوای مغول پایان یافت. جالب توجه است که این قوا با وجود اینکه از زمان بابر از اسلحه گرم استفاده می‌کرد، به نسبت قوای نادر که به خوبی به این سلاح مجهز بود، اسلحه گرم کم‌تری در اختیار داشت.

نادر شاه نخست آماده مذاکره شد. از آنجا که او با محمد شاه (و همچنین با نظام الملک) ترکی صحبت می‌کرد، توافق به نظر آسان‌تر بود، ولی توصیه‌های متناقض و اعمال نظر سه مشاور حسود نسبت به هم، وضع را همواره بغرنج‌تر می‌کردند و وقتی در ۹ ماه مه مردم دهلی به واحدهای ایرانی حمله کردند، دستور غارت صادر شد: گفته می‌شود حدود ۰۰۰ /۳۰ زن و مرد کشته شدند یا خودکشی کردند، و غنیمتی که نادر شاه سوار بر ۷۰۰ فیل به ایران آورد، به صورتی غیرقابل تصور عظیم بود: طلا- و نقره، جواهرات، تخت طاووس، و نه تخت سلطنت جدید، توپ و وسایلی که با هم ارزش ۷۵۰ کرور «۵» روپیه را داشتند- یک

---

(۱). KokiJiu.

(۲). rammal.

(۳). Wakil.

(۴). Bakhshi.

(۵). KRoR.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۴

کرور معادل ۰۰۰ /۵۰۰ روپیه است.- فیلها، حدود ۰۰۰ /۱۰ اسب و به همین اندازه شتر به آنها اضافه می‌شوند. مردم ایران تا ۳ سال نیاز به پرداخت مالیات نداشتند.

اشتهای نادر شاه برای قدرت عینا مثل بی‌رحمی‌اش افزایش می‌یافت؛ او سرانجام در ژوئن ۱۷۴۷ کشته شد.

دهلی ویران شده باقی ماند. محمد شاه از این تراژدی هم جان سالم به در برد. او در آوریل ۱۷۴۸ درگذشت، و در باغ آرامگاه نظام الدین اولیا به خاک سپرده شد. بعدها ساکنان متدین دهلی گفتند که تمام بدبختی‌ای که پس از آن به شهر روی آورده است از این ناشی می‌شود که محمد شاه سهل‌انگار را بین قبر نظام الدین و شاگرد محبوبش، امیر خسرو شاعر دفن کردند و بدین‌ترتیب بین استاد و شاگرد، عاشق و معشوق جدایی افکندند ... (۶)

و آنچه در دهه‌های سالهای بعد بر سر شهر دهلی آمد، همه حاکی از بدبختی بود.

احمد شاه ابدالی دورانی افغان، جانشین نادر از سال ۱۷۴۸ مرتب به هند حمله می‌کرد و برای مدتی هم پنجاب را غصب کرد. محمد شاه جانشین احمد شاه، احمقی خوش قلب، که در بین زنان پرورش یافته بود و از تعلیم و آموزش نظامی بی‌بهره بود، ولی به وسیله مادر خوانده‌اش قدسیه بیگم از طریق دسیسه به تخت سلطنت نشسته بود، (۷) در سال ۱۷۵۴ به وسیله قاضی الدین عماد الملک، نوه نظام، کور شد. در سال ۱۷۵۴ دهلی مورد حمله جاتها قرار گرفت، و قسمتهایی از آن ویران شد. عالمگیر دوم (۱۷۵۴- ۱۷۵۹)، (۸) پسر جهاندار شاه سرانجام به وسیله عماد الملک کشته شد و پسرش فرار کرد. احمد شاه ابدالی منظم به شمال غربی هند حمله می‌کرد. او با نجیب الدوله، رهبر روهیلاها که در دهلی اعمال قدرت می‌کرد و به وسیله روحانیونی از دهلی مثل شاه ولی اللّه به خاطر علاقه‌اش برای اسلام سنی سنت‌گرا، محترم شمرده می‌شد، پیوند بسته بود. ولی سومین جنگ پانی پات در سال ۱۷۶۱ که ابدالی در آن مارات‌ها را شکست داد به فاجعه‌ای منتهی شد که تقریبا شبیه تاراج دهلی به وسیله نادر شاه در ۲۰ سال پیش از آن بود.

میر تقی میر شاعر، واقعه را چنین توصیف می‌کند:

افغانها و روهیلاها کار ویرانی و چپاول خود را آغاز کردند، درها را شکستند، کسانی را که در درون یافتند، بستند و آنها را در موارد زیاد زنده زنده آتش زدند یا سرشان را از تن جدا کردند. همه جا خونریزی و ویرانی بود و این بربریت سه روز و سه شب طول کشید ... مردانی که تکیه‌گاه شهر بودند نیست شدند، مردان اصیل‌زاده فقیر و بی‌نوا گردیدند، عزیزان پدران خانواده ربوده شدند. بیشتر مردم توهین شده و تحقیر کرده در خیابانها سردرگم بودند. زنها و کودکان اسیر شدند و قتل و غارت بدون کنترل ادامه یافت ... (۹)

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۵

در دربار مبارزات بین گروههای مختلف شدت یافت، در حالی که تنش موجود از مدتها پیش بین گروه تورانی، سنی و گروه ایرانی، شیعه، در قرن ۱۸ نیز مثل همیشه نقش بازی می‌کرد. برای زمانی کوتاه فرمانروایی به نام شاه جهان دوم (۳۱ ژانویه- ۱۷۵۹، ۱۰ اکتبر ۱۷۶۰) بر مسند نشست، زمانی که گروهی دیگر، پسر عالمگیر دوم، متولد ۱۷۲۸ را با عنوان تاج‌گذاری‌اش شاه عالم دوم

برگزیـده بودند. ولی او ترجیح داد همچنان پس از انتخابش در سال ۱۷۵۹ در تبعید باقی بماند. او نخست در لکنو به سر برد که در زمان حکومت صـفدر جوان (نوه سادات خان) و پسرش شجاع الدوله شهر مهمی شده بود. در این شهر اسلام شیعه برتری را همواره آشـکارتر آغاز کرده بود و حکمرانش، نواب «۱»، غازی الـدین حیدر که شخصـی حادثه‌جو بود در سال ۱۸۱۹ از انگلیسی‌ها عنوان شاه را دریافت نمود.

ولی شـاه عـالم دوم به سوی شـرق عـازم اللّه آباد شـد و کوشـید قسـمتی از بنگال را برای خود حفظ کنـد؛ ولی انگلیسـی‌ها او را در باک‌سر «۲» شکست دادند (۱۷۶۳).

بـدین‌ترتیب فصـلی جدیـد- آخرین- در حکومت مغول آغاز شد. انگلیسـی‌ها که کمپانی هند شـرقی آنان در بنگال نیز فعال بود در سال ۱۷۵۷ به لطف خیـانت میر جعفر، نخستین پیروزی قطعی را بر فرمانروای مغول در پلیسـی «۳» به دست آوردند. اینک آنها قادر بودنـد که اموال بنگـالی خود را تثـبیت کننـد. کلکته مرکز سیاسـی و فرهنگی آنهـا شـد و شـاه عـالم دوم ضـعیف مجبور بود منـافع سرزمین را به آنها واگذار کند.

شگفت‌آور بود که حکومت دهلی و مشاور مـذهبی آن شـاه ولی اللّه به نظر نمی‌رسـید خطری را که از شـرق، از جانب انگلیسـی‌ها تهدید می‌کرد، درک کرده باشـند. نجیب الدوله در سال ۱۷۷۰ در دهلی درمی‌گـذرد؛ یک سال بعد شاه عالم دوم به پایتخت قدیم بازمی‌گردد. او بیشتر اوقات در چنگ سیندهیا «۴» رهبر مارات‌ها اسیر بود که به طور کلی از حمایت انگلیسی‌ها برخوردار بود. او به کمک نوابهای شیعه آواده بر روهیلاها، پیروان نجیب الـدوله پیروز شد؛ حافظ رحمت خان، رهبر برجسـته آنها در سال ۱۷۷۴ کشته شـد. او مردی بـا علاقه زیـاد به مـذهب و ادبیات بود. کتابخانه گرانبهای او با هزاران دست‌نویس به عربی، فارسـی، اردو و پشـتو به لکنو آورده شد، جایی که آ. اشپرنگر «۵»، شرق‌شناس اتریشی، ۸۰ سال بعد بقایای محقر آن را فهرست‌بندی کرد. (۱۰)

در دهلی اوضاع در دربار فرمانروا غیرقابل تحمل بود. قصر مملو از صدها شاهزاده بود که برای آنها به

---

(۱) nawwab.

(۲) Baksar.

(۳) Plassey.

(۴) Sindhia.

(۵) AloysSprenger.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۶

انـدازه کافی غذا وجود نداشت و مهمانان خارجی گزارش می‌کنند که از اقامتگاه سـلاطین «۱»، و شاهزادگان، فریادهایی «مثل نعره حیوانات درنده در باغ وحشـی مورد بی‌توجهی قرار گرفته»، از گرسنگی به گوش می‌رسید. جای تعجب نبود که شاهزادگان فعال‌تر راه چاره‌ای می‌جسـتند؛ ازفری گرگانی «۲»، یکی از آنـان، موفق به فرار شـد؛ او خرج زنـدگی‌اش را از طریق تألیف گرامرهای زبان ترکی تأمین می‌کرد. غیرقابل تصور است که تحت چنین شرایطی به عامه مردم چه می‌گذشته است.

شاه عـالم دوم متخلص به آفتاب «۳»، بارهـا در مراسم تعزیه‌ای که شـاعر عرفـانی، خواجه میردرد «۴» گـاه و بی‌گاه در خانه‌اش برپا می‌کرد، شـرکت کرده بـود؛ ولی او نیز هماننـد اجـدادش خـود را بـا تریـاکی کـه او برای خـود و وزیرانش از انگلیسـی‌های پاتنـا با خواهش دریافت می‌کرد، تسلی می‌داد.

پیروزی انگلیسـی‌ها و نواب آواده بر روهیلاها پیامـدهای بسـیار بدی داشت. غلام قدیر، نوه نجیب الدوله در سال ۱۷۸۸ به زور وارد قصـر شد و برای توافق با ملکه زمانه «۵» بیوه اصـلی محمد شاه بر سر قول و قراری تلاش کرد. سپس دست به وحشتناک‌ترین اعمال

زد- در ظرف دو روز ۲۱ شاهزاده و شاهزاده خانم جان سپردنـد و در حق متعلقین دربار مغول وحشـتناک‌ترین اعمال خلاف را روا داشتند که اوج آن در نابینا کردن فرمانروا در ۱۰ اوت بود. آفتاب نابینا، در شعری فارسی چنین شکوه کرده است:

توفان سرد سرنوشت‌برپا شد، تا مرا پست و حقیر کند

و برگهای خزان زده فروریخته،شکوفایی حکومت را به دست باد سپرد

من خورشید گنبد آسمان بودم‌بالا بر فراز سرزمین پادشاهی-

ولی با اندوه و درد: این سقوطبا سپری شدن شب به من روی آورد.

چشمم درآورده شداز جور و ستم دست تقدیر،

ولی بهتر است که نبینم______________________________

(۱). salatin.

(۲). AzfariGorgani.

(۳). Aftab.

(۴). khwajaMirDard.

(۵). Malika -iZamani.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۷ اینک چه بر سر حکومتم آمده است-من در حقیقت مرتکب گناهانی شده‌ام

که این در واقع مجازاتی برای آن است-بدین نحو امیدوارم که اینک گناهانم بر من بخشیده شود.

افغان جوان شکوه سرزمین پادشاهی را به باد داد.کیست اینک در اینجا جز خداوند

که کمی صمیمیت به من نشان دهد؟مار را با شیر تغذیه کردم،

ولدش را خودم بزرگ کردم‌او قوی‌تر شد و رشد کرد

و نوشید خون من، آه فریاد و فغان!امیران، راجه‌ها و شاهزادگان

مالکان و فقرا ...فریاد و فغان! یک نفر هم آنجا نبود،

تا غم و اندوه را با من تقسیم کند!آفتاب را در آسمان دیدم

پدیده‌ای عظیم امروز!شاید خداوند فردا به تو

تاج و تخت را باز گرداند! (۱۱)

این آرزو به حقیقت نپیوست، ولی فرمـانروای نابینـا تحت حمـایت انگلیس تا سال ۱۸۶۰ حکومت کرد، با وجود اینکه شـریعت «۱»، سلامتی و بی‌نقصـی بدنی فرمانروا را مقرر داشتـه است. انگلیسی‌ها با وجود اینکه از درآمدهای سرزمین که ظاهرا برای او سرپرستی می‌کردند، صنار هم به او نمی‌پرداختند، خود را خدمتگزار شاه عالم می‌خواندند.

از ۷۰ فرزند شاه عالم، پسرش اکبر دوم که چیز زیادی از او قابل گزارش نیست، (۱۲) جای پدر را گرفت.

ولی بهـادر شاه ظفر، آخرین فرمانروا که در سال ۱۸۳۷ بر تخت نشـست، شاعر اشعار زیبایی به اردو، یک خوش‌نویس ماهر، و بسیار علاقه‌منـد به تقـدس عارفانه بود، به نحوی که مهر اولی «۲»، محیط اطراف آرامگاه مورد احترام بختیار قطب الـدین کاکی از صـدها سال، مقر رسمی فرمانروا شده بود، جایی که عده

---

(۱). Scharia.

(۲). Mehrauli.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۸

زیادی از اصیل‌زادگان نیز اقامت گزیده بودند. فرمانروای پیر در سال ۱۸۵۷ برخلاف میلش درگیر شورش نظامیان، به اصطلاح سرپیچی از دستورات شد که انگلیسی‌ها پس از سرکوب آنها تمام هند را به استثنای شهر شاهزادگان تحت فرمان پادشاه انگلستان قرار دادند. ولی بهادر شاه در تبعید با بدبختی در رانگون درگذشت؛ او ۸۸ سال داشت. (۱۳)

باید به ثبت رساند که از زمان غارت دهلی در سال ۱۷۳۹، دیگر در آنجا وقایع مهم سیاسی و فرهنگی‌ای که به مسلمانان هند مربوط باشد رخ نداد. آواده تبدیل به استانی با فرهنگ جذاب شد که در آن اردو شکیل‌ترین شکل خود را به دست آورد و جایی شد که در آنجا جشنهای شیعه در حد افراط‌آمیز برگزار می‌شدند. وجید علی شاه، آخرین فرمانروا با غصب منطقه توسط انگلیسی‌ها در سال ۱۸۵۶ باید به تبعید می‌رفت که با زنان متعدد خود و باغ وحش تجهیز شده پربارش به کلکته نقل مکان کرد.

در دکن در بین نوادگان نظام الملک سلسله سلطنتی آصف جاهی که آداب و سنن اسلامی را حفظ می‌نمود، تکوین پیدا کرد؛ تا سال ۱۹۴۸، زمانی که ناحیه نظام حیدرآباد به وسیله اتحادیه هند الحاق شد، یکی از مهم‌ترین مراکز آداب و سنن اسلامی بود.

لاهور نیز که ابتدا در دست سیک‌ها بود و از سال ۱۸۴۹ زیر سلطه انگلیس قرار گرفت، میراث قدیم را ادامه داد و زحمات فرمانروایان مسلمان در جنوب هند را نباید فراموش کرد. از بین آنها تیپو سلطان «۱» ایستادگی شدیدی در برابر انگلیسی‌ها نمود، تا اینکه در سال ۱۷۹۹ در مازولی پاتام «۲» شکست خورد.

ولی دوره خانان مغول برای همه رویایی درخشان باقی‌مانده است که انسان همواره باز هم به شکلی شگفت‌آور تمایل به بازگشت آن دارد.

---

(۱). TipuSultan.

(۲). Masulipatam.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۶۹

در دربار خان مغول دربار: شرفیابی به حضور خان مغول

اشاره

جهانگیر سه بار در روز در سه محل جلوس می‌کرد: یک‌بار، زمانی که فیلها و حیواناتش می‌جنگیدند؛ سپس از ساعت ۴ تا ۵ یا ۶ برای همه کسانی که برای گفت و گو او را ملاقات می‌کردند؛ از ساعت ۹ تا نیمه شب با همه بزرگانش، و نه با هیچ‌کس دیگر، کاملا- خلوت می‌کرد. من او را در دومین مرحله ملاقات کردم، جایی که او را در یک حیاط یافتم، مثل پادشاهی نشسته در یک صحنه تئاتر، همه اصیل‌زادگانش و از جمله من روی سکویی فرش شده، در شکوه و جلالی نه چندان بزرگ؛ ولی سایه‌بانی بر فراز سرش، و دو نفر که برای پراندن مگس روی سر دو فیل از چوب ایستاده بودند ... در قلمروی خانان مغول ۶۹ در دربار خان مغول دربار: شرفیابی به حضور خان مغول

توماس رو، پذیرش به حضور جهانگیر را این‌چنین توصیف می‌کند؛ البته در منابع فارسی اوقات به نوعی دیگر ارائه می‌شوند. به هر حال آنچه از اتمام توصیفات زندگی درباری آشکار می‌شود، این است که فرمانروا جریان عادی دقیق و منظمی را طبق اصول دنبال می‌کرده است که وقتی هم کسالت داشته، باز در حفظ آن می‌کوشیده است. به نحو مطلوب، بایستی او پیش از طلوع خورشید نمازش را بخواند. سپس پس از طلوع خورشید روی بالکنی ظاهر می‌شده که رو به سمت «یومنا» (شاخه‌ای از گنگ که برای آگرا

و دهلی معتبر می‌باشد، ولی در لاهور راوی است) باشد. در آنجا در ساحل رودخانه عده زیادی از مردم، از همه نوع، منتظر بودند تا او را سلام گویند- حتی برخی از آنان در صورت ندیدن فرمانروا در صبح زود، کار روزانه‌شان را هرگز شروع نمی‌کردند (تا حدودی به عنوان برکت‌دهنده به او اعتقاد داشتند). پس از حدود یک ساعت، فرمانروا عازم دیوان عام «۱»، تالار بار عام می‌شد. در وسط دیواری که این تالار (غالبا تالاری ستون‌دار) را از بخش اصلی کاخ مجزا می‌کرده است،

---

(۱). diwan -iam.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۰

شاه‌نشین کوچکی تعبیه شده بود که فرمانروا از داخل آن خود را به حاضران نشان می‌داده، و در واقع همان‌طور که مصطلح است خود را برای آنان به نمایش می‌گذاشته است. او روی تختی پوشیده از بالش قرار می‌گرفت؛ سمت چپ او، پشت به دیوار، حاملان پرچم قرار داشتند و پشت تخت خواجه‌ها با پرهای طاووس او را باد می‌زدند. مگس پرانهایی- گاه قرمز رنگ- از موهای گاو کوهی نیز با دسته‌هایی از طلا یا نقره مورد استفاده قرار می‌گرفتند. نگهبانان محافظ (روی مینیاتورها قابل مشاهده نیستند) که گاه از ازبک‌های قوی تشکیل می‌شدند، او را احاطه می‌کردند. جلاد نیز در دسترس بود، چون عمل خلاف بلافاصله مجازات می‌شد. پایین سطح مسطح تخت شاهی که ابتدا به وسیله نرده‌ای از چوب و بعدها ساخته شده از نقره محصور بود، بزرگان حکومت طبق درجات خود حضور داشتند، چون این وظیفه تک‌تک افرادی بود که منصبی داشتند. آنها باید روزانه دوبار، صبح و شب در شرفیابی دربار حضور پیدا می‌کردند. در غیر این صورت جریمه نقدی می‌شدند. با این حال برخی از آقایان عذر و بهانه‌هایی می‌یافتند:

پسر عاصف خان از انجام خدمت در دربار سلطنتی از این طریق که تمارض می‌کرد، خودداری می‌ورزید، و بدین‌ترتیب وسیله راحتی و آسایش را فراهم می‌آورد. (۱)

همه چیز در دربار جزء به جزء تنظیم شده بود. هیچ‌کس اجازه نداشت در حضور فرمانروا بنشیند یا بی‌اجازه جایش را ترک کند. در روی تصاویر متعدد می‌توان نظم دقیق را از اینکه بزرگان حکومت غالبا مشخص شده با نام، یکی بعد از دیگری در کجای نرده قرار دارند، تشخیص داد. دسته موزیک از اتاقهای واقع در بالای دروازه ورودی به افتخار فرمانروا، نوبت «۱»، (هنگام نواختن کوس و دهل در بارگاه سلاطین)، می‌نواخته است، طبلها و دهلها و پنج گروه شیپور، خبر حضور فرمانروا را اعلام می‌داشتند که مقام و منزلت فرمانروایی‌اش از چتر «۲» آراسته با جواهرات و آفتاب‌گیر بیضی شکل در کنار تخت سلطنت، قابل تشخیص بود. درفش جهانگیر علامت شیر و خورشید داشت.

اگر مینیاتورهای دوره‌های قدیم رنگ البسه را رنگارنگ نشان می‌دهند، نتیجه ممنوعیت پوشیدن لباسهای قرمز و زرد به دستور اورنگ زیب برای بزرگان حکومتش بوده است، چون این رنگها طبق قوانین مذهبی برای مردان نامتناسب بوده‌اند. آنها اجازه نداشتند لباسهایی با آستین کوتاه یا نیمه بلند بر تن نمایند یا شالی دور گردن آویزان کنند. بدیهی است که جویدن ناس مورد علاقه در حضور فرمانروا نیز ممنوع بوده است- تف کردن شیره قرمز رنگ می‌توانسته است در واقع باعث لکه‌هایی در روی زمین یا حتی لباسها

---

(۱). nauba.

(۲). Chatr.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۱

شود- چون لگنچه‌های مخصوص برای ریختن آب دهان آن‌چنان شکیل و زیبا ساخته شده بودند که استفاده از آنها در دربار مجاز نبود.

حال بخش مربوط به کار و شغل آغاز می‌شود. بخشی «۱»، حسابدار کل، افسران برگزیده را جهت ارتقای درجه به حضور فرمانروا هدایت می‌کرد و هر یک از گروه‌های متقاضی عریضه‌هایی را که البته فقط اجازه داشتند به وسیله یک مأمور و نه مستقیما به فرمانروا تسلیم شوند، عرضه می‌داشتند.

چنان‌چه کسی افتخار می‌یافت، باید شکل رسمی تهنیت‌گویی را که تسلیم «۲» یا کرنش «۳» بود، به کار می‌برد. اگر به نرده نزدیک می‌شد، باید سه‌بار هرچه نزدیک‌تر می‌شد، تعظیم کند. شخص باید طوری به سمت زمین خم می‌شد که پشت دست راستش با زمین تماس پیدا می‌کرد؛ سپس وقتی شخص مورد نظر بلند می‌شد، باید پشت دست را روی پیشانی قرار می‌داد. سجده «۴»، به خاک افتادن مثل هنگام نماز نیز مدتها مرسوم بود؛ ولی این عمل از نظر متدینان مجاز نبود- چون به خاک افتادن فقط در برابر خداوند مجاز بود- بدین‌ترتیب سنت زمین بوس «۵»، بوسیدن زمین، در حالی که کف دست راست روی زمین قرار می‌گرفت و پشت دست راست به نحوی که دهان با زمین تماس نگیرد، بوسیده می‌شد، رسم شد. و باز هم همواره می‌خوانیم: «من سعادت این را داشتم که مؤدبانه زمین را ببوسم» یا: «او این افتخار را داشت که زمین را ببوسد.»

جریان این شرفیابیهای بسیار قانونمند، مهمانان خارجی را تحت تأثیر قرار می‌داد، چون نظم و ترتیب سلسله مراتب، اثر روانی بزرگی داشت. تصاویر دربار اجازه می‌دهند که از حضور شاهانه اعلیحضرت چیزی احساس شود. بدین‌جهت نیز کوچک‌ترین تخلف از آداب و رسوم به شدت مجازات می‌شد:

وقتی امیری قصد داشت پای راست اورنگ زیب را ببوسد، اشتباها بالش فرمانروا را لمس کرد و به شدت مورد سرزنش اورنگ زیب قرار گرفت: او حقیقتا چشمش نمی‌بیند! وی مجبور شد سه روز تمام عینک بر چشم گذارد؛

ولی پسر جوانی که در روز روشن مست به دربار اکبر آمده بود، به دم اسبی بسته و دور شهر کشیده شد ... (۲)

همین که مذاکرات و انتصابات پایان می‌یافت، فیلها را نزد فرمانروا می‌آوردند تا ببینند که آیا از آنها به

---

(۱). Bakhshi.

(۲). Taslim.

(۳). Kornish.

(۴). Sijda.

(۵). Zaminbos.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۲

خوبی مراقبت شده است یا خیر؟ اگر وقت کافی باقی می‌ماند، اسبها و سایر حیوانات را هم می‌آوردند؛ سگهای شکاری در این میان با پوشش قرمز کوچکی ظاهر می‌شدند. گاه چسبیده به دربار جنگ فیلها نیز ترتیب داده می‌شد؛ این امتیاز پایانی فرمانروا بود.

در مناسبتهای ویژه، دیوان عام را با قالی و آویختن فرش به دیوار تزیین می‌کردند، و از زمان شاه جهان تخت طاووس نیز که بر فراز آن سایه‌بانی حاشیه‌دوزی شده با مروارید قرار داشت و ستونی از طلا و گوهر نشان بار آن را تحمل می‌کرد، آورده می‌شد. در چنین مناسبتهای نادری، امیران والا مقام اجازه داشتند روی نشیمنگاه‌هایی پوشیده با شالهای کشمیر به رنگ قرمز تند، بنشینند. سپس گلاب پاشیده می‌شد و گاه نیز رامشگران وارد می‌شدند.

تمام این اعمال در دو ساعت اول پس از طلوع آفتاب انجام می‌گرفت. حدود ساعت ۱۰ فرمانروا به دیوان خاص «۱» می‌رفت، جایی

که او اشـخاص برگزیـده را می‌پـذیرفت و راجع به مسائل محرمانه گفت‌وگو می‌کرد. تقاضاهای مختلف بررسـی می‌شدند؛ مأموران مالیـاتی تسویه حسابهایشـان را پیش می‌نهادنـد؛ گـاه کمکهـایی برای مسـتمندان تقسـیم می‌شـد و گـاه به گـاه نیز فرمانروا آثاری از هنرمندان و صنعت‌کاران ارزشمند، نقشه‌های ساختمانی، و از این قبیل را تماشا می‌کرد.

سپس حـدود سـاعت ۳۰ / ۱۱ در شـاه برج «۲» یـا همـان‌طور کـه قبلاـ گفته می‌شـد، در غسـل خـانه «۳» مسائـل خیلی محرمـانه در صمیمی‌ترین جمع مورد مذاکره قرار می‌گرفت. غسل خانه- در واقع محدوده حمام، بین دیوان خاص و حرمسـرای قصـر- فقط برای معـدودی قابـل ورود بود و فضاهـایی داشت که در آنها خصوصـیت مطلق، محفوظ بود. نام حمام نبایـد خواننـدگان را دچار اشـتباه کند.

حـدود ظهر فرمـانروا نمـاز ظهرش را در حرمسـرای قصـر می‌خوانـد، جایی که مورد اسـتقبال خانمها قرار می‌گرفت و هـدیه دریافت می‌داشت؛ در این میان عریضه‌هایی از خانمها، و درخواسـتهای کمک به وسـیله دختران نیازمنـد به او تقدیم می‌شدند و او کمی هم غذا می‌خورد. حدود ساعت ۱۵ نماز عصـر را بجا می‌آورد و اگر لازم بود باز هم اجازه شرفیابی می‌داد (به طوری که سر توماس رو اظهار می‌دارد).

شبها دیوان خاص با شمعهای معطر در شمعدانهای گران‌قیمت نورانی می‌شد و فرمانروا مدتی موسیقی گوش می‌کرد، دست کم این را در مورد شاه جهان می‌دانیم. سپس حـدود ساعت ۲۰ نمـاز شب خوانـده می‌شـد و در صورتی که باز هم کاری وجود داشت این کـار در شاه برج، اتاقی در درونی‌ترین نقطه قصـر، انجام می‌گرفت. بقیه شب را فرمانروا در حرمسـرا سپری می‌کرد، موسـیقی گوش می‌داد و کمی غذا

---

(۱) diwan -ikhass.

(۲) Shahburj.

(۳) Ghuslkhana.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۳

می‌خورد. سپس به رختخواب می‌رفت و تـا هنگامی که به خواب رود شخصـی با صـدای بلنـد برای او کتاب می‌خوانـد و یا خانمی برایش اثری را بازخوانی می‌کرد.

این جریـان روزانه مطلوب، دست کم برای جهـانگیر و شـاه جهـان وجود داشت؛ البته این برنامه می‌توانست بر اساس ضـرورت تغییر یابد.

بخش مهمی از صورت جلسه، اعطـای عناوین به مردان لایق بود و از عناوین مختلف یک مرد می‌شـد ارتقایش را در سلسـله مراتب درباری تشخیص داد.

در ملازمان مسـلمان، خان «۱» نخستین عنوان اضافه شـده به اسم بود یا اینکه نامی پیـدا کرده می‌شـد که اشاره به توان ویژه شـخص مربوطه داشت. معمور خان «۲»، (از ریشه عربی عمر، سـاخت و ساز کردن، که معمار «۳» نیز به آن تعلق دارد) عنوان افتخـاری یک طراح بود؛ ورزش خـان «۴» آقای ورزش، عنوان افتخاری اسـتاد شمشـیربازی بود؛ نوبت خان «۵»، رهبر دسـته موزیک نظامی بود، و خوش‌خبر خان «۶»، آقـای خبر خوب به کسـی گفته می‌شـد که برای فرمـانروا خبر خوبی می‌آورد، چه خبر یک پیروزی، و چه خبر تولد یک پسـر یا از این قبیل. نام خواجه‌ای که در خدمت خزانه به او عنوان اعتماد خان «۷»، آقای مورد اعتماد، داده شده بود بسیار بجـا بود. وجود عنوان آصف خان «۸» برای برترینهـا یـا یکی از برترین وزیران اشـاره‌ای به آصف وزیر افسانه‌ای شاه سـلیمان پیغمبر بود. خصوصـیات شخصـی نیز می‌توانسـتند به وجودآورنده عنوان باشند؛ صلابت خان «۹»، آقای اسـتواری، عنوانی بود که به سبب

درشتی هیکل و قدرت تحسین‌انگیز به شخص داده می‌شد. جهانگیر حتی به شخصی که او از دربار بیرون کرده بود مردود خان «۱۰»، رد کرده لقب داده بود. برای هندیان لقب رانا «۱۱» و منصب پایین‌تر رای «۱۲» به کار برده می‌شد. برای راجپوتی‌های بلند پایه مهاراجه استفاده می‌شد. پزشکان، شعراء و هنرمندان متناسب با استعدادشان القابی دریافت می‌کردند: گاه

---

(۱). khan.

(۲). MamurKhan.

(۳). mimar.

(۴). WarzishKhan.

(۵). NaubatKhan.

(۶). KhushkhabarKhan.

(۷). ItimadKhan.

(۸). AsefKhan.

(۹). SalabatKhan.

(۱۰). MardudKhan.

(۱۱). Rana.

(۱۲). Rai.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۴

به سادگی نامی بدون «خان» وجود داشت: برق‌انداز «۱»، پرتاب‌کننده رعد و برق، لقب فرمانده توپخانه بود، در حالی که شیرافکن «۲»، زمین‌زننده شیر، یک شکارچی شجاع را مشخص می‌کرد. (۳) برخی از عالی مقامان عنوان پدرشان را به ارث می‌بردند، ولی این نادر بود:

مثلا نقل می‌شود که شخص محترمی که عنوان امیر خان را از پدرش به ارث برده بود، اورنگ زیب به او یادآور کرد که پدرش در اصل میر خان بوده است، و برای حرف «آ» که از میر، امیر ساخته است کمتر از یک لاخ «۳» (روپیه) نپرداخته است! (۴)

بدین‌ترتیب گرفتن عنوان با هدایای کوچک نیز امکان داشته است ...

عناوین عموما در اعیاد اعطا می‌شدند، چه پس از به تخت نشستن فرمانروا و چه در نوروز، جشن آغاز بهار، ولی در صورتی که کسی کار ویژه و برجسته‌ای انجام داده بود، امکان داشت که به او بلافاصله عنوانی داده شود؛ سربازی که سردشمن وحشت‌انگیزی را به دربار آورده بود، بلافاصله به لقب افتخاری بهادر «۴»، پهلوان، مفتخر شد.

پاداشهای دیگر خلعت «۵»، جامه افتخار بود، به همان‌گونه که در تمام سرزمینهای اسلامی از گذشته معمول بوده است. خلعت در واقع لباس تن کرده شخص اهدا کننده است که در اصل از نیروی برکت او اشباع شده است. در دوره مغول جامه تن کرده شخص فرمانروا بود که به عنوان ملبوس خاص «۶»، لباس اختصاصی، نامیده می‌شد. البته در اتاق رختکن مغول‌ها ذخیره عظیمی از خلعتها وجود داشت که بر اساس شأن و درجه دریافت کننده انتخاب می‌شدند و متشکل از سه، پنج، یا هفت تکه بودند. همچنین گفته می‌شود که منصب‌داران «۷»، بلندپایه فرمانروا که به مناسبت مرگ کسی مدتی طولانی لباس عزا بر تن داشته‌اند برای پایان دوره ۴۰ روزه عزاداری خلعت ویژه‌ای به آنها اهدا شده است. یک سراپا «۸»، از سر تا پا، هدیه‌ای است شامل یک قبا، یک عمامه، و شاش «۹»، حمایل تشریفاتی؛ اضافه بر آنها گاه جواهرات یا اسب نیز اهدا می‌شد.

(۱). barqandaz.

(۲). Shirafkan.

(۳). Lakh.

(۴). Bahadur.

(۵). Khila.

(۶). malbus -ikhass.

(۷). Mansabdars.

(۸). Sarapa.

(۹). Shash.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۵

افتخارات از نوع دیگر مرتبط با مسئولیتهای سخت بودند و یا فقط حق رده‌های معینی از امیران بود:

در حکومت شاه جهان، ماهی مراتب «۱»، به عنوان برترین نشان افتخار رسم شد که فقط به امیران بالای ۷۰۰۰ ذات اعطا می‌شد؛ این نشان از دو گلوله آهنین و یک ماهی از طلا تشکیل می‌شد که در جلو امیر حمل می‌گردید. علم «۲»، حق امیران ۱۰۰۰ ذات به بالا بود؛ اگر کسی آن را دریافت می‌داشت، مجبور بود که هنگام تسلیم سجده کند. امیران ۲۰۰۰ ذات (یا پس از آن ۳۰۰۰ ذات) به بالا این حق را داشتند که دسته موزیک نظامی در زمانهای معین در منزلشان بنوازد؛ با این وصف باید بشدت دقت می‌شد که طبل بزرگ زمانی که فرمانروا در آن نزدیکی بود به صدا در نمی‌آمد.

غالبا قطعات زینتی جواهر نشانی اعطا می‌شدند؛ البته پدمه مرصع «۳»، گل نیلوفر آبی جواهر نشان خیلی به ندرت به کسی اهدا می‌شد.

سرپیچ یمانی «۴»، عمامه یمنی، نیز به ندرت و در واقع به امیرانی از ۳۰۰۰ ذات به بالا- اعطا می‌شد. یک انگشتری یاقوت کبود با عنوان نقر شده، جزو قطعات به ویژه ارزشمند بود. برعکس آنها خنجرهای تشریفاتی و شمشیرهای گرانقیمت و علاوه بر آنها، اسبهای اصیل و فیلهای شدیدا مورد درخواست، کرارا اعطا می‌شدند. البته کسی که حیوانی دریافت می‌داشت، مقدار معینی پول افسار، باید به سر میر آخور می‌پرداخت، رسمی که جهانگیر آن را برچیده است (معلوم نیست برای چه مدتی).

ولی دریافت چنین افتخاراتی اصولا چندان ساده نبود. برهمن چانداربهان «۵» گزارش از روزهای شاه جهان می‌کند که هر کس که شغلی، ارتقایی، یا تیولی دریافت می‌داشت، باید چهار بار تسلیم، درود گفتن رسمی، را بجا می‌آورد. ابتدا جواهرات بر سرش قرار داده می‌شدند. بازوبندها یا تسبیحها و لوازمی از این قبیل به دست او داده یا به گردنش آویخته می‌شدند و او سپس مجبور به تهنیت گفتن بود. اگر سلاحی دریافت می‌داشت، شمشیر به گردنش آویخته و خنجر بر سرش نهاده و تیردان بر شانه‌اش افکنده می‌شد.

کمان و تفنگ نیز روی شانه‌اش قرار داده می‌شدند؛ اگر سپر یا تجهیزاتی دریافت می‌داشت، آنها را بر گردن یا روی شانه‌اش می‌انداختند.

ولی اگر اسب یا فیلی دریافت می‌داشت چه می‌شد؟ در این صورت انکوس «۶»، چنگک فیلبان یا زین و برگ اسب نیز روی شانه‌ها قرار داده می‌شدند- و در هریک از موارد نام برده شده، چهار تسلیم الزامی

(۱). mahi -imaratib.

(۲). alam .

(۳). Padma –imurassa .

(۴). Sarpech –iyamani .

(۵). ChandarBhan .

(۶). ankus .

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۶

بود. سپس دریافت‌کننده اجازه داشت وسایل را واقعا حمل و استفاده کند.

با این وصف هدایا یا ارتقای درجات به آن آسانی هم که از داستان «آ» گران‌قیمت «امیر خان» که قبلا- به آن اشاره شد، قابل دریافت نبوده‌اند، زیرا به طوری که برنیر می‌نویسد: «به یک شخص بزرگ با دستان خالی نباید نزدیک شد!» (نزد بزرگان دست خالی نباید رفت). سنت پیشکش «۱»، هدیه به فرمانروایان و همه بزرگان در تمام سطوح معمول بود. اضافه بر آن نذر «۲»، مبلغی پول که می‌توانست کاملا- ناچیز هم باشد، وجود داشت، بدائونی که فقط چند هکتار زمین داشت، در جشن نوروز، با زحمت ۴۰ روپیه برای اکبر آورد.

ولی پیشکش غالبا بسیار اساسی بود. برای استاندار «بنگال» شدن، یک امیر همواره ۰۰۰ /۵۰۰ روپیه به جهانگیر و نور جهان که ارزش تعیین شده پیشکش بود، می‌پرداخته است. وقایع‌نامه‌ها با علاقه‌مندی مقادیر مرواریدهای اصل و یاقوتهای گران‌قیمت، یا اسبهای کمیاب و فیلهای به ویژه خوبی را که بزرگان به دربار آورده‌اند، برشمرده‌اند. جهانگیر همواره با لذت گزارش کرده است که هرکس چه‌قدر آورده است و چگونه او برای خود بهترین قطعه را انتخاب کرده است، تا بدین‌وسیله از پیشکش‌دهنده تجلیل شود، در حالی که باقیمانده به او پس داده می‌شده است. باعث تعجب نیست که این سیستم به تدریج اقتصاد سرزمین را تخریب کرد. هدایای دستی مثل جواهرات ظاهرا در یک رومال «۳»، یک دستمال تشریفاتی، که به وسیله ابریشم‌دوزی یا نقاشی، تزیین شده بود، آورده می‌شدند.

سنت «پیشکش دادن» برای رفت و آمد با خارجیان نیز معتبر بود. سر توماس رو در مورد هدایای زیادی که جهانگیر دریافت می‌داشت تعجب کرده است، در حالی که فرمانروا نیز از هدایای ناچیز انگلیسی‌ها در تعجب بود. گزارشهای تاورنیه و کمپانی به تدریج گسترش یافته هند شرقی نیز آشکار نشان می‌دهند که چگونه برای هر امتیازی مبالغ هنگفتی باید به فرمانروا پرداخته می‌شد؛ بدین‌ترتیب آزادی تجاری کمپانی در صورتی که ۰۰۰ /۲۰۰ روپیه به فرمانروا و ۰۰۰ /۱۰۰ دیگر به کارمندانش پرداخت می‌شد، تأمین بود.

وقتی انگشتری که سر توماس رو از روی صمیمیت و نه به عنوان رشوه برای آصف خان فرستاده بود، به دلیل اینکه فقط ۴۰۰ روپیه قیمت داشت و بسیار ارزان بود، توسط آصف خان پس فرستاده شد، سر توماس رو عمیقا شگفت‌زده شد.

---

(۱). peshkash .

(۲). nazr .

(۳). rumal .

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۷

مشاغل

فرمانروا برای اینکه بتواند کارهای عادی خود را طبق وظیفه و در جلال و جبروت انجام دهد، تعداد بی‌شماری کارمند داشت که به ترتیب سلسله مراتب تقسیم‌بندی شده بودند.

در میان آنها وکیل «۱» در رأس همه قرار داشت که اداره امور داخلی شاهانه در دست او بود، و از آنجا که با این امور داخلی مسائل خصوصی یا رسمی حل نشدنی مرتبط بود، اختیارات تام داشت.

گاه مقام او با مقام وزیر که دفاتر مرکزی مختلف زیر نظرش بودند، مرتبط یا تعویض می‌شد.

معروف‌ترین، و مطمئنا مقتدرترین وزیر مغول اعتماد الدوله پدر زن جهانگیر بوده است.

سه اداره با مشکلات صندوق دولت سر و کار داشتند؛ دیوان کل «۲»، که برای تمام امور مالی پاسخگو بود. دیوان خالصه «۳» برای تمام درآمدها، و دیوان تن «۴» برای مواجب منصب‌داران و شاهزاده خانمها، خلاصه برای همه پرداختهای ضروری، مسئول بودند. سرانجام یک مستوفی «۵» هم وجود داشت، یک سمت قدیمی که سرحسابرس را مشخص می‌کرد. غالبا در منابع به بخشی «۶» برخورد می‌شود که بالاترین مقام اداری برای تمام مشکلات نظامی است و برای منصب‌داران و سربازان و تأمین مخارج آنان مسئول بوده است.

میر زمان «۷» در حیطه بیوتات فعالیت داشت که فقط تأسیسات سکونتی نبود، بلکه بیشتر از همه کارخانجات را شامل می‌شد، در واقع کارگاه‌هایی که متصل به کاخ بودند و در آنها بافته‌های گران‌قیمت، مینیاتورها، جواهرسازی، و فلزکاری تولید می‌شدند؛ چون وقتی در سرزمین، صنعت‌گر ماهری کشف می‌شد، با رغبت او را در کارگاه‌های سلطنتی جا می‌دادند. هر یک از کارخانه‌ها نیز بر اساس درجه تقسیم‌بندی می‌گردید و فرمانروایان- بیش از همه اکبر و جهانگیر- سهم شخصی در اثر هنری تولید شده در آنجا را داشتند و کم و بیش به طور مرتب دستور می‌دادند تا آنها را به حضورشان آورند.

ابو الفضل در آیین اکبری «۸» علاوه بر این، یک سری مشاغل دیگر را در دربار برمی‌شمرد، در آنجا مهردار (با وجود اینکه مهم‌ترین مهر در حرمسرای فرمانروا قرار داشته است) نیز وجود داشت. باربیگی «۹» یا

---

(۱). wakil.

(۲). diwan -ikull.

(۳). diwan -ikhalisa.

(۴). diwan -itan.

(۵). mustaufi.

(۶). Bakhshi.

(۷). mirsaman.

(۸). آیین اکبری، ج ۱، ص ۵.

(۹). bar -begi.

میر عرض «۱»، عریضه‌ها را می‌آورد؛ غوربیگی «۲» در مواقع رسمی نشان سلطنتی را حمل می‌کرد، و میر توزک «۳» رئیس تشریفات بود.

امور بحریه زیر نظر میر بحری «۴» قرار داشت، یعنی بیشتر از همه قایقهایی که روی رودخانه‌های بزرگ تردد می‌کردند؛ چون مغولان علاقه زیادی به دریانوردی و داد و ستد دریایی خود نداشتند.

میر بر «۵» مسئول جنگها و میر منزل «۶» رئیس مسکن بودند. آشپزخانه زیر نظر خوانسالار «۷» بود که البته تعداد زیادی آشپز، شاگرد آشپز، چشنده، و عده‌ای دیگر به آن تعلق داشتند.

قوش بیگی «۸» مسئول امور پرندگان شکاری و زینتی بود، در حالی که اخته بیگی «۹» مسئولیت اصطبل سلطنتی را داشت. ولی آت بیگی «۱۰»، صاحب اسبها کلیه مسئولیتهای مربوط به اسبهای اصیل به او سپرده شده بود و از بین برترین منصب‌داران برگزیده می‌شد.

به این عده، متخصصان بی‌شماری که به عنوان مثال ۱۴ وقایع‌نویس «۱۱» جزوشان بودند، اضافه می‌شدند. از آنجا که آنها باید همه چیز، حتی جزیی‌ترین وقایع را ثبت می‌کردند، می‌توان آنها را بهتر از هر چیز، یادداشت‌برداران دربار نامید، در حالی که میر منشی «۱۲» که مسئولیت دبیرخانه را داشت به سبب اصالت سبک در نگارشش باید متمایز و برجسته می‌بود؛ چون هرچه سبک بهتر بود، اثری که نامه فرمانروا بر دوست و دشمن می‌گذاشت، به همان نسبت عمیق‌تر بود. بخشی هم برای امور پستی وجود داشت.

اشخاص بلند مرتبه مذهبی که صدر و الصدور «۱۳» تحت نظارت آنان بود، جزو این صاحبان مناصب مختلف بودند. قاضی، قاضی القضات، حافظ شریعت بود و قضاوت شهرها و استانها زیر نظر او بودند.

سپس رئیس دیوان المظالم «۱۴» مطرح بود، جایی که در اسلام کلاسیک بر مواردی احاطه داشت که

---

(۱). mirarz.
(۲). qur .-begi.
(۳). mirtozak.
(۴). mirbahri.
(۵). mirbarr.
(۶). mirmanzil.
(۷). Khwansalar.
(۸). qush -begi.
(۹). akhtabey.
(۱۰). atbegi.
(۱۱). waqia -nawis.
(۱۲). mirmunshi.
(۱۳). sadras -sudur.
(۱۴). diwanal -mazalim.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۷۹

بر اساس شریعت قابل صادر کردن حکم محکومیت نمی‌شدند. او در حکومت مغولان هند نماینده قوه مجریه بود که برخی وظایف قضایی را نیز دارا بود. سومین صاحب منصب مهم محتسب «۱» بود، مردی که می‌توان به عنوان مجری تلقی کرد. وظیفه اصلی او این بود که بازارها را کنترل کند، بر قیمتها نظارت نماید، مراقب آسایش زیردستان باشد (بدین نحو که شراب شیرین زیاد ننوشند) و مختصر اینکه محتسب در اشعار حافظ به عنوان پاسدار اخلاق برای خوانندگان به خوبی آشناست، غالبا نقش سانسورچی را داشته است و بدین مناسبت نیز نزد بخش بزرگی از مردم نامحبوب بوده است.

از قرن ۱۵، شیخ الاسلام «۲» نیز وجود داشته است که برای اداره مذهبی، تقسیم کمکهای تصویب شده مذهبی (برای بیوه‌ها، یتیمان، برای احداث مدارس و کمک به نیازمندان) مسئول بود.

در دیدارهای دربار، مهر سلطنتی که باید با آن تمام چیزهای مهم مهر می‌شد نقش اصلی را بازی می‌کرده است و بی‌خود نیست که مینیاتورها با میل جهانگیر یا شاه جهان را مهر به دست نشان می‌دهند.

ابو الفضل در آیین اکبری «۳» مفصل در این‌باره نوشته است. (۱)

مهرهای مختلف از جنس فلز یا عقیق بودند و خط می‌توانسته است در شیوه‌های مختلف سبکی رقعه، نستعلیق باشد. مهر شجره نامه‌ها که گرد بود و در وسط نام فرمانروا و به دور آن نام اجداد او تا تیمور حک شده بود، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است؛ نام تیمور همواره در بالاترین محل قرار دارد. این مهر نخست پیش والا مقام‌ترین شخص بلند مرتبه، ولی بعدها در حرمسرا نگه‌داری می‌شده است: نور جهان، ممتاز محل، و جهان‌آرا اجازه استفاده از آن را داشتند.

مهری که اوزوک «۴» نام داشت برای فرمانهای مهم فرمانروا مورد استفاده قرار می‌گرفت و در قدیم برای نامه‌های فرمانروا به خارجیان حفظ و نگه‌داری می‌شد. برای انجام امور حقوقی مهری طاقچه شکل وجود داشت که در روی آن، اطراف نام فرمانروا مصرع فارسی زیر حک شده بود:

عدالت موجب رضایت خداست-کس ندیدم که گم شود از راه راست اکبر مهری چهارگوش به کار می‌برد که روی آن جمله «اللّه اکبر جلّ جلاله»، خداوند بزرگ است، متنی که به سبب لغت اکبر علاقه‌مندانه توسط هواداران فرمانروا که آن را به ذات الهی اکبر نسبت

---

(۱). muhtasib.

(۲). shaykhul -islam.

(۳). آیین اکبری، ج ۱، ش ۲۰.

(۴). uzuk.

می‌دادند، بد تعبیر می‌شده است.

هر دستوری که از قصر می‌آمد، نام مشخصی داشت؛ «حکم» فرمانی سلطنتی بود (امروزه هنوز هم یک مهاراجه را با حکم مخاطب قرار می‌دهند). برای اعضای خاندان سلطنتی یک «نشان» می‌فرستادند؛ فرمانهای شاهانه ساده‌تر، پروانچه «۱» بودند و سند، موافقت دریافت ملک یا یک منصب بود. علاوه بر آنها «یادداشت»، یادداشت رسمی، نیز وجود داشت و همچنین عرض چهره «۲»، که در آن موضوع یا اوضاع معینی تشریح می‌شده است. بدیهی است که برای هرکدام از این انواع، نوع کاغذ، سبک نوشته، و تنظیم متنی معین اعتبار داشت. یک نمونه شاخص از کار دفتری به وسیله ابو الفضل که بدوا روند پیچیده در تا کردن و مهر زدن یک «فرمان ثبتی» را به همان‌گونه که برای انتصابی بزرگ معمول بوده است، تشریح می‌کند، ارائه شده است. او سپس از فرمان بیاضی «۳»، که در صورت مطرح بودن موقعیتی مهم و به ویژه فوری ارسال می‌شده است، صحبت می‌کند. «۴»

فرمان تا زده می‌شود، به نحوی که دو گوشه‌ها به هم برسند، یک گره کاغذی روی آن محکم زده، سپس مهر می‌شود، به طوری که محتوای آن قابل مشاهده نیست. لاک مهر از صمغ، کونار، بار، پیپال، و سایر درختان تهیه می‌گردد که مثل واکس وقتی گرم می‌شود، نرم، ولی سرد که شد، سخت و سفت می‌شود. وقتی که فرمان این‌چنین مهر شد، در پاکتی طلایی گذاشته می‌شود، چون اعلیحضرت کاربرد چنین نشانه ظاهری عظمت را به عنوان عبادت می‌دید.

یک چنین فرمانهایی به وسیله منصب‌داران، احدی‌ها، یا سربازان معمولی برای گیرنده برده می‌شد.

چنانچه کارمندی چنین فرمانی را دریافت می‌داشت، تا فاصله معینی جلو می‌آمد، نشانه‌های مختلف ادب را به جا می‌آورد، سند را بر سرش می‌گذاشت، به خاک می‌افتاد و به آورنده، متناسب با احسانی که به او شده یا متناسب با شرایطش، انعام می‌داد ...

چنانچه فرمانروا قصد داشت به کسی احترام کاملا ویژه‌ای بگذارد- مثلا یک امیر راجپوتی را مشمول عفو خود کند- امکان داشت که اثر انگشت خود را روی مدرک بگذارد.

یک سری منشی- در دوره اکبر ۱۴ نفر- همواره آماده خدمت بودند؛ در روز هر دو نفر جای دو نفر دیگر را می‌گرفتند. همه دستورها، هر پرونده عرضه شده‌ای به دربار، هر فرمانی از فرمانروا، و تمام سؤالاتی که او می‌کرد به وسیله منشی مسئول یادداشت می‌شد و روز بعد این یادداشتها علنی در دربار

---

(۱). parwanche.

(۲). arzchahra.

(۳). farman -ibayazi.

(۴). آیین اکبری، ج ۲، ش ۱۴.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۱

خوانده می‌شدند. تا زمانی که منشی مشغول خدمت تأیید نمی‌کرد که همه موارد واقعا همان‌طور که ثبت گردیده حضور فرمانروا ارائه شده است، هیچ‌یک از دستورات ملوکانه نمی‌توانست اجرا شود. این تأیید هم باید مجددا در فرمان قید می‌شد: «بدین‌وسیله گواهی می‌شود که دستور بیان شده در این فرمان زمانی که فلان منشی مشغول خدمت بوده است، به وسیله فرمانروا در حقیقت صادر گردیده است.» پاکنویس فرمان روی کاغذ تعیین شده برای آن، و مهر و موم صحیح آن، روزها و گاهی ماهها طول می‌کشیده است.

چنانچه فرمانروا می‌خواست چیزی را تغییر دهد یا عقیده‌اش را درباره نامه ابراز دارد، در بالای متن به شکلی اریب می‌نوشت.

تمام آنچه در یک روز در نشستی مذاکره می‌شد، روی یک صفحه کاغذ که در بالای آن «اخبارات دربار معلا» «۱» قرار داشت، همراه با تاریخ نوشته می‌شد. همان‌طور که مدارک به دست آمده از آرشیو جایپور و سایر آرشیوها نشان می‌دهند، موضوعات مختلفی یادداشت شده‌اند- از تولدهای متعدد، هدایای داده شده به فرمانروا، یا هدایای او به دیگران، ازدیاد یا تقلیل مواجب، صدور یا تأیید عناوین گرفته تا کمک هزینه‌های تحصیلی، و غیره در آنها خوانده می‌شود. ولی در برخی از اخبارات مربوط به دوره اورنگ زیب، درباره جویا شدن فرمانروا از سلامتی این یا آن افسر نیز اخباری خوانده می‌شود؛ از فوت شخصیتهای مهم و دستور مراقبت از خانواده مرحوم گزارش می‌شود؛ در واقع حتی رویاهایی که کسی مهم دانسته است، می‌توانسته در دربار تعریف شده باشند. بدین‌ترتیب مدارک نه فقط اجازه نگاه به مسائل خشک اداری، بلکه گاه و بی‌گاه اجازه نگاه به زندگی خصوصی فرمانروا و زیردستانش را می‌دهند.

روابط دیپلماتیک

یک وظیفه مهم فرمانروا برقراری روابط دیپلماتیک با کشورهای همجوار بود. (۱) برای مقام سفیری فقط امیران به ویژه قابل اعتماد، انتخاب می‌شدند. همچنین درجه منصب شخص تعیین شده برای سفیری ارتقا می‌یافت و در نامه‌ای که او باید تقدیم فرمانروای کشور میزبان می‌کرد، غالبا به منصب بالای حامل نامه و نزدیکی او با فرمانروا اشاره می‌شد. گاه و بی‌گاه دانشمندان یا مردانی از

حوزه‌های مذهبی نیز فرستاده می‌شدند و سیدها، اولادان پیغمبر، را چون در اسلام شیعه احترام به خاندان پیغمبر نقطه مرکزی تدین است، با رغبت به سفیری برمی‌گزیدند، بخصوص وقتی که مغولان قصد داشتند طرف ایرانی خود را تحت تأثیر قرار دهند. به هر حال فارسی زبان ادبیات و فرهنگ بود و کلیه محتوای سند به این زبان تألیف می‌شد.

---

(۱). Akhbarat -idarbar -imualla.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۲

سفیر باید دوستی بین کشورها و به ویژه فرمانروایان را مستحکم نماید، گاه نیز در مورد قراردادهایی مذاکره و توافق کند و البته هر از گاهی هم گزارشهایی درباره اوضاع سیاسی و اقتصادی در کشور میزبان، ارسال دارد. برای این کار می‌توانسته است از یک مأمور سری استفاده کند تا مطمئن باشد که گزارش بدون اینکه قبلا فاش شود، رسیده است. برای یک چنین مقصودی مغولان با رغبت از تجار ماهر استفاده می‌کردند؛ زیرا روابط تجاری بیش از همه با ایران نقش مهمی را بازی می‌کرده است.

سفیر جمع بزرگی از همراهان را دریافت می‌داشت، چون هر چه قدر سفارت‌خانه او بزرگ‌تر بود، به همان نسبت تأثیر بیشتری روی شاهزادگان کشور میزبان می‌گذاشت. یک سفارت‌خانه مغولی بین ۵۰ تا بیشتر از ۵۰۰ عضو را شامل می‌شد. مهم‌ترین کارمند تحویلدار بود که مسئول هدایا و مخارج سفارت‌خانه، و علاوه بر آن رابط رسمی بود. وقتی خان عالم به وسیله جهانگیر به ایران فرستاده شد، با ۷۰۰- ۸۰۰ خدمه وارد گردید؛ او ۱۰ فیل با ظرف طلا و نقره حیوانات گران‌قیمت زیادی به همراه خود داشت. (۲) او یک نقاش به نام بیشنداس در ملازمین خود داشت که تعدادی تصویر از شاه عباس با خود آورد. چنانچه علایق مهمانان تشخیص داده می‌شد، به آنها توجه می‌گردید. بدین جهت فرمانروایان آسیای مرکزی گاهی اوقات یک میر شکار «۱»، رئیس شکاربانی اعزام می‌داشتند که برای مغولان علاقه‌مند به شکار، کبوتر، پرندگان شکاری، و هدایایی مشابه همراه می‌آورد.

اینها هدایایی بودند که در روابط متقابل نقش مهمی بازی می‌کردند و فرمانروایان دقیقا یادداشت می‌کردند که چه چیزی دریافت داشته‌اند (صرف نظر از اینکه منشیهای ویژه، لیستی از هدایا تهیه می‌کردند). جهانگیر همواره در مورد اینکه هدایای رسیده چه ارزشی دارند، اظهار نظر می‌کرد.

از ایران بیشتر مواقع اسبهای عراقی (اسبهای عربی اصیل) که بهترینها محسوب می‌شدند و همچنین جواهرات و ظروف و پارچه‌های گران‌قیمت دریافت می‌شد. وقتی که فرمانروا برای طرف مقابلش اشیایی می‌فرستاد که از آخرین لشکرکشی‌اش همراه آورده یا از شاهزاده‌ای مغلوب دریافت داشته بود، برای او افتخاری ویژه قایل شده بود، چون این نشان می‌داد که اعتبار هدیه‌دهنده، تا چه حد زیاد است. بدین ترتیب همان‌گونه که از قرن ۹ گواهی شده است، پوستهای روسی که از قرون وسطا نزد مسلمانان از ارزش بالایی برخوردار بودند جزو هدایایی بوده‌اند که از ایران به دربار مغول می‌آمدند. اینکه نادر شاه تعدادی از بهترین قطعاتی را که او در سال ۱۷۳۹ در دهلی به غنیمت گرفته بود برای تزار به پترزبورگ فرستاده است، موضوعی است که در این تصویر جای می‌گیرد.

وقتی که همه چیز آماده بود، سفیر با نامه‌ای نزد فرمانروای کشور دیگری فرستاده می‌شد و

---

(۱). mirshikar.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۳

دستورهایی هم شفاهی دریافت می‌داشت. نامه‌ها به وسیله سرمنشی، رئیس دبیرخانه، در سبکی بسیار پیچیده نوشته می‌شده است، در دوره اکبر بیشتر اوقات این وظیفه ابو الفضل بود که آنها را به سبک غیرقابل تقلید و پرشاخ و برگ خود به رشته تحریر درآورد. اتفاق می‌افتاد که طرحهای متعددی تهیه شود که فرمانروا از میان آنها آن را که می‌پسندید انتخاب کند. این نامه سپس به خطی

هنرمندانه نوشته می‌شد.

وقتی سفیر به مقصد می‌رسید، فرمانروای میزبان یک میهماندار، در واقع رئیس تشریفات، را که سرپرستی و مراقبت از میهمانان با او بود و منزلی را در اختیارشان قرار می‌داد، نزد آنان می‌فرستاد. گاه میهماندار یک سفیر اسبق یا آینده بود. در هر استانی که سفیر از آن رد می‌شد، با احترام زیاد مورد استقبال قرار می‌گرفت و اگر به پایتخت یا محل اقامت فرمانروا نزدیک می‌شد، بزرگان کشور به او درود و تهنیت می‌گفتند. او پول زیادی نیز دریافت می‌داشت، به نحوی که به عنوان میهمان فرمانروا هیچ‌گونه مخارجی نداشت.

سپس یک روز را برای شرفیابی رسمی او تعیین می‌کردند. هرچه او سریع‌تر به حضور پذیرفته می‌شد، احترام به همان حد بیشتر بود. ولی سفرای مناطق کم‌اهمیت مجبور بودند غالبا هفته‌ها، در واقع ماه‌های طولانی منتظر این روز باشند و می‌کوشیدند زمان را به وسیله دادن هدایای کوچک (!) به مردان با نفوذ دربار، کوتاه کنند.

گاهی جمعی از سفیران به دهلی یا آگرا وارد می‌شدند- برنیر حدود سال ۱۶۶۴ سفرایی را از مکه، یمن، بصره، اتیوپی، و ازبکستان دیده است. ازبک‌ها لاجورد، اسب، و میوه آورده بودند و پزشک تیزبین فرانسوی آنها را تقریبا ناپاک توصیف کرده بود و آداب و رسوم خورد و خوراکشان (به انضمام تمایلشان به گوشت اسب) احتمالا تنها فقط برای برنیر ناخوشایند نبوده است.

سرانجام وقتی که سفیر به دربار هدایت می‌شد، این مشکل پیش می‌آمد- بخصوص در صورت بیگانگی سفیر- که چگونه باید ادای احترام کند. در این میان گاهی کار به مشاجره می‌کشید، چون سفیران ایرانی به روش خود با گذاشتن دستها روی سینه می‌خواستند ادای احترام کنند و حاضر به سجده کردن یا بوسیدن زمین نبودند. سر توماس رو با سرسختی اروپایی‌اش از به کار بردن شکل ادای احترام مورد درخواست سرباز زد و به جای آن به شیوه اروپایی احترام گذاشت؛ او در واقع فرمانروا و ملتزمین درباری را با درخواست یک صندلی دچار شوک کرد، در حالی که همان‌طور که مقرر بود، تمام درباریان قصد ایستادن را داشتند! این کار چندان ساده هم نبود- بخصوص برای آقایان مسن یا چاق- که شخص همان‌طور که مقرر شده بود، تا این حد نزدیک به زمین خم شود. برخی مینیاتورها نشان می‌دهند که چگونه یک میهمان در موقع تعظیم کردنش (از روی احتیاط) از ناحیه کمر نگه داشته شده است. (۳)

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۴

مراسم به حضور پذیرفتن در دیوان عام انجام می‌گرفت و پس از یک گفت‌وگوی کوتاه نامه‌ای که سفیر همراه داشت به وسیله یکی از کارکنان دربار تقدیم فرمانروا می‌شد. سفیر فقط به ندرت اجازه داشت مستقیما نامه را تقدیم کند. پس از یک صحبت کم و بیش مفصل، سفیر خلعت دریافت می‌داشت، البته پس از اینکه مقداری اجناس به ویژه قیمتی با خود می‌آورد. سپس برای تقدیم تمامی هدایا روزی را تعیین می‌کردند. در این میان نخست لیست هدایا ملاحظه می‌شد؛ فرمانروا آنچه مورد پسندش بود، انتخاب می‌کرد. اگر سفیر مقداری هدایای کوچک‌تر به حساب خود به آنها اضافه می‌کرد، برای مقام و منزلت خودش خوب بود. گاه نیز فرمانروا با سفرا گفت‌وگو می‌کرد؛ جهانگیر این کار را با رغبت انجام می‌داد- گاه و بی‌گاه ضمن نوشیدن یک گیلاس شراب، و با یک شراب خوب به عنوان هدیه، می‌شد دل خانان مغول را به دست آورد. (۴)

بزرگان کشور سفیر را دعوت می‌کردند؛ او اجازه داشت- یا مجبور بود- در شکارها شرکت کند و طبیعتا در جشنها حضور یابد: در مراسم وزن کشی فرمانروا، عروسیها، مراسم آتش بازی، خلاصه در همه موقعیتهایی که در آنها قدرت فرمانروا به نمایش گذاشته می‌شده است.

مدت اقامت سفرا در آگرا یا دهلی طولانی بود- حداقل زمان سه تا چهار ماه بود- برخیها بیشتر از یک سال در دربار مغول می‌ماندند- یا باید می‌ماندند. فقط در موارد کاملا ضروری شخصی می‌توانسته است پس از یک ماه به کشورش بازگردانده شود.

علاوه بر خلعت و غالبا نیز سایر هدایا، همان‌طور که گفته شد، سفیر پول هم دریافت می‌داشته است که مبلغ آن قابل توجه بوده

است- بین ۰۰۰ /۵۰ تا ۰۰۰ /۱۰۰ روپیه. برخی از آنـان در کنار آن داد و سـتد نیز می کردنـد که بدین‌وسیله درآمـد اضافی خوبی داشتند: آنها از ایران یا هر کجای دیگری که آمده بودند اجناسی می‌آوردند و در عوض مقدار زیادی اجناس هندی می‌خریدند که سپس در بسته‌های دیپلماتیک بـدون گمرک از مرز رد می کردنـد- عملی که به حق کمپـانی هنـد شـرقی را می‌آزرد، چون از این طریق سود زیـادی را از دست می‌داده است، و سـرانجام سـفیر بـا تشـریفات و خلعت و هـدایای در نظر گرفته شـده به خانه فرسـتاده می‌شد.

بدین‌ترتیب این یک موضوع پرخرج، طولانی، و کسالت‌بار بود و به همین سبب در این میان از سفرای کم خرج‌تری استفاده می‌شد که اطلاعاتی سـریع می‌آوردنـد. به عنوان مثال مسافران و تجار که به هر حال در سـفر بودند، از آن جمله بوده‌اند. در چنین مواردی بیشتر تبادل اطلاعات یا هـدایا بین اسـتانداران و سایر اشـخاص غیروابسته به خانـدان سـلطنتی مطرح بوده است، چون درست در این سطح تماسهای دیپلماتیک مهم و زنده‌ای وجود داشته است.

اینـک اگر یـک سـفیر رسـمی در زمـانی وارد می گردیـد که روابـط دیپلماتیـک متشـنج و عصبی بود، در این صورت بـا او در واقع برخورد بسیار خوبی می‌شد، ولی اجازه نداشت سلام و تعارفش را تقدیم فرمانروا کند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۵

او مطمئنا به سوی مرز هـدایت می‌شـد و «حتی یک مورد هم در روابط هند و ایران وجود ندارد که با سـفیری بدرفتاری شده باشد- هر چه‌قدر هم که روابط بد و محتوای نامه‌اش ناخوشایند بوده باشد.» (۵)

اگر سـفیری با موفقیت به خانه بازمی گشت، بدین‌ترتیب ترفیع و پول بیشتری به عنوان پیشـکش در انتظارش بود؛ در غیر این صورت امکان داشت از دربار رانده شود و از نظر درجه تنزل کند.

ملتزمین رکاب

کـار روزانه فرمـانروا، همـان‌طور که دیـدیم، کاملا- دشوار و به هر حـال دقیق برنامه‌ریزی شـده است. در روی بیشتر مینیاتورها او در کاخ، جلوس کرده بر تخت دیده می‌شود و فراموش می گردد که او بخش بزرگی از وقتش را در راه گذرانده است. تغییر جا از فتح پورسیکری به لاـهور یا از یک محل اقامت به محلی دیگر فقط یک نمونه برای اسم بردن نیست- خیر، زنـدگی چادرنشـینی به نظر می‌رسد که در فرهنگ ظرافت پیدا کرده مغول نیز جا باز کرده باشد. یک نمونه آن سـفرهای مرتب از لاهور به کشـمیر است که از پایان قرن ۱۶ به عنوان اقامتگاه تابسـتانی مطلوب محسوب می‌شـد. در غیر این صورت هم به قدر کافی موقعیتهایی برای فرار از یک قصـر و یـا سـایر قصـرها وجود داشـته است و در حقیقت نه برای اینکه در جـای دیگری زنـدگی آسان‌تری گذرانـده یا از تعطیلات استفاده شود، بلکه برای اینکه دربار با تمام متعلقاتش خیلی ساده برای مدتی به جای دیگری منتقل گردد.

چنانچه فرمانروا فرمان حرکت به کشـمیر یا کابل را صادر می‌کرد، به سرپرسـتهای ارشد فراشـخانه «۱»، جایی که چادرها، پارچه‌ها، فرشـها، و از این قبیل چیزها نگه‌داری می‌شده‌انـد، دسـتور داده می‌شـد محل را برای اولین قرارگاه انتخاب کنند. دو دست تجهیزات یکسان در فراشـخانه موجود بودند که هر کدام به نوبت برپا می‌گردیدند. (در ضمن این برای امیران نیز که در واقع مثل فرمانروا در هر اردوگاهی باید تمام وسایل مصـرفی را می‌یافتند، معتبر بوده است). چون وقتی که اردوگاه‌های چادر زده در محلی آماده و تمام بود، دومین تجهیزات باید در محل توقف انتخاب شده بعدی برپا می‌شد. جای تعجب نیست که سرپرست فراشخانه لقب پیشرو خان «۲» آقای جلوتر در حرکت را داشته است.

از نظر طالع‌بینی، ساعتی سـعد انتخاب می‌شد و فرمانروا در حضور امیران برای سـفر آماده می گردید؛ او انگشتش را در کاسه ماستی فرومی‌برد و روی تکه گوشتی می‌مالید، کاری که باید سعادت سفر را حفظ کند.

سپس او را به شمشیر و تیردان و کمان مجهز می‌کردند و سرانجام او سوار بر فیلش می‌شد تا با صدای طبل، در حالی که فیلبانان در دو سمت مسیر حرکت به او سلام می‌دادند، راه را در پیش گیرد. در جلو دسته، خدمه‌ای در حرکت بودند که شتری با بار پارچه‌های سفید را همراه داشتند. آنها با این پارچه‌ها می‌توانستند روی

---

(۱). farrashkhana.

(۲). PeshrawKhan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۶

جسدهای انسانها و حیواناتی را که احتمالاـ در حاشیه جاده قرار داشتند، بپوشانند تا دیدن آنها باعث مزاحمت فرمانروا نشود. آبدارچیها راه را آبپاشی می‌کردند تا بدین‌وسیله خاک بلند نشود و روی فرمانروا ننشیند.

سفرای خارجی که در چنین سفرهای گردشی شرکت داشتند، چنین وقایعی را به طور مفصل توصیف کرده‌اند؛ بدین‌سان برنیر در سال ۱۶۶۲ از ملتزمین رکابی با ۳۵۰۰۰ اسب و ۱۰۰۰۰ سرباز صحبت می‌کند که همراهی فرمانروا از آنها خواسته شده بود. خدم و حشم که شامل تعداد زیادی فیل با طبالها، شیپورچیها، سایبان‌داران، علمها، و همچنین اسبهای یدک فرانروا که غالبا به تعداد ۹ رأس، رقم محبوب ترک‌ها بود آغاز می‌شده است. سپس فرمانروا با همراهانش و در پایان خدمتکاران، نگهبانان، و غیره می‌آمدند. موندی نیز یک چنین سفری را توصیف کرده است: او در مراجعت شاه جهان از دکن ۲۰ ارابه در جلو قافله دیده است که دو تا از آنها با اسبهای کوچی «۱»، و بقیه به وسیله گاوهای نر بزرگی کشیده می‌شده‌اند.

سپس ۱۰۰۰ سوار و به دنبال آنها حدود ۲۰ فیل دولتی پرشکوه با کجاوه‌ها و علمها می‌آمدند. اصیل زادگان با تعلیمی‌های نقره در دست، جلو فرمانروا سوار بر اسب در حرکت بودند. فرمانروا را که در چنین موقعیتی سوار بر اسب خاکستری تیره‌ای بود، ولیعهد داراشکوه، همراهی می‌کرد. سپس سواران با نیزه‌های درخشان و فیلهای افسران، مثل ناوگانی از کشتیها بر روی دریا، از پشت‌سر می‌آمدند. سر توماس رو به نوبه خود در این‌باره صحبت می‌کند که سه تخت روان از طلا پوشیده با ابریشم و تزیین شده با یاقوت و زمرد، جزو تدارکات بود، در حالی که توپخانه بر روی فیلها همراه آورده می‌شد. راهنمایان سفر، اطراف را توضیح می‌دادند؛ دیگران راه طی شده روزانه، و راهی را که در راهپیمایی بعدی باید طی شود اندازه‌گیری می‌کردند.

قافله بزرگ، آرام حرکت می‌کرد و در روز بیشتر از ۱۰ مایل راه نمی‌پیمود. اگر فرمانروا بر فیل سوار بود، بدین‌ترتیب امیران سوار بر اسب بودند؛ اگر او اسب سوار بود، آنها پیاده حرکت می‌کردند. وقتی که او به اردوگاه می‌رسید، موزیک آغاز می‌شد و او از سمتی وارد می‌گردید. برنیر تشخیص داده است که این هدفی قابل استفاده داشته؛ چون هر منصب‌داری چادرش را به نحوی گران‌بها می‌آراست و فرمانروا از قطعات ارزشمند، آنچه مورد پسندش بود، انتخاب می‌کرد. نظامیان و فیلهای زره‌پوش محوطه سر راهش را احاطه کرده بودند تا اینکه او همراه با هوراهای بی‌وقفه مکرر به چادرش برسد. وقتی که او دستها را می‌شست، دوری می‌گزید. سپس خانمها که زودتر رسیده بودند، می‌آمدند چون آنها راهی کوتاه‌تر را طی کرده بودند، سؤالی که در اینجا برای ما پیش می‌آید این است که چگونه آنها در کوره راه‌های پرشیبی که به کشمیر منتهی می‌شدند، می‌توانستند راهی کوتاه بیابند که حتی از راه شاهانه هم راحت‌تر بود.

---

(۱). Cutchi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۷

اردوگاه مغول‌ها، در دوره اکبر، حدود سال ۱۵۸۰

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۸

اردوگاه فوق‌العاده وسیع بود. چادرهای سلطنتی در محدوده‌ای تقریبا به طول ۱۴۵۰ تا ۱۵۰۰ متر و به عرض ۳۵۰ متر برپا شده و با حصاری از پارچه قرمز، گولالبار «۱» احاطه گردیده بودند. حصارهای پارچه‌ای و چادرها غالبا با نقوشی، به عنوان مثال، نقش درختان سرو، تزیین شده بودند. چادرهای خانمها در سمت شرقی چادر فرمانروا قرار داشتند.

یک تختگاه سرپوشیده با یک سایبان عظیم، در وسط قرار داشت؛ اینجا مهتابی «۲» بود، جایی که فرمانروا می‌توانسته است شبها مذاکرات محرمانه را انجام دهد؛ چادرها و سایبانهای دیگری هم برای مقاصد مختلف برپا و تجهیز می‌شدند. (۱) کف چادرها با فرش پوشیده شده بود. در وسط تمام تأسیسات، تیر بلندی قرار داشت که از آن چراغ بزرگی آویزان بود تا شبها راه را به آنهایی که در اردوگاه گم می‌شدند، نشان دهد. برای خانمها، به ویژه ملکه مادر و همچنین شاهزادگان، محلهای ویژه‌ای برای برپایی چادرها در نظر گرفته می‌شد که با نوارهایی احاطه و شدیدا محافظت می‌شد. آنها با یک فاصله ۹۰ متری، به صورت نواری تفکیک کننده از بقیه محدوده مجزا می‌شدند. در آنجا اسلحه‌خانه، رختکنها، انبارهای میوه، و از همه مهم‌تر آشپزخانه قرار داشت. بازار کاملی هم وجود داشت که تمام چیزهای ضروری را می‌شد از آنجا خرید. در سال ۱۶۶۲، وقتی که اورنگ زیب در حرکت به سوی کشمیر بود در کنار شترهای حامل طلا، ۵۰ شتر مربوط به آشپزخانه، و ۵۰ گاو شیری نیز وجود داشتند.

نگهبانان هر کدام دو روز در هفته خدمت می‌کردند. درباره وسعت دقیق اردوگاه اظهارات درستی وجود ندارد. ولی می‌توانیم حرف سر توماس رو را باور کنیم که گفته است: «یکی از بزرگ‌ترین موارد نادر و با عظمتی بود که من تا به حال دیده بودم.» البته حتی چیتاها، یوزپلنگهای شکاری، و سایر حیوانات دیگر نیز همراه آورده می‌شدند!

فرمانروا در اردوگاه کارهای جاری را عینا مثل محل اقامتش دنبال می‌کرد؛ نمازش را می‌خواند، خود را به منصب‌داران و مردم نشان می‌داد، چون دوبار ظاهر شدن در روز جزو وظایفش بود و به همین سبب نیز نباید اهمال می‌شد. اردوگاه به‌ویژه در شب، وقتی که بزرگان برای ادای احترام نزد فرمانروا می‌آمدند، باید چشم‌انداز بسیار زیبایی عرضه داشته باشد، چون جریان بی‌وقفه‌ای از فانوسها یا مشعلها در اردوگاه در حرکت بود. برای خوانندگان مدرن اعجاب‌انگیز به نظر می‌رسد که چگونه این دستگاه عریض و طویل دوباره برچیده می‌شد و با فاصله چند کیلومتر جلوتر مجددا برپا می‌گردید. این باید برای ساکنان مناطقی که اردوگاه در آنجا قرار داشته است بار سنگینی (اگر چه یک افتخار) بوده باشد که چنین توده‌ای از انسانها و حیوانات را نزدیک خود داشته باشند. چون در واقع فرمانروا، افسران، خانمها، و نیز مردانی مثل

---

(۱). gulalbar.

(۲). mahtabi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۸۹

آشپزها یا آبدارچیها که مسئولیت امور خانه‌داری را داشتند، تنها نبودند، بلکه ارتش کاملی از صنعت‌گرانی که برای برچیدن و برپایی چادرها همراه بودند به آنها اضافه می‌شدند؛ آهنگران، فلزکاران، سقاها، و رفتگران،- به گفته ابو الفضل ۱۵۰ نفر- برای نظافت فضولات و از این قبیل کارها، نباید فراموش شوند.

پس از هفته‌ها سرانجام به مقصد می‌رسیدند و از آنجا که برای مثال مشتاق بودند بهار را در کشمیر باشند، آن سفر تقریبا ۴۰ روزه در اواخر فصل زمستان غالبا به سبب باران و برف ساده و آسان نبود. ولی می‌توانستند، به این امید باشند که نوروز، روزها و شبهای یک اندازه بهاری از نظر زمانی را در باغهای بهاری کشمیر جشن بگیرند که بدین‌منظور چادرهای با ارزشی در آنجا برپا شده بودند.

باز هم چند کلمه‌ای راجع به چادرها. (۲) یک خواننده مدرن احتمالا برای تجسم چادرهای بسیار بزرگی که لازم بودند و از آنها بزرگ‌ترینشان به گفته ابو الفضل به وسیله ۱۰۰۰ فراش در عرض یک هفته برپا می‌شده است، مشکلاتی دارد. با این وصف تکنیک برپایی چادرهایی برای ۱۰۰۰۰ نفر، تا به امروز در شبه قاره باقی‌مانده است.

از تجملات یک چادر سلطنتی نیز اطلاع زیادی در دست نیست، چون تقریبا همه وسایل این‌چنینی در طول صدها سال از بین رفته، سوخته، کهنه، و مندرس شده، یا به وسیله حشرات خورده شده‌اند. با وجود این انسان می‌توانسته است از نمایشگاه ایندیا که در سال ۱۹۸۵ در نیویورک برپا شده بود، یک برداشت اولیه به دست آورد. (۳) در سال ۱۶۵۸ وقتی جازوانت سینگ، شاهزاده راجپوتی در جنگ میان اورنگ زیب و برادرش شاه شجاع دست به حمله زد، چادری را فتح کرد؛ این چادر از آن زمان در قصر جوده پور «۱»، حفظ گردیده بود و برای نمایشگاه مهاراجه جوده پور، به موزه متروپولیتن امانت داده شد. این چادر قلب نمایشگاه بود: چادر با ۸۰/ ۳ متر ارتفاع، ۴۴/ ۷* ۴۴/ ۷ متر وسعت داشت و از ابریشم طلادوزی شده به رنگ قرمز بود و می‌توانست در واقع همان چادر چوبین رواتی «۲»، یاد شده به وسیله ابو الفضل آیین اکبری «۳» باشد.

---

(۱). Jodhpur.

(۲). chubinrawati.

(۳). آیین اکبری، ج ۱، ش ۲۱.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۹۱

در قلمروی خانان مغول

اشاره

از نژادهای مختلف، عرب‌ها، پارسیان، ترک‌ها، تاجیک‌ها، کردها، تاتارها، روس‌ها، اتیوپی‌ها، چرکس‌ها، و غیره- و از سرزمین روم (ترکیه)، مصر، سوریه، عراق، عربستان، پارس، گیلان، مازندران، خراسان، سیستان، ماوراء النهر، و کردستان، گروه‌ها و طبقات مختلفی از مردم از همه نژادها و قومها، و همچنین گروه‌های مختلفی از هندیان، در دربار سلطنتی پناه جسته‌اند؛ مردانی با دانش و کارآیی و همچنین مردانی با شمشیر، مثل بوخاری‌ها، و بهاکاری‌ها، سیدهایی با شجره‌نامه واقعی، شیخ‌زاده‌هایی با اجداد اصیل، طوایف افغان مثل: لودی‌ها، روهیلاها، خوشگی‌ها، یوسف زهی، و فرقه‌هایی از راجپوتی‌ها که به عنوان رانا، راجه، رائو، و رایان مورد خطاب قرار می‌گیرند، یعنی راتهورها، سیدودی‌ها، کاچهاواها، هاراها، گوروها، چاوهانها، پانورها، بهادوری‌ها، سولانکی‌ها، بوندل‌ها، سخاوت‌ها، و تمام اقوام دیگر هند مثل: قوم قکر، لنگر، خوکر، بلوچ، و سایر اقوام؛ آنان که دست بر قلم دارند و آنان که دست بر شمشیر دارند، آنان که منصبهایی از ۷۰۰۰ ذات تا ۱۰۰۰ ذات، از ۱۰۰۰ ذات تا ۱۰۰ ذات، از ۱۰۰ ذات تا احدی دارند و همچنین مالکانی از استپ‌ها و کوهستانها، از مناطق کاراناتاکا بنگال، آسام، اودایپور، سرین آگار، کامائون، باندهو، تبت، کیشتور، و ...- تمام طبقات و گروه‌های آنان این امتیاز را داشته‌اند که درگاه دربار سلطنتی را بوسه زنند.

چانداربهان براهمان

درجات و مقامها

با در نظر گرفتن ساختار قلمروی مغول که در واقع گروه‌های قومی بی‌شمار و طوایفی با اصل و منشأ متفاوت را دربرداشته است،

باید اندیشید که اصالتی موروثی طبق خواسته ما وجود نداشته است. مقام یک مرد تابع درجه نظامی، منصب او بود؛ و وقتی که پسران یک امیر نیز- فرماندهانی از درجه- ۵۰۰ ذات تا ۱۰۰۰ ذات به بالا، امیر نامیده می‌شدند- می‌توانستند پستی را اشغال کنند، فقط سهم کوچکی از مایملک پدری را به ارث می‌بردند، چون ملک و املاک به تاج و تخت تعلق داشت. عناوین نیز به طور کلی موروثی نبود، بلکه به شخص داده می‌شد.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۹۲

ولی یک تفاوت بزرگ وجود داشت؛ اشراف «۱»، «اصیل زادگان»، خانواده‌های مسلمانی بودند که زمانی از آن سوی مرزهای شبه قاره، یعنی از عربستان، ایران یا منطقه ترکستان آسیای مرکزی، چه به عنوان سربازان و فاتحان (مثل خیلی از خانواده‌های ترک‌نژاد یا پاتان‌ها)، چه به عنوان صوفیانی که در اندیشه سوق دادن سرزمین به آرامی به سوی اسلام بودند، مهاجرت کرده بودند. سیدها، اولادان حضرت محمد پیغمبر اسلام، در این میان از همه ارجح‌تر بودند.

تعداد نسبتا کم مسلمانان که از آنها ترک‌ها و پاتان‌ها در حکومت هند یا بخشی از آن جانشین همدیگر می‌شدند، در مقابل اکثریت هندیان قرار داشتند که از آنها ابتدا راجپوتی‌های شجاع در زمان حکومت اکبر به سیستم دولتی پیوستند و توانستند به مشاغل بالایی دست یابند.

ولی یک منصب‌دار کیست؟ اصطلاحا به معنی، «کسی است که شغل رسمی معینی، یا منصبی دارد، و تمام کسانی که در سلسله مراتب نظامی مقامی داشتند چنین نامیده می‌شدند» در حالی که همیشه هم روشن نبود که یک چنین منصب‌داری چگونه تعلیم دیده است؛ و یا او را برای عنوانی که با آن بیگانه است و شناختی از آن ندارد، چگونه باید درک کرد. به عنوان مثال، یک افسر- ۵۰۰۰ ذات/ ۳۰۰۰ سوار چیست؟ آیا او ۵۰۰۰ سرباز و ۳۰۰۰ سوار با اسب دارد؟ خیر، موضوع خیلی پیچیده‌تر از این بود.

ابو الفضل ساختار ارتش را آن‌گونه که باید مطلوب بوده باشد، تشریح کرده است. سربازان بر حسب نظام دهگان تقسیم‌بندی شده بودند. پایین‌ترین درجه را یک ده باشی «۲»، فرمانده ده سرباز، دارا بود، سپس به بیستی «۳» که در مورد آن صحبتی نشده است، می‌رسید و پس از آن یوزباشی «۴»، فرمانده صد سرباز بود.

در این رتبه، طبقات متعددی وجود داشته است که بر اساس قواعدی که توصیف آن دشوار است تقسیم بندی شده بودند. از ۵۰۰ ذات به بالا-امیر «۵»، نامیده می‌شدند. (جمع آن امرأ، است که سیاحان اروپایی از آنها صحبت می کنند). سپس درجات از ۱۰۰۰ ذات، مینک باشی «۶»، تا افسر ۷۰۰۰ ذاتی بالا می‌رود. البته حق بالاترین درجات تا حد ۱۲۰۰۰ ذات برای شاهزادگانی محفوظ بود که در سنین پیری فرماندهی، بالای ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ ذات یا سایر پستهای بالا-را دریافت می‌داشتند. در تصور عمومی عناوین و درجات، در دوران حکومت شاه جهان و اورنگ زیب، حتی درجه ۳۶۰۰۰ ذاتی هم یافت می‌شود. درجات از نظر ظاهری هم تفاوت داشتند؛ از ۲۰۰۰ ذات به بالا- امیر، یک طبل پایه‌دار دریافت می‌داشت؛ پرچمها با یک تا سه دم گاو کوهی، تومان طوق «۷»، نیز نشان‌دهنده درجات بودند.

---

(۱). ashraf.

(۲). dihbashi.

(۳). bisti.

(۴). yuzbashi.

(۵). amir.

(۶). minkbashi.

(۷). Tumantugh.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۹۳

واژه عربی ذات، به معنی شخص، وجود، در همه موارد به مفهوم رتبه‌ای شخصی است، ولی تعداد سربازان تحت فرمان دارنده آن را مشخص نمی‌کند، در حالی که واژه سوار رقم مطلوب اسبها یا سوارانی را که دارنده آن مسئول آنهاست، عرضه می‌دارد. او مواجبی دریافت می‌دارد که غالبا درآمدهای یک روستا یا ناحیه‌ای است که او از آنجا باید مخارج سواره نظام خود را تأمین کند؛ این جاگیر «۱» او بوده است، لغتی که با تیول ما تطبیق کامل ندارد.

در کنار آن مواجبی ماهیانه پرداخت می‌شد که به هیچ وجه شامل تمام سال نمی‌شد؛ برخی عایدی ۱۲ ماهه و دیگران ۸ تا ۵ ماهه داشتند. این هم بر اساس روپیه، نقره محاسبه نمی‌شد، بلکه بر اساس کم ارزش‌ترین سکه مسی، یعنی دام «۲» بود که هر ۴۰ دام یک روپیه می‌شد. بدین‌ترتیب رقمی نجومی به دست داده می‌شد و با اهمیت‌ترین کارمند، یعنی بخشی، سرحسابدار نظامی، وظیفه غبطه‌آوری برای حل تقریبا منصفانه تمام این مشکلات پیچیده مالی نداشته است.

یک نمونه طبق گفته ابو الفضل چنین است: یک یوزباشی معمولی ماهانه ۲۸۰۰۰ دام ۷۰۰ روپیه دریافت می‌دارد (به طور نظری). از آن باید به هر یک از ۱۰ مردی که مسئولیت آنها با او بود، ۲۰ روپیه بپردازد؛ از ۵۰۰ روپیه باقی‌مانده باید مخارج ۱۰ اسب (که باز هم هر یک طبق نژاد متفاوت درجه‌بندی شده‌اند)، ۳ فیل، ۱۰ شتر، و ۵ وسیله نقلیه را تأمین کند که مجموعا ۳۱۳ روپیه می‌شود. برای مخارج شخصی او ۱۸۷ روپیه باقی می‌ماند که در آن زمان می‌شد با آن کاملا خوب زندگی کرد. (۱) قابل درک است که منصب‌داران، به‌ویژه در درجات بالاتر می‌کوشیدند در صورت امکان سربازان کمی داشته باشند؛ آنها در واقع فقط در زمان جنگ لازم بودند، و وقتی کسی درجه ۳۰۰۰ ذات/ ۱۵۰۰ سوار را داشت، این اصلا بدین معنی نبود که او واقعا مخارج ۱۵۰۰ سوار را پرداخت می‌کند. اضافات را او از جیب خود تأمین می‌کرده است. در مورد اسبها نیز عینا مثل سربازان بود، اکبر نظمی برقرار کرد که اسبها علامت داغ داشته باشند تا بدین‌وسیله هنگام بررسی و معاینه روشن باشد که آیا منصب‌دار واقعا اسب خود را آورده یا که احتمالا برای این مقصود اسب شخص دیگری را عاریه گرفته است. (۲) برای اینکه موضوع را پیچیده‌تر کنند، در میان سواران یک منصب‌دار، غیر از سوار معمولی سرباز دو اسبه «۳»، و سه اسبه «۴»، که دارای ۲ اسب و ۳ اسب بودند، نیز وجود داشت.

احدی «۵»، گروه ویژه‌ای از سربازان بودند که به طور کل نمی‌توانستند منصب‌دار شوند- البته گاه و بی‌گاه همان‌طور که قبلا هم گفته شد یکی از آنها پیشرفت می‌کرد. آنها مستقیما زیر نظر فرمانروا قرار داشتند و

---

(۱). jagir.

(۲). dam.

(۳). duaspa.

(۴). sihaspa.

(۵). ahadi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۹۴

وظایف ویژه‌ای را عهده‌دار بودند. مثلا بیشتر هنرمندان آتلیه اکبر، احدی بودند. در اصل هر کدام باید یک اسب می‌داشتند، ولی گاه مجبور بودند هر دو یا سه نفر یک اسب را تقسیم کنند، «نیم اسبه». «۱» از منابع چنین استنباط می‌شود که آنها با وظایف مهم محول شده، مقامی پرافتخار داشته‌اند؛ البته آنها بعدها در منزل می‌ماندند و منتظر می‌شدند تا برای قبول این یا آن مأموریت فراخوانده شوند. به همین سبب هم امروز به اردو، واژه «احدی پن» «۲»، مثل یک احدی رفتار کردن وجود دارد؛ تنبلی، سستی ...

(۳)

وقتی کسی منصب‌دار می‌شد، بدین‌ترتیب زندگی‌اش را کاملا وقف خدمت به فرمانروا و انجام تمام آنچه به او دستور داده می‌شد، کرده بود، حتی اگر مأموریت با تعلیمات اصلی‌اش سر و کار نداشت، ابو الفضل واقعه‌نگار دربار، مطلقا مرد با تجربه‌ای از نظر نظامی نبود و با این وصف مأموریت مهمی در جنگ دکن به او محول شد. البته قواعد ثابتی وجود داشت که چه پستی مثلا با کدام درجه ذات- سوار، مطابقت داشته و ارزش یک جاگیر در جاونپور، در مقایسه با دیگری در سند چه‌قدر بوده است. چون عایدیها کاملا متفاوت بودند؛ به عنوان مثال آصف خان سالانه ۵۰ لخ ۵ میلیون روپیه از جاگیرش دریافت می‌داشت.

منصب‌داران بر حسب موقعیت سیاسی ممکن بود به سرعت از پستی به پست دیگر منتقل شوند، که از این طریق به ندرت رابطه‌ای واقعی با ساکنان ناحیه‌اش ایجاد می‌شده است. تغییر مکرر جاگیردار نیز برای کشاورزی زیان‌آور بود، چون برای خیلی از منصب‌داران مقصود اصلی از مدیریتشان این بود که در حد امکان ثروت زیادی جمع کنند، نه اینکه شرایط زندگی ساکنان را بهبود بخشند.

ارتقای درجه یک منصب‌دار برای ما اغلب کاملا دلخواه به نظر می‌رسد، چون ارتقای درجه بر اساس سنوات خدمت وجود نداشته است. کسی می‌توانست ارتقای درجه پیدا کند که در جنگ برتری و امتیاز خود را نسبت به دیگران نشان دهد یا- همان‌طور که به‌ویژه از یادداشتهای جهانگیر آشکار می‌گردد- برای فرمانروا خدمتی خصوصی انجام دهد یا کاری خوشایند کند. البته منصب‌دار می‌توانست مجازات یا برکنار شود، بدین‌ترتیب به عنوان مثال تیولی تقسیم می‌شد، تا تیول‌دار مجازات شود. ولی وقتی «اشتباه آنان با آب زلال عفو شسته و تطهیر شده بود»، مجازات شدگان می‌توانسته‌اند مجددا وارد خدمت شوند و به پستهای بالاتری ارتقا یابند. با مرگ یک منصب‌دار، منطقه به سلطنت بازگردانده می‌شد، ولی کمی هم برای نگه‌داری فرزندان اختصاص داده می‌شد، در صورتی که جاگیر زیاد بدهکار نبود. اتفاق نیز می‌افتاد که نخست بدهیها وصول می‌شدند و بقیه به ارث داده می‌شد. پسر یتیم یک سرباز کشته شده در جنگ نیز می‌توانست جاگیر کوچکی، برای اینکه خاطره شجاعت پدرش تا حدودی ارج نهاده شود، دریافت دارد. البته مورد منعم خان، سرفرمانده سالهای طولانی، مورد خاصی است. او با ۸۰ سال سن در بنگال ماند، با وجود اینکه در آنجا

---

(۱). nimaspa.

(۲). ahadipan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۹۵

بیماریهای مهلک واگیردار بیداد می‌کردند و هیچ‌کس جرئت نداشت که پنبه بی‌اعتنایی را از گوش او درآورد. بدین‌ترتیب او در سال ۱۵۷۵ درگذشت و از آنجا که وارثی نداشت، مأموران تمام ثروت و سودها را برای خزانه سلطنتی بردند، تمام آنچه را که او این همه سال صرف کرده بود تا جمع‌آوری کند ... (۴)

گاه منصب‌داری که احساس می‌کرد مرگش نزدیک است، سریعا مواجب سربازانش را برای یک یا دو سال پرداخت می‌کرد تا بدین‌ترتیب آنها در دوره تصدی جانشینش رنج نبرند ...

منصب‌داران بزرگ تشکیلات گسترده قابل مقایسه‌ای با تشکیلات فرمانروا داشتند، از بخشی گرفته تا رئیس آشپزخانه، از رئیس دبیر خانه که برای تمام نسخه‌ها، صورت حسابها و نامه‌ها مسئول بود گرفته تا منشیهای محرمانه‌نویس؛ آنها در واقع سرویس سری مخفی مخصوص به خود را داشتند، چیزی که به‌ویژه هنگام خطر جنگ مفید بود. دادن هدایای بزرگ و کوچک به دستگاه مقامات بالاتر، می‌توانستند مشکلات را از سر راه بردارند، به نحوی که فرمانروا اطلاعی از خطاهای منصب‌داران پیدا نکند. چون اگر منصب‌دارای مرتکب خطا می‌شد و در دربار اعلان می‌گردید، باید او روی مجازات سنگینی حساب می‌کرد. با این وصف،

جالب توجه است که اورنگ زیب که سخت‌گیریهایش معروف بود، در مقابل منصب‌دارانش عجیب ملایم بود.

ولی شخص تا رسیدن به یک مقام، مجبور بود مدتها صبر کند و پیش از آنکه فرمانی که منصب‌دار جدید را منصوب کرده است واقعا در دست او باشد، هفته‌ها و حتی ماه‌ها طول می‌کشیده است. اگر او در پایتخت زندگی می‌کرد، در این صورت صبورانه منتظر می‌ماند تا بتواند فرمان را با خود به خانه ببرد. اگر شخصی به دلایلی نمی‌توانست منتظر بماند، بدین‌ترتیب یک نسخه تأیید شده از فرمان را همان‌طور که به وسیله منشی در حال خدمت صادر شده بود، به همراه مقررات تکمیلی اداره امور مالی مربوط به تیول که او باید دریافت کند، دریافت می‌داشت. او باید کپی تأیید شده را به مأمور مالیاتی در محل ارائه دهد و علاوه بر آن یک توضیح نامه به قید سوگند که فرمان شاهانه هنوز در حال آماده شدن است و بزودی خواهد رسید ضمیمه کند؛ سپس باید تضمین کند، در صورتی که فرمان شاهانه نرسد، او جوابگوی خسارات احتمالی خواهد بود. ابتدا پس از آن مأموران محلی به او اجازه می‌دادند تا تیولش را تصرف کند.

ولی از آنجا که منصب‌داران کرارا ارتقای درجه می‌گرفتند یا به جایی دیگر منتقل می‌شدند، باید که چنین مذاکراتی بخش قابل توجهی از وقت آنان را گرفته باشد.

برخی از منصب‌داران بویژه در دوره‌های بعدی، تجار خوبی شدند، پستی مثل سرپرست بندر وارداتی سورات در واقع برای سوء استفاده از تمام امکانات بهره‌برداری از واردات و صادرات، شخص را می‌فریفت! با این حال زیاد پیش نمی‌آمد که تاجری در ردیف منصب‌داران، مثل مورد میر جلال، ایرانی که از مهتری به تاجر الماس و سرانجام در روزهای حکومت شاه جهان و اورنگ زیب به امیری بسیار با نفوذ ارتقا پیدا کرد، قرار گیرد. (نمونه قدیمی‌تر محمود جوان از گیلان است که در منطقه شاه‌نشین بیجار تقریبا ۳۰

در قلمروی خانان مغول، ص: ۹۶

سال تمام به عنوان ملک التجار «۱»، حکومت را تا پیش از آنکه در سال ۱۴۸۱ به قتل رسد، برای سلاطین ناتوان یا خردسال بهمنی «۲» اداره کرد). میر جلال، بویژه به تجارت الماس و تجارت دریایی علاقه داشت، در حالی که شایسته خان، مثلا هم زمان یک تجارت نمک، ضمن اینکه بیشتر از همه با بنگال داد و ستد می‌کرد، به وجود آورد. منصب‌داران نیز مثل دربار برای خود کارخانجاتی برای پارچه، لباس، ظروف، و غیره داشتند. در مورد نقاشان می‌توان این را واضح دنبال کرد که چگونه نقاشان درجه دوم درباری مغزول شده به وسیله جهانگیر به استانها نقل مکان کردند و در آنجا به وسیله اشراف استخدام شدند و بدین ترتیب آرمانهای نقاشی مغول را رواج دادند.

با این وصف به نظر می‌رسد که منصب‌داران در پرداخت به موقع به هنرمندان و مهم‌تر از آن سربازانشان زیاد وقت‌شناس نبوده‌اند. ظاهرا قواعد ثابتی برای پرداختها وجود نداشته است و دغدغه خاطر از اینکه سربازان می‌توانند فرار کنند، باعث ابتکار افسران می‌شد که به آنها همواره قول پرداخت بزودی را دهند. با این وصف عده زیادی از امیران بزرگ آثار مفیدی ایجاد کرده‌اند، آنها مهمان‌سراها، پلها، آب انبارها، یا حتی باغها و مساجدی برای رفاه مردم ساختند و تجهیزات پربرکت لنگر «۳»، آشپزخانه رایگان، نه فقط مورد حمایت فرمانروایان، بلکه برخی از امیران نیز بود.

در کنار اعطای مناصب که در واقع همواره یک مضمون فکری نظامی داشتند- حتی اگر منصب‌دار فقط در دربار خدمت می‌کرد- تشویق اشخاص لایق به گونه‌های دیگر هم وجود داشت: فرمانروا می‌توانست به شخص انعامی دهد که از مبلغی پول یا از درآمدهای منطقه‌ای معین تشکیل می‌شد.

ولی برای اشخاص غیرنظامی سیورغال «۴» که غالبا مدد معاش «۵» هم نامیده می‌شد، خیلی مهم بود. این نیز می‌توانست از پول نقد یا مثل بیشتر اوقات از ملک و املاک تشکیل یافته باشد. یک چنین کمکهایی از مالیات معاف بودند؛ مالکان از عواید بهره‌مند

می‌شدنـد، ولی نیازی به پرداخت مالیات برای محصولات نداشـتند. سـیورغال، قاعدتا بخشـی از زمین بایر را شامل می‌شد که مالک باید کشت می‌کرد. ایمه «۶» بدین وسـیله سـطح کشت در ملک بزرگ‌تر می‌شده است. مدد معاش به طوری که مدارک باقی‌مانده بی‌شـمار نشان می‌دهنـد، در مرحله نخست به اعضای طبقات مذهبی، ملاها، یا واعظان داده می‌شد و برای زنان مسـلمان این امدادها به‌ویژه مهم بودند؛ اسـناد غالبا از بیوه‌های عالی‌رتبه‌های مذهبی یا زنان به‌ویژه متدین معروف، به عنوان گیرندگان این‌چنین صدقاتی نام می‌برند. از یک چنین کمک هزینه‌هایی، مدارس

---

(۱). malikat -tujjar.

(۲). Bahmaniden.

(۳). Langar.

(۴). sayurgal.

(۵). madad -imaash.

(۶). ayma ,ima.

ساخته می‌شدند (که برای آنها البته نیاز به پرداخت رقم بدهی نبوده است). در کنار آن برای عالمان و مؤمنان یک حق بازنشستگی، تنخواه وجود داشت. مدد معاش برعکس جاگیر موروثی بود.

جهـانگیر التمغا «۱»، مهر قرمز را رواج داد- آنهـا تیولهـایی بودنـد که برخلاـف جاگیرهـای معمولی برای مـدت طولاـنی به گیرنـده واگذار می‌شده است.

زمـانی که هزاران منصب‌دار با گروه‌های خود ارتش هنـدی مغولان را تشـکیل دادنـد، بازنشسـتگان مرد و زن به عنوان «لشـکر دعا» محسوب شدند.

خان خانان عبد الرحیم

ارتش و هنر جنگ

یک فرمانروا بایـد همواره به دنبال فتوحات باشـد، در غیر این صورت همسایگانش بر علیه او سـلاح برمی‌گیرند. ارتش باید همواره در امور جنگی تمرین داشته باشد، تا بدین وسیله از کمبود تمرین راحت طلب نشود. (۱)

این را اکبر که به عنوان شاهزاده‌ای صلح‌طلب ستایش شده، گفته است. ولی ارتش مغول چگونه به نظر می‌رسیده است؟

---

(۱). altamagha.

ابتـدا درباره جنگ‌افزار: کاملا در ابتـدا، زمانی که بابر به سوی هنـد حرکت کرد، هنوز بیشتر با تیر و کمان و شمشـیر جنگ می‌شد، ترکـان آسـیای مرکزی برای مهارتشـان در تیرانـدازی با کمان و حملات سریع، گریز و حمله مجـدد غافلگیرانه معروف و خوفناک بودنـد. مغولاـن نیز در جنگهـای بزرگ به سیسـتم محاصـره از جنـاح عمل می‌کردنـد. نقاشـیهای مینیاتور کمانهایی را با نوع ساخت مختلف نشان می‌دهند؛ پیکانها، گاه به سر پیکانهایی از استخوان آلوده به سم مجهز بودند.

شمشـیرها نیز جزو تجهیزات بودند- و با وجود اینکه به سـیف هندی «۱»، تیغ یا شمشـیر هندی، به سبب برندگی‌اش حتی در ادبیات

کهن عربی اشاره شده است، ویلیام هاوکینز تاجر انگلیسی در دوره حکومت جهانگیر در گنجینه مغولان ۲۲۰۰ قبضه شمشیر آلمانی یافته است. شمشیر هم مثل انواع مختلف دشنه‌ها جزو تجهیزات فرمانروا بود و پیچیده در یک کیسه قرمز رنگ، در هر کجا که ممکن بود باشد، در کنار یا پشت او حمل می‌شده است. شمشیرهای به‌ویژه با ارزش نامهای خاص خود را داشته‌اند، مثل سرانداز «۲»، «شمشیری که سر را می‌زده است»، یا شاه بچه «۳» «فرزند شاه». ولی بزودی ضرورت تجهیز با سلاح گرم احساس شد. عثمانی‌ها از اواخر قرن ۱۵ در ساخت اسلحه‌های گرم پیشرو بودند و به لطف آنان، توپها، زنبورکها و تفنگها در خاورمیانه رواج یافت. اینکه فرمانده توپخانه مغول با وجود اینکه ترک عثمانی نبود غالبا عنوان رومی خان را داشت، اشاره به این واقعیت دارد.

بابر، دست‌کم از تعداد کمی تفنگ فتیله‌ای استفاده کرده است و با لذت تعریف می‌کند که ساکنان اطراف هند میانه، جایی که او در سال ۱۵۱۹ به آنجا حمله کرده است به هیچ وجه از صدای شلیک تیرها نترسیده‌اند و بر عکس «آنها خندیدند و اشارات زننده‌ای کردند»- ظاهرا فکر کرده‌اند که حمله‌کنندگان از نفخ شکم رنج می‌برند ... بابر کمی بعد از آن دستور آغاز ریختن و ساخت زنبورک را داد (۲۲/ ۱۰/ ۱۵۲۵)، ولی اولین آزمایشها موفق نبودند و «استاد علی نزدیک بود که خود را در قالب مملو از برنز مذاب بیندازد». (۲) ولی آزمایش بعدی با موفقیت روبه‌رو شد. با این وصف بابر کاملا مطمئن نبود و حقیقتا هم در اکتبر ۱۵۲۷- باز هم در هند- زنبورکی منفجر شد که در اثر آن مردم زیادی کشته یا زخمی شدند. عین همین واقعه تقریبا ۱۵ سال قبل از آن برای سلطان مملوکی «غنز اللّه غوری» «۴» در «کاریو» پیش آمده بود. او نیز وقتی که به وسیله عثمانی‌ها آموزش ریخته‌گری توپ را می‌دید، یک چنین سرخوردگی را تجربه کرده است. (۳)

در دوره حکومت اکبر سلاحهای گرم خیلی بهتر بودند و او شخصا غالب اوقات آنها را آزمایش می‌کرده است. ابو الفضل گزارش می‌کند «۵» که هر یک از تفنگهای فرمانروا بر اساس وزن، سر منشأ آهن، سازنده و

---

(۱) Sayf -ihindi.

(۲) sarandaz.

(۳) Shahbacha.

(۴) Qansauhal -ghuri.

(۵) آیین اکبری، ج ۱، ص ۳۷.

محل ساخت و نیز تاریخ ریخته‌گری فهرست‌بندی شده بود؛ تفنگهای فتیله‌ای به درجات مختلف تقسیم‌بندی شده بودند که در ریتمهای معینی نزد اکبر آورده می‌شدند. البته در این میان به‌ویژه سلاحهای خوش ساخت تزیین شده با طلاکاری و میناکاری مطرح بودند. دو نسل بعد از آن «کلیم» شاعر دربار شاه جهان درباره تفنگ فتیله‌ای فرمانروا چنین نوشته است:

تفنگ فرمانروا که خصم را آتش می‌زندزندگی دشمن را نیز تباه می‌کند:

از دست غرنده فرمانروا ابر تیره‌ای‌با رعد و برق! (۴) مینیاتورها نشان می‌دهند که فرمانروای در حال تیراندازی، چگونه تفنگ فتیله‌ای بسیار بلند خود را یا روی شانه مردی زانو زده گذاشته یا بر روی نوعی چنگک فلزی تکیه داده است. او حتی وقتی که از روی فیلی تیراندازی می‌کند، تفنگ بر شانه فیلبان نشسته در جلو او تکیه داده شده است، کاری که وظیفه فیلبان را در هدایت حیوان مطمئنا دشوارتر می‌کند. (۵)

از آنجا که تفنگهای فتیله‌ای تقریبا سریع داغ می‌شوند، نیاز به تعداد زیادی تفنگچی است تا عملکرد یک سری حمله مؤثر تضمین شود. اکبر باید ۱۲۰۰۰ تفنگچی در اختیارش بوده باشد.

ارتش به پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه تقسیم می‌شد که مهم‌ترین آنها سواره‌نظام بود و نگرانی بزرگ سربازان این بود که در جنگ اسب خود را از دست بدهند، چون مجبور بودند خسارت آن را تقبل کنند.

همان‌طور که نقاشیهای مینیاتور نشان می‌دهند، در میدان جنگ کلاهخود، شب کلاه، شکل چسبانی با حفاظی برای پشت گردن بر سر گذاشته می‌شده است که برای فرمانروا از طلا، یا مطلا بوده است. ساعدبند و ساق‌بندهای فلزی محافظ دست و پا (۶) نیز برای اشخاص بلند مرتبه بسیار گران‌بها بوده‌اند. زره‌های محافظ ساعد تا حد مفصل آرنج بودند- دست‌کم برای فرمانروا و بزرگان کشور- و از داخل آستر مخمل داشتند.

مینیاتورهای پادشاه نامه «۱»، نشان می‌دهند که محافظ زانوان، گاه در شکل چهره انسانها ساخته شده است.

سپرها کمی محدب و غالبا با میناکاریهای زیادی تزیین شده بودند. گاه شعارهایی مذهبی، مثل تکرار مکرر «یا فتاح»، «یا علی»! روی لبه داخل آنها بود. بقیه تجهیزات، مثل شمشیرها نیز گاه و بی‌گاه دارای کتیبه‌های مذهبی بودند.

جوشن فرمانروا و امیران بلند مرتبه تا روی زانو می‌رسید، به وسیله بندهایی طلایی رنگ بسته می‌شد.

در زیر آن احتمالا- یک پیراهن طلسم پوشیده می‌شده است که با یاد خداوند، آیه‌های مبارک قرآن و از این قبیل دعاهای مضمون‌دار، نگاشته شده است. از آنجا که امیران بلند مرتبه به وسیله پرچمهایی با

---

(۱) Padshahnama.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۰

دمهای گاو کوهی مشخص بوده‌اند، برخی از مینیاتورها، جنگلی زیبا، آراسته به پرچمها را نشان می‌دهند که به کنگره‌هایی طلایی که از آنها دمهای سفید گاو کوهی آویزان است، ختم می‌شوند. نیزه‌ها نیز که به وسیله بخشی از سربازان حمل می‌شدند، قبل از شروع جنگ- اگر تصاویر را باور کنیم- به یک شبکه منظم (۷) شباهت داشته‌اند.

اسبها به وسیله یک زره چند تکه محافظت می‌شدند؛ سر و گردن با تجهیزاتی فلزی پوشیده بوده است؛ از سوراخهای زره گردن، یال بافته بیرون کشیده شده بود؛ بقیه بدن به استثنای پاهای پوشیده با زره، گاه با زنجیرهای طلایی رنگ تزیین یافته بود. طبلهای پایه‌دار برای افسران عالی‌رتبه فراموش نمی‌شدند و وقتی طنین‌افکن می‌شدند، نشانه واحد مقتدری برای قشون بود، چون فقط منصب‌داران معینی (از ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ ذات به بالا)، اجازه حمل آن را داشتند.

به توصیف وقایع‌نگاران، هرچه نقش توپخانه بیشتر می‌بود، به همان نسبت تجهیزات افسران و سربازان کم‌تر می‌شد. در واقع مانوچی اشاره می‌کند که سربازان هیچ نوع لباس متحد الشکلی به آن صورت که در اروپا معمول بود، بر تن نداشته‌اند.

مغولان برای توپخانه سنگین از ترکان و بیشتر از اروپاییها و به‌ویژه پرتقالی‌ها و ایتالیایی‌ها کمک می‌گرفتند. اکبر می‌خواست که در سورات، سر توپچی مسیحی استخدام کند و در دوره حکومت اورنگ زیب تعداد سرتوپچیهای اروپایی افزایش پیدا کرد؛ چنانچه آنها در شغلشان فعال بودند، دستمزد بسیار بالایی دریافت می‌داشتند.

توپهایی با لوله‌های کوتاه، بلند، کلفت، و همچنین منجنیقها و راکتها مورد استفاده بوده‌اند. توپهای عظیم گاه یک اثر هنری واقعی بودند. ولی مشکل بزرگ حمل آنها بوده است. چون گلوله‌ها در ابتدا از سنگ بوده‌اند و توپی که با آن سنگی به وزن حدود ۲۵۰ کیلو را بتوان شلیک کرد، باید بسیار محکم بوده باشد. بابر در سال ۱۵۲۷ در محاصره‌ای، ۱۴ توپ سنگین را که گلوله‌هایی به وزن تقریبا ۱۱۳ تا ۱۵۷ کیلو را شلیک می‌کردند، مورد استفاده قرار داده است. ۷۰۰ تا ۸۰۰ باربر باید کمک می‌کردند تا تمام این بار را به بالای تپه ببرند. از روی زمین هموار به ۲۰۰ جفت گاو نر بارکش نیاز بوده است؛ البته برای توپهای عظیمی مثل آنچه بابر در همان سال علیه راناسانگا به کار برد، هر کدام به ۱۰۰۰ گاو نر و همچنین فیلهایی اضافی برای حمل مهمات نیاز بوده است. با چنین

توپهایی امکان داشت در روز ۸ گلوله و کمی بعد، ۱۶ گلوله شلیک کرد.

همایون پسر بابر در جنگ کنوج، ۷۰۰ توپ لوله کوتاه به کاربرد که هر کدام روی ارابه‌ای با چهار گاو نر حرکت داده می‌شد. گلوله‌های آنها نزدیک ۵/ ۲ کیلو وزن داشته‌اند. اضافه بر آن ۲۱ توپ سنگین هم وجود داشته است که برای حمل هر کدام ۸ جفت گاو نر مورد نیاز بوده است. گلوله‌ها- گلوله‌هایی از سرب به وزن ۲۳ کیلو بوده‌اند- بردی حدود یک فرسخ (حدود ۲/ ۶ کیلومتر) داشته‌اند. برای محاصره برجهای متحرکی هم ساخته شده بود.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۱

در تمام عملیات جنگی، سربازان قسمت مهندسی بسیار مهم بوده‌اند که با مهارت زیاد پلهای شناوری می‌ساختند که حتی وحشی‌ترین فیلها می‌توانستند از روی آن بگذرند.

در میان مینیاتورهای دوره اکبر یکی از معروف‌ترین آنها محاصره چیتور (۸) را نشان می‌دهد که در روی آن تشخیص داده می‌شود که ارتش برای بالا- بردن توپهای سنگین مخصوص محاصره، از شیب تند کوهی که قلعه روی آن بوده، متحمل چه زحمت باور نکردنی‌ای شده است. گاوها به دشواری می‌توانسته‌اند ارابه‌ها را با چرخهای بزرگ چوبی حرکت دهند. آماده‌سازی برای آنچه در آلمان در قرون وسطا «اژدهای بی‌بال» نامیده می‌شد، چنین توصیف می‌شود:

ابتدا ساباد «۱»، یا ساباط ساخته می‌شد. ساباد دیوارهایی هستند که در برد تفنگ فتیله‌ای از استحکامات دشمن شروع و سپس تا نزدیک جان پناه آنها، احتمالا- از ارتفاع آن بلندتر، ادامه داده می‌شوند. از بالای ساباد توپها شکافی در حصارهای قلعه ایجاد می‌کنند و با پشتیبانی آن گروه‌های حمله‌ور به قلعه نزدیک می‌شوند. برای استحکام یک چنین دیواری از سبدهای بافته بزرگی به شکل غلتک که با پوست گاو وحشی روکش و با خاک پر می‌شوند، استفاده می‌شود؛ سنگر کنها این سپر متحرک را در جلو خود می‌غلتاندند تا در حین کار در پشت آنها در مقابل شلیک دشمن پوشش داده شوند ...

سپس گودالهایی حفر و مواد منفجره کار گذاشته می‌شد که در زمین سخت کار دشواری بود. ۵۰۰۰ نفر فقط به کار کندن زمین مشغول بودند و روزانه به طور میانگین ۲۰۰ نفر از آنها کشته می‌شدند؛ ولی بیشتر آنان داوطلب بودند، چون فرمانروا اجازه نمی‌داد که کار متوقف شود، بیشتر دستور می‌داد دام و روپیه بسیار زیادی پخش کنند و بدین‌ترتیب همواره به جای کشته‌شدگان، کارگران جدیدی برای کار خطرناک وجود داشتند ...

ساباد نقب قابل تردد که مستقیما تحت فرمان فرمانروا قرار داشت، آنچنان بلند بود که امکان نداشت فیلی که روی پشتش جنگجویی نیزه به دست نشسته بود، از دژ دیده شود و چنان عریض بود که ۱۰ سوار می‌توانستند در کنار هم روی آن حرکت کنند. برای ساخت این تدارکات عالی به ضمیمه دو گودال مواد منفجره که زیاد دور از هم نبودند، به زمانی حدود سه هفته نیاز بود. (۹)

در ۱۳ دسامبر ۱۵۶۷ حمله آغاز شد، در حالی که دومین گود مواد منفجره خیلی سریع منفجر شد و دوست و دشمن را تکه و پاره کرد. محاصره تا آخر ماه فوریه طول کشید؛ سپس چیتور خود را تسلیم کرد؛ محاصره‌شدگان دست به خودکشی زدند و در شهر خودسوزی کردند. بدائونی که خود با علاقه مایل به شرکت در جنگ بود، ابیات زیر را سرود:

---

(۱). sabad.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۲ و روزی سعادتمند برای کرکسها و کلاغها بود-تحسین بر او که به مخلوقاتش غذای فراوان می‌دهد! (۱۰) فیل جنگی دوره اورنگ زیب

در یک نامه رسمی درباره پیروزی به دست آمده با هزاران کشته، فتح چیتور به عنوان جنگ علیه کافران، ستوده شده است: اکبر دلاور اسلام است. و نباید فراموش شود که اکبر جوان ۱۱ سال پیش از این پس از پیروزی‌اش بر همو «۱»، در دومین جنگ پانی

پات دستور ساخت اهرامی از سرها داد، همان کاری که جدش تیمور بارها انجام داده بود و همان‌گونه که در مورد بابر نیز گزارش می‌شود.

در چیتور فیلها را هم از شکافهای حصار دژ به داخل فرستاده بودند تا انسانها را در خیابانها له کنند.

آنها را بر ضد سر و صدای راکتها و توپها تعلیم داده بودند و به خرطومشان سلاحهای تهاجمی بسته بودند؛ عاجهای آنها را با آهن روکش کرده و روی پیشانی آنان صفحاتی فولادی به عنوان حصارکوب کار گذاشته بودند. (گاه به حیوانات دمهای گاو کوهی و پوست حیوانات آویزان می‌کردند تا اثری به‌ویژه رعب‌انگیز به‌جا گذارند). یک فیل جنگی خوب در زمان شاه جهان ۱۰۰ /۰۰۰ روپیه قیمت داشت.

صمصام الدوله درباره جنگ «کالپی» در زمان حکومت شاه جهان می‌نویسد:

«یک فیل اهریمن شکل دروازه را درهم کوبید ... و با شمشیرهایی به سفیدی زنبقهای سفید، هندیان سیاه چرده را به رنگ لاله‌های قرمز درآوردند و رخسار شجاعت را با پیروزی صورتی رنگ، رنگ‌آمیزی کردند ...»

اینکه استفاده از فیلها بدون دردسر نبوده است از اینجا آشکار می‌شود که آنها گاه امکان داشته در یک میدان جنگ رمیده عقب‌گرد کنند و صفوف خودی را زیر پا له نمایند؛ و فرمانده قشون هرچه بیشتر آرزو می‌کرد که در محلی به خوبی قابل دید بر فیلی جلوس کند، امکان این خطر نیز وجود داشت که به

---

(۱). Hemu.

راحتی هدف گلوله قرار گیرد. وقتی که داراشکوه در جنگ «ساموگاره» در سال ۱۶۵۸ به توصیه دوستی قلابی، از فیل خود پیاده و بر اسبی سوار شد، سرنوشتش رقم خورد: سربازانش تصور کردند که او کشته شده است و رو به گریز نهادند. به همین دلیل اگر فرمانروا خود شخصا در جنگ شرکت نمی‌کرد، و در مقر اصلی خود، جایی که سریعا همه اطلاعات و همچنین تعداد و نام کشته‌شدگان و زخمیها به آنجا فرستاده می‌شد، باقی می‌ماند، عاقلانه‌تر بود.

طول راهپیماییهای روزانه به افسران ابلاغ می‌شد و آنها متناسب با جیره‌هایشان تقسیم‌بندی می‌شدند. در روز حدود ۲۵ کیلومتر یا کمتر راهپیمایی می‌شد. مسیری حدود ۱۸۰ کیلومتر ۱۰ شب استراحت لازم داشت.

مشکل غالبا وضع معیشت گروهها بود، به‌ویژه چونکه بیشتر افسران خانواده خود را به همراه داشتند، چیزی که باعث کندی واحد تدارکات می‌شد. بدین‌ترتیب یک بازار کامل همراه قشون حرکت می‌کرد تا غذا و نوشابه را تأمین کند و در مسیرهای طولانی‌تر مهمانسراهای کوچکی در فواصل کم و بیش منظم ایجاد می‌کردند. مان سینگ، که خود هندی بود دستور می‌داد تا در لشکرکشیها برای سربازان مسلمانش مساجد و حمامهایی پارچه‌ای (نوعی چادرهای ویژه) برپا کنند و به هریک روزانه یک وعده غذا می‌داد.

در ۱۵۰ سال اول حکومت مغولان، به نظر می‌رسد که نظم و ترتیبی سخت برقرار بوده باشد. برای سربازان چپاول و غارت پیش از به دست آمدن پیروزی ممنوع بود.

نیروی نظامی اکبر باید شامل ۴ میلیون سرباز بوده باشد که به منصب‌داران مختلف تقسیم شده بودند؛ در میان آنها کشتی‌گیران، شمشیربازان، و از این قبیل ورزشکاران نیز وجود داشتند. نام سربازان کادر در روی جدول نوبت خدمت فهرست شده بودند و بیتکچی «۱»، ضباط قشون، برای همین وجود داشت که همه چیز را کنترل کند. ولی مهم‌تر بخشی بود؛ چون مواجب به وسیله منصب‌دار غالبا بسیار نامنظم پرداخت می‌شد. در قدیم سربازان پیش از لشکرکشیها چندین ماه مساعده دریافت می‌داشتند. در

صورتی که منصب‌دار همان وقت پولی در دست نداشت، دولت کمی مساعده پرداخت می‌کرد. البته هرچه زمان بیشتر می‌گذشت، پرداخت دستمزد به همن نسبت نامنظم‌تر می‌شد و اگر منصب‌داری به افرادش منظم پرداخت می‌کرد، عملی به‌ویژه برجسته بود. اواسط قرن ۱۸ وضع سربازان مصیبت‌بار بود. البته پیش از آن مهمانان خارجی در دربار مغول به سبب وضع اسف‌انگیز سربازان سر تکان داده بودند و میرزا رفیع سودا «۲»، طنزنویس (وفات ۱۷۸۱)، در یک بحر الطویل به زبان اردو با عنوان تضحکه روزگار «۳»، خنده‌آورترین مخلوق زمان ما، (شاید مضحکه روزگار باشد)، یا بوی فرسوده و پیری را که به یکی از این سربازان تهیدست تعلق داشت توصیف می‌کند تا بدین‌وسیله به وضع عمومی اشاره نماید.

---

(۱) bitikchi.

(۲) Sauda.

(۳) tazhik -iruzgar.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۴

نیروی نظامی و هنر جنگ

چیدمان نیروی نظامی اورنگ زیب در برابر دار الشکوه در مروت

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۵

ارتش مغول در جنگهای زمینی (جنگ در خشکی) تخصص کامل داشت که در آنها «دشت با خون کشته‌شدگان لاله‌زار می‌شد»، جایی که دشمنان به سوی گود مرگ می‌شتابیدند، و دلاوران مغول گاه شربت گوارای شهادت را می‌نوشیدند.

ولی ناوگان جنگی وجود نداشت. در دوره حکومت اکبر حتی چندتایی قایق توپدار به نام غراب «۱»، کلاغ، ساخته شد (با ناوچه‌های جنگی ما مقایسه شود) و اورنگ زیب نیز تعدادی کشتی را با توپهایی تجهیز کرد، ولی جنگی دریایی قابل تصور نبود، چه علیه پرتقالی‌ها در دریای هند و چه علیه انگلیسی‌ها و هلندی‌ها در خلیج بنگال؛ در آنجا تبهکاری دزدان دریایی رفت و آمد را دشوار کرده بود. کمبود یک ناوگان جنگی فعال، یکی از ضعفهای ارتش مغول بود که حریف حملات رو به رشد قدرتهای اروپایی نمی‌شد.

مجازاتها

وقتی جهانگیر بر تخت نشست، دستور داد زنجیری مطلا به طول ۳۰ گز نصب کنند که به آن ۶۰ زنگوله آویخته بود، بدین نحو هرکس که شکایتی داشت، می‌توانست او را خبر کند. (۱) همایون در حین دوره کوتاه حکومتش از یک طبل عدالت استفاده می‌کرد. سر توماس رو گزارش می‌کند که جهانگیر واقعا صبورانه به شکایات زیردستانش گوش می‌داد؛ او و سایر فرمانروایان مغول در سفرها هم‌صحبت از عدالت می‌کردند. بی‌خود نیست که در روی یک مینیاتور مربوط به سال ۱۶۱۸ در برلین، روی تکیه‌گاه تخت سلطنت جهانگیر، شکلی اروپایی از فرشته عدالت تصویر شده است.

به طور کلی مسائل حقوقی سریع و بدون انتظار طولانی حل می‌شده است. برای مسلمین شریعت وجود داشت که ارگانهای اجرایی آن قضات بودند. بدین‌ترتیب از سیستم معمولی کشورهای اسلامی پیروی می‌شده است. مشابه این برای هندیان معتبر بود که به عنوان دهیمی «۲»، شخص مورد حمایت، طبق قوانین اسلامی به وسیله حقوقدانان خود محکوم می‌شدند، آنها می‌توانستند مسائل خود را با این وصف نزد قاضی نیز، همان‌طور که در خاور نزدیک برای مسیحیان و یهودیان مورد نادری نبوده است، مطرح کنند.

در روستاها خیلی از مسائل توسط شورای ده، پانچایات «۳» حل و فصل می‌شـد. در فتاوی عالمگیری «۴»، «فتواهای جمع‌آوری شده در زمان اورنگ زیب»، خوانده می‌شود که دهیمی‌ها در مقابل

---

(۱). ghurab.

(۲). dhimmi.

(۳). panchayat.

(۴). fatawi -ialamgiri.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۶

قانون اسـلام سـر خم نمی‌کنند، نه در اموری که در مرحله نخست با مسائل مذهبی سـر و کار دارد، مثل نماز و روزه، و نه در مسائل دنیوی که با وجود اینکه در جهت عکس قوانین اسلام هستند، ممکن است قانونی باشند، مثل «فروش شراب یا گوشت خوک، چون به ما (حقوقدانان مسـلمان) دسـتور داده شده است که آنها را در تمام مواردی که با مقررات قانونی خودشان مطابقت می‌کنند، آزاد بگذاریم».

وقتی جهانگیر به تخت نشسـت، قوانینی وضع کرد که به‌ویژه به قوانین کیفری مربوط می‌شدنـد. بـدین ترتیب اجازه داده نمی‌شد که بینی یا گوشـهای خطاکاران بریـده شود- مجازاتی که در قرون وسـطا کاملا معمول بود و ما مردانی را با لقب ترکی برون سوز «۱»، بی‌دمـاغ می‌شناسـیم. جـوهر آفتـابه‌چی از دوره همـایون گزارش می‌کنـد که مردی که به جـای نرمه گوش تمـام گوش او را بریـده بودند، گوشش- ظاهرا با موفقیت- دوباره دوخته شده بود.

البته سایر مجازاتها اعمال می‌شدنـد و بعدها نیز تغییری در آنها داده نشد. یک‌بار جهانگیر آزمایش آتش را که در آن آهن گداخته بایـد به دست گرفته می‌شـد، تغییر داد. ظاهرا آزمایش عبور از میان آتش هم وجود داشت؛ چون اکبر به بخش حقوقـدانان پیشـنهاد می‌کرد که این آزمایش را مشترکا با عده‌ای از روحانیون عالی‌مقام مسـلمان انجام دهند تا بدین وسـیله مشـخص شود که کدام دین واقعی است. البته حقوقـدانان امتناع می‌ورزیدنـد ... با این حال کمی بعـد از آن بایـد این اتفاق روی داده باشد که یکی از سیدهای برهه «۲»، که فعالیت سیاسـی داشت و سلسله دودمانش مورد تردید قرار گرفته بود، برای اثبات مشروعیت خویش مدت یک ساعت بدون اینکه دچار سوختگی شود در آتشی تا حد ارتفاع زانوان ایستاده بوده است ... (۲)

هـاوکینکر اظهار می‌دارد که در دربار یک جلاد و یک افسـر پلیس نیز حاضـر بوده‌انـد. آنها به نـدرت روی تصاویر بزرگ درباری ظاهر می‌شوند؛ ولی این سنت از زمان فرمانروایان قدیم، مثل محمد تغلق (۱۳۲۵- ۱۳۴۵)، آشناست.

کوچکترین خطـای صورت جلسه‌ای به سـختی مجـازات می‌شـد؛ اگر کسـی پـای فرمـانروا را لمس می‌کرد یـا زیادی نزدیک تخت سلطنت می‌شد، منع ورود به دربار دست‌کم برای چندین روز او را تهدید می‌کرد.

اگر مردی کـه به عنـوان خطاکـار یـا تبه‌کـار اعلاـن شـده است به دربـار بیایـد، بـدین‌ترتیب بایـد شـالی سـفید دور گردن انـدازد تا بدین‌وسـیله پشـیمانی‌اش را نشان دهد- این مندیل «۳»، در دربـار «مملوکهـا»، در مصـر و جاهای دیگر نیز مشـهور بود. (۳) دستهای تبه‌کار از پشت بسته می‌شده است. اسیران جنگی متشخص

---

(۱). burunsuz.

(۲). Barha.

(۳). Mindil.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۷

شمشیرشان به گردنشان انداخته می‌شده است و زمانی که شاهزاده خسرو پس از شورش نزد پدرش جهانگیر برده می‌شود، مجبور بوده است دست بسته از سمت چپ به تخت سلطنت نزدیک شود. گاه فرمانروا بر عمل خطاکار خط عفو می‌کشید؛ ولی گاه نیز فرمانروای بزرگ‌منش، او را به مکتب تعلیم و تربیت، یعنی به زندان می‌فرستاد.

مهم‌ترین زندانی که به‌ویژه برای زندانیان سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، زندان دژ عظیم گوالیور بود که زیبایی بیرون آن اجازه نمی‌داد حدس زده شود که چند صد نفر یا در حقیقت چندین هزار نفر در آنجا ضعیف و ناتوان شده‌اند. عالم بزرگ و اگرچه کمی عجیب و غریب فقه و عرفان، احمد سرهندی گزارش می‌کند که او در آنجا قدرت عظیم و عظمت خداوند، مکتب و حکمت اسرارآمیز را تجربه کرده است. عده زیادی از زندانیان، به‌ویژه وابستگان خاندان فرمانروا یا سایر مردانی که از نظر سیاسی مشکوک شناخته شده بودند، در این زندان به دلیل اینکه مجبور بودند هر روز صبح فنجان بزرگی آب که در تمام مدت شب در آن گرز خشخاشی قرار داشت بنوشند، دچار ضعف و ناتوانی شده بودند؛ آنها به تدریج دچار جنون شده و بدین‌ترتیب بی‌خطر می‌شدند. زمانی که شاه جهان:

تمام زندانیانی را که روزهایشان را در خانه تنگ و سیاه تقدیر، در تاریکی و تنگنای بد و مصیبت گذرانده و روی آسمان و زمین را ندیده بودند با یک نیش قلم آزاد کرد، عملی بزرگ انجام داد. (۴)

شورشیان در هر صورت بی‌رحمانه اعدام می‌شدند؛ آنها دار زده یا به میخ کشیده می‌شدند. چنین صحنه‌هایی گاه نیز در نقاشیهای مینیاتور نمایش داده شده است؛ آنجا که به عنوان مثال ابو المعالی شیک پوش، ولی پیمان‌شکن که زمانی صمیمی‌ترین دوست همایون بود، پس از اینکه قتل ماهچوچاک، بیوه همایون، به دست او افشا شده بود، به دار کشیده می‌شود. (۵)

شیوه جهانگیر در مجازات، به‌ویژه همدستان پسرش خسرو بی‌رحمانه بود؛ آنها به میخ کشیده می‌شدند و خسرو باید سوار بر فیل از میان دو ردیف تیرهای برپا کرده در حالی که به میخ کشیده‌شدگان در حال مرگ فریاد می‌زدند: «خدمت‌گذاران برگزیده تو، تو را ستایش می‌کنند!»، (۶) عبور کند.

غالبا فرمانروا، «کسی را از سنگینی سر بر روی تنه‌اش خلاص می‌کرد»، اصطلاحی که از مصرع سرمد، که در سال ۱۶۶۱ به دلیل رفتار خلاف قانونش سر از بدنش جدا شد، بهتر قابل درک می‌باشد. او با مصرع زیر به جلاد سلام گفت:

او قضیه را کش نداد-چون در غیر این صورت سر درد طولانی می‌بود!

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۸

و غالبا خوانده یا روی مینیاتورها دیده می‌شود که چگونه سرهای قطع شده دشمنان جلو فرمانروا قرار داده شده است، کاری که بیشتر اوقات پاداشی را نصیب آورنده می‌کرد. اینکه سر تنها پسر باقی‌مانده عبد الرحیم، خان خانان با کفایت را که در مبارزات بر سر جانشینی در اواخر حکومت جهانگیر گرفتار شده بود، تزیین کرده، به عنوان هندوانه آوردند، عملی بسیار شنیع بود.

دزدی غالبا مطابق با شریعت، با قطع دست راست مجازات می‌شده است. سایر انواع دیگر آن قطع دست راست و انگشت شست دست چپ یا هر دو انگشتان شست بود (این اتفاق برای مردی که بدون اجازه یک درخت چمپا «۱»، نوعی یاسمن، را قطع کرده بود، رخ داده است). کسی که کفشی دزدیده بود، پایش قطع شده بود. بریدن پی پا نیز قابل ذکر است و افسری که از استحکامات خود به اندازه کافی دفاع نکرده بود، پس از آنکه موهای سر و ریش او را به سبب رفتار زنانه‌اش تراشیده بودند، معکوس سوار بر الاغی کرده و در آگرا چرخانده بودند. (۷)

برای یک هندی که نه فقط زبانش کنده شده بود، بلکه می‌باید با سگها و افراد مطرود نیز هم غذا شود، این بدترین کار بود. البته او یک دختر رامشگر مسلمان را در خانه خود نگه داشته و والدین او را کشته و در خانه‌اش دفن کرده بود ... (۸)

کسی را با کفش کتک زدن که تا چند سده پیش هنوز هم متداول بود، مجازاتی تحقیرآمیز حتی در درون خانواده بود.

کشتن به ضرب تازیانه در هند- مغول، عینا مثل سایر کشورهای مشرق زمین معمول بود و خطاکاری را تا حد مرگ تازیانه زدن، کار نادری نبود. جالب توجه است که دقیقا اورنگ زیب برای تعیین مجازات اعدام، به هر حال از هر نوع، شدیدا مردد بود.

دستها و پاهای زندانی گاه در قیدهایی از کنده درخت قرار داده می‌شد. گاه نیز پیش می‌آمد کسی که از فرمانروا اطاعت نمی‌کرد، با فرو کردن شمشیر یا دشنه در بدنش به قتل می‌رسید- «گستاخی‌اش با برق تیغ هندی منور می‌شد». خفه کردن با تسمه‌های چرمی نیز قابل ذکر است و از لای جرز گذاشتن مردمی که غالبا کاملا- بی‌گناه بوده و با عذاب زیاد خفه شده بودند، بیشتر از یک‌بار گزارش شده است.

مورد دو پسر شیخ گورو هرگووند، در سال ۱۶۱۲ از آن جمله است.

جهانگیر دستور داد دو دستیار پسر شورشی‌اش را در پوست گاو نر و الاغی تازه ذبح شده بگذارند و بدوزند، به صورتی که سر به طرف دم باشد؛ البته در حالی که یکی از آنان هنگام این زجر و شکنجه مرد، دیگری زنده ماند، و سپس برای یادمان مجازاتش لقب خر «۲» گرفت. (۹) (در ضمن او بعدا دوباره مورد

---

(۱). champa.

(۲). khar.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۰۹

احترام قرار گرفت). در روی تصویری از اکبر نامه گروهی از شورشیان دیده می‌شوند که پیچیده در پوست نزد فرمانروا آورده شده‌اند؛ البته به طور کامل دوخته نشده‌اند.

برای اینکه شاهزادگان یا بستگان دور شایستگی حکومت نداشته باشند، آنها را غالبا کور می‌کردند، چون عدم نقص جسمانی شرط منصب فرمانروایی است. کور کردن کامران میرزا که همواره علیه برادر ناتنی‌اش همایون شورش می‌کرد، نخستین مورد از این نوع است، ولی مطلقا تنها مورد نیست و البته فرمانروا بدوا پس از تردید طولانی، تحت فشار امیرانش این تصمیم‌گیری را کرد. اینکه آفتاب، شاه عالم دوم که در سال ۱۷۸۸ به وسیله روهیلا دشمن جوانش کور شده بود، توانست باز هم حکومت کند، فقط باید به حساب نفوذ انگلیسی‌ها گذاشته شود؛ در هر حال انگلیسی‌ها اربابان واقعی در قلمروی در حال فروپاشی مغول بودند و فرمانروای بیچاره را تحت حمایت خود قرار داده بودند. گزارشها نشان می‌دهند که عمل کور کردن همیشه هم درست انجام نمی‌گرفته است؛ مطمئن‌ترین راه آن با سوزن گداخته انجام می‌شده است، ولی اگر به نحوی دیگر اجرا می‌شد، می‌توانست بسیار دردناک و کم اثر، مثل مورد کامران میرزا باشد.

در روزهای حکومت جهانگیر که غالبا تحت تأثیر مواد مخدر و الکل شدیدا خشمگین بود، مجازاتها غالبا هیچ‌گونه ربطی با عمل انجام شده نداشتند. مردی برای خطای کوچکی در حضور فرمانروا با کالبد زنده پوستش کنده شد؛ شخص دیگری که با حرکتی بی‌احتیاط باعث رمیدن یک آهوی خاکستری هندی که درست در همان وقت جهانگیر به آن نشانه رفته بود، گردید، فورا تیرباران شد. کمرگاه «۱»، منطقه محصور شکار، با خطر بردگی و در حقیقت تیرباران، منع ورود داشت.

ولی نوع شاخص اعدام در دوره مغول لگدمال شدن خطاکار به وسیله فیل تا حد مرگ بود. به طوری که از تصاویر نتیجه گرفته می‌شود، ابتدا دستهای او را از پشت می‌بستند. غالبا فیل آن بیچاره را با خرطوم بلند می‌کرد و در واقع قبل از اینکه او را لگدمال کند، با او بازی می‌کرده است. اکبر، مردی را پنج روز تمام جلو فیلی انداخت که اجازه نداشت او را بکشد؛ (۱۰) سپس او را- احتمالا نیمه جان از ترس- مورد عفو قرار داد. برنیر با وحشت اظهار می‌دارد که جهانگیر با لذت خاصی این‌چنین اعدامها را تماشا

می کرده است- برای ما نگاهی کوتاه به تصاویر بسیار ناتورالیستی مینیاتورها کفایت می کند!

اینکه برخی به دنبال راه چاره‌ای بودنـد و به جـای اینکه تن به چنین مجازاتهـایی دهنـد بـا میل دست به خودکشـی می‌زدنـد، جای تعجب نیست. نه تنها هنـدیان، بلکه مسـلمانان هم با وجود اینکه این عمل خلاف معنویت و قوانین اسـلام است، دست به خودکشـی می‌زدند. مظفر، شاهزاده گوجراتی، پس از بازداشت

---

(۱). Qamargah.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۰

گلویش را بریـد و قطع کرد؛ یک نگهبان زندان که زندانی مهمی از دسـتش گریخته بود، و منصب‌داری که پولهای دولت را حیف و میـل کرده بود، دست به خودکشـی زدنـد. خودکشـی همسـر راجپوتی جهـانگیر که خود را بـا مقـدار زیـادی تریـاک کشت زیاد غافلگیر کننـده نیست. یک نقاشـی مینیاتور تکان‌دهنـده، مردی را نشان می‌دهد که خود را حلق‌آویز کرده است، شاید داسوانت «۱» نقاش، یکی از بزرگترین اسـتادان در دربار اکبر باشد که گفته می‌شود در اواخر دچار اختلالات روحی شده بود و در سال ۱۵۸۴ به زندگی‌اش پایان داده است. (۱۱)

اقتصاد

نویسـندگان هنـدی و انگلیسـی آثار بسـیار زیادی درباره سیسـتم اقتصادی مغولان تألیف کرده‌اند که البته بر اساس زمان و برداشـت سیاسـی مؤلفان دانشمند گاه به نتایجی کاملا متناقض می‌رسند. این وظیفه یک دانشمند نیست که بدون تخصص در علوم اقتصادی، به خواننده تصوری جز به جز از این مشکلات را ارائه دهد؛ ولی تعدادی از یادداشتها ممکن است درک موضوع را آسانتر کنند.

در این میان باید در نظر داشت که در دوره مغول کل تعداد سـکنه سرزمین بین ۱۰۰ تا ۱۲۵ میلیون نفر بود. مسافتهای طولانی بدون ساخت و ساز بودند و سـرزمین خیلی بیشتر از امروز جنگلی بود. البته مغولان علاقه زیادی به حفظ و نگه‌داری جنگلها نداشـتند چرا که در واقع پناهگاهی خوب برای راهزنان و حیوانات وحشی محسوب می‌شد.

سیاحان اروپایی شـگفت‌زده درباره شـهرهای بزرگی گزارش می کنند که می‌توانستند با بزرگ‌ترین شهرهای اروپا مقایسه شوند که تعداد ساکنان آن بالای ۲۰۰ /۰۰۰ نفر نبود. لاهور در دوره جهانگیر و شاه جهان طبق تخمین بازدیدکنندگان بزرگ‌تر از اسـتانبول، پایتخت تحسـین‌انگیز سرزمین عثمانی به سبب بزرگی و زیبایی‌اش بود. آگرا بزرگ‌تر از لندن، و دهلی تقریبا به بزرگی پاریس بود. برخی دیگر از شـهرها در آن زمان دارای اهمیت بودند، مثل برهان‌پور که مدتها مقر فرمانروایان مغول بود. البته تمام شـهرهای محل اقـامت فرمانروایـان، وقتی که فرمانروا و ملتزمین او حضور داشـتند، پر درخشـش و باشـکوه نشان داده می‌شدنـد؛ در غیر این صورت قدرت جاذبه آنها کاهش می‌یافت.

البته روسـتاها خیلی شبیه هم به نظر می‌رسـیدند- کلبه‌هـای سـاده با اثاث کم، همان‌طور که قانون و قاعـده سـکونت‌گاههای ساکنان طبقه پایین شهر نیز بسیار ساده بودند.

---

(۱). Daswanth.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۱

سرزمین به صوبه «۱» هایی، «ایالتهایی» تقسیـم شده بود و صوبه‌دار «۲»، حاکم، بالاترین قـدرت غیرنظامی و نظامی بود. واحد اداری بعدی سرکار «۳»، بخش، و پس از آن کوچکتر از بخش، پرگنه «۴»، بلوک بود. در آنها بلده «۵»، شهر، و محل «۶»، محله‌های شهر،

کوچک‌ترین تقسیمات بودند. در همه جا ساختار سلسله مراتبی یکسان مثل مرکز یافت می‌شد؛ دیوان به عنوان اداره مرکزی مالیات بر درآمد به نظر می‌رسد و کتوال «۷»، شهرداری، امور اداری اصلی را زیر نظر داشت، ولی بیشتر از همه مسئول حفاظت و امنیت بود: اگر در ناحیه‌اش دزدی می‌شد، مسئولیت دستگیری و مجازات خطاکاران به عهده او بود.

حکم قضایی، مثل همه جای دیگر دست قضات بود و موارد حقوقی فاقد صراحت به وسیله او نزد میر عدل «۸» برده می‌شد، و از آنجا در صورت لزوم نزد صوبه‌دار و پس از او به قاضی القضات دربار رسانده می‌شد که او در صورت لزوم به شخص فرمانروا تقدیم می‌کرد.

ولی در روستاها هنوز هم بیشتر سیستم سنتی پنچیت «۹»، که در آن ریش‌سفیدان دهکده بیشتر مشاجرات و مشکلات را بین خود حل می‌کردند، اعمال می‌شد.

در دوره حکومت اکبر ایالتهای، اللّه آباد، آگرا، آواده، اجمر، گوجرات، بیهار، بنگال، دهلی، کابل، لاهور، مولتان، و مالوا وجود داشتند. در طول حکومت او، کشمیر و خاندش، و پس از موقعیتهای نظامی در دکن شمالی، برار و احمدنگار رسما ضمیمه شدند. بدیهی است که استانهای مرکزی مثل آگرا، لاهور، و دهلی برای استانداران پستهای مطلوبی بودند، در حالی که بیهار و بنگال چندان محبوب نبودند.

تمام ایالات نام برده باید مالیات می‌پرداختند و مالیاتها در واقع مطابق سال شمسی و نه براساس سال قمری اسلامی که اکبر با آغاز فصل بهار سال ۱۵۵۶، عصر الهی، را به اجرا گذاشته بود که از نوروز، آغاز فصل بهار، تا آغاز فصل بهار بعدی روزشماری می‌شد. با وجود این، سیستم مالیاتی فوق العاده پیچیده بود؛ تنها محاسبه مواجب منصب‌داران یک مسئله ریاضی دشوار بود، دشوارتر اینکه باید به دام «۱۰» محاسبه می‌گردید، یعنی یک چهلم روپیه- چیزی که به مبالغ نامحدودی منتهی می‌شد. جای تعجب نیست که

---

(۱). suba.

(۲). subadar.

(۳). sarkar.

(۴). pargana.

(۵). balda.

(۶). mahall.

(۷). kotwal.

(۸). miradl.

(۹). Panchayat.

(۱۰). دام، سکه‌های مسی دام نام داشتند که کوچک‌ترین واحد شمارش بودند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۲

به ریاضی‌دانان خوب نیاز بوده است- و باز هم جای تعجب نیست که تودارمال «۱» هندو، وزیر دارایی بود؛ چون اداره امور مالی در سطوح پایین قبلا بیشتر اوقات در دست هندیان بود که خود را قاعدتا به واسطه استعداد ریاضیاتشان ممتاز و برجسته می‌ساختند. تودارمال سیستم مالی را به طور بنیادی سازمان داد و علاوه بر آن دست به کاری کاملا- مهم زد؛ او زبان اداری امور مالی را از هندی که تا آن موقع معمول بود به فارسی برگرداند.

تبدیل ارز دقیق پول رایج مغول- دست‌کم برای کسی که خبرگی ندارد- به راحتی امکان ندارد. ولی یک چیز مطمئن است:

سکه‌هایی که در دوره شکوفایی سرزمین ضرب شده‌اند، کاملا خالص هستند.

چون یکی از نشانه‌های فرمانروایی در یک سرزمین اسلامی این بود که فرمانروا دستور دهد نامش روی سکه‌ها ضرب شود (امتیاز دیگر این بود که نامش در خطبه‌های نماز جمعه برده شود). بدائونی و همچنین ابو الفضل سکه‌های مختلفی را با تمام کتیبه‌هایشان مدتها مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند که از آن چنین برداشت شده است که سه گروه اصلی سکه از مس، نقره، و طلا وجود داشته‌اند. سکه‌های مسی همان‌طور که ذکر شد دام نام داشتند که کوچک‌ترین واحد شمارش بودند؛ ولی واحد اصلی سکه روپیه نقره بود. در زمان حکومت جهانگیر می‌توان ارزش یک روپیه را حدود ۷۰۰ تومان امروز محاسبه کرد. سر توماس رو ارزش آن را ۲/ ۵ شیلینگ انگلیس برآورد می‌کند. البته بالا- و پایین بودن ارزش آن طبیعتا با نوسان دایمی وضع اقتصادی امکان داشت. ابو الفضل ارقام دقیقی برای بهای مهم‌ترین مواد غذایی و سایر لوازم ارایه می‌کند. بدین‌ترتیب در می‌یابیم که موهور «۲»، با ارزش‌ترین سکه طلا، مطابق با کل محصول دو یا سه مزرعه گندم بوده است.

مغولان برای سکه‌ها ارزش قایل بودند، چون می‌توانستند به سادگی نگه‌داری شوند و جای زیادی را اشغال نمی‌کردند؛ به همین دلیل در داد و ستد با اروپاییان، تجار در پرداخت با نقره مصر بودند.

ضرب یک سکه جدید امتیازی برای فرمانروای جدید بود- جهانگیر در آغاز دوره حکومتش دستور ضرب سکه با تصاویر صور فلکی را داد. ولی اکبر پدرش، در اولین روز سال ۱۰۰۰ به تقویم اسلامی، دستور داد سکه‌های نقره و طلای فرمانروایان گذشته را ذوب کنند و سکه‌های جدیدی با مهر او ضرب نمایند.

سکه‌های جهانگیر نامهای پرطنینی داشتند و در روی سکه‌های طلا- چه گرد و چه چهارگوش- شهادتین یا آیاتی خوانده می‌شد، در حالی که پشت سکه‌ها آیاتی را نشان می‌داد که به عنوان گاه‌نگار تاریخ ضرب را ارائه می‌داشتند. اینکه جهانگیر به نام همسرش نورجهان نیز دستور ضرب سکه داد، نشان

---

(۱). TodarMal.

(۲). mohur.

می‌دهد که وی تمام اختیارات را به او سپرده بود.

ابو الفضل در آیین اکبری «۱» جز به جز شرح می‌دهد که سکه‌ها چگونه تولید می‌شوند: داروغه، ناظر سکه‌ها، خالصی فلزات را امتحان می‌کند؛ کار گراورساز که متن مورد درخواست را در شمشهای فلزی می‌برید (البته به صورت معکوس) بسیار مهم و دشوار بود؛ سپس فلز سکه، گرد یا چهارگوش، بین شمشها قرار داده می‌شد و متن پرس می‌گردید. گراورساز مثل هر شخص دیگر در دربار دارای درجه نظامی بود. او درجه یوزباشی داشت که فرمانده بیش از ۱۰۰ نفر بود.

برای اینکه بتوان به درآمدها و مخارج رسیدگی صحیح کرد، واحدهای اندازه‌گیری یکسان، وزنه‌ها و همچنین واحدهای سطح، ایجاد گردید؛ تلاش اکبر برای این کار، یکی از خدمات بزرگ او بود.

کوچک‌ترین واحد زمین بیقه «۲» بود که مقیاسهای دقیق آن در نوسان بود. برای اندازه‌گیری فاصله‌ها کوس «۳» به کار برده می‌شد، که به وسیله اکبر ۴۰ گز تعیین شده بود و مطابق با حدود ۵/ ۲ مایل انگلیس (۵/ ۴ کیلومتر) بود. الهی گز «۴»، ساعد (۵۰ تا ۸۰ سانتی‌متر)، مطابق ۳۳ اینچ، یعنی ۸۰ سانتی‌متر بود. برای تقسیمات منطقه زراعی از رده‌بندیهای اوایل دوره اسلامی، زمین عشری و زمین خرجی «۵» استفاده می‌شد، بدین نحو که زمین عشری از زمانهای بسیار دور در دست مسلمانان بود که در هند فقط قطعه خیلی کوچکی از زمین مزروعی را مشخص می‌کرد، در حالی که زمین خرجی در مقیاس بزرگ‌تری بود. اکبر در مالیات محصول

نیز تغییر مفیدی را به اجرا گذاشت. او به جای نتایج همواره در نوسان محصول برداری به سبب تبعیت از شرایط جوّی که باید همیشه از نو محاسبه می‌شد، شیوه «ده ساله» را به اجرا گذاشت که متکی بر میانگین محصول ۱۰ سال گذشته بود. برای باغهای میوه نوع ویژه‌ای از مالیات‌بندی وجود داشت و جهانگیر در تزوک «۶» خود تعریف می کند که چگونه او به فکر داستانی است که از آن نتیجه گرفته می‌شود، زمین هرچه کم‌تر مالیات داشته باشد، به همان نسبت شکوفاتر است؛ سپس یک انار به اندازه پنج یا شش انار معمولی، آب می‌دهد. و هرکس که باغی در زمینی قابل کشت و کار ایجاد کند، نباید که مالیات پرداخت نماید.

وزنه‌ها نیز کمی منظم و مرتب شدند؛ یک سیر «۷» گرم بود، تقریبا ۱ کیلوگرم؛ یک من «۸» شامل ۴۰ سیر

---

(۱). آیین اکبری، ج ۱، ش ۵.

(۲). bigha.

(۳). kos.

(۴). Ilahigaz.

(۵). ushri /kharji.

(۶). تزوک، ج ۲، ص ۵۲.

(۷). Ser)معادل ۹۳۳ گرم بود.).

(۸). Man)شامل ۴۰ سیر می‌شد که بالغ بر ۳۲۴/ ۳۷ کیلوگرم بود).

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۴

می‌شد که بالغ بر ۳۲۴/ ۳۷ کیلوگرم بود. در اینجا هم باید روی نوسانات حساب شود، ولی با این وصف وقتی ابو الفضل می گوید که به یک یوزپلنگ شکاری درجه یک، روزانه ۵ سیر گوشت داده می‌شد، به هر صورت تصوری دست داده می‌شود.

در زمان اکبر برای اولین بار سیب‌زمینی کاشته شد (که البته هنوز هم در هند زیاد محبوب نیست)؛ میوه‌های فراوان امروزی مثل، جوفا «۱» و کوستاردآپل نرم و پرتخم، نخست در نیمه دوم قرن ۱۶ پدید آمدند. جهانگیر دستور پرورش انواع مختلف انگور را داد و آناناس را وارد کرد، در حالی که خربزه زرد رنگ بسیار مطلوب، نخستین‌بار در دوره حکومت شاه جهان در هند کاشته شده است؛ پرورش‌دهنده آن پاداش مفصلی گرفت. غلات از همه نوع، و حبوبات که همواره اساس غذای هندی را تشکیل می‌دهند، عادی و معمولی بودند؛ عدس، و برنج در صدر محبوبیت قرار داشتند.

ابو الفضل اطلاعات دقیقی در این باره که میزان مالیات تولیدات مختلف چه‌قدر بوده است، ارائه می‌دارد؛ چون هر محصول و هر تولیدی به نوعی مالیات‌بندی می‌شده است، و در واقع مطابق با آنچه بذرافشانی شده، و نه آنچه برداشت گردیده بود. البته بدین طریق هنگام بدی محصول، آفت ملخ و طغیان آبها، روزهای بسیار سختی در پیش بودند. جالب توجه است که نیل بالاترین مالیات را داشت؛ پس از آن خشخاش بود که در واقع برای تولید تریاک استفاده می‌شد؛ نیشکر دو برابر بیشتر از گندم مالیات داشت.

کشاورزان بنده و برده نبودند. با این وصف آنها غالبا زمینهایشان را برای جاگیردارها کشت و کار می کردند و شاخص است که جهانگیر در آغاز حکومتش دستور داد که جاگیردارها اجازه ندارند زمینهای کشاورزان را بگیرند و برای خود کاشت و برداشت کنند. با وجود اینکه کشاورزان می‌توانستند زمینهایشان را ترک و مهاجرت کنند، زندگی‌شان به هیچ‌وجه ساده نبود؛ و ما بیشتر از یک‌بار درباره شورشهای کشاورزان که علیه مالیاتها به پا خاسته‌اند، مطالبی می‌خوانیم، دست‌کم ضمن موضوعات دیگر؛ چون از آنجا که جاگیردارها می‌توانستند سریع جابه‌جا شوند، توجهی زیادی به اصلاحات نداشتند. برنیر هرچند منتقدانه مثل همیشه حرفها را در دهان آنان گذاشته، ولی حالات آنها را تشریح کرده است:

چرا وضع اهمال شده زمین باید ما را ناراحت کند؟ و چرا ما باید پول و وقتمان را برای حاصلخیز کردن آن هدر دهیم؟ ما می‌توانیم در یک لحظه آن را دوباره از دست بدهیم و آن وقت زحمات ما نه برای خودمان و نه برای فرزندانمان مفید خواهد بود. بنابراین از

(۱) Guavas.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۵

زمین همان‌قدر پول در می‌آوریم که می‌توانیم، اگرچه ممکن است کشاورزان گرسنه بمانند یا ناپدید شوند؛ ما باید زمین را خشک و لم یزرع باقی گذاریم و وقتی به ما دستور داده می‌شود، آن را ترک کنیم.

البته کشاورزان خودشان نیز مایل نبودند که حتما زمین را به بهترین وجه کشت کنند، چون سپس یکی از همسایگان که به خاطر قطعه زمین به خوبی کشت شده، به آنها حسادت ورزیده است، می‌آمده و می‌توانسته به بهانه‌ای زمین را از آنان بگیرد.

در ضمن عین همین رفتار را نیز خیلی از تجار داشتند. آنها خود را به عنوان فقیر و نیازمند جا می‌زدند تا به دولت شانس این را که از آنها مالیات اخذ کند، ندهند.

البته اکبر مراقب بود که به کشاورزان نیازمند پیش پرداختهایی داده شود؛ ولی کسی اطلاع نداشت که تحول و تکامل اوضاع در زمان جانشینان او چگونه است.

در ضمن مصیبتهای پیش‌بینی نشده هم به آنها اضافه می‌شدند، نه فقط بلاهای طبیعی، بلکه بلاهای ناشی از اشتباهات انسانی، همچنین: تاورنیه گزارش می‌کند که در مزارع، گاه به رغم ناخشنودی شدید کشاورزان، فیلهای دولتی مشغول چریدن می‌شدند که بدین طریق زمین مزروعی کاملا لگدکوب می‌شده است، و در شکارهای بزرگ که از زمینهای مزروعی می‌گذشتند، احدیهای مأمور به وسیله فرمانروا نمی‌توانستند مانع از لگدکوب شدن غلات به وسیله اسبها و فیلها شوند. بدین‌ترتیب جای تعجب نیست که برنیر از یک روستا گریزی بزرگ در قرن ۱۷ گزارش می‌کند، که البته روی تمامی زندگی اقتصادی اثر گذاشت.

گاه و بیگاه نیز وقتی که بار مالیات زیاد فشار می‌آورد، شورشهایی برپا می‌شد، (مثل سال ۱۶۱۰ در بیهار). (۱)

زندگی مردم روستا را بعضا نه فقط منصب‌داران بی‌مسئولیت، بلکه قحطیهایی هم که روستا غالبا، وقتی که:

دایه سیه سینه ابر بهاری و ابر آذروش، شیر باران را از نوزادان گیاه دریغ می‌داشت.

بدان گرفتار می‌شد، سخت و دشوار می‌کردند.

گاه‌نگاران همواره از چنین بلاهایی که ظاهرا به‌ویژه در گوجرات، ملوا، و برار حادث می‌شدند، گزارش می‌کنند. ولی ما توصیفات غم‌انگیزی از قحطی بزرگ سال ۱۶۳۱ در دکن که درباره آن کلیم شاعر دربار

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۶

شاه جهان شعر بلندی سروده است در دست داریم، که از جمله می‌گوید:

اگر قطعه ابری در آسمان ظاهر می‌شدمثل کاغذی در جریان باد، عاری از آب بود و:

هر دو جهان مثل یک ساعت شنی‌پر از مرده‌ها و خالی از زنده‌ها شده بودند (۲) آری، صالح کنبوه در این رابطه می‌نویسد:

ممکن نبود که کشته‌ها شمارش و لیست شوند، واژه‌های گریستن و زاری کردن، کفن و دفن ناپدید شده بودند ... چون همه روزه کاروان به کاروان به سوی دره نیستی در شتاب بودند ...

وخیم‌تر از آن، قحطی به درجه‌ای رسیده بود که نه فقط حیوانات حرام گوشت از نظر مذهبی، خورده می‌شدند (اصولا اگر یافت می‌شدند)، بلکه حتی پدران و مادران، بچه‌ها و نوزادان را زنده از هم می‌دزدیدند و آنها را خام می‌خوردند ...

۱۰ سال بعد دکن شمالی باز گرفتار قحطی شد، به نحوی که ساکنان «جان به نان»، دادند و شرف به رغف «۱»، شرف را به گرده

نانی، بفروختند. (۳)

هنگام چنین قحطیهای وحشتناک، دولت کوشیده است مداخله نماید. اطعام مساکین و غذای رایگان از جمله اقدامات بود- همان‌گونه که در مواقع صلح و آرامش روی می‌داد- ولی تعداد قربانیان خیلی زیاد بود.

تجارت

لوازم مختلف مورد درخواست مکراب خان «۲» که در انگلستان به دست خواهد آمد و با کشتی بعدی برای سرمباشر فرستاده خواهد شد:

الف- دو دست زره کامل، محکم، ولی راحت و ساده قابل تن کردن.

---

(۱). sharifeberaghife.

(۲). MaccrabKhan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۷

ب- شمشیرهای خمیده، پهن، که مشکل به دست می‌آید؛ چون آنها آن را با زانویشان آزمایش می‌کنند و اگر محکم باشند و انعطاف نداشته باشند، آنها را نمی‌خواهند.

پ- کاردها از بهترین نوع و اندازه، بلند و باریک، به نحوی که اجازه خم کردن در حد تقریبا یک قوس کامل را دهند و خود به خود دوبار صاف شوند.

ت- حریر، قرمز زرد، سبز و گندم گون.

ث- انواع اسباب بازیها که بتوانند شاه را راضی نمایند.

ج- دستمال لطیف از بهترین جنس، که لک برندارد، به رنگ زرد، قرمز، و سبز.

چ- اسباب‌بازی از همه نوع برای خانمها.

ح- تصاویر روی پارچه، نه روی چوب.

خ- چرمهای معطر.

د- گوبلنهای فلامان با تصویر.

ذ- بزرگترین آیینه‌هایی که می‌توان به دست آورد.

ر، ز- تندیسهایی از حیوانات، پرندگان، یا سایر اندامها از جنس گچ، نقره، برنج، چوب، آهن، سنگ، یا عاج ... علاوه بر اینها سگ بولدوگ، تازی، اشپانیل، و سگهای نوع کوچک از هر کدام سه قلاده ...

ذخیره خوبی از پوست برای نوشتن و همچنین پوست نوشته‌ها. (۱)

این بخشی از یک سفارش است که نیکولاس دانتون «۱»، از کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۱۴ به لندن فرستاده، ضمن اینکه توضیحات دیگری هم به آن اضافه کرده است. به عنوان مثال او توصیه می‌کند که اجناس مختلفی را با اجناس ارزان قیمت دیگر عوض کنند، چون در غیر این صورت نمی‌توان منفعتی کرد- و در پایان سگها نمی‌گذارند که براحتی حمل و نقل شوند.

ولی لیست نشان می‌دهد که تجار انگلیسی برای اینکه خواسته‌های حکومت مغول را برآورده کنند، باید به چه‌چیز بپردازند. از زمانی که میلدن هال، در سال ۱۵۸۳ نامه‌ای از ملکه الیزابت را برای اکبر برد (که هیچ‌گاه به آن پاسخ داده نشد)، انگلیسی‌ها کوشیده‌اند تجارت هند را به دست گیرند. چون تجارت هند با اروپا از بدو ورود تجار پرتقالی دایما فزونی یافت و در ابتدا رقابت با

این تجار ماهر که تجربه طولانی‌تری با مغولان داشته‌اند و از حمایت یزوئیت‌ها نیز برخوردار بوده‌اند، دشوار بود. هلندی‌ها هم به زودی به عنوان سومین قدرت تجاری در منطقه جا افتادند.

البته داد و ستد داخلی هند نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. بدائونی و ابو الفضل درباره راه‌های تجاری بزرگی که ایالات را به هم متصل می‌کرده‌اند و همچنین در مورد بزرگراه‌های منتهی به آسیای مرکزی و

---

(۱) NicholasDownton.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۸

خاور نزدیک اطلاعاتی به خواننده‌هایشان ارائه می‌دادند.

راه اصلی که ترجیحا به وسیله تجار استفاده می‌شده است و به‌ویژه در خدمت واردات بوده، از سورات، در واقع تنها بندر فعال، از طریق برهان‌پور به آگرا منتهی می‌شد. راه دیگری از سورات از طریق گوالیور به پایتخت می‌رفت. از دهلی دو راه اصلی به خارج از کشور هند می‌رفته است: راه شمال از طریق لاهور و کابل به چین، و دیگری راهی از طریق لاهور و مولتان به قندهار و ایران منتهی می‌شده است. کاروانها می‌توانستند از پنجاب به لارخ، یار کند، و کاشگر برسند. البته راهی که در امتداد رود گنگ از اللّه آباد و بنارس به بنگال که سپس به پگو (اراکان) و بورما، شرکای تجاری هند منتهی می‌شده نیز به همان با اهمیتی بوده است. رود گنگ نیز طبیعتا به عنوان راه تجاری مورد استفاده بوده است.

نقشه شهر آگرا حدود سال ۱۷۰۰: ۱. باغ نورافشان ۲. باغ جهان‌آرا ۳. آرامگاه افضل خان ۴. آرامگاه اعتماد الدوله ۵. چهار باغ ۶. مهتاب باغ ۷. تاج محل ۸. دژ ۹. بازار ۱۰. مسجد بزرگ

تجار خارجی که قصد دربار آگرا را داشتند از سختی سفر شکوه می‌کردند. برخی از سورات به احمد آباد و اجمر که از آنجا امکان رسیدن به آگرا آسانتر بود، می‌رفتند؛ ولی راه عادی از طریق برهان‌پور بوده است؛ شهری زشت به طوری که فینچ «۱»، در سال ۱۶۰۸ نوشته است، هر چه‌قدر هم که این شهر بزرگ در

---

(۱) Finch.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۱۹

آن سالها زیباسازی شده بود، سفر به پایتخت درست ۱۰ هفته طول می‌کشیده است و کاروان همواره به وسیله کنترلهای بین راه و به‌ویژه کنترلهای گمرکی متوقف می‌شده است.

البته با وجود اینکه کارها بسیار بی‌اهمیت بودند، ولی طبیعتا همه نوع گمرکی وجود داشته است. در گمرکهای ترانزیت که در سفرهای دور و عبور از چندین ایالت قابل پرداخت بودند، بیشتر به کمیت اجناس تا به ارزش واقعی آنها پرداخته می‌شده است؛ فاصله از محل واردات تا مقصد نیز محاسبه می‌شده است. البته برای اینکه مبلغ زیادی پرداخت نشود یا مزاحمت زیادی ایجاد نشود، باید به کارمندان رشوه داده می‌شد. هنگام گذر از روی رودخانه‌ها- مثل ناربادا، در سر راه به سوی شمال- باید برای کلک، مبالغی گمرک پرداخته می‌شد. این عینا برای واردات زمینی از طرف شمال نیز معتبر بود. البته چون این کارها در دست هندیان، ایرانیان، و مغولان بودند، در این‌باره گزارشهای زنده و گاه وحشتناک تجار انگلیسی که مثل فینچ وحشت‌زده، سر و کارشان با راهزنانی بود که در جنگلهای انبوه مخفی گاه‌های مطلوبی می‌یافتند و اگر دستگیر می‌شدند، به سختی مجازات می‌شدند، وجود ندارد؛ فینچ، «در پانی پات سرهای چند صد نفر راهزن را که به تازگی دستگیر شده بودند و بدنهایشان را به تیر کوبیده بودند»، دیده است.

برای تجار خارجی برآمدن از پس بنیه‌ها «۱»، تجار هندی، که مهارت آنها در واقع تا به امروز نیز ضرب المثل است، یک تجربه

تـازه نیز بوده؛ فینـچ این‌چنین شـکوه می‌کنـد: «آنهـا مثل شـیطان حیله‌گر هسـتند، نژادی مکار و ماهر، که بخش بزرگی از تجارت و اقتصاد در بخش خصوصی در دستان آنها بود».

شایـد سیاحان به جوفروشـان هنـدی برخـورده باشـند که گروه گروه بـا اجنـاس خـود کشور را زیر پـا می‌گذاشـتند و جو را بین راه می‌فروختند. آنها سربازانی را که در کشور مستقر بودند تأمین می‌کردند و خود نیز تشکیلاتی تقریبا نظامی داشتند، در چادر زندگی می‌کردند و در جنگ نیز کسی مزاحم آنان نمی‌شد.

آنها بی‌طرف، و فقط به فکر داد و ستد خود بودند که در واقع برای کشور ضرورت حیاتی داشت.

داد و ستد داخلی هند نقش بزرگی بازی می‌کرد و ما اطلاعات دقیق در مورد تولیدات استانها و شهرهای مختلف را مدیون مورخان مغول هستیم.

ایالت آگرا دارای ذخایر مس، نقره، و آهن بود و در خود شهر که بازارهای پررونقی وجود داشت، اجناسی از طلا و نقره و همچنین گلـدوزی و قلابـدوزی و فرش تولیـد می‌شـد. تـا زمانی که آگرا پایتخت بود، کارگاه‌های سـلطنتی که در آنها تمام لوازم ضـروری دربار تولید می‌شدند، در آنجا قرار داشتند.

این شامل فتح پورسیکری نیز می‌شود؛ البته این حاکمنشین که از طریق یک خیابان بزرگ تجاری با

---

(۱) banyas.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۰

آگرا مرتبط بـود در زمانهـای دیگر در مرحله نخسـت بـه خـاطر معـدن عظیم سـنگ مـاسه قرمز رنگی که برای بناهـای این شـهر و کاخهای مغولان ایدآل بود، معروفیت داشته است.

گوجرات به عنوان ایالتی به ویژه غنی دارای اعتبار بود: از احمـد آباد، پارچه‌های حریر و پارچه‌های اصولا ظریف می‌آوردند- موزه کالی‌کو در احمـد آباد هنوز هم مـدارکی از هنر نساجی ایالت را تنظیم و بایگانی می‌کنـد. عطر و سـلاح نیز در آنجا تولیـد می‌شده است. در سرخج نزدیک احمد آباد قایقهایی ساخته می‌شدند، ولی از منطقه به عنوان منطقه کاشت نیل نام برده می‌شود. پارچه‌های پنبه‌ای آبی تیره، قرمز، و سـفید رنـگ غرب شـبه قاره (اجرک، ازرق «۱») مطمئنا از این نیل بهره‌منـد شده‌انـد. ولی بزرگ‌ترین محل تولیـد نیـل، بایانـا نزدیک آگرا بود، جایی که نورجهان مزارع بزرگی داشت که بخشـی از ثروتش را از آنها به دست می‌آورد؛ زیرا تجـارت نیـل معـامله‌ای پرمنفعت بود. ویلیـام فینـچ تولیـد وسیله رنگرزی پرخواسـتار را که از بایانـا زمینی برای صـادرات به کامبای فرسـتاده می‌شـد توصـیف می‌کنـد؛ در واقع جنس مرغوب آن در بسـته‌بندیهای گرد بزرگ و جنس نـامرغوب آن در بسـته‌بندیهای تخت و صاف هم به اروپا و هم به ایران صادر می‌شده است. شاه جهان در پاتنا نیز دستور کشت نیل داده بود.

گوجرات که بنادر صادراتی مهم کامبای، سورات، و بروآخ به آن اضافه می‌شدنـد علاوه بر این، کابینتها و کمدهای کوچکی که با مرواریدها و عاجهای گرانبها تزیین شده بودند معروفیت بین‌المللی داشت.

بنگال به عنوان تولیدکننـده گونی معروف بود و در آنجا برنـج و نیشـکر کشت می‌شـد، قنـد بنگالی در قرن ۱۴ در مصـرعی از شعر حافظ شاعر بزرگ ایرانی، آمده است. نیشکر از طریق راه آبی فرستاده می‌شده است.

یکی از ارزشـمندترین مواد غـذایی نمک بود که بعضا از دریاچه سام‌بهار، نزدیک اجمر گرفته می‌شده، ولی خیلی غنی‌تر و در واقع تقریبا تمام نشدنی، معادن نمک در کورا «۲» در منطقه نمک بین پهلوم و ایندوس بودند، جایی که تا امروز نمک استخراج می‌شود، و اگر در دوره مغـول عـده زیـادی از هنرمنـدان مـاهر از نمـک کـورا سینی‌ها، بشـقابها، و چراغهـایی می‌ساختهانـد، امروزه شـخص دیدارکننـده درست در وسط دهلیزها و دالانهای عریض نمک، مسـجد کوچکی ساخته شـده از بلوکهای رنگارنگ سـنگ نمک را

می‌یابد.

لاهور، جایی که عده زیادی از تجار ارامنه اقامت داشتند، (۲) برای پارچه معروف بود. از سالها قبل در آنجا حریر بافته می‌شد و بعدها شهر باگوجرات در تولید بافته‌های ارزشمند به رقابت برخاست. فرش‌بافی در آنجا دست‌کم از دوره اکبر رونق یافت. شالهای پشمی نازک کشمیر که نه فقط در مناطق مرتفع، بلکه

---

(۱). ajrak.

(۲). Kewra.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۱

در لاهور نیز بافته می‌شدند، نباید فراموش شوند، چون لاهور نزدیک‌ترین شهر بزرگ به کشمیر بود.

کلکته نام خود را به کالی‌کو داده است: تولید و صدور پارچه‌های پنبه‌ای جزو مهم‌ترین منابع درآمد قلمروی مغول بودند و در همه جای سرزمین بافندگی می‌شد پارچه‌های پنبه‌ای جزو مهم‌ترین منابع درآمد قلمروی مغول بودند و در همه جای سرزمین بافندگی می‌شد پارچه‌های پنبه‌ای ساده سفید و پنبه رنگارنگ آماده شده به عنوان چیت گلدار همواره در مقادیر بسیار زیاد صادر می‌شدند. پرتقالی‌ها این پارچه‌ها را به شمال و غرب افریقا بردند؛ ولی انگلیسی‌ها سهم خود را در صادرات در مدت ۱۰ سال بین سالهای ۱۶۱۹ و ۱۶۲۵ از ۱۴۰۰۰ تا ۰۰۰ /۲۰۰ قطعه در طولی از ۲ تا ۱۵ یارد افزایش دادند.

البته ابریشم هم صادر می‌گردید؛ در بنگال ابریشم خام تولید می‌شد- ایالت سالانه تا ۲۵/ ۱ میلیون کیلو پیله ابریشم تولید می‌کرده، که مقداری از آن صادر می‌شده است و در واقع ظاهرا در وهله نخست به وسیله هلندی‌ها این کار انجام می‌گرفته است.

در آن سوی قلمروی مغول، یعنی در سند بهترین شترهای یک کوهانه و همچنین بهترین ماهیها و روغن ماهی یافت می‌شده است.

از نوع ویژه‌ای فرش گلدار نیز در دوره مغول نام برده می‌شود؛ منطقه پایین دست ایندوس تا امروز هم برای منسوجات جالب توجه معروفیت دارد.

بیهار- به ویژه راجگیر- مرکز تولید کاغذ بود، ولی مشهورتر از آن دست‌کم در قدیم، «عود» بود، چوب نرم بسیار معطری که برای سوزاندن و خوشبو کردن مصرف داشت و از اوایل قرون وسطا در دنیای عرب شدیدا مورد درخواست بود. (۳)

نیترات پتاسیم در اطراف آگرا به دست می‌آمد، بعدها- در دوره جهانگیر- پاتنا مرکز تجارت نیترات پتاسیم گردید.

ابو الفضل متذکر می‌شود که سیرونج «۱»، پارچه‌های ظریف و سبک سفید رنگی تولید می‌کرده است، در حالی که به ویژه از الوار اجناس شیشه‌ای می‌آمده‌اند. او همچنین می‌نویسد که بنارس پارچه‌های زیبایی تولید می‌کند، در این مورد نیز سنت ساری گرانبهای بنارسی تا زمانه ما حفظ شده است.

در آخرین روزهای اکبر توتون در دربار شناخته شد و جهانگیر و به ویژه شاه جهان توتون وارد کردند، در حالی که اورنگ زیب دخانیات را ممنوع کرد.

جنس دیگری نیز بسیار محبوب بود: از کشمیر و کابل چرس «۲»، گیاه شاهدانه، صادر می‌شد و منطقه شمال شبه قاره و همچنین مالوا و حوالی بنارس، مناطق کشت خشخاش بودند، چون تریاک به مقدار شگفت‌آوری مصرف داشت. پوست «۳»، مخلوط ادویه‌زده‌ای از تریاک، به ویژه محبوبیت داشت. تریاک نیز

---

(۱). Sironj.

(۲). charas.

(۳).Pust .

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۲

جزو اقلام صادراتی هند بود.

ولی زعفران، تولیدی که فقط در کشمیر وجود داشت، بسیار مورد درخواست بود.

اکبر عاشق مزارع زعفران کشمیر بود- که از مقدار زیادی گلهای همواره درخشان از نوعی زعفران تشکیل شده بودند ...، در حالی که جهانگیر از عطر تند گلهای شکفته مزارع سردرد می‌گرفت. (۴) زعفران جزو هدایای پراهمیتی بود که استاندار ایالت به دربار می‌فرستاده است. سندی برای انتصاب رئیس کشت زعفران، گویای این است که دارنده این پست مهم:

نباید کوچک‌ترین موضوع در مورد هدیه کوچکش، و توجه و نگه‌داری از آن را از نظرش دور بدارد. او باید در کارش هوشیار و بیدار باشد، وقتی گلها می‌شکفند، چیده و خشک شوند؛ هنگام تعیین نرخ که برحسب زیاد یا کم بودن موجودی کامل مقرر می‌شود، توجه کند و در این میان منفعت برای شهر را بیشتر کند ... او باید در تأمین اینکه کسی خریداران را گول نزند یا در [زعفران] تقلب نکند و اینکه خریداران قیمت کل زعفران را بپردازند و به هیچ وجه بدهی باقی نگذارند، بکوشد. (۵)

در حقیقت زعفران در صادرات بسیار سودآور بود، ولی کار روی آن ساده نبود. گیاهان در واقع پس از سه سال به نقطه اوج خود می‌رسیدند، سپس شش سال پرحاصل باقی می‌ماندند و بعد باید از زمین درآورده می‌شدند تا برای گیاهان جدید که گرده گل آنها باز هم پس از سه سال قدرت ریشه کامل دارد، جا باز شود. معتمد خان، بخشی، و ملازم باوفای جهانگیر گزارش می‌کنند:

خوردن زعفران باید باعث خنده شخص شود و اگر زیاد خورده شود این خطر وجود دارد که شخص آن‌قدر بخندد که از خنده بمیرد. بدین‌ترتیب جهانگیر دستور داد [در آخرین سال زندگی‌اش] یک زندانی محکوم به مرگ را نزد او آورند؛ سپس ۴۰ مثقال (حدود ۳۰ گرم) زعفران برای خوردن به او داد. ولی هیچ اتفاقی رخ نداد. روز بعد به او دو برابر مقدار را داد، «ولی لبش برای خنده تکان نخورد. اصلا او برای چه باید می‌خندید؟» (۶)

وقتی موضوع تجارت خارجی پیش می‌آمد، بدین‌ترتیب همان‌گونه که اشاره شد، راه‌های دریایی و زمینی در اختیار بودند و در کنار بندر لاهوری در سند، جایی که در دفعه اول کشتیهای عربی و ایرانی پهلو می‌گرفتند، سورات مرکز لنگر انداختن برای کشتیها از تمام جهان بود. کامبای به عنوان محل صادرات برای ادویه‌ها، که از مالاکا، موزامبیک، و اندونزی می‌آمدند و همچنین عاج، بسیار معروف بود.

سنگ عقیق، لعل، عقیق سرخ، سنگ یمانی، و هماتیت نیز در آنجا جابه‌جا و انتقال داده می‌شدند.

پرتقالی‌ها در کرانه غربی هند سیاست تجاری ماهرانه‌ای را عملی می‌کردند: هر سال ۴ تا ۵ کشتی از لیسبن به هند می‌آمدند، سپس از طریق گوآ به چین و ژاپن رفته و بازمی‌گشتند؛ یکی از دلایل برای این

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۳

مسیر عجیب این بود که در هند- مغول همواره باید به صورت نقد با نقره پرداخت می‌شد، در حالی که صدور سکه نقره ممنوع بود؛ ولی در ژاپن محدودیت صدور برای فلزات گرانبها وجود نداشت. از این طریق امکان منفعت بهتر در خرید و فروش بود، در صورتی که چنین سفری طولانی در پیش گرفته می‌شد.

داد و ستد با نپال از طریق پاتنا انجام می‌گرفت؛ از آنجا شاخها، مرغان شکاری، و همچنین رنگها آورده می‌شدند. تجارت با پگو- تقریبا بوماری امروزی- از طریق بنگال انجام می‌گرفت، ولی چون بندر مهم چیتاگونگ پیش از سال ۱۶۶۴ در دست مغولان نبود، همواره مشکلاتی وجود داشت و وجود دزدان دریایی در خلیج بنگال به تجارت مضافا لطمه می‌زد. البته از پگو بهترین فیلها از جمله فیلهای زال شدیدا مورد درخواست، می‌آمدند. یاقوت کبود و قرمز نیز از آنجا وارد می‌شدند.

پرتقالی‌ها و سپس انگلیسی‌ها سایر اجناس جدید را وارد قلمروی مغولان کردند: از شیراز شراب و با وجود تولید پررونق منسوجات در هند، ابریشم و قالی که همواره در دربار شدیدا مورد درخواست بودند. از دنیای عرب طبیعتا اسبهای اصیل و از آخرین دهه قرن ۱۶ نیز قهوه وارد می‌شد. کشورهای مختلف افریقا با عاج، چوب آبنوس، و برده داد و ستد می‌کردند؛ برده‌ها- به ویژه برده‌های عرب- را غالبا اخته می‌کردند و سپس آنها را در دربارها، در پستهای قابل اعتماد می‌گماشتند.

در حاشیه قابل ذکر است که در سیلهت «۱» غالبا پسر بچه‌ها را نیز اخته می‌کردند، به نحوی که بنگال مدتهای مدید بخشی از مالیاتش را با اخته‌ها پرداخت می‌کرده است، کاری که جهانگیر در جلوگیری از آن کوشید.

وقتی هلندی‌ها در دوره حکومت جهانگیر در کرانه‌های هند استقرار یافتند، بزودی یک بخش اصلی از تجارت سودآور ادویه را بر عهده گرفتند. (۷)

داد و ستد چین، هم از راه زمین و هم از راه دریا انجام می‌گرفت، و از قدیم مسلمانان همان‌گونه که همواره در مینیاتورها قابل تشخیص است، مصرف‌کنندگان ظروف چینی چین به ویژه ظروف آبی- سفید آن بوده‌اند؛ در چین نوعی چینی تولید می‌شد که با توجه به مصرف‌کننده‌ها با شبه کتیبه‌هایی غربی تزیین شده بودند- که در نتیجه از طریق آن اهمیت صدور چینی آشکار می‌شود. کمی بعد از آن نیز ظروف چینی کراکل، (نوعی چینی با لعاب ترک‌دار «۲») همان‌گونه که از مضمون چینی مو برداشته، در کنایه‌های شاعرانه متعدد پایان قرن ۱۷ می‌توان تشخیص داد، وارد هند شدند.

در بین واردات اروپایی، به ویژه انگلیسی، همان‌گونه که از لیست ارائه شده در ابتدا آشکار می‌شود، اسباب‌بازیها محبوب بودند؛ شگفت‌آور است که وسایل کوچک زیبا تا چه حد می‌توانستند باعث شادی فرمانروایان مغول شوند. ارگ قابل حملی که اکبر از پرتقالی‌ها دریافت داشته و روی یک مینیاتور تصویر

---

(۱). Sylhet.

(۲). Craquel.

شده، از آن جمله است. طنین این ارگ تمام حیوانات را مجذوب می‌کرده است. در مورد جهانگیر این بیشتر تصاویر اروپایی بودند که او هیچ‌گاه نمی‌توانست از آنها سیر شود. تصاویری که سر توماس رو آورده بود، بعضا در آتلیه دربار تا آخرین جزء کپی شدند. او حتی تصویری از چهره همسرش را به عنوان هدیه برای خان مغول و همسرانش آورده بود. نفوذ نقاشی اروپایی پس از سال ۱۶۰۰ در نقاشی مناظر کاملا آشکار است. این عینا در سوزن‌دوزیها نیز صدق می‌کند؛ نورجهان عاشق کارهای دستی انگلیسی بود و بارها درخواست سوزن دوزیهای انگلیسی را کرده بود که سپس هنرهای قلمروی مغول را تحت تأثیر قرار دادند، و نقش مایه‌های جدید را در بافندگی و تمام کارهای دستی احیا کردند. وقتی که در حرکتی متقابل، مقدار زیادی از مینیاتورهای مغول به هلند آمد، جایی که آنها به عنوان نمونه برای رامبراند، و سایر نقاشان مفید واقع شدند، باید کمی بعد حدود سال ۱۶۳۰ بوده باشد.

ارگ قابل حمل و نقل که به اکبر هدیه شده بود

تجارت خارجی از دوره اکبر در بسط و توسعه دایم بود و کارآیی کمپانی هند شرقی، برای تقبل بعدی سایر مناطق هند به وسیله همین کمپانی، اساس قرار داده شد. این راه آسانی نبود- تجار از هیچ حقی خارج از حوزه حقوقی یک کشور برخوردار نبودند، بلکه- اگر این شانس را داشتند- حق و حقوقشان همواره به وسیله فرمانهای سلطنتی تأیید می‌شد. سفرهای طولانی پرزحمت و علاوه بر آن وابستگیهای دشوار پرداخت نقد به سکه نقره، اجناسی را که به غرب صادر می‌شدند، گران‌تر می‌کردند، به ویژه فلفل و سایر ادویه‌جات قیمت فروششان در اروپا پنج برابر بیشتر از قیمت خرید بود. البته انسان از طریق گزارشهای تجاری که با چشمان

باز، ولی نیز بسیار منتقدانه، سرزمین را زیر پا گذاشته‌اند و مجبور بوده‌اند

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۵

خود را با زحمت و برخلاف میلشان به سنت هدیه دادن، عادت دهند تا بتوانند اصولا موفق شوند، خیلی از جزئیات اداری مغول را می‌آموزد و از برخی از چیزها درباره سرزمین و مردم اطلاع حاصل می‌کند، چیزهایی که نویسندگان بومی به علت اینکه برایشان بدیهی بوده است و همچنین نخواسته‌اند شکوه دربار را لکه‌دار کنند، به آنها اشاره نمی‌کنند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۷

اوضاع مذهبی

اشاره

تحولات مذهبی در هند- مغول را نمی‌توان دست‌کم بدون شناخت مختصر از موقعیت به وجود آمده در سده‌های پیشین، درک کرد. زیرا از سال ۱۷۱۱ بخشی از شبه قاره- در واقع تقریبا جنوب پاکستان امروزی- اسلامی شده و در آن زمان بنیان رابطه میان اقلیت مسلمان و اکثریت هندو بنا نهاده شده بود، فاتح جوان محمد بن القاسم به هندوها و عده زیادی بودایی در آن زمان، موقعیت مشابهی مثل آنچه نصیب مسیحیان، یهودیان، و صابئین در خاور نزدیک شده بود، داد؛ آنها تحت الحمایه‌هایی بودند که زیر نظر رهبرانشان اداره امور مذهبی و حقوقی را خود در دست داشتند، ولی به عنوان کافران دشمن که باید علیه‌شان جنگید، نگاه کرده نمی‌شدند. آنها برای این امر جزیه، (حق مصونیتی که فقها تعیین کرده بودند)، می‌پرداختند که بعدا همواره به عنوان یک فشار روحی و روانی شدید، محسوس بود. اینکه مسلمانان در نزد هندوها مثل سایر غیرهندوها ملچه «۱»، ناپاک شمرده می‌شدند، موضوعی است که باید با ارزیابی موقعیت، همواره مدنظر قرار گیرد. البیرونی (ف. ۱۰۴۸) مورخ بزرگ که پس از فتح شمال غربی هند به وسیله محمود غزنوی (۹۹۹- ۱۰۳۰) فرهنگ هند را در مناطق فتح شده مطالعه کرده است، تصویری درست و واقعی از هندوئیسم ارائه می‌کند که می‌توان از آن به عنوان نخستین اثر تطبیقی تاریخ ادیان نام برد.

با پیروزی محمود تاریخ اصلی اسلام در شبه قاره آغاز می‌شود و در طول صدها سال، دو جهت و دو دیدگاه از رفتار اجتماعی بین مسلمانان نسبت به هند، توجه را جلب می‌کند که من مایلم به دلیل عدم وجود اصطلاحی بهتر آن را در قالب «هند عارفانه و جامع، جهت را نشان می‌دهد»، در مقابل عبارت «مکه پیامبرانه و استثنایی، جهت را نشان می‌دهد» مورد توصیف قرار دهم. البته هر مسلمانی توجهش به مکه معطوف است، چون در نماز رو به کعبه دارد؛ البته چیزی که در اینجا مطرح است عدم احساس بودن در

---

(۱) melcha.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۸

وطن (هند)، و ریشه داشتن در فضایی عربی یا ترکی- ایرانی است (همان‌گونه که در واقع در عمل برای بخش بزرگی از قشر برگزیده بعدی نیز معتبر است). در اواسط قرن ۱۸، شاه ولی اللّه، روحانی اصلاح‌طلب با وجود اینکه اجدادش از صدها سال پیش در هند اقامت داشتند، متذکر شده که در تبعید زندگی می‌کند. ولی آزاد بیگلرامی «۱» (ف. ۱۷۸۵) هم عصر او کوشیده است در اثر عربی خود، صبحت المرجان «۲» نشان دهد که هند موطن اصلی تمام پیامبران است. این هیجان و بی‌صبری که در قرن ۱۴ خود را در مورد امیر خسرو دهلوی (ف. ۱۳۳۵) شاعر و نوازنده، به عنوان نماینده شاخه‌های خاندانهای هندی، برعکس مورد ضیأ الدین برنی (وفات پس از سال ۱۳۵۰)، مورخ، نشان می‌دهد و به وسیله پسران شاه جهان، داراشکوه عارف و اورنگ زیب متعصب،

برعکس بیشتر آشکار می گردد، باز هم در قرن ۲۰ در وجود دو متفکر بزرگ هند ابو الکلام آزاد و محمد اقبال پایدار است و تا حدودی اساس تقسیم شبه قاره می‌شود.

طرح منار مختص دوره مغول

پس از ۱۷ بار حمله محمود به شمال غرب هند، شهر لاهور در سال ۱۰۲۶ پایتخت قلمروی هندو- غزنوی شد، جایی که وقف مطالعات علوم دینی و حقوقی مورد نیاز برای اداره امور نیز شده است. وقتی مسلمانان در طی دو قرن بعد، حکومتشان را پس از راجاستهان، و در سال ۱۲۰۶ دهلی، تقریبا هم زمان تا بنگال بسط دادند، تحصیل و فراگیری آثار اسلامی سنتی در مدارس به وجود آمده علوم دینی، دارای اهمیت زیادی شدند.

قابل درک است که به ویژه آثار سنتی فراگرفته و تحصیل می‌شدند، چون قصد توسل به الگوهای نقل قول شده از پیامبران در حد امکان بود.

مشارق الانوار «۳» اثر زاغانی «۴» که دستورات ساده و قابل فهم شده دو اثر مهم از حدیث است، اساس کار را تشکیل می‌دادند؛ مشارق ارزشمند تا اواخر قرن ۱۹ در مدارس مطرح (همین‌طور هم در دئوباند) آموزش داده می‌شده است. مصابیح السنّه «۵» بقوی «۶» و مشکات المصابیح «۷» تبریزی نیز به آن اضافه می‌شدند و در

---

(۱). AzadBilgrami.

(۲). Subhatal -marjan.

(۳). Masharíqal -anwar.

(۴). Saghani.

(۵). masabihas -sunna.

(۶). Baghawi. در قلمروی خانان مغول ۱۲۸ اوضاع مذهبی

(۷). mishkatal -masabih.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۲۹

دوره مغول هنوز هم وقتی دانش‌آموزان درس صحیح «۱»، بوخاری «۲» و مشکات را تمام می کردند، جشن گرفته می‌شد. ولی مهم‌تر تحصیل آثار حقوقی بود که در آنها هدایت المبتدأ «۳» مرقینانی «۴» نیز تا دوره انگلیسی‌ها اثری استاندارد بود. اصول الفقه «۵» پذدوی «۶»، و کودوری «۷» کتاب دستی قوانین حنفی، سالها مورد استفاده باقی ماندند، زیرا که بیشتر فرمانروایان ترک نژاد هند متعلق به مکتب قوانین حنفی بودند. در اواخر دوره مغول کنز «۸»، کودوری، کافیه «۹» برای شاعران مردمی عارف موجبی برای دست انداختن شده بود، چون این سه اثر، ادبیات حدیث، علم حقوق و گرامر عربی، به عقیده آنان بیشتر مانعی در سر راه رسیدن به خداوند بودند.

این ایلتوتمیش (۱۲۰۶ تا ۱۲۳۶) فرمانروای ترک دهلی بود که منصب شیخ الاسلام «۱۰» را به وجود آورد.

او باید به فکر مشکلات مذهبی باشد، مخارج مذهبی فرمانروا (پرداخت به وعاظ، مؤذنها، و غیره) را اداره و تقسیم کند، به دراویش و صوفیان فقیر کمک نماید.

یک قرن بعد علاء الدین خلجی (ف. ۱۳۱۶) منصب صدر و صدور «۱۱» را به وجود آورد که بالاترین قدرت در مسائل قوانین مذهبی بود و همزمان بنیادهای مذهبی، اوقاف را اداره می کرده است: این بنیادهای معاف از پرداخت مالیات، نقش مهمی را ایفا می کردند و در طی صدها سال ازدیاد پیدا نمودند، چیزی که به معنی درآمد مالیاتی مختصری بود.

دو منصب ذکر شده در سلسله‌های سلطنتی بعد نیز باقی ماندند. در طی دوره کوتاه حکومت بابر به هر حال تغییری ایجاد نشد و در دوره حکومت همایون که در واقع مـدتی طولانی خارج از هنـد بود، مناصب و اشـخاص بلنـد مرتبه به همان شـکل باقی ماندند، در واقع مخـدوم الملک متعصب که همـایون به عنوان شـیخ الاسـلام منصوب کرده بود، مقام خود را در دوره فترت شـرشاه سوری نیز حفظ کرد و به عنوان شکارچی کفار مشغول به کار بود.

چهره‌های جدید در دوره حکومت اکبر ظاهر می‌شوند. قداعی «۱۲»، شاعر و پسر یک شاعر، پس از

---

(۱). Sahih.

(۲). Bukhari.

(۳). Hidayatal -mubtadi.

(۴). Marghinani.

(۵). usulal -figh.

(۶). Pazdawi.

(۷). Quduri.

(۸). kanz.

(۹). kafiya.

(۱۰). shaykhul -islam.

(۱۱). sadras -sudur.

(۱۲). Gadai.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۰

بازگشت همایون به وسیله بایرام خان، یک مسلمان شیعه، به کار گماشته شده بود؛ اکبر سپس عبدون نبی «۱» را صـدر و صدور کرد. او نوه عبـدل قـدوس کـانگوهی، اسـتاد اعظم چیشتی- صبیری، از اصل و نسب ابو حنیفه (ف. ۷۶۷)، معلم بزرگ حقـوق بود؛ البته او ظاهرا به سـنت مـذهبی خانواده‌اش زیاد علاقه‌منـد نبود، چون چیشتی- صبیری‌ها در ابتـدای دوره خود در پایان قرن ۱۲ و ۱۳ هرگونه همکاری با حکومت را رد کرده بودنـد- خدمت سـلطان رفتن عین رفتن نزد شـیطان بود. ولی مخدوم الملک با وجود اینکه به سوری‌ها سالها خدمت کرده بود، در عین حال در پست خود باقی ماند؛ او اختیار تمام احکام سلطنتی را که به مدد معاش، حقوق بازنشسـتگی مربوط می‌شـد، در دست داشت. اینکه پس از مرگ او در سال ۱۵۸۴ در ماترکش ثروتی باور نکردنی یافت شـد، زیاد بـاعث تعجب نشـد. بـدائونی در بـازی با کلمات درباره یک مفتی «۲»، می‌گویـد که یـک مفتی هیـچ‌گاه فتوایی را مفت «۳» صادر نمی‌کند. انزجاری که مخدوم الملک و صدر نسبت به‌هم احساس می‌کردند، مطمئنا دلیلی برای روی گردان شدن تدریجی اکبر از نمایندگان رسمی سنت اسلامی بوده است.

اکبر در سال ۱۵۶۴، همان سالی که او نخستین بار برای زیارت مدفن مقدس معین الدین چیشتی به اجمر رفت، جزیه را برچید. یک خـاطره فراموش نشـدنی وحی شـده در یک شـکار در سال ۱۵۷۸، احساس گرایش درونی مـذهبی او را قوت و قـدرت بخشـید. به زودی محضـر، فتوا، داده شـد که اختیاراتی از نظر مذهبی به فرمانروا بخشـند. دو سال بعد دین الهی به وجود آمد که می‌توان آن را بیشتر به عنوان یک باشـگاه مـذهبی تا یک مذهب جدید تلقی کرد. بدائونی با لذت زیاد در دیدگاه‌های منفی فرمانروایش که او را به سبب نظر تنگی‌اش به اندازه کافی ارج ننهاده است، مبالغه می‌کند. او تعریف می‌کند که فرمانروا نیایش سنتی را ممنوع کرد، سفر

زیارتی را اجازه نداد، ملاهای عالم را با استران مبادله کرد و می گوید که در زمان اکبر «مساجد همان گونه خالی بودند که میخانه‌ها در ماه رمضان.»

پس از مرگ اکبر پسرش سلیم جهانگیر به پیروی از او پرداخت که می کوشید برخی از آرمانهای پدر را برپا نگه دارد، ولی رفتار او در مقابل ارگون، عالم مذهبی سیک، و غازی نور اللّه شوشتری شیعه، که دستور اعدام آنها را داده بود، بکلی دور از عمل و رفتار اکبر بود. با این وصف او علاقه زیادی به صوفیان و جوکی‌ها داشت. نفوذ شیعه پس از ازدواج فرمانروا با نور جهان بیشتر شد، چیزی که سپس در سیاست نیز خود را با قوی شدن حزب متعصب سیاسی ایرانی نشان داد.

---

(۱). AbdunNadi.

(۲). Mufti.

(۳). muft.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۱

صفحه‌ای از قرآن (سوره ۴۸، آیه ۲۲- ۲۵) به خط اورنگ زیب

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۲

شاه جهان سیاست پدر را ادامه داد؛ او کوشید مالیات زیارت را برای هندیان مجددا برقرار کند که باعث اعتراض برهمن‌های بنارس شد. درجه صدر و صدور تا ۴۰۰۰ ذات ارتقا یافت، به نحوی که مقامی با اهمیت را میان منصب داران اشغال کرد. یک مینیاتور نشان می‌دهد که چگونه فرمانروا اشخاص بلند مرتبه مذهبی را دعوت کرده است که همگی آنان با لباس سفید درخشان بر تن، جلو تخت سلطنت نشسته‌اند؛ در میان آنها دو نفر لباس سیاه بر تن دارند و سیدها، اولاد پیغمبر، به وسیله عمامه سبز رنگی قابل شناسایی بودند. ولی همگان لبخندی بسیار متملقانه بر لب دارند، در حالی که در جلو محدوده مجزا شده، مردانی با گرزهای مطلا و شمشیر نگهبانی می‌دهند و مراقب هستند که همه چیز درست طبق تشریفات پیش رود. (۱)

ولی خصوصیت دوگانه اسلام هند در پسران جهان شاه، داراشکوه عارف و اورنگ زیب که امروزه در حقیقت به عنوان بنیادگرا نامیده می‌شود کاملا آشکار می گردد. او به واقع هندی اسلامی می‌خواست و با مجازاتها و مالیاتهایی موافقت کرد که با قوانین اسلامی مطابقت داشتند. مجموعه فتاوی عالمگیری «۱»، فتواهایی که در حین دوره حکومتش صادر شده بودند. اجازه نگاهی به نوع حل و فصل مسائل حقوقی و مذهبی را می‌دهد. در سال ۱۶۷۹ جزیه مجددا برقرار شد؛ جوانب شاد زندگی شدیدتر تحت نظر قرار گرفتند. محتسب، ناظر بازار یا بازرس، مجددا قدرت بیشتری یافت و نه فقط باید تجار و کیفیت اجناس در بازار را کنترل می کرد، بلکه باید مراقب رعایت منع شراب نیز می‌بود. اورنگ زیب به همین سبب دست کم گاه و بیگاه اشعار حافظ را که در آن صحبت زیادی از شراب است ممنوع کرد، و این مصرع حافظ:

شراب نیز شادی می‌بخشدو باد گل سرخ را پراکنده می کند

ننوش با طنین رباب!بازرس بسیار سختگیر است! (۲) به نظر می‌رسد که در خور و مناسب دوره حکومت او باشد. موسیقی با وجود اینکه اورنگ زیب قبلا به آن علاقه‌مند بود، تحقیر شد. نقاشی مینیاتور و وقایع‌نگاری دربار نیز اهمیت کم‌تری یافتند. در سال ۱۶۹۷ راهپیماییهای دسته جمعی فرقه شیعه در ماه محرم ممنوع شد.

رفتار او هرچه پیرتر می‌شد، بدون شک بدتر می گردید و رژیم او مورد انتقاد مسلمانان لیبرال و همچنین مورخان اروپایی و هندی بود، در حالی که مورخان در پاکستان عدالت و حکومت کاملا متکی بر

---

(۱). fatawa -yialamgiri.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۳

شریعت او را تحسین می کردند.

با مرگ اورنگ زیب یک دوره ثبات سیاسی در سال ۱۷۰۷ آغاز شد که در آن تکوین یک سیاست دینی جدید بنیادی غیرممکن بود؛ رقابت میان سنی‌ها و شیعه‌ها در دربار مثل قدرت سایر گروه‌های مذهبی به فروپاشی حکومت و ظهور حکومتهای منطقه‌ای شاهزادگان و بعدا حکومت سلطنتی آوده که شیعه در آن تسلط داشت، منتهی گردید. ولی عرفان همواره یک عنصر مهم در اجتماع مغول بود که آداب و رسوم و عقایدشان پس از سال ۱۸۵۷ هم کاملا زنده ماند.

مذاهب غیراسلامی

هندوئیسم

موقعیت هندوها از سال ۷۱۱ مثل تحت الحمایه‌ها بود، ولی هر یک از سلسله‌های سلطنتی با اکثریت ساکن در شبه قاره به نوعی برخورد می کرد. جای سؤال است که تغییر ایمان و عقاید کی و چه وقت انجام گرفته است و علت آن چه بوده؟ سر توماس آرنولد، بیشتر از صدها پیش به نقش صوفیان در این رویداد اشاره کرده است؛ هندوها در مراکز صوفیان با یک وحدت آشنا شدند (همین‌طور غذا خوردن با هم را) که بر ایشان ناشناس بود و ممکن است که از این طریق برخی از آنان جذب فرضیه‌های مذهبی و اعمال مسلمانان شده باشند. در بازنوشت گفت‌وگوهایی مثل جوامع الکلام «۱» عارف بزرگ گزودرز «۲»، از گلبرگه «۳»، (ف. ۱۴۲۲) گزارشهایی درباره کوششهای او برای هدایت هندوها به راه راست، از طریق گفت‌وگوها یافت می‌شود. (۱) ولی تئوریهایی هم برای تغییر مذهب به دلایل اقتصادی ارائه شده‌اند. ولی اجازه حل مسئله را به طور کامل را نمی‌دهد. به هر حال مسلم است که تازه ایمان آورده‌ها گاه با بی‌اعتمادی نگریسته می‌شده‌اند. برنی مورخ بسیار متعصب (وفات پس از سال ۱۳۵۰) حتی مخالف این بود که به یک هندوی تازه ایمان آورده پستی مسئولیت‌دار واگذار شود. فقط مردانی با اصل و نسب ترکی و مردانی از مدرسه حقوقی حنفی برای چنین پستهایی مناسب بوده‌اند.

البته این یک مورد مبالغه‌آمیز است؛ ولی با وصف این، پیش داوریهایی هم باقی می‌مانند. (۲) در دوره اکبر به هر حال وضع هندوها به کلی تغییر کرده است. در حالی که پیش از حکومت او هندوها را تقریبا در مقامهای بالای دولتی نمی‌یابیم، در لیست وزیران اقتصاد ایالات از سال ۱۵۹۴- ۱۹۹۵ کمتر از ۸ هندو که ۳۴ کل تعداد است دیده نمی‌شوند. اینکه هندوها در مسائل ریاضی و مالی بسیار فعال و ماهر بوده‌اند،

---

(۱). Jawamial -kilam.

(۲). Gesudaraz.

(۳). Gulbarga.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۴

معروف است. سیستم وام دادن پول تقریبا به کلی در دست آنان بود و برخی از نقاشیها، هندوهای وام دهنده را با لیست بلند بالایشان نشان می‌دهند. در دوره مغول حتی به اصیل‌زادگان توصیه می‌شد که هنگام مشکلات مالی بهتر است نزد هندوی مؤدب متواضع بروند تا نزد حسابداران کاملا خشن مسلمان!

ولی گروهی از هندوها در قدیم نقش مهمی را در هند ایفا می‌کردند؛ آنها منجمانی بودند که در هر موقعیتی از آنها سؤال می‌شد و غالبا روی مینیاتورها تصویر شده‌اند.

اکبر برای نخستین‌بار در تاریخ ارتباط نظامی را با راجپوتی‌ها آغاز کرد. در میان معاصـران و همزمان او مطمئنا راجه‌مان سـینگ از امبر، یک راجپوت کچوهه‌ای، برجسته‌ترین شخصیت بود. او به ویژه در جنگ علیه فرقه روشنیه خود را برتر و متمایز ساخت و حتی بدائونی در ارتباط با او شعری سرود:

یک هندو شمشیر اسلام را به این‌سو و آن‌سو حرکت می‌دهد! (۳)

امروزه هنوز هم شهر مان سهره «۱» در پیشکوه‌های کشمیر در گوشه شمال غربی شبه قاره، مثل تأسیسات وه نزدیک حسن عبدل در کنـار جـاده قـدیم مغولی لاهور به کشـمیر، گواهی از نفوذ مان سـینگ می‌دهـد. تودرمال وزیر اقتصاد نیز که برای اکبر اثری درباره فرضـیه‌ها و رسوم هنـدوها تهیه و تنظیم کرد، و بنا به گفته بـدائونی در بازگشت از اقـداماتی جنگی «به سوی جهنم و رنـج و عـذاب شتابید و در عمیق‌ترین نقطه حلقوم جهنم خوراک مارها و عقربها شد»، (۴) نباید فراموش شود.

همین مورخ سـیل کلمـاتی پر از نفرت را نثـار راجه بیربـال دوست صـمیمی اکبر و موسـیقیدان و مصـاحب دربـار کرده است، که به عنوان تنها هندو به دین الهی ملحق شده، تا «قدم در راه سگهای جهنم گذارد».

تعـداد هنـدوها در امور اداری، و همچنین در امور نظامی در حکومت فرمانروایان بعـدی مغول نیز چشـمگیر بود و حتی بعضا فزونی یافت. ولی تقریبا مهم‌تر از همه، ازدواج اکبر با تعـدادی از شاهزاده خانمهای راجپوتی از جمله دختر بهاگوان داس، پدر خوانده مان سینگ، بود که باید مادر سـلیم جهانگیر نخستین پسـر زنده‌اش باشد. او بعدا به عنوان ملکه مادر به مریم الزمانه «۲» ملقب شد. چنین ازدواجهایی در دهه‌های سالهای بعدی نیز معمول بود و تصاویر فرمانروایان مغول آشـکار اجازه این تشخیص را می‌دهند که چگونه پس از خطـوط شدیـد آسـیای مرکزی چهره بـابر و حـتی اکـبر، اینـک خطـوط چهره‌هـا روشن و دقیـق و رنـگ پوست تیره‌تر ظاهر می‌شوند.

اینکه شاهزاده خانمهای راجپوتی در کاخ آیین و رسوم خود را اجرا می‌کردنـد، برای اکبر و جانشـینانش بدیهی بود؛ قوانین مذهبی، ازدواج یک مسلمان را با زنی تحت الحمایه اجازه می‌دادند. اینکه برخی از

---

(۱) Mansahra.

(۲) Maryamaz -zamani.

خانمها اسلام را می‌پذیرفتند، روشن نیست؛ البته تعدادی از آنها دستور ساخت مساجدی را می‌دادند.

ازدواج فرخ سیر با دختر راجه آجیت سینگ، از مروار آخرین ازدواج از این نوع است.

اینکه اکبر در تمـایلش برای حفـظ مسالمت با همه، کوشـید خیلی زود جزیه را حـذف کنـد، از نظر سـنی‌های متعصب دربار و سایر نقاط بسیار نامطلوب بود؛ ولی منطقی بود: از آنجا که راجپوتی‌ها در خدمات جنگی نیز خود را برتر نشان داده بودند، نمی‌توانسـتند به چشم تحت الحمایه نگریسـته شونـد، زیرا که جزیه در واقع تا حـدی به عنوان علی البـدل برای خدمات جنگی در نظر گرفته شده بود: کسـی که آن را می‌پرداخت، لازم نبود برای فرمانروایان مسلمان جنگ کند. این طرز فکر اینک- به عمد یا غیرعمد- برعکس شـده بود. اکبر مالیـات زیـارت را هم که از سال ۱۳۵۱ به هنـدوها، در صورت رفتن به زیـارت اماکن مقدسـشان، تحمیل شـده بود، برچید.

شواهـد پراکنـده‌ای در مـورد رفتـار ضـد هنـدویی به وسـیله امیران نیز وجود دارد؛ مثلا- شخصـی به نـام حسـین خـان دسـتور داد که

هندوهای منطقه‌اش وصله‌ای زرد رنگ، توکری «۱» روی لباسهایشان بدوزند تا در مورد آنان تبعیض قایل شود. او فورا به توکری خان ملقب شد. (۵) بیزاری از هندوها در ماجرای یک شیعه مؤمن حتی از آن هم شدیدتر بود (شیعیان به هر حال به سبب مقررات سخت و شدید نظافتی معروف هستند): محمود امین حافظ، دستور داده بود که هیچ هندویی نزدیکش نشود، در صورتی که یک راجپوتی نزد او می‌آمد، دستور می‌داد که پس از رفتن او خانه را بشویند، فرشها را بیرون ببرند و خود نیز لباسهایش را عوض می‌کرد. (۶)

ولی ما درباره تغییر مذهب هندوها به صورت رسمی، مثل مورد یکی از افسران شیواجی (۱۶۶۷)، خیلی به ندرت خبری می‌شنویم.

همکاری بین هندوها و مسلمانان بیشتر از همه در زمینه هنرهای زیبا بود. بخش بزرگی از نقاشانی که نقاشیهای مینیاتور را به پایان رسانده‌اند، هندو بودند و اگر حقیقتا تلفیق کاملی بین دو فرهنگ به وجود آمده باشد، در هنر نقاشی است. تصاویر استادانه باساوان «۲» یا گواردهان «۳» که جوکی‌ها را نقاشی کرده‌اند، (۷) تمایل اکبر و جانشینانش را به تصوف هندوئیسم منعکس می‌کنند و نظاره‌کننده، جوکی‌های آلوده به خاکستر را با ناخنهای هرگز کوتاه نشده و موهای عمامه شکل پیچ داده یا بلند فروریخته‌شان به همان شکل زنده مثل جوکی‌ها «کانفات» «۴» که غالبا با گوشواره‌های بزرگ گردشان ظاهر می‌شوند، پیش روی

---

(۱). tukri.

(۲). Basawan.

(۳). Govardhan.

(۴). Kanphat.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۶

خود می‌بینند. در واقع نزدیکی میان دو مذهب به ویژه در تقدس بهاکتی «۱»، تقدس عرفانی که خود را در آوازهایی با حرکات موزونی که کاملا- شبیه به حرکات صوفیان بودند، بیان می‌داشت. بدین‌ترتیب گاه در ادبیات مردمی تمیز دادن اینکه یک شعر عاشقانه عرفانی از کدام آیین ریشه می‌گیرد، براحتی امکان نداشت. دشوارتر از همه زحماتی بود که اکبر برای علاقه‌مند کردن زیردستان مسلمانش به کتابهای مقدس هندوها کشید. البته از قرن ۱۳ ترجمه عربی امرتاکوندا «۲»، دریای جاودانی، رساله هاتایوگا «۳»، وجود داشت و در دوره اکبر ترجمه جدید فارسی آن در جمع صوفیان محمد غوث گوالیوری (ف. ۱۵۶۲) پدید آمد. ولی فرمانروا خواهان بیش از این بود؛ ابو الفضل می‌نویسد:

از آنجا که او متوجه انزجار متعصبانه‌ای که بین هندوها و مسلمانان حاکم است، شده بود و اطمینان داشت که این فقط ناشی از این است که همدیگر را نمی‌شناسند، آرزوی فرمانروای آگاه از بین بردن این نادانی بدین وسیله بود که کتابهای گروه اول را در دسترس گروه دوم قرار دهد. او در بدو امر ماهابهاراتا را انتخاب کرد، چون جامع‌ترین و از بالاترین اختیارات برخوردار است، او دستور داد تا آن را به وسیله مردان با صلاحیت هر دو مجمع مذهبی ترجمه کنند. او بدین روش و طریق خواست به هندوها نیز نشان دهد که برخی از اشتباهات آنان و خرافاتشان پایه و اساسی در کتابهای کلاسیک آنها ندارند و مسلمانان را نیز متقاعد کند که موجودیت گذشته جهان را به حساب چنین دوره کوتاهی مثل ۷۰۰۰ سال گذاشتن، دیوانگی است.

از آنجا که فقط بدائونی وظیفه سخت ترجمه را بر عهده نداشت، بلکه سایر علما نیز در آن شرکت داشتند، کار در سال ۱۵۸۷ به پایان رسید. سه سال بعد نوبت رامایانا بود. ولی بدائونی در سال ۱۵۹۴ برای یک مرقد مقدس شرحی بر قرآن نوشت، به این امید که پس از دور کردن بی‌ایمانی از کتابهای قدیمی، قرآن بتواند دوست او در این دنیا و شفیع او پس از مرگ شود.

اکبر و همچنین پسر و نوه‌اش با میل و علاقه با زاهدان هندی ملاقات می‌کردند. اکبر گانگاریشی را در حین اقامتش در کشمیر

ملاقات کرد و او پس از تسخیر آسیرگره، از یوگی گوساین جادروپ در یک غار تنگ که فقط لنگی به عنوان پوشش بر کمر بسته بود، دیدن کرد. جهانگیر دست‌کم سه‌بار با این خردمند در اوجاین «۴» ملاقات کرده بود. (۸) در مورد او بیشتر از یک‌بار اشاره کرده است: دانش فلسفه

---

(۱). bhakti.

(۲). Amrtakunda.

(۳). Hatayoga.

(۴). Ujjain.

ودانتا «۱» دانش عرفان است و در حقیقت اتفاق نظرهای شدیدی بین «ودانتا» و عرفان به ویژه در فرم تکوین یافته خود به وسیله ابن عربی وجود دارد.

ولی اکبر با همه احترامی که برای هندوئیسم قایل بود، با برخی از اصول و آداب مخالف بود. در این میان ساتی «۲»؛ سوزاندن زنان بیوه، نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کرد. شاعران قدیمی ایران با شگفتی مشمئز کننده‌ای خودسوزی هندیان را که به نظر آنان بیانگر بالاترین عشق مطلق می‌رسید، توصیف کرده‌اند.

بدین‌ترتیب اکبر نیز بیوه‌هایی را که می‌خواستند همراه شوهر مرحومشان سوزانده شوند، تحسین می‌کرد.

با این وصف او در سال ۱۵۸۳ مقرر داشت که هیچ زنی را نباید مجبور کنند که دست به ساتی بزنند، و ابو الفضل قسمتی از گفته فرمانروا را نقل قول می‌کند:

این یک تفسیر عجیب و غریب از علو طبع مردانی است که نجاتشان را در فداکاری زنانشان جست‌وجو می‌کنند! (۹)

با این وصف تا جایی که من اطلاع دارم در طول حکومت او تنها شعر حماسی فارسی به وجود آمده مربوط به زنی عاشق است که در پی شوهرش روی توده هیزم آماده برای آتش زدن می‌رود. نوعی خبوشانی شاعر (ف. ۱۶۱۰ در بورهانپور) شعر خود را با عنوان «سوز و گداز»، به دانیال پسر اکبر تقدیم کرده است. این اثر در اوایل قرن ۱۷ بارها به تصویر کشیده شده است. (۱۰)

در زمان حکومت جهانگیر وضع کمی تغییر کرد. او در واقع با میل و علاقه و بارها با گوساین جادروپ صحبت کرد و ترجمه جدید مصوری از یوگا واحیشتا «۳» در دوره او به وجود آمد، (۱۱) ولی گاه از قبول واقعیت کاملا امتناع می‌ورزید. او از هاردوار «۴» در کنار گنگ دیدن کرد و درباره معبد دورگا در کانگرا اطلاعات خوبی داشت. او آرمانهای زندگی هندوها را با چهار مرحله زندگی‌شان می‌شناخت؛ (۱۲) ولی در مورد ملاقاتش با جوکی‌ها در پیشاور شکوه داشت: «بدون هرگونه دانش مذهبی، از دیدن آنها چیزی جز تاریکی روح دستگیرم نشد.» او همچنین گزارش می‌کند که چگونه تندیسی از ویشنو را در جسم گراز شکسته است، در حینی که صحبت از مذهب بی‌ارزش هندوها می‌کند و اشاره او به ملاقاتش با یک سانی یازی «۵» که مثل یک فسیل بی‌حرکت ایستاده بود و حتی گیلاسهای متعدد مشروب الکی در آن تغییری نمی‌داده است، برای ادب و نزاکت احساسی به وجود نمی‌آورد.

---

(۱). Vedanta.

(۲). sati.

(۳). YogaVahishta.

(۴). Hardwar.

(۵). Sanyasi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۸

جهانگیر دستور داد که نباید معبدی تخریب شود، مگر اینکه زمان جنگ باشد؛ البته معبد جدیدی هم نباید ساخته شود.

پسرش شاه جهان فعالیتهای تبلیغاتی مذهبی هندوها را ممنوع کرد؛ با این وصف در دوره حکومت او چندین مورد تغییر مذهب به هندوئیسم پیش آمده بود و یک بخش اداری مختص خود ایجاد شده بود تا به این مسئله بپردازد. شاعران و نقاشان هندو هماهنگ در دربار او می‌زیستند، و در آنجا مثل چاندار بهان، منشی دربار و دوست داراشکوه، نقش مهمی را ایفا می‌کردند.

درست همین شاهزاده بود که باز هم کوشید اختلاف بین دو فرهنگ مذهبی بزرگ سرزمین را از میان بردارد. (۱۳) برای این کار باید گفت‌وگوهایی انجام می‌گرفت که او در سال ۱۶۵۳ با، بابا لالداس «۱» در لاهور انجام داد تا تصاویر روشن‌تری از شناخت واژه‌ها و اصطلاحات هندوئیسم به دست آورد. ترجمه او به کمک عده‌ای از دانشمندان هندی از ۵۰ اوپانی‌شاد، در سال ۱۸۰۳ م به وسیله آنکوئتیل دوپرون به عنوان Oupnek'hat ,idest secretumTegendum به لاتین انتشار یافت و همین ترجمه بود که در فلاسفه اروپایی و به ویژه فلاسفه ایدئالیست آلمانی تمایل پرتحرکی را بیدار ساخت و به نوبه خود کمک کرد تا هند به عنوان «موطن هنرهای ضروری و مفید بسیار زیاد (آگوست، ویلهلم فون شلگل) نگریسته شود» و بدین وسیله تصویری آرمانی از هند به وجود آید که مدتهای طولانی بر اروپا مسلط شود.

برای داراشکوه اوپانیشادها یکی از کتابهایی بودند که قرآن محرمانه و مخفیانه اشاره به آن دارد. چون قرآن بارها متذکر می‌شود که هیچ خلقی بی‌کتاب نیست. «۲» زحمات او برای نزدیک کردن ودانتا و تصوف به نحوی پرمعنی، مجمع البحرین «۳» «جریان مشترک دو دریا» «۴»، نام و عنوان داده شد.

ولی برادر کوچک او اورنگ زیب این چنین شیفتگی عارفانه را برای سیاست خطرناک می‌دانست؛ اورنگ زیب وفادار به شریعت نیز نمی‌توانست بدون افسران هندوی خود کنار آید و راجپوتی‌ها و همچنین مارت‌ها جزو منصب‌داران بودند. جدا کردن خود از این سهم، به معنی فروپاشی سرزمین بود و حتی اگر فرمانروا تعدادی از آیینهای هندو را ممنوع کرد یا دست‌کم مورد بی‌توجهی قرار داد و در سال ۱۶۷۹ مجددا جزیه را برقرار کرد، باز هم مؤمنان هر دو مذهب غالبا در کنار مرقدهای مقدس همدیگر را ملاقات می‌کردند، چون «ضریح صوفی متفق می‌کند و مسجد جدا». (۱۴)

در هر حال شاهزادگان مغول گاه در جشنهای گروه‌های غیر مسلمان شرکت می‌جسته‌اند. اینکه آنها با

---

(۱). BabaI .aldas.

(۲). سوره ۱۷، آیه ۱۶، سوره ۵۳، آیه ۲۲، سوره ۵۷، آیه ۲۵.

(۳). majmaal -Bahrayn.

(۴). سوره ۱۸، آیه ۶۰.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۳۹

میل و رغبت در جشن هولی «۱» یا دیوالی «۲» هندوها شرکت می‌کردند، در نقاشیهای مینیاتور متعدد قابل مشاهده است؛ اکبر شیورات «۳» را جشن می‌گرفت و گاه نیز رکعه «۴»، بند یادبود مقدس، بسته می‌شد. (۱۵)

در ادبیات هندو- فارسی توضیحات تئوری برای هندوئیسم نادر هستند، در حالی که در ادبیات هندو اصلا توجهی به مسلمانان نمی‌شود. علاقه اکبر به دیدگاه‌های فلسفی هندوئیسم خیلی زیاد نبود، بلکه به وجه اولی آن توجه داشت. تنها عده کمی از متفکران

دوره مغول می‌بایست عمیق‌تر در تفکرات فلسفی هندو که البیرونی شش سده قبل بسیار واضح و روشن تشریح کرده است، نفوذ کرده باشند. تلاش برای توضیح موقعیت هندوها در نمودار ارزش مسلمانان، مربوط به میرزا جآن جانان «۵»، عالم نقشبندی دهلی (ف.

۱۷۸۱) می‌شود که تشخیص داده است هندوها در اصل یکتاپرست هستند، نه بت‌پرست؛ ولی پس از ظهور حضرت محمد (ص)، این مذهب نیز، مثل بقیه، باید به عنوان لغو شده نگریسته شود.

جینی‌ها

جینی‌ها هنوز هم یک گروه به نسبت کوچک مذهبی در گوجرات بودند و هستند که از حدود قرن ۶ پیش از میلاد به وجود آمده است. اصول آنها عبارتند از: نباید کشت، صداقت، نباید دزدید، خویشتن‌داری جنسی، بی‌تملکی کامل، روزه‌داری. آنها می‌کوشیدند این اعمال زاهدانه را همان‌گونه که به بودیسم کهن نیز تعلق داشتند، حفظ کنند. آنها شدیدا گیاهخوار بودند، بعضا دهان‌بند داشتند و دارند تا در واقع چیزی به اندازه یک پشه را فرونده‌ند. بابر با اکراه قطعی از تندیسهای عظیم سنگی نزدیک قلعه گوالیور که از حضور جینی‌ها خبر می‌دهند، گزارش می‌کند.

اکبر گیاهخواری جینی‌ها را ارج می‌نهاد و در ۷ ژوئن سال ۱۵۸۳ گروهی شامل ۶۷ سووت امبره «۶»، سفیدپوشان جینی به فتح پورسیکری آمدند؛ ولی در مورد شرکت آنان در مباحث اطلاعات دقیق‌تری در دست نیست. مسلمانان جینی‌های فرقه دیگامبره «۷»، جینی‌های عریان را که لخت و بدون پوشش سرزمین را زیرپا می‌گذاشتند و شریعت آن را منع می‌کند، طرد می‌کنند. برخی از عالمان جینی آثار سانسکریت را تنظیم کردند و از اکبر پاداش گرفتند، یکی از آنان ۱۲۸ مصرع سانسکریت در تمجید از فرمانروا نوشت و

---

(۱). Holi.

(۲). Divali.

(۳). Shivrat.

(۴). rak'hi.

(۵). MirzaJanjanan.

(۶). swetambara.

(۷). digambara.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۰

دیگری به سبب شایستگی علمی به عنوان جاگات گورو «۱»، آموزگار جهان، مورد تجلیل قرار گرفت.

تنها برخورد بزرگ بین مغولان و جینی‌های صلح طلب دلایل سیاسی داشت. در دوره حکومت جهانگیر رای سینگ از بیکانر «۲» طغیان کرد، زیرا که او پیشگویی یک جینی را که اعلام داشته بود فرمانروا برکنار خواهد شد، باور کرده بود. این به نحوی قابل درک به مجازات «رای» و طرد جینی‌ها از قلمروی مغول منتهی شد.

جینی‌ها از قدیم تاجر بودند، چون فرمان نباید کشت به آنها اجازه شغل دیگری نمی‌داد- و این جینی‌های بانک‌دار بودند که در سال ۱۶۵۸ با ۵۵۰ /۰۰۰ روپیه به اورنگ زیب در جنگ بر سر جانشینی کمک کردند ...

پارسیان

پس از فتح ایران به وسیله مسلمانان، عده‌ای از زردشتیان از اواسط قرن ۷ ایران را ترک کردند و در کرانه غربی هند اقامت گزیدند. سورات نقطه‌ای بود که آنها از آنجا به گوجرات و بعدا نیز به بمبئی آمدند.

کراچی که بعدها اهمیتی به عنوان بندر تجاری یافت، اجتماع کوچکی از پارسیان فعال داشت. پارسیان نخست غالبا کشاورز و سپس بیشتر تاجر بودند؛ بدائونی به عنوان مثال، آنها را آتش‌پرستان گوجرات می‌نامید. اکبر در سورات با دستور مهرجی رام «۳»، ملاقات کرد و او را به آگرا دعوت نمود. او در سال ۱۵۷۸ به آنجا رفت، در بحثها در عبادتخانه «۴» شرکت جست و مدد معاش دریافت کرد.

به نظر می‌رسد که آیین کار، نظافت و رفتار واقعی پارسیان در اکبر اثر خوبی داشته است. ولی بیش از همه احترام به آتش و نور به تمایل شخصی خودش نزدیک بود. او همواره آتشی در کاخ داشت که یک زردشتی از ایران آورده بود و اکبر نگه‌داری از آن را به ابو الفضل سپرده بود. اعمال عبادی او نیز در ارتباط با نور بودند؛ آنها هنگام طلوع آفتاب، ظهر، شب، و نیمه‌شب انجام می گرفتند و ابو الفضل گزارش می کند که یک ساعت پیش از غروب آفتاب دوازده شمع سفید رنگ در کاخ روشن می کردند. ویژگی دوگانه مذهب زردشت و نبرد دایمی خوب و بد او را مجذوب کرده بود. به هر حال این امکان هست که برخی از عناصر دین الهی متأثر از مذهب زردشت باشند. معرفی فر «۵»، شأن و شوکت شاه که به وسیله ابو الفضل برای فرمانروایش به کار برده شده است، در هر صورت منشأ و ریشه از اصطلاح قدیمی خورنه «۶»، نشان

---

(۱). jagtguru.

(۲). Bikaner.

(۳). DasturMehrjeeRam.

(۴). Ibadatkhana.

(۵). farr.

(۶). khowarena.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۱

تمایز شأن و مقام واقعی فرمانروا، دارد.

زردشتیان به اکبر ارج می‌نهادند و تا جایی که مشاهده می‌شود، هیچ تنش و برخوردی بین مغولان و پارسیان وجود نداشته است. ولی یک پارسی نقش مهمی در تجسم وضعیت مذهبی هند در قرن ۱۷ ایفا کرده است. این شخص مؤلف دبستان «۱» است؛ این اثر که فارسی است و چندین‌بار بررسی، و در ترجمه‌های کم و بیش قابل اعتماد در دسترس قرار داده شده است، چشم‌اندازی- نسبتا مبهم- از مشکلات مذهبی هند عرضه می‌دارد و نویسنده آن نام مؤبد را اختیار کرده است.

کمی پیش از پایان دوره مغول، پارسیان فعال و بسیار موفق مشارکت در زندگی فرهنگی و اقتصادی هند را آغاز کردند، موردی که تا امروز ادامه دارد.

یهودیان

همان‌طور که گروه کوچک و بسیار فعال پارسیان در گوجرات اقامت گزیدند، همین عمل را نیز اجتماع کوچک مهمی از یهودیان انجام دادند، البته دستیابی به کرانه غربی هند از خاورمیانه ساده بود. ولی یهودیان برعکس پارسیان قبل از ظهور اسلام به گوجرات

آمدند و یک اجتماع جالب توجه یهودی تا امروز در بمبئی زندگی می‌کنند. از این گروه تا جایی که من می‌بینم، در بحثهای عبادتخانه ذکری نشده است.

ولی در روزهای حکومت شاه جهان یک شخصیت عجیب و غریب با اصل و منشأ یهودی ظاهر شده است. این شخص سرمد، یک یهودی ایرانی است که در شیراز نزد ملاصدرا (ف. ۱۶۴۰) فیلسوف بزرگ مسلمان درس خوانده و سپس به عنوان تاجر به هند سفر کرده و در تهتا در سند عاشق پسر بچه‌ای هندو شده است. او در اثر شوک درویشی دوره گرد شد و کاملا لخت و عور رفت و آمد می‌کرد. او سپس به داراشکوه پیوست. رباعیات او مملو از مالیخولیای تاریک است و او خود را به الحلاج «۲» عارف که در ۹۲۲ در بغداد اعدام شد بسیار وابسته احساس می‌کرد. او نیز مانند سرمشق و الگوی خود اعدام گردید (۱۶۶۱)، ولی روشن نیست که آیا در این میان موضوع ضد یهود مطرح بوده است یا خیر؟ و. فیشل «۳»، کوشیده است ریشه‌ها و حرکات یهودی سرمد را بیرون بکشد و در این میان به دلایل روشنی برای اینکه او در سنت به ارث رسیده و البته بوده دست یافته است؛ در حالی که صمصام الدوله در آثار تاریخی خود دلیل اصلی برای تعقیب سرمد را دوستی نزدیک او با داراشکوه می‌بینند، و گرنه، قطعا هزاران هزار آدم لخت بی‌حواس مثل

---

(۱) Dabistan.

(۲) al-Hallaj.

(۳) W. Fischel.

او در هر کوچه و خیابانی وجود داشته است.

ولی چندی پیش تعدادی از نویسندگان یهودی از بمبئی کوشیده‌اند یاد سرمد را دوباره زنده کنند و سالروز او را کنار مقبره ساده اینک نوسازی شده نزدیک مسجد بزرگ دهلی، جشن بگیرند.

سیک‌ها

هند پر از جنبشهای مذهبی تلفیقی است. این بیشتر صوفیان آیین هندو و اسلام بودند که کوشیده‌اند تفاهم بهتری برای علایق طرف دیگر به وجود آورند. اشعار کبیر «۱» (ف. ۱۵۱۸) که مخالف ماهیت تعصب طبقاتی و موافق ستایش خدایی بی‌تصویر است، نمونه‌ای برای یک چنین جریاناتی است و کبیر بافنده هم برای هندوها و هم برای مسلمانان به عنوان فردی از خودشان محسوب می‌شده است. (۱)

از یک چنین تلاشهایی، جنبشی تکوین یافت که از گورو نانک «۲» (۱۴۶۰- ۱۵۳۷) اصل و منشأ می‌گرفت. او اعلان کرد که نه هندو و نه مسلمان است. وی و پیروانش خود را سیک «۳»، شاگرد می‌نامیدند. اکبر در مورد سیک‌ها و تفکراتشان با طنین عارفانه نظر خوبی داشت؛ او در سال ۱۵۶۵ از گورو امارداس «۴» دیدن کرد و شهر آمریت سر «۵» را به عنوان تیول به جانشین او گرو رامداس داد. از آن زمان شهر با معبد طلایی به اتمام رسیده در سال ۱۶۰۱ مرکز مذهبی سیک‌ها باقی‌مانده است. اکبر در سال ۱۵۹۸ با گورو ارجون فعال، ملاقات کرده است. این همان رهبر مذهبی است که کتاب مقدس سیک‌ها، ادی گرانت «۶» را تنظیم نموده است. این کتاب مجموعه‌ای از عبارات، متنهای مذهبی و اشعار می‌باشد که نه فقط از شاعران سیک، بلکه از مسلمانان و بهاکتا «۷»، عارفان هندو، به زبان پنجابی «۸» قدیم و همچنین زبانهای وابسته شمال غرب هند است که همیشه هم براحتی قابل فهم نیست. (۲)

گرانت عینا مثل قرآن برای مسلمانان، مورد احترام برای سیک‌هاست. این احترام شدید به کتاب مطمئنا متأثر از اسلام است. سیک‌ها احتمالا تنها اجتماع مذهبی هستند که در آغاز با رفتار عارفانه متمرکز بر مسالمت، با تمایل به صلح و سازش میان مذاهب تبدیل به گروهی جنگجوی شبه نظامی شده‌اند (۳) که تا امروز به وسیله لباسی مخصوص خود را مشخص ساخته‌اند: عمامه محکم پیچیده شده، موهای کوتاه نشده پنهان کرده در زیر آن، ریش بلند، النگوی فولادی، و خنجر.

---

(۱) Kabir.

(۲) GuruNanak.

(۳) sikh.

(۴) GuruAmardas.

(۵) Amritsar.

(۶) AdiGranth.

(۷) bhakta.

(۸) Panjabi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۳

دلیل برای این دگرگونی مشارکت آنان در شورشها علیه قدرت مرکزی است. جهانگیر کمی پس از به تخت نشستنش دستور داد گورو ارجون را در سال ۱۶۰۶ اعدام کنند (او وی را هندو می‌نامید)؛ چون وقتی خسرو پسر اول جهانگیر علیه پدرش شورش کرد، گوروی سیک، از ادعاهای او جانبداری نمود، قابل درک است که این مسئله به انتقام فرمانروا منتهی شده است. گورو هارگوویند نیز در سال ۱۶۱۲ به دلایل سیاسی در گوالیور دستگیر شد، در حالی که دو پسرش بی‌رحمانه اعدام شدند. ولی در این نیز انگیزه سیاسی پیشقدم انگیزه مذهبی است؛ در این میان تقویت یافتن تشکل نظامی سیک‌ها نیز نقشی ایفا می‌کرده است. در روزهای حکومت اورنگ زیب وضع وخیم‌تر شد. در جنگ برای تصاحب تخت طاووس میان جانشینان، شیخ گورو هار رای «۱»، نخست طرف داراشکوه را گرفت، ولی سپس او را تنها گذاشت؛ گورو تگ بهادر جانشین او در سال ۱۶۷۵ به دستور اورنگ زیب اعدام شد و این عمل منجر به شورش گردید. در سال ۱۶۹۹ خالصه «۲»، اجتماع پاکان، بنیانگذاری شد که برای دفاع از خود تصمیم گرفت به سلطه مسلمانان در هند خاتمه دهد. گوینده سینگ دهمین گورو، سه سال پس از مرگ اورنگ زیب در سال ۱۷۱۰ به قتل رسید؛ او به طوری که گفته می‌شود، آخرین گوروی انسانی است و از زمان مرگ او اختیارات مذهبی نهایتا با کتاب مذهبی، گرانت صاحب «۳» می‌باشد. در آشفتگیهای بعدی یک شورشی به نام باندا در رأس بخشی از سیک‌ها قرار گرفت که در پنجاب مرتکب بی‌رحمیهای وحشتناکی نسبت به مسلمانان و هندوها شدند. در نتیجه فزونی ضعف حکومت مرکزی در دهلی، سیک‌ها موفق شدند در پنجاب- به هر حال موطنشان- مستقر شوند؛ در سال ۱۷۹۹ رانجیت سینگ، لاهور، و سه سال بعد آمریت سر، زیارتگاه قدیمی را اشغال کرد. انگلیسی‌ها رانجیت سینگ را پس از اینکه ایالت پنجاب را در سال ۱۸۴۹ بعد از دو جنگ سرسختانه انگلو- سیک، ضمیمه منطقه تحت تسلط خود نمودند، فرمانروای پنجاب کردند.

مسیحیان

قدیمی‌ترین سکونتگاه مسیحیان در هند تا نخستین سده‌های گاه‌شمار ما به عقب برمی‌گردند.

گروههای مسیحی هم از جنوب و هم از مناطق شمالی وارد هند شده‌اند که از بین آنها گروهی که از قرن ۴ خود را مسیحیان

توماس می‌نامیدند همچنان باقی مانده‌اند. در دوره اکبر تماس مغولان با پرتقالی‌ها که از سال ۱۴۹۸ در کرانه غربی هند مستقر بودند برقرار شد. اولین رفت و آمدها در سال ۱۵۷۳ هنگام

---

(۱). GuruHarRai.

(۲). Khalsa.

(۳). GranthSahib.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۴

محاصره سورات انجام گرفت؛ سه سال بعد اکبر با دو یزوئیت مشغول به کار در بنگال مراوده پیدا کرد.

برای مسلمانان هندی حضور اروپاییان غیرمسلمان بار سنگینی بود؛ زیرا که بنادر کرانه غربی به عنوان محلهایی جهت سوار کشتی کردن زایران مکه و جایی که آنها از آنجا راه دریایی خطرناک به عربستان را در پیش می‌گرفتند، مورد استفاده بودند.

توجه اکبر به همه آن چیزهایی که- بویژه از نظر مذهبی- به نظرش ارزشمند و مهم بودند، او را وادار ساخت که در سال ۱۵۷۸ نامه‌ای برای پرتقالی‌ها به گوآ بفرستد که متن آن باید به شرح زیر بوده باشد:

به نام خدا

به کشیش اعظم فرقه سنت پاول.

مطلع باشید که من دوستی بزرگ برای شما هستم. من فرستاده‌ام عبد اللّه و دومنیکو پرز را به آنجا می‌فرستم تا شما را دعوت کنند، با آنها دو نفر از علمای خود را باز فرستید که باید با خود کتاب قوانین و به ویژه انجیل را همراه بیاورند، زیرا که من حقیقتا و جدا خواهان درک کامل بودن آنها هستم و با تعجیل زیاد باز هم خواهش می‌کنم که شما با فرستاده‌های من بیایید و کتابهایتان را بیاورید، چون با آمدن شما من تسلی زیادی خواهم یافت. شما مرا خوشحال خواهید کرد و من از شما با هرگونه امکان احترامی پذیرایی خواهم کرد.

فرستاده اکبر در سپتامبر ۱۵۷۹ به گوآ رسید. او با ادب زیاد مورد استقبال قرار گرفت، زیرا دعوت کاملا غیرمنتظره، امید زیادی به تغییر مذهب فرمانروای قدرتمند در پرتقالی‌ها ایجاد کرده بود. زمانی که سه کشیش انتخاب، و به زودی به آگرا فرستاده شدند، بدین‌ترتیب شوق تبلیغ مذهبی و رویاهای سیاسی از نقشی مرکزی، با پرتقال مرتبط شدند. روبرتو آکواویوا سرپرست گروه بود؛ همراه با او آنتونینو مونسررات که نامه‌ها و نقاشیهایش بسیار مهم هستند، آمد و فرانچسکو انریکو، مسلمانی که به دین مسیح گرویده بود وظیفه مترجم را داشت. یزوئیت‌ها در ۱۷ نوامبر ۱۵۷۹ گوآ را ترک نموده به سورات نقل مکان کردند، و پس از اقامتی یک ماهه، در ۱۵ ژانویه ۱۵۸۰ به سفر ادامه دادند. البته آنها تنها نبودند؛ کاروان کاملی از تجار به آنها پیوسته بودند که ابریشم چین و لوازم دیگر همراه خود آورده بودند، تا آنها را در قلمروی مغولان به فروش رسانند. مسافران در سفر زمینی از طریق ماندو و گوالیور، پس از ۴۳ روز مسافرت دشوار به فتح پورسیکری رسیدند.

اکبر دستور داد واردشدگان را فورا نزد او آورند و شب تا دیر وقت با آنان گفت‌وگو کرد. پسران کوچک او- بین ۱۱ و ۸ سال- کت و شلوارهایی الهام گرفته از مد پرتقالی بر تن داشتند. فرمانروا به مهمانان مقدار زیادی طلا و نقره پیشنهاد کرد که آنها رد کردند، چون آنها اجازه داشتند صاحب چیزی باشند که

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۵

برای زنده ماندن ضروری بود. فرمانروا در مورد چنین رفتاری کاملا شگفت‌زده شده بود، چون واقعا هدایای طلا را هر کسی می‌پذیرفت و به هر کسی هم سهمی داده می‌شده است.

مبلغان مذهبی در ۳ مارس ۱۵۸۰ یک نمونه انجیل چند زبانی (به زبانهای عبری، کلدانی، لاتین، و یونانی) بسیار زیبا صحافی و جلد شده را که بین سالهای ۱۵۶۹ و ۱۵۷۲ برای فیلیپ دوم از کشور اسپانیا، چاپ شده بود، نزد اکبر آوردند. مهمانان این‌چنین گزارش می‌کنند: اکبر، متن کتاب مقدس را با احترامی بسیار زیاد بررسی کرد، عمامه‌اش را برداشت و هر یک از مجلدها را بر سر نهاد و بوسید. همچنین یک اثر فارسی درباره زندگی حواریون تقدیم او شد. انجیل چند زبانی و تصاویرش تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی تکامل نقاشی مغول گذاشتند و بزودی در مجموعه‌های نقاشی مغول صحنه‌هایی از انجیل یافت می‌شد.

اکبر در فتح پورسیکری با کشیشان یزوییتی. در کنار تخت سلطنت پسرانش مراد و دانیال

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۶

در کاخ، کلیسای کوچکی احداث شد و شاهزاده مراد، پسر دوم اکبر که در آن زمان ۱۰ سال داشت همراه با تعدادی از پسربچه‌های خانواده‌های درباری به دست کشیشان سپرده شدند تا زبان پرتقالی و فلسفه اخلاق و رفتار مسیحی را بیاموزند. کشیشان برای به خدمت رسیدن نزد اکبر آزاد بودند و می‌توانستند همان‌گونه که در بحثها در عبادتخانه شرکت می‌جستند، تبلیغ مذهبی کنند، نقاشان آنها را کرارا در جامه‌های بلند سیاه رنگ با چهره‌های رنگ پریده و بینیهای نوک‌تیز تقریبا کشیده تصویر کرده‌اند که در دنیای لباسهای رنگارنگ درباریان وصله‌ای ناموزون هستند. (۱)

اینکه کشیشان از آزادمنشی اکبر شگفت زده شده بودند، جای تعجب نیست، چون آنها از دنیایی می‌آمدند که دادگاه تفتیش عقاید و پیگرد کافران به شدت رواج داشت. علاوه بر این در مورد احترام عمیقی که فرمانروا برای تصاویر عیسی مسیح و مریم مقدس قایل بود، تعجب می‌کردند- آنها نمی‌دانستند که قرآن با عشق و محبت، و بسیار نافذ از مسیح- پسر حضرت مریم سخن می‌گوید و بر زایش مریم باکره تأکید می‌کند و بر اساس نقل قول، حضرت محمد (ص)، پیامبر، وقتی کعبه را از وجود همه بتها پاک ساخت، اجازه نداد که تصاویر مسیح و مریم را از بین ببرند. بدین‌ترتیب خلق تصاویر بی‌شمار از مریم مقدس به وسیله نقاشان مغول، قابل درک است. (۲) اینکه آنها حتی به صلیب کشیدن مسیح را به تصویر کشیده‌اند که در قرآن «۱» اکیدا مردود شمرده می‌شود، نشان می‌دهد که تا چه حد موضوع تصویر مسیحی که مبلغان مذهبی همراه آورده بودند در تصور آنها، بدون اینکه به گفته‌های قرآن زیاد توجه کنند (به هر حال بیشتر نقاشان هندو بودند)، نقش بسته بوده است.

البته مهمانان پرتقالی حدس می‌زدند که اکبر دین اسلام را رها کرده و اینک در راه گرویدن به دین مسیح است، حدسی غلط که البته به واسطه توصیفات بدائونی، از رفتار غیراسلامی اکبر به دلیل مناسباتش با ملاهای متعصب کوته نظر به وجود آمده است.

با این وصف یزوئیت‌ها وقتی دریافتند که جست‌وجوی مؤکد اکبر در پی حقیقت بیشتر با تدینی عارفانه مرتبط است و نه با گرایش به پذیرفتن مذهبی دیگر، غافلگیر شدند؛ اگرچه اکبر برای جشن میلاد مسیح از مراسم عبادی پرتقالی‌ها دیدن کرده بود.

در یکی از مباحثات، در عبادتخانه پیشنهاد شد که واقعیت مذاهب می‌بایستی به وسیله آزمون آتش مشخص شود: اکبر موافقت کرد، ولی پدر آکواویوا امتناع ورزید.

در حینی که فرمانروا در سال ۱۵۸۱ لشکرکشی‌اش به افغانستان را پیروزمندانه به پایان رساند و بدین‌وسیله فلات افغانستان را جزو قلمروی خود کرد، پدر آکواویوا در فتح سیکری باقی‌ماند؛ او بیمار شد

---

(۱). سوره ۴، آیه ۱۵۶.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۷

و پس از باز یافتن سلامتی‌اش با اکبر ملاقات کرد. متأسفانه یزوئیت‌ها اصول ادب را حفظ نکردند و به مسلمانان علنا اهانت نمودند، بویژه اگر که شخص پیغمبر هم مطرح می‌بود. طبیعتا این عمل به انزجار از مهمانان مسیحی منتهی شد که اکبر هم نتوانست آن را

برطرف کند. یزوئیت‌ها هم به تدریج متوجه شدند که امید آنان برای تغییر مذهب فرمانروا و بدین‌ترتیب بخش بزرگی از شخصیتها بی‌فایده است، اگرچه فرمانروا هنگام تقدیس یک کلیسا در آگرا حضور یافته بود. بدین‌سان آکواویوا در سال ۱۵۸۳ اجازه خواست که به گوآ بـازگردد و اکبر آخرین آرزوی او را برآورده کرد: او خواهش کرد که یـک خانواده روس را که در نابسامانیهای جنگ اسیر شده و در خدمت به حمیده بانو بیگم ملکه مادر، به دین اسـلام گرویده بودند، با خود ببرد. اکبر برخلاف میل مادرش آرزوی کشیش در حال وداع را برآورده کرد. ولی آکواویوا دو ماه بعد در گوآ به وسیله هندوهایی که می‌خواستند برای تخریب چند معبد به وسیله مبلغان مذهبی انتقام بگیرند، به قتل رسید.

طرحی از حضرت مریم با فرزند

با این وصف آزادمنشی اکبر پس از رفتن یزوئیت‌ها نیز پایدار ماند. در سال ۱۵۹۰ یک کشیش یونانی ارتودوکس به دربار آمد و با فرمانروا درباره امکان ترجمه کتابهای مسیحی مذاکره کرد و یک دهه بعد، عبد الستار بن قاسم «۱» شرح احوال مسیح و حواریون را برای اکبر تألیف کرد و سپس اثر پایان یافته،

---

(۱) Abd usSattaribnGasim.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۸

مرآت القدس «۱» را تقـدیم جهانگیر کرد. یک فرمان در سال ۱۶۰۳ به مسـیحیان اجـازه موعظه و ارشـاد به دین را داد و نه فقط در آگرا و لاهور، بلکه در بمبئی و تهتا کلیساهایی نیز احـداث شدنـد. سه پسر دانیال، کوچکترین پسر فوت شده اکبر در سال ۱۶۰۵ و ۱۶۱۱ به خواست جهـانگیر عمویشـان غسل تعمیـد داده شدنـد، خیلی زود دوباره به دین اسـلام بازگشـتند، در اینجا موضوع به یک حیله سیاسی مربوط می‌شد تا پسران را از ولیعهدی احتمالی طرد کنند.

تنشـهای بین مغولاـن و پرتقالی‌هـا- و بـدین‌ترتیب مسـیحیان- به هر حـال تشدیـد شدنـد؛ افزایش مرتب حضـور «کلاه برسر داران» اروپایی- پرتقالی‌ها، انگلیسی‌ها، و هلندی‌ها- همواره بیشتر به جنگ و جدال و در نتیجه وخامت حال و هوای مذهبی منتهی می‌شده است. وقـتی گزارشـهای محاصـره هوقلی «۲»، در بنگـال در آغـاز دوره شـاه جهـان (۱۶۱۳) خوانـده می‌شـود، (۳) موضوع روشـن می‌گردد؛ ۱۰۰۰۰ اروپـایی و ۱۰۰۰ مسـلمان بایـد در این میان کشـته شده باشـند. پس از جنگهای طولانی، چیتاگونگ «۳» در سال ۱۶۶۴ ضمیمه قلمروی مغول گردید.

گروه‌بندیهای درونی مذهب اسلام

مهدویه «۴»

در طول صدها سال همواره باز هم مردانی خود را به عنوان مهدی موعود نامیده‌اند- به عنوان کسی که در آخر زمان ظهور می‌کند، «تا جهان را که مملو از بی‌عـدالتی است، پر از عـدل و داد کنـد». این در بدو امر یک انگیزه شیعی است؛ ولی خیلی زود مورد قبول متـدینین دیگر نیز قرار گرفته است و مقداری ارتباطات آشـفته نامنظم بین دومین بازگشت مسـیح و ظهور حضـرت مهدی از خاندان حضـرت محمد، پیامبر، که در پایان با دجال «۵» می‌جنگند و پیروز می‌شوند که بدین‌ترتیب یک دوره سـعادتمند اسـلامی به وجود می‌آیـد، در میان ملل اسـلامی شـکل پیـدا می‌کند. در دوران بحرانهای سیاسـی، به ویژه کمی پیش از تغییر سده، چنین متدینینی که شیفته وظیفه خـود بودنـد، ظـاهر شده‌انـد: می‌تـوان به مهـدی از سـودان فکر کرد که کمی پیش از آغاز قرن ۱۴ بر اسـاس گاه‌نگار اسلامی، مبارزه‌اش را علیه انگلیسی‌ها و هم‌پیمانانشان شروع کرد.

در هند نیز چنین رهبران مذهبی‌ای یافت می‌شوند، مثلا سید محمد کاظم- به واسطه نامش به عنوان

---

(۱). mir'atal -guds.

(۲). Hooghly.

(۳). Chittagong.

(۴). Mahdawiyya.

(۵). Dajjal.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۴۹

نواده امام موسی کاظم، هفتمین امام شیعیان شناخته می‌شود- هنگام تغییر قرن ۸ به قرن ۹ هجری، در سال ۱۴۹۴، خود را رسما مهدی خواند؛ هندی متدین این کار را در حین سفر زیارت به مکه انجام داد، ولی اهالی مکه به ادعای او وقعی ننهادند و بدوا پس از بازگشت به هند سید محمد مورد تهاجم شدید روحانیون به ویژه در گوجرات قرار گرفت و مجبور به فرار گردید. او در سال ۱۵۰۵ در فره، جایی نه چندان دور از هرات، در افغانستان امروزی درگذشت.

سید محمد پیروان زیادی پیدا کرد، چون او و نزدیکانش یک زندگی نمونه کاملا- منطبق با شریعت را می‌گذراندند. برای او دهیکر، به یاد خداوند بودن مهم‌ترین چیز بود. پیروانش دوبار در روز گرد هم می‌آمدند، البته نه در مسجد، بلکه در دایره، یک محل ملاقات ساده، جایی که آنها به اتفاق همدیگر صدها بار نام خداوند را تکرار می‌کردند. ظاهرا در این میان حبس دم «۱» نیز تمرین می‌شده است. یکی از علایم ویژه مهدویون، طبق گفته پیامبر فقر بود: «فقر من غرور من است؛» از این‌رو پیروان موظف بودند مایملک خود را تقسیم کنند. اعتقاد به خداوند و اجتماع دوستان صالح نیز جزو اصول آنان بود. خیلی از مسائل یادآور عرفان ریاضت‌کشان قدیمی بود؛ ولی موسیقی و رقص دایره‌وار اکیدا ممنوع بود. منابع گزارش می‌کنند که رفتار جدی و موظف مهدویون متدینین زیادی را تحت تأثیر قرار داده بود و بدائونی تعریف می‌کند که چگونه شیخ علایی، روحانی سر سنن اجدادش را رها کرد و ادعاهایش را به عنوان شیخ و رهبر مذهبی کنار گذاشت، حرمت و اتکا به نفسش را زیر پا گذاشت و خود را وقف غمخواری برای فقرا در همسایگی‌اش کرد و در نهایت انزواجویی و تواضع خود را در خدمت کسانی قرار داد که پیش از آن آنها را عذاب داده بود.

نتیجه این بود که خیلی از اشخاص که یک زندگی بسیار سخت اخلاقی و وفادار به قانون را می‌گذراندند، بارها به عنوان مهدوی رده‌بندی می‌شدند و برحسب موقعیت سیاسی تحت پیگرد نیز قرار می‌گرفتند.

پیگرد مهدویون که از آغاز قرن ۱۶ به ثبوت رسیده است، در حین دوره موقت حکومت شرخان سوری، زمانی که همایون خارج از سرزمین بود، به اوج خود رسیده بود. شیخ السلام مخدوم الملک، برگزیده او که ولی فرمانبردار وفادار سوری شده بود، کمر همت بربسته بود تا نسل مردان خدا را از میان بردارد. نیازی، رهبر مهدویون، یک پاتان از بایانا، تحت شکنجه قرار گرفت و چندی بعد مجددا به دین اسلام بازگشت، ولی شیخ علائی مریدش، در دکن زیر ضربات تازیانه کشته شد (۱۵۵۰ م.) «و گفته می‌شود که در طول شب به قدری گل روی بدن شیخ ریخته شد که او کاملا زیر آنها مدفون گردید ....

---

(۱). habs -idam.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۰

شیخ مبارک که در دربار اکبر شغل مهمی داشته است دو مهدوی مذکور را تحت حمایت قرار داده بود و به همین جهت نیز بعدا

خودش متهم به مهدوی بودن شده بود، و بداؤنی که تردیدی در تعصبش نیست، با احترام زیاد از این دو رهبر مهدوی که تقدسشان را بسیار می‌ستاید، صحبت می کند و از شیخ مبارک که به طور معمول مورد علاقه‌اش نیست، برای زحماتی که متحمل شده تا زندگی شیخ علائی را نجات دهد، تمجید می‌نماید.

پیگردهای مهدویون پس از سقوط رژیم سوری دست‌کم در برخی از ایالات قلمروی مغول، بویژه در گوجرات، جایی که میرزا عزیز کوکا، برادر شیری اکبر، آنها را تعقیب می کرد، ادامه داشته‌اند، در حالی که خان خانان عبد الرحیم مهدویون را راحت گذاشته بود. اورنگ زیب نیز گروه‌های باقی‌مانده کوچک مهدویون را مورد تهاجم قرار داد، ولی گروه‌های کوچکتر وابسته به آن گروه‌ها، به ویژه در دکن و سند تا امروز حیات دارند.

تأثیر کلی مهدویون و آرمانهای آنان روی ادبیات و سیاست در اوایل دوره مغول هنوز هم نیاز به بررسیهای بیشتری دارد. قابل تعمق است که یکی از شعرا در گویشی ایالتی، یعنی در گویش پورابی، ملک محمد یعیسی «۱» بوده است که به عنوان شاگرد یکی از رهبران مهدوی دوره خود، یعنی برهان الدین از کلپی «۲»، (ف. ۱۵۶۲- ۱۵۶۳) از اعتبار برخوردار بوده است. درست در همان زمان نخستین شاعر معروف مذهبی در سند، قادی قادان «۳» از سهوان «۴»، (ف. ۱۵۵۱ م.) دعای کوتاهش را تألیف کرد؛ به طوری که برخی از منابع ادعا می‌کنند او نیز باید مهدوی بوده باشد. البته نمی‌توان به طور یقین اظهار داشت که آیا به کار بردن اصطلاح دایره در ابیاتش اشاره‌ای به آن دارد یا خیر.

روشنیه «۵»

جنبش دیگری نیز باید از تفکرات پیش از آغاز سده جدید، در دوره حکومت اکبر، برای یک هزاره جدید در حرکت بوده باشد. این جنبش روشنیه است که براساس پیر روشن «۶»، بایزید انصاری که مخالفانش او را پیر تاریک «۷» می‌نامیدند نامگذاری شده است. جنبشی را که او هدایت می کرد در ضربه پذیرترین گوشه قلمروی مغول، یعنی در افغانستان به وجود آمد.

---

(۱). Mal ikMuhammadJa'isi.

(۲). Kalpi.

(۳). QadiQadan.

(۴). Sehwan.

(۵). Raushaniyya.

(۶). Pir -iraushan.

(۷). Pir -tarik.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۱

بایزید از وزیرستان «۱» آمد و در ۴۰ سالگی مردم را فراخواند تا از او پیروی کنند. درباره اصل و منشأ عقاید او نظریه‌های کاملا متفاوتی وجود دارد. برخی از علما در آن شکلی از خود آگاهی ملی پاتانی را می‌بینند (و احتمالا همین ماده منفجره سیاسی بوده است که اکبر را عصبی کرده بود). دیگران روشنیه را جنبشی پدید آمده از عرفان تصور کرده‌اند- چون در عرفان نیز در واقع جنبشهایی وجود دارد که از نظر سیاسی و حتی نظامی فعال بوده‌اند- و نزدیک به آغاز هزاره جدید باید آرمانهای هزار ساله با آرمانهای عرفانی و مردمی آمیخته شده باشند. شاید نیز باید به نفوذ اسماعیلیان فکر شود که یکی از مراکز آنها- جایی که فیلسوف بزرگ قرون وسطا، شاعر و مبلغ مذهبی ناصر خسرو (وفات پس از ۱۰۷۲) سالها در آنجا زیسته و مدفون است- بدخشان شمالی

بوده است، همان زبانه باریک کوهستان که به چیترال می‌پیوندد و گذرگاه افغانستان به تاجیکستان امروزی را شکل می‌دهد. شاید که در آن زمان گروه کوچک وابسته‌ای از اسماعیلیان در هونزا «۲» وجود داشته‌اند.

در هر حال طریقی را که پیر روشن نشان می‌داد بیشتر از همه به راه تصوف شباهت داشت. این راه آغاز شده با پیروی از شریعت به سوی طریقت و سپس حقیقت پیش می‌رود، و با آنچه نزد روشنیه یاد خداوند منظور داشته می‌شود چیزی که در عرفان معمولی آخرین مرحله را نمایش می‌دهد پی می‌گیرد.

معرفت، در عرفان برای روشنیه به معنی شناخت خداوند در همه جاست، در حالی که قربت، نزدیکی، به معنی خدا را شناختن و درک کردن است. وصلت، به هم پیوستن رها کردن تمام چیزهای دنیوی است.

توحید، مثل آنچه که در اسلام معمولی است به معنی خدا را یکتا دانستن نیست، بلکه بیشتر، به معنی وصل شدن به خداوند است. هشتمین مرحله و فقط مرحله مختص به روشنیه، سکونت، ساکن و بی‌حرکت شدن است که به معنی، به دست آوردن قدرت برای پخش خصلت خداوند است.

بایزید که مدعی بود به وسیله خضر «۳»، پیغمبر پر راز و رمز، وقف این طریقت شده است، مرشد کامل است و همان‌گونه که رسم مهدویه بوده مردم را به وسیله دهیکر ساکت و خاموش و با دلسوزی برای فقرا جذب می‌کرده است؛ پیروان او نیز مانند صوفیان گوشه‌نشینی ۴۰ روزه را تمرین می‌کردند. از تنشهای اجتناب‌ناپذیر بین این جنبه‌های عرفانی و اسلامی جنبش و اخلاق قوی بسیار نافذ پاتان‌ها مشکلاتی به وجود آمده‌اند. ولی قدرت جاذبه روشنیه زیاد بود و اکبر بهترین ژنرال خود راجه‌مان سینگ را برای جنگ به منطقه مرزی شمال غربی که در خطر بود، اعزام کرد. بایزید در سال ۱۵۷۵ درگذشت، ولی جنگ، با جانشینانش ادامه یافت. در سال ۱۵۸۵ جلال «۴»، پسر بایزید بر منطقه بزرگی تسلط یافت و تا

---

(۱). Waziristan.

(۲). Hunza.

(۳). Khidr.

(۴). Jalala.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۲

حدود سال ۱۶۰۰ پیش از اینکه مغولان بالاخره این منطقه را اشغال کنند، این وضع ادامه یافت. امروزه هنوز هم در محل جریان مشترک دو رود ایندوس، و کابل، نزدیک آتوک، دو صخره بدهیبت را می‌توان در میان جریان آب، جایی که آخرین جنگجویان باید غرق شده باشند، نشان داد.

اما با وجود اینکه جنبش سیاسی روشنیه به کلی از بین رفت- اثری از بایزید زنده ماند: مقاله‌ای از او برای ادبی کردن زبان پشتو، زبان موطنش.

یکی از نواده‌های بایزید در حکومت مغولان منصب‌دار شد و در حین دوره نفوذش در دکن، عیدگاه وسیعی، یعنی تأسیسات روباز وسیعی برای عبادت در اعیاد، در شهر برهان‌پور احداث کرد. (۱)

نقطوی‌ها «۱»

تاکنون درباره نقطوی‌ها که به وسیله بدائونی، کوتاه، ولی تند و تیز مورد انتقاد قرار می‌گیرند، چیز زیادی معلوم نشده است. (۱) آنها خود را به محمود پسخوانی (ف. ۱۴۲۸ در ایران) نسبت می‌دهند که تشریفات مذهبی اسلامی و انواع مذاهب دیگر را رد کرده

و ادعا نموده است که امامت تداوم دارد. او خودش مهدی موعود است- مثل سید محمد که ذکرش قبلا- رفت- چون پس از گذشت نخستین ۹۰۰ سال، برتری عرب و آنچه عربی است به پایان رسیده است؛ حال برتری ایرانیان آشکار می‌شود.

تعلیمات او مبتنی بر این است که انسان از یک نقطه خاک به وجود آمده است که در وجود و عدم وجود دایمی، در طول هزاران سال تکامل یافته است، تفکری که می‌توانسته است از ابیات جلال الدین رومی در مثنوی، مشتق شده باشد:

بنگر، که به عنوان سنگ مردم و به عنوان گیاه برخاستم ... فکر اینکه تمام موجودات اصل و منشئی یکسان دارند و همه جهان در اصل از موجوداتی هم قوم تشکیل شده است، طبیعتا باعث نوعی احساس یگانگی می‌شود که با توجه به آن شریفی آملی دوست جهانگیر گفته است: «کسی که دیگری را بیازارد، خود را آزرده است»؛ فکری که شاید روی صلح کل اکبر نیز اثر گذاشته است. گذشته از این برخی از تصورات عارفانه نقطوی‌ها نیز مثل تفکرات شیعه بیش از همه به تصورات اسماعیلیان نزدیک هستند. ولی تعالیم آنها در مورد ابدیت جهان و عدم اعتقاد به روز رستاخیز به تعالیم فلاسفه نزدیکتر است.

نقطوی‌ها در ایران در زمان حکومت شاه طهماسب تحت پیگرد قرار گرفتند و در سال ۱۵۹۲ شاه

---

(۱) Nuqtawi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۳

عباس دستور کشتار آنها را داد. ولی شریفی آملی رهبر نقطوی‌های زمان او، در سال ۱۵۷۶ به دربار اکبر رفته بود و منصبی ۱۰۰۰ ذاتی دریافت داشته بود. پیروانش او را به عنوان مجدد، تجدیدکننده سده تلقی می‌کردند؛ البته در ارتباط با او تجدیدکننده هزاره، چون سال ۱۰۰۰ براساس گاه‌نگار اسلامی نزدیک بود، اکبر ظاهرا تحت تأثیر او قرار گرفته بود و جهانگیر او را از محارم خود می‌دانست؛ وی بلافاصله پس از به تخت نشستن جهانگیر منصبی ۲۵۰۰ ذاتی دریافت داشت. ولی به نظر می‌رسد که بعدا نفوذ نقطوی‌ها از بین رفته است.

گروه‌های شیعه

اسماعیلیان «۱»

در شمال غربی شبه قاره هند، از آغاز دومین هزاره میلادی، بدوا ترک‌های سنی و پاتان‌ها حکومت کرده‌اند، ولی ظاهرا گروه‌های کوچکی هم از مسلمانان شیعه وجود داشته است. منابع قرن ۱۳ و ۱۴ گاه از اباحاتیان «۲»، افراطیون صحبت می‌کنند که یک خط مذهبی رسمی را دنبال نمی‌کردند و به همین سبب تحت پیگرد بودند. شاید اینها پیروان اسماعیلیه بودند که مبلغان آنها در قرن ۱۲ پس از اینکه هنگام جانشینی المستنصر «۳» خلیفه فاطمی در مصر (۱۰۳۰- ۱۰۹۴) نفاق به وجود آمده بود، به گوجرات و سند رسیده بودند. (۱)

بخش بزرگی از یک گروه- نزاریه‌ها «۴» که بعدا خوجائی‌ها «۵» و اکنون آقاخانی‌ها «۶» نامیده می‌شوند- در شرق ایران و همچنین در سند و کوتچ «۷» زندگی می‌کرد، در حالی که گروه دیگری که از طریق یمن به هند آمد به عنوان بوهوراها «۸»، «تجار»، معروفیت پیدا کرد. آنها تا قرن ۲۰ ارتباطشان را با گروه‌های بسیار کوچکتری در یمن حفظ کردند. گروه‌های کوچکتر وابسته‌ای نیز به وجود آمدند که در میان آنها «ساتپانتی» ها «۹» که در اوایل قرن ۱۶ در برهان‌پور شکل گرفتند به ویژه جالب توجه هستند، چون در مورد آنان تفکرات و مفاهیم اسلامی هندی شده به طرزی شگفت‌آور از حد تجاوز می‌کند- مثلا حضرت

---

(۱). Ismaili.

(۲). ibahatiyan.

(۳). al-Mustansir.

(۴). Nizari.

(۵). Khoja.

(۶). Agakhani.

(۷). Cutch.

(۸). Bohora.

(۹). Satpanthi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۴

علی (ع) اولین امام شیعه به عنوان دهمین اواتار ویشنوس «۱» محترم شمرده می‌شد. آنها به طوری که از مدارک ادبی استنباط می‌شود به نظر می‌رسد که با عرفان در ارتباطی تنگاتنگ بوده باشند. با وجود اینکه از گروه‌های مختلف اسماعیلیه در وقایع رسمی چیزی زیادی خوانده نمی‌شود، ولی به نظر می‌رسد که به وجود آنان به ویژه در دوره حکومت اورنگ زیب به عنوان تهدیدی برای تعالیم مطلق نگریسته شده است.

در این باره مدرکی بایگانی شده به عنوان فرمان در دوره این فرمانروا به گوجرات فرستاده شده است: (۲)

دستور برای وضعیت لغو آیینهای ممنوعه

بدین‌وسیله به اطلاع کارمندان مسئول ایالت احمد آباد، گوهر سرزمینهای عالم، می‌رسد که اینک مسئولیت اداره لغو کننده آیینهای ممنوعه در ایالت مذکور طبق دستور والا مقام از xy به yx واگذار شده است که باید وظایف و مسئولیتهای معمول در آن استان را درست و صحیح اجرا کند.

او نبایـد هوشیاری و مراقبت خود را در مورد کوچک‌ترین موضوع از دست دهـد. او باید در حد ضـرورت سـختگیرانه عمل کند تا انواع مـذاهب ممنوعه را طبق قوانین مقـدس روشـنگر لغو نمایـد. او باید یک امام و یک مؤذن متعصب برای مسـجد احداث شده به وسیله فرقه اسماعیلیه تعیین کند. او باید دقت کند که وسایل ممنوعه و نوشابه‌های سکرآور مورد استفاده قرار نگیرند. او باید از این فرقه تعهد بگیرد که ادعاهای غلط این مردم را رد نمایند. مسئولیت وضع یاد شده بدین‌وسیله به شخص نامبرده در بالا واگذار شده است.

وظایف و قوانین سنتی این پست حق اوست. (اشخاص مورد نظر) باید بدانند که او در این زمینه دستورات اکید خواهد داد.

اورنگ زیب، همان‌طور که می‌بینیم کوشیده است در گوجرات علیه اسماعیلیه اقدام کند. او در سال (۱۶۸۸- ۱۶۸۹ م.) سید شاهجی «۲»، یکی از رهبران ثروتمند اسماعیلیه را از احمد آباد به دربارش احضار کرد؛ ولی او خودکشی کرد و عمل او منجر به شورشهایی در ایالت شد که حاکم ایالت با خونریزیهای زیاد آنها را فرونشاند.

زمـان کاملاـ کوتاهی پیش از فروپاشـی قلمروی مغول در سال ۱۸۵۷، در تاریـخ فرقه اسـماعیلیه نیز تغییری ایجاد شـد- رهبر نزاری- خوجه- اسـماعیلیان که خود را آقا خان نامیـده بود در سال ۱۸۳۹ م. از ایران به بمبئی آمـد و در آنجا مستقر شـد و به وسیله طرح دعوی در دادگاه به عنوان رهبر قانونی فرقه اسـماعیلیه به رسـمیت شـناخته شد. سلطان محمد سوم، آقا خان معروف (ف. ۱۹۵۹) که بعدا اجتماعش را به

(۱).AvatarVishnus.

(۲).Shahjee.

یک اجتماع مدرن تبدیل کرد، نوه او بود.

نوربخشی‌ها «۱»

نوربخشی‌ها در کشمیر گروه دیگری با اصل و منشأ شیعه بودند. بانی آنها از سنت صوفی سید علی همدانی (ف. ۱۳۸۵) که با موفقیت ارزش و اهمیت خود را در کشمیر نشان داده بود. سید محمد نوربخش (ف. ۱۴۶۴) ادعا کرد که خلیفه مسلمین است و به سبب همین ادعاهای سیاسی به وسیله شاهرخ از سلسله تیموریان به زندان افتاد. براساس تصور نوربخش امام جماعت باید نه فقط از فرزندان علی (ع) و فاطمه (س) باشد، بلکه علاوه بر این باید ولی، بنده نیک خدا هم باشد.

نوربخشی‌ها ۲۰ سال پس از مرگ بنیانگذارشان در سال ۱۴۸۴، به کشمیر رسیدند و عده زیادی از اعضای طوایف چاک «۲» به آنها پیوستند. بدین‌ترتیب تنشهایی دایمی بین آنها و سیدهای حنفی که قشر مرفه مسلمانان را در کشمیر تشکیل می‌دادند، به وجود آمد.

زمانی که میرزا حیدر دوقلات، پسرعموی بابر، در سال ۱۵۴۱ کشمیر را فتح کرد، عقیده داشت که نوربخشی‌ها کافر واقعی هستند و کتاب مقدس‌شان الفقه و الاحوط «۳»، جامع‌ترین احکام شرع، مجموعه‌ای از لامذهبی و کفر است. میرزا حیدر، سنی متعصب در ادامه می‌گوید:

خیلی از آنها را که در کشمیر تابع این کفار بودند به دین قانونی آوردم، چه می‌خواستند چه نمی‌خواستند، عده زیادی را هم کشتم. برخی از آنها به تصوف پناه بردند، ولی صوفی واقعی نیستند.

امروزه گروه‌های کوچک نوربخشی دیگر در کشمیر زندگی نمی‌کنند؛ ولی در تاریخ مغول به نظر نمی‌رسد که نقش بزرگی را ایفا کرده باشند.

شیعه دوازده امامی

پس از آنکه شاه اسماعیل صفوی در سال ۱۵۰۱ شیعه را مذهب رسمی در ایران اعلام کرد، شیعه دوازده امامی در هند نقش بزرگی را آغاز کرد؛ البته در شاه‌نشین دکن از اواسط قرن ۱۵ گروه‌های مقتدر شیعه وجود داشت، چون نواده‌های صوفی مرشد شاه نعمت اللّه کرمانی در آنجا نفوذ داشتند و در ضمن عده‌ای از علمای شیعه نیز به آنجا مهاجرت کرده بودند. بعدها فرمانروایان بیجاپور و گلکند دست‌کم بعضا

(۱).Nurbakhshi.

(۲).chak.

(۳).al-fiqhal-ahwat.

شیعه شدند، چیزی که تنش میان شمال بخصوص سنی و شهرهای ناحیه دکن را تشدید کرد. با این وصف رفتار مذهبی همایون هرگز به طور کامل روشن نشده است. او در طول اقامتش در ایران شیعه را پذیرفته و از مهم‌ترین زیارتگاه‌های شیعه دیدن کرده بود

تا شاه طهماسب از او خوشش آید. ولی در اشاعه عقاید شیعه در قلمروی مغول شاعران ایرانی و هنرمندانی که اینک به هند سرازیر شده بودند بیشتر از همه نقش داشته‌اند.

ما در آغاز دوره مغول یک شخص شیعه را به عنوان مهم‌ترین رهبر سیاسی می‌یابیم، او بایرام خان بود که همایون به لطف زحمات او توانست قلمروی هندی‌اش را پس بگیرد. ولی به نظر می‌رسد که بایرام خان، به طوری که بدائونی می‌نویسد، با وجود اینکه در لشکرکشی علم امامان را برافراشته بود، در اختلاف نظر و عقاید زیاد پیشی جسته باشد. نظر و عقیده مذهبی پسرش خان خانان عبد الرحیم مورد تردید قطعی هم‌عصران بود.

زمانی که اکبر عالم شیعه نور اللّه شوشتری، را قاضی القضات لاهور کرد، کار تازه بزرگی انجام داد؛ حتی بدائونی با مخالفتش علیه هرچیزی که بی‌نقص سنی نبود، قاضی متدین را که تعدادی آثار جالب توجه، در میان آنها از جمله اثر به ویژه مهمش مجالس المؤمنین «۱»، را نوشته بود ستوده است. این اثر شامل شرح احوال تمام نویسندگان و شاعران مشهور ایران و کشورهای همجوارش است که او همه را شیعه می‌دید؛ آنها به دلایل واقعی تقیه «۲» می‌کردند، چون آنها در محیط سنی از تعقیب هراس داشتند. این از نظر تاریخی تثبیت شده نیست؛ ولی تأثرآور است که شوشتری خودش هم متهم به تقیه شده است. جهانگیر در سال ۱۶۱۰ بدون هرگونه دلیل واقعا مستدلی دستور مرگ او را به ضرب تازیانه صادر کرد؛ بدین ترتیب او سومین شهید شیعه شد.

البته یک سال بعد رفتار فرمانروا در مورد شیعه کمی تغییر کرد، چون نورجهان، ملکه جدید ایرانی او طبعا از گرایشهای شیعی حمایت می‌کرد. این شاید بیزاری گروه نقشبندی را از رژیم تشدید کرد. یک دهه بعد هنگام درگیری میان نوه‌های جهانگیر بر سر جانشینی، داراشکوه به وسیله شیعیان و اورنگ زیب به وسیله سنی‌ها که او را به عنوان مدافع سرسخت آیین قانونمند سنی محسوب می‌داشتند، حمایت شدند.

در همان زمان تنشهای بین سنی‌ها و شیعیان که قبلا در قلمروی شاه‌نشین دکن به وجود آمده بود در قلمروی مغول شدیدتر شد، عوامل تورانی و ایرانی موافق نجبای سنی بودند که اکثرا با اصل و منشأ آسیای مرکزی و ترکی و نجبای شیعه همواره مقتدرتر می‌شدند. این تنشها که اختلافات قومی هم به

---

(۱) majalisal -mu'minin.

(۲) taqiya.

آنها اضافه می‌شدند، ساختار داخلی قلمروی بعدی مغول را از بین بردند.

آنها در دوره حکومت فرمانروایان ضعیف بعد از مرگ اورنگ زیب نیز نقشی بر عهده داشتند و در لشکرکشی نادر شاه به دهلی باعث فاجعه شدند. سپس دربار شاهزادگان اکثرا شیعه آواده با فیض آباد، پایتخت و بعدا لکنو و نوابهای شیعه که از سال ۱۸۱۹ شاهان آواده بودند به هم پیوستند و یک فرهنگ شیعه تمام عیار را پدید آوردند. آنها به عده زیادی از شاعران و علمای شیعه پناه دادند، در حالی که دهلی با وجود اینکه مقر رسمی فرمانروای مغول بود، نقش فرهنگی‌اش را در حد بسیار زیاد از دست داده بود.

در آواده و سایر ایالات بعضا شیعه بناهای باشکوهی، مثل تکیه‌هایی که برای مراسم عزاداری ماه محرم ضروری بودند، احداث شدند و در لکنو هنر مرثیه، خواندن اشعار سوزناک در مرگ امام حسین (ع) نوه پیغمبر پدید آمد؛ حتی روزهای تولد ۱۲ امام در آنجا باشکوه و جلال جشن گرفته می‌شد.

راه افتادن دسته‌ها در ماه محرم که اورنگ زیب در سال ۱۶۹۸ آن را ممنوع اعلام کرد و امروزه در بیشتر شهرهای شبه قاره هند قابل مشاهده است، غالبا منجر به تنشهای دسته جمعی می‌شد؛ این مراسم در حیدر آباد دکن به نوعی کارناوال تبدیل شده بود. این

گردهمایی در ۱۰ روز اول ماه محرم همراه با مرثیه‌خوانی و عبادت در همه جاهایی که مسلمانان هندی و پاکستانی زندگی می‌کنند حفظ شده است و حتی در لندن و نیویورک هم این مراسم برگزار می‌شود.

تصوف

تصاویر از دوره مغول غالبا دراویشی، را نشان می‌دهند که شیر یا خرسی را طناب به دست همراه دارند؛ گاه پوست حیوانی را بر تن و کلاه‌های عجیبی بر سر دارند و اکثرا گوشواره بر گوش و النگوهایی به دست می‌کنند. گاه و بیگاه روی دستها اثر داغ گردی دارند که گواه بر آگاهی آنها از راز مراسم مذهبی است. آنها قاعدتا کاسه‌ای همراه، و عصایی که در بالا به چنگکی ختم می‌شود در دست دارند که نشستن و ایستادن را آسانتر می‌کند. ولی در تصاویر دیگری مردان پیری در لباسهای بلند با عمامه‌ای شایسته و برازنده دیده می‌شوند. آنها در بعضی از تصاویر گاه مثل جوکی‌ها با شالی به کمر و ساق پا بسته که نشستن با زانوان جمع کرده و به داخل کشیده را آسانتر می‌کند، نشسته‌اند. و در تصاویر دیگری آنها را از خود بی‌خود شده، در رقصی چرخشی می‌بینیم، در حالی که آستینهای بلند لباده‌شان یکسان با ریتم در هوا تکان می‌خورند.

تقریبا از نخستین مهاجرت گروه‌های مسلمان به هند، دراویشی از همه نوع وجود داشته است. کمی پس از سال ۹۰۰ الحلاج، عارف بغداد، از طریق گوجرات و سند- احتمالا ـ از طریق جاده ابریشم- به آسیای مرکزی نقل مکان کرد و نامش (غالبا نام پدری‌اش منصور) تا امروز در اشعار عارفانه صوفیان در شبه قاره طنین‌انداز است، چون منصور، شهید عشق به خداوند در سال ۹۲۲ در بغداد اعدام شد. بدین

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۸

ترتیب او در ادبیات هندو- مسلمان عاشقی شجاع می‌شود که به دست ملاهای قسی القلب وفادار به مقررات کشته شده است. (۱)

در اواسط قرن ۱۱ صوفیان به شمال غربی هند که غزنویان بر آن حاکم بودند، رسیدند؛ نخستین کتاب دستی مهم تصوف به فارسی را هجویری جولابی «۱» نوشته است که از شرق ایران به لاهور تبعید شده بود، جایی که مقبره‌اش تا به امروز مورد احترام است: در آنجا او را به داتا گنج بخش می‌شناسند و سالهای طولانی صوفیانی که از شمال غربی به شبه قاره می‌آمدند عادت داشتند با حضور بر سر قبر او برای ادامه نقل مکان و اقامت در سرزمین «از او کسب اجازه» بکنند.

در سده‌های بعدی عده زیادی از مردان خدا که به اخوتها و طریقتهای مختلف تعلق داشتند، وارد سرزمین شدند؛ از جمله چیشتی‌های عاشق شعر و موسیقی که اجمر مرکز آنان برای مغولان اهمیت به سزایی یافته بود و همچنین سهروردیه «۲» زیاد از حد منطقی که در سند و پنجاب و بنگال مرکز ثقل اولیه را داشت. علی همدانی، کبراویه «۳» را وارد کشمیر کرد که فردوسیه «۴»، شاخه‌ای از آن در بیهار و بنگال فعال بود. بابر در حین لشکرکشیهای پیروزمندانه‌اش از قبر همدانی در خوتالان «۵» دیدن کرد. شاطریه «۶» برای مدتی نقش بزرگی را در هند مرکزی ایفا نمود، در حالی که موسیقی و رقص نقشبندیه باید با مغولان در شبه قاره همواره با اهمیت‌تر می‌شد. به آنها گروه‌های کوچک بی‌شماری از ستایشگران دوستداران مسلم خداوند، شکلهای آمیخته‌ای با گروه‌های بهاکتی هندی اضافه می‌شدند، مختصر اینکه پس از آمدن بابر به هند تصویر رنگارنگی از طریقتهای عارفانه متفاوت در برابر او و همراهانش قرار داشت. تقریبا در همان زمان او الهیات عارفی «ابن عربی (۲) «۷»»، اندلسی (ف. ۱۲۴۰) پس از جر و بحثهای طولانی میان استادانی که پیشرو به رسمیت شناساندن خود بودند در هند اشاعه یافت. تعالیم او از وحدت وجود که غالبا به سادگی به عنوان یگانگی خدا و جهان یا تک اصلی جهان تلقی می‌شود بیش از همه به شعر در تمام زبانهای شبه قاره رنگ داد، و باعث استنادات جدید و نوشته‌های جامع‌تر علمای صوفی مسلک شد. حتی بدائونی خشک و زیاده از حد منطقی نیز به طوری که به شکلی غافلگیر کننده از کتاب نجات الرشید «۸» او دریافت می‌شود، پیرو استاد اعظم بوده است. (۳) ولی معروف‌ترین نماینده تعالیم

ابن عربی در هند محب اللّه از اللّه

---

(۱). HujwiriJullabi.

(۲). Suhrawardiyya.

(۳). Kubrawiyya.

(۴). Firdausiyya.

(۵). Khuttalan.

(۶). Shattariyya.

(۷). IbnArabi.

(۸). najatar -rashid.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۵۹

آباد بود که شاهزاده داراشکوه را بسیار ستوده است؛ البته همه نتوانستند خود را با تفکرات او همراه کنند و اورنگ زیب دستور داد که کتاب یکی از شاگردان او را به عنوان کفر بسوزانند.

خاندان بابر از مدتها پیش با نقشبندی‌ها که خود را به بهاء الدین نقشبندی مرحوم شده در سال ۱۳۸۹ در بخارا مربوط می‌دانستند، روابط داشته‌اند. مهم‌ترین جانشین او خواجه احرار (ف. ۱۴۹۰) یکی از قدرتمندترین مردان زمان خود در آسیای مرکزی بود که پدر بابر از مریدانش بود. بدین‌ترتیب اعضای خانواده با او به هند آمدند و بعضا با خانواده‌های مغول ازدواج کردند. (۴) بابر، رساله ولیدیه «۱»، (خواجه احرار) را شخصا به ترکی ترجمه کرد، چونکه او از این اثر مذهبی به خود قول شفای بیماری‌اش را داده بود. او در یک بیت شعر می‌نویسد:

حتی اگر هم جزو دراویش نباشم‌با این وصف از صمیم قلب به دراویش اعتقاد دارم.

نگو که مقام یک پادشاه دور از دراویش است-من یک پادشاهم، ولی غلام دراویشم! همایون پسر بابر خیلی زیاد تحت تأثیر گرامیداشت مقدسان بود. او از مدفن مقدس عبدل قدوس گانگهی «۲»، (ف. ۱۵۳۸) رهبر چیشتی دیدن کرد و در حین گشتهایش ضمن تبعید در ایران، موقعیت دیدار از تمام مقبره‌های قابل دستیابی را از دست نداد؛ او از مقبره عبد اللّه انصاری (ف. ۱۰۸۹) در گذرگاه نزدیک هرات دیدن کرد، نسخه ارزشمندی از دعاهای معروف این عالم مقدس بعدها به دست مغولان افتاد. او به دیدن اعلا الدوله السمنانی «۳»، (ف. ۱۳۳۶) رفت و فراموش نشود که از مقبره احمد جام (ف.

۱۱۴۱) که حمیده همسر جوانش از آن خاندان بود دیدن کرد. وقتی همایون در قندهار مستقر شد، صدقه‌هایی به دراویش داد (۱۵۵۴). البته عارفی که بیشتر از همه روی فرمانروا نفوذ داشت، شاه پهلول «۴» یا بهلول «۵» بود که ادعا می‌کرد اصل و نسب از فرید الدین عطار شاعر عرفانی بزرگ ایران دارد. شاه بهلول برای احضار ارواح و قدرتش برای بیرون راندن و طرد ارواح خبیثه معروف بود؛ او با قدرت اسامی خداوند که از طریق آنها، همان‌گونه که او تعلیم می‌داد، امکان تحت تأثیر قرار دادن ستارگان نیز وجود داشته، آشنا بوده است. همایون در سالهای نخستین خود پیرو وفادار او بود و از او اصول انتخاب روزها را برای

---

(۱). risala -iwalidiyye.

(۲). Ab dulQuddusGangohi.

(۳). Alaad -daulaas -simnani.

(۴). shahphul

(۵). Buhlul

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶۰

انجام مقاصـد، نماد رنگها، و خیلی چیزهای دیگر را فراگرفت. شاه بهلول به وسـیله هیندال برادر همایون به قتل رسـید، زیرا که او از نفوذش روی همایون هراس داشت؛ ولی به نظر می‌رسد همان‌طور که گلبدن در بین سـطرها اشاره می‌کند، دلایل دیگری هم نقشی را ایفا کرده باشـند. با وجود این نفوذ محمـد غوث گوالیوری (ف. ۱۵۶۲)، برادر شاه بهلول، بر عده زیادی از مسـلمانان خیلی بیشتر بـود و فرقه شـاطری که او نماینـده‌اش بـود به عنـوان مثال در برهـان‌پور مـدتهای مدیـد اثرگـذار بـوده است. محمـد غوث به عنوان شخصیت روحانی قدرتمند بانفوذ مورد ستایش بابر قرار گرفت. او ۱۲ سال در غاری از دنیا دوری گزید؛ سپس اثرش پنج گوهر را که هم به فارسـی و هم به عربی موجود است تـألیف کرد. این اثر که ترکیبی از عرفـان، ستاره‌شناسـی، تعـالیم سـحر، و اسـرار است گره‌اش می‌توانـد فقـط به دست شـخص آگاه به اسـرار گشوده شود. علی المتقی عالم روحانی بزرگ و نویسـنده مجموعه‌ای، قرنها مورد اسـتفاده از احـادیث، علیه محمـد غوث فتوا صـادر کرد، در حـالی که وجیه الـدین گوجراتی عـالم روحـانی دیگر نظری مثبت نسـبت به او داشت. اکبر ظاهرا توجه خاصی به مرد قدرتمند خداوند نداشته است- (۵) حقیقتی شگفت‌آور که هم بداؤنی و هم ابو الفضل اظهار داشته‌اند. ولی تانزن «۱» موسیقیدان محبوب اکبر از ستایشگران بزرگ محمد قائوت بود و کاملا ممکن است که مقبره زیبای او با دیوارهای سنگی شبکه‌ای پیچیده و دشوار و نرده‌های پنجره‌اش با تزئینات دانه تسبیحی از سنگ مرمر زرد رنگ به وسیله تانزن ساخته شـده باشـد که قبر ساده خودش فقط با چند قدم فاصـله از آن قرار گرفته است- چون موسـیقی بهترین راه برای حرکت دادن هندوها و مسلمانان به سوی تفاهم متقابل بود. (۶)

گفته می‌شود که اکبر به نوشته‌های شرف الدین مانری (ف. ۱۳۸۰)، صوفی بیهاری که تقدسی ساده و عاقلانه را تعلیم می‌داده‌اند، با علاقه‌ای خاص توجه کرده است؛ ولی او نیز مانند فرزندانش عاشق اشـعار عرفانی مولانا جلال الدین رومی بود که در اوایل قرن ۱۴ م. در هند معروفیت پیدا کرده بود، و در پایان قرن ۱۵ به طوری که یک نویسنده هندی گزارش می‌کند حتی مورد علاقه برهمنهای بنگالی نیز قرار گرفته است.

ولی اکبر بیشتر از همه جـذب چیشتی‌ها شـده بود. حتی فرمانروایان سلسـله‌های سـلطنتی پیش از مغولان احترام عمیقی برای روحانی چیشتی، نظام الدین اولیا (ف. ۱۳۲۵) از دهلی قایل بودنـد و مقبره‌اش مرکز قدرت روحانیون دهلی که هر مهمان رسـمی باید از آن دیدن می‌کرد باقی ماند، در حین دوره کوتاه حکومت همایون در دهلی، پیری رایس «۲» ژنرال ترک نیز به آنجا برده شد.

اکبر یک‌بار شخصا از مقبره فرید گنجی شکر، مرشد نظام الدین، در پاک پاتان در پنجاب دیدن کرد،

---

(۱). Tansen

(۲). PiriReis

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶۱

ولی مدفن مقدس معین الدین در اجمر سالها هدف اصـلی او بود. (۷) او نخستین بار در سال ۱۵۶۴ آمد و دیدارهای سال خود را از ۱۵۷۰ تا ۱۵۷۹ ادامه داد: سـپس دانیـال پسر به دنیا آمـده او در اجمر سـنت پـدر را برای مـدتی ادامه داد. وقتی که فرمانروا می‌آمد جشنهای بزرگی برپا می‌شدند، و

او هر روز طبق عـادتش، در آرامگـاه مقـدس بـا روحـانیون، علمـا، مردان صالـح گفت‌وگو می‌کرد، نشسـتهایی همراه با رقص انجام می‌گرفت، و خواننـدگان و نوازنـدگانی کـه هر کـدام در کـار خـود اسـتادی بی‌نظیر بودنـد بر شـریانهای قلـب زخمه می‌زدنـد و با

فریادهای شکوه‌آمیز و زار روح را می‌دریدند، و سکه‌های طلا و نقره مثل قطرات باران فرو می‌ریختند.

سماع دراویش: در قسمت بالای تصویر ردیفی از عالمان مذهبی متعصب، در پایین تصویر هندوهای متدین

اکبر از اشعار هندی که برخی از دراویش می‌خواندند لذت می‌برد و برای مکان پربرکت همیشه هدایای جدیدی آورده می‌شد: از جمله شمعدانهای عظیم مثل دیگهای بسیار بزرگ برای تغذیه زائران، جهانگیر نیز دیگی که از آن امکان سیر کردن ۵۰۰۰ نفر بود وقف آنجا کرده و هنوز هم هنگام عرس «۱»، مهمانی و جشن عروسی، در جشن مقدس در ۶ رجب سال قمری کوشیده می‌شود که آخرین دانه‌های قاشق برنج خورده شود. جهانگیر نه فقط این دیگ، بلکه یک طارمی نقره را هم به آنجا هدیه کرده است. به طوری که او در سال ۱۶۱۳ گزارش می‌کند هدایای زیادی هم از جهان‌آرا، دختر شاه جهان، زمانی که او از زخمهای سوختگی شدیدش بهبود یافته بود، به آنجا تقدیم شده است. اینکه اکبر در یک مینیاتور در جامه زرد طلایی رنگ چیشتی‌ها تصویر می‌شود، وابستگی شدید او را به این فرقه که پس از تولد جهانگیر شدیدتر نیز شده است نشان می‌دهد. (۸)

مقبره سالار مسعود در بهریچ «۲» نیز از جمله مدفنهای مقدس است که اکبر به آنجا سفر کرده، این دلاور جوان افسانه‌ساز باید نوه فرمانروای فاتح محمود غزنوی باشد که در جنگ علیه هندوها در سال ۱۰۳۳، در واقع در شب ازدواجش با بی‌بی فاطمه، کشته شده است. در حوالی بهریچ بعضا آیینی کاملا غیرمذهبی شکل پیدا کرده بود و این یکی از دلایل برای رد جشنهای مقدس از طرف مسلمانان جدی و وفادار به مقررات مذهبی بود و تمایل علنی اکبر به صوفیان دست‌کم از نظر دیدگاه‌های بیش از حد غیر متعصبشان مورد نکوهش آنان بود. در میان منتقدین احمد سرهندی که البته نخست در دوره حکومت جهانگیر علنی ظاهر شد، از همه مهم‌تر بود. او یک نقشبندی بود که مثل بیشتر اعضای این فرقه بیش از حد منطقی سیر پیشرفت علوم دینی‌اش را بدین‌وسیله آغاز کرد که علیه شیعیان رساله‌ای نوشت.

شکیبایی اکبر و تصورات مربوط به تداخل فلسفه و مذهبش به هیچ وجه با درک احمد از اسلام واقعی مطابقت نداشت. (۹) او به وسیله ۵۳۴ نامه بعضا کاملا- طولانی‌اش- غالبا به فارسی، ولی تعدادی هم به عربی- کوشیده است به شخصیتهای مسئول دربار خطراتی را که در چنین اختلاط مذاهبی وجود دارد خاطر نشان کند و آنها را به پیروی دقیق از پیغمبر فراخواند. این نامه‌ها بعدها به وسیله اصلاح‌طلبان در همه جای دنیای اسلام پراکنده و استفاده شد؛ آنها در ترجمه ترکی در سرزمین عثمانی و نیز در ترکیه جدید تأثیر به سزایی داشتند.

احمد سرهندی خود را مجددی «۳»، تجدیدکننده سده، می‌دید که باید در آغاز هر سده ظهور کند. حتی فراتر از این او مجدد الف ثانی «۴»، تجدیدکننده دومین هزاره، طبق گاه‌نگار اسلامی است که در پایان سال

---

(۱). urs.

(۲). Bahraich.

(۳). mujaddid.

(۴). mujaddid -ialf -ithani.

۱۵۹۱ آغاز شده است. او با تفکرات دسیسه‌آمیز جسورانه درباره مافوق طبیعه ارتباطی بین پیغمبر و خود به وجود آورد: محمد به احمد تبدیل شد. او علیه نفوذ روزافزون تفکرات ابن عربی نظریه‌ای مختص به خود پدید آورد که اجازه نمی‌داد به او مثل پیروان مرشد بزرگ، همه اوست گفته شود، بلکه باید گفته می‌شد، همه از اوست. او وحدت الشهود را جانشین وحدت الوجود کرد.

ادعاهای او زیاد بودند و جهانگیر که از انتقاد احمد به سیاست مذهبی پدرش اطلاع یافته بود دستور احضار او را داده و ذکر کرده است:

اکنون به من گزارش شده است که شخص خودستایی به نام شیخ احمد در سرهند تور شیادی و ریاکاری گسترده است و در آن عده زیادی به اصطلاح ستایشگر را صید کرده است و به هر ناحیه و شهری یکی از شاگردانش را که او خلیفه، جانشین، نامیده و به ویژه در تزیین دکان باز کرده (شیادی) و فروش علوم مذهبی و ریاکاری ماهر می‌داند، اعزام داشته است. او تعدادی داستانهای احمقانه برای شاگردان و پیروانش نوشته و در کتابی که او مکتوبات نامیده خلاصه کرده است. او در این مجموعه از هجویات مطالب غیرمفید زیادی نوشته است که انسانها را به سوی لا مذهبی و کمبود تقدس هدایت می کنند ...

بنابراین من دستور دادم که او را به دربار که بر عدالت تکیه دارد بیاورند. او طبق دستور آمد تا احترام خود را اثبات کند. در هر موردی که از او سؤال کردم نتوانست پاسخ عاقلانه‌ای دهد و با همه بی‌دانشی‌اش کاملا مغرور و از خود راضی به نظر رسید. من برای او بهتر دیدم که مدتی را در زندان اصلاحی، سپری کند تا بدین‌وسیله حرارت طبع گرم و سردرگمی مغزش را کمی خنک کند و هیجان مردم کمی تبخیر شود.

بدین‌ترتیب او به انیراعی سینگ- دالان «۱» سپرده شد و در قلعه گوالیور زندانی گردید. (۱۰)

ولی شیخ احمد در گوالیور قدرت عظیم الهی شاه را مشاهده کرد. او درست پس از یک سال آزاد شد.

در واقع جهانگیر با او دوستانه رفتار کرد و به او ۲۰۰۰ روپیه داد. او به نوشتن و موعظه ادامه داد تا اینکه در سال ۱۶۲۴ درگذشت. آرامگاه او در سرهند هنوز هم مورد بازدید مؤمنان است؛ اقبال نیز که برخی از تفکرات او را بسیار هیجان‌انگیز یافته، در سال ۱۹۲۳ به آنجا رفته است.

عده‌ای از هم‌عصران سرهندی در برابر او کاملا انتقادی بودند. عبدل حق محدث «۲»، محقق بزرگ آداب

---

(۱). Anira'isingh -Dalan.

(۲). Abdul -Haggmuhaddith.

و رسوم از دهلی که به قدریه «۱» نزدیک بود و یک سری آثار مهم در مورد موضوعات اسلامی نوشته است، از جمله آنان است. او اخبار الاخیار «۲»، شرح احوال نیکوکاران خود را در همان سالی که احمد سرهندی زندانی شد تقدیم جهانگیر کرد.

عبدل حق در میان ادعاهای سرهندی این ادعای او را که وی و سه اولادش مقام قیوم «۳»، (پاینده)، را دارند که در واقع یکی از نامهای خداوند است «۴» و نمی‌تواند برای یک مخلوق مورد استفاده قرار گیرد، پوچ و بی‌معنی یافته است؛ ولی این برای سرهندی بالاترین مقام ممکن روحی است که یک مؤمن پس از پیغمبر می‌تواند داشته باشد که در واقع بالاتر از مقام قطب «۵»، کسی که مدار کارها به وجود او باشد، یا محور کره زمین است. بدین‌ترتیب قیوم به اعتقاد سرهندی اثرگذار بر گردش کره زمین است.

ولی این یک اتفاق عجیب و غریب است که نادر شاه کمی پس از مرگ پیرمحمد زبیر، چهارمین و آخرین قیوم در سال ۱۷۳۹، دهلی را اشغال و بی‌رحمانه غارت کرده است، انگار که قدرت برکت و رحمت قیوم‌ها پایان یافته باشد. با این وصف تعیین اینکه نقش قیوم‌ها و بدین‌ترتیب نقشبندی‌ها بین سالهای ۱۶۲۴ و ۱۷۳۹ چه بوده است، دشوار می‌باشد. آثار نوشته شده‌ای به وسیله پیروان آنان، مثل روضة القیومیه «۶» که هنوز منتشر نشده است، فقط شرح زندگانی اولیا و مقدسین است و آثار تاریخی واقعی به حساب نمی‌آیند. بدین ترتیب روشن نیست که آیا اورنگ زیب مریدی از پیرمحمد معصوم، پسر سرهندی، بوده است یا خیر؟ این امکان وجود دارد. (۱۱)

ولی نقش نقشبندی‌ها در هند با اهمیت‌تر شده است. محمد نصیر عندلیب (ف. ۱۷۵۸)، مریدی از آخرین قیوم، در دهلی بنیانگذار طریق محمدیه «۷» هندی، یک جنبش بنیادگرای عرفانی شد که نخست علیه سیک‌های حاکم در پنجاب و بعدا علیه انگلیسی‌ها قد علم کرد. این جنبش موازی با سایر جنبشهای نامیده شده به عنوان طریق محمدیه، راه محمد، مثل زنوزیه «۸» و تیجانیه «۹» که تقریبا در همان زمان در خاور نزدیک و افریقا پدید آمدند، جریان یافت که همگی از فرقه‌های عرفانی به جوامعی جنگجو تبدیل شدند و علیه استعمار که همواره در حال قدرتمندتر شدن در بخشهای بزرگی از دنیای اسلامی بود، وارد عمل شدند.

---

(۱). Qadriyya.

(۲). akhbaral -akhyar.

(۳). qayyum.

(۴). سوره ۲، آیه ۱۵۵.

(۵). qutb.

(۶). raudatal -qayyumiyya.

(۷). ta riqamuhammadiyya.

(۸). Sanusiyya.

(۹). Tijaniyya.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶۵

ولی میر درد، پسر محمد نصیر عندلیب، نخستین شاعر بزرگ عرفانی به زبان اردو شد، و سایر شخصیتهایی که جزو نقشبندی‌ها بودند، در همان زمان در دهلی مقام مؤثر و نسبتا بالایی داشتند. شاه ولی اللّه پسر یک حقوقدان، شخصیتی بود که در تنظیم فتاوی عالمگیری همکاری داشته است. (۱۲) شاه ولی اللّه متولد سال ۱۷۰۳، سالهای زیادی را در مکه گذراند و پس از بازگشت به دهلی کوشید تا اسلام را نوسازی کند. او آگاه از اصول چهار فرقه عرفانی کوشیده است ثابت کند که همگی هم‌ارزش بوده‌اند و هر کدام دیدگاه معینی از تجربه روحی را برمی‌انگیخته‌اند. به عقیده او عین همین موضوع برای چهار مکتب سنتی حقوق اسلام معتبر است. شاه ولی اللّه علت وضع فلاکت‌بار مسلمانان هند را در عدم آگاهی از شالوده مذهبی فرهنگشان دیده است. او به وسیله ترجمه قرآن به فارسی، زبان روشنفکران، کوشیده است در رفع آن کمک کند. زیرا که او به حق معتقد بود که تفاسیر و فوق تفاسیر بی‌شمار در مورد قرآن مفهوم آن را بیشتر دشوار کرده‌اند. جالب توجه است که جهانگیر نسخه‌ای از قرآن با دست خط یاقوت را به یک صوفی در گوجرات که نواده دور شاه اعلم بزرگ بود، هدیه کرد و از او خواست که کتاب مقدس را به فارسی سلیس و ساده ترجمه کند. (۱۳)

حجت اللّه البلیغه «۱» اثر بزرگ عربی شاه ولی اللّه، که در آن می‌کوشد دلایل را برای مسلمانان هند روشن سازد، در حالی که به سوء اداره، مشکلات مالی، اهمال در مناطق روستایی، و خیلی چیزهای دیگر اشاره می‌کند. باید به خاطر داشت که حجت اللّه عنوانی نیز برای حضرت مهدی (ع) است و شاه ولی اللّه تردید نمی‌کند که با قائم الزمان، عنوانی مرتبط با حضرت مهدی (ع) را به خود اختصاص دهد. او ادعا کرده است که خداوند او را نماینده خود در ملامت کرده است؛ این بدین معنی است که او باید مسلمانان را برای گناهان و اشتباهاتشان نکوهش کند، کاری که او با زبان خودش انجام داده است! فیلسوفانی که استخوانهای ۲۰۰۰ ساله کهنه را می‌لیسند، به همان شیوه‌ای که صوفیان قرون وسطایی عمل کرده‌اند، مورد تهاجم قرار می‌گیرند؛ سربازان برای اخلاق بدشان ملامت می‌شوند، و اربابان برای بی‌تفاوتی‌شان در برابر تمام موقعیتهای بد، ولی صوفیان نیز از نکوهش او مصون نمی‌مانند:

دقیقا مثل میر درد، او نیز به صوفیان معجزه فروش دشنام می‌دهد و با انرژی با زیارت مدفنهای مقدس به ویژه مقبره سالار مسعود، مخالفت می‌کند- این چیزی جز بت‌پرستی نیست و اگر او جایی مناسب را در قرآن می‌یافت، تمام این اعمال را ممنوع می‌کرد. مهم است که عارف دهلی میل نداشت درویش نامیده شود- تفاوت دراویش مردمی که عقل و شعور بالایی هم نداشتند باید مورد تأکید قرار می‌گرفت.

برخی از اشارات شاه ولی اللّه تفکری منطقی را مثلا از معجزات برمی‌گیرند؛ ولی اگر او در تفسیر مرسوم

---

(۱). hujjatAllah -al -baligha.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶۶

از تجزیه شکل ماه «۱» ابهام داشته است، در قصیده پرهیجان عربی خود در ستایش از پیغمبر کاملا از نمونه‌های روایت شده پیروی می‌کند.

حکومت مغول- تا جایی که اصولا- حرفی برای گفتن داشت- از متفکر بزرگ کمک خواست و شاه ولی اللّه پیشنهاد کرد که افغان‌های سنی را علیه سیک‌ها در پنجاب و مارات‌ها در جنوب برای کمک فراخوانند، ولی این حامیان بدتر از دشمنان همه‌چیز را از بین بردند.

مظهر جآن جانان هوشیارترین نقشبندی در دهلی در سال ۱۷۸۱ به وسیله یک شیعه متعصب به قتل رسید، زیرا که یکی از مراسم عزاداری محرم را به تمسخر گرفته بود. ولی نفوذ اصلاح‌طلبان نقشبندی باز هم در هند، همچنان پس از فروپاشی حکومت مغول اثرگذار بود.

چیشتیه نیز همچنان دارای نقش بود. ولی در کنار این دو اجتماع تقریبا متضاد مذهبی، اجتماع دیگری نیز اهمیت پیدا کرده بود. به عبارت دیگر قادریه که از نظر تاریخی قدیمی‌ترین طریق تصوف بود. (۱۴)

این اجتماع به اسم واعظ عبدل قدیر الگیلانی از اهالی نزدیک دریای خزر نامگذاری شده بود که در بغداد به عنوان واعظ سیر پیشرفت موفقی داشته است. او در سال ۱۱۶۶ در آنجا درگذشته، پیروان او تفکراتش را در شرق و غرب اشاعه دادند که در نتیجه قادریه در همه جا در دنیای اسلامی یافت می‌شود. در هند قادریه نخستین پیروان را در جنوب یافت (هنوز هم تانجوره «۲» مرکز مهمی است)؛ در قلمروی بعدی مغول، قادری‌ها در قرن ۱۵ در سند و پنجاب جنوبی استقرار یافتند. قادریه در دوره جهانگیر اهمیت پیدا کرد.

چون میان میر «۳» اهل سند در دوره اکبر در لاهور مستقر شد و جهانگیر تحت تأثیر شخصیت مرد خدا دوست قرار گرفته بود. (۱۵) از این طریق داراشکوه، جوان با او ارتباط پیدا کرد؛ او بعدا شرح احوالی تقدیم مرشد مرحوم در سال ۱۶۳۵ کرد که همچنین شامل فصلی درباره خواهر مقدس میان میر، بی‌بی جمال خانم بود. مینیاتورهای زیادی میان میر را نشان می‌دهند که غالبا با شال بسته به کمر و زانوان جمع کرده و تسبیح در دستان کج و معوج در اثر آرتروز، تصویر شده است. داراشکوه و همچنین خواهرش جهان‌آرا مریدان مولا- شاه بدخشی جانشین میان میر شدند. مرد وفادار دیگری از مولا شاه به عنوان پیام‌آور بین او و شاه جهان در کشمیر، خدمت می‌کرد. ما تجسم جالب توجه از زندگی و تعالیم مرشدش، و همچنین مکاتبات شاهزاده خانم با او را مدیون این توکل بیگ هستیم. او برخی از رباعیات مولاشاه را عینا به فارسی نقل می‌کند:

---

(۱). سوره ۵۴، آیه ۱.

(۲). Tanjore.

(۳). MianMir.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶۷

وقتی که کیمیاگری خاک را به طلا مبدل می‌کند تو متحیر می‌شوی-

ولی خاک تو فقط فقر را به خداوند مبدل می‌کند.

زیرا که انسان به دریای حقیقت می‌افتد- سپس چه می‌شود او؟

چه می‌شود قطره‌ای از آب، وقتی به دریای عظیم می‌افتد؟ (۱۶)

قادریه پس از اعدام داراشکوه کمی در انزوا رفت، ولی شکلهای بیانی جدیدی در اشعار عرفانی گویشهای ناحیه‌ای به ویژه پنجابی پیدا کرد. سند و بلوچستان مراکز قادریه بودند، جایی که یادروز عبدل قدیر آن چنان جدی جشن گرفته می‌شده است که تمام ماه ربیع الثانی، چهارمین ماه قمری به سادگی غالبا یازده نامگذاری شده است، زیرا که یاد روز به روز یازدهم این ماه می‌افتاده است.

البته گروه‌ها و جریانات عرفانی زیاد دیگری در دوره مغول وجود داشته‌اند، ولی تنها یکی از آنها باید باز هم خیلی کوتاه نام برده شود: ریشی‌ها «۱» در کشمیر. کسی که یک‌بار سریناگار «۲» را دیده باشد، قبر بابا ریشی در گلمارگ «۳» را می‌شناسد که نزدیک چشمه یهلوم در جنگلهای معطر درختان سرو، در بلندی قرار دارد.

مؤمنان زیادی، همچنین هندوها، برای زیارت به آنجا می‌روند تا نذر و نیاز کنند، چیزی که قطعات پارچه گره زده به نرده پنجره گواه آن است. بابا ریشی جزو ریشی‌های مسلمان است که اکبر نیز با آنها رابطه داشته؛ بنیانگذار آن شخصی به نام نور الدین است که در سال ۱۵۸۹ این طریق مذهبی را به وجود آورده است. آنها سخت ریاضت می‌کشیدند، تمرین کنترل تنفس می‌کردند، درختان میوه می‌کاشتند، و صلح‌جویانه و فروتنانه از همنوعانشان مراقبت می‌کردند.

البته مسائل بی‌شماری در ارتباط با تأثیر متقابل صوفیسم و هندوئیسم هم در سطح ادبی و فلسفی (جایی که نفوذ قدرتمند ابن عربی قابل مشاهده است)، و هم در تدین مردمی که در آن برای خشم اصلاح‌طلبان، طرز فکرها، و آرمانهای هندوها و صوفیان اغلب تقریبا غیرقابل تفکیک درهم آمیخته‌اند، مطرح است. اینکه آیا برخی از نگاشته‌های عرفانی به وجود آمده در دوره مغول که در آنها عشق به زن در حد بسیار بالایی است ردی از مکتب مذهبی تانتریسم کشمیری دارد یا خیر، سؤالی است که هنوز هم مطرح است. (۱۷)

موضوعی که تاکنون درباره آن به صورتی گذرا صحبت شده، این است که تا چه حد تعالیم اشراقی «۴»، همان‌طور که به وسیله شهاب الدین السهروردی که در سال ۱۱۹۱ در آلپو به قتل رسیده تحول و تکامل

---

(۱). Rishi.

(۲). Srinagar.

(۳). golmarg.

(۴). ishraqi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۶۸

یافته، بر اسلام هندی تأثیر گذاشته است؛ چون بدائونی به چنین افکاری اشاره می‌کند و برخی چیزها در فروغ تفکرات مافوق طبیعه اکبر به نظر می‌آید که تحت تأثیر بینش سهروردی است: «هستی همانند نور است».

هرچه که هست، صوفیسم به نسبت زیاد در اسلام هند رسوخ کرده و حدود اواخر دوره مغول جشن مقدس عرس هم به وسیله معین الدین چیشتی و هم به وسیله عبدل قدیر گیلانی در لال قیلا، در دهلی برگزار شده است.

رسوم مذهبی

وقتی ما در سال ۱۹۸۰ در خلد آباد نزدیک آرامگاه اورنگ زیب پسر بچه‌ای را آراسته با زیور آلات زیاد نشسته دیدیم، به ما توضیح داده شد که این یک «بسم اللّه کادلهن» «۱»، داماد بسم اللّه است. یعنی که او برای نخستین بار با متن قرآن آشنا شده است. این عمل وقتی که کودک ۴ سال و ۴ ماه و ۴ روز سن دارد انجام می‌گیرد. به طفل اجازه داده می‌شود- پسر یا دختر- لوحی را که در روی آن جمله «به نام خداوند بخشنده مهربان» نوشته شده است (گاه با عسل) لیس بزند تا بدین‌وسیله متن قرآن را آسان بیاموزد. این رسم در دوره مغول نیز معمول بوده است. اکبر دستور داد این عمل در مورد سلیم جهانگیر انجام گیرد و او نیز بعدا دستور داد تا پسرانش همین عمل را انجام دهند.

اکبر در ۲۲ اکتبر سال ۱۵۷۳ دستور داد سه پسرش را ختنه کنند، با وجود اینکه همان‌طور که ابو الفضل می‌نویسد، باید اشاره کرده باشد:

قابل توجه است که باید اصرار بر این داشت بچه‌ها که به طور معمول از بار همه تعهدات مذهبی معاف شده‌اند، ختنه شوند! (۱)

اینکه جشنهای بزرگ مذهبی- جشن پایان روزه در آخرین روز ماه رمضان و جشن عید قربان در حین مراسم زیارت کعبه- باشکوه و جلال برگزار می‌شدند، روشن است. البته جشن عید قربان در هند همواره منجر به تنشهایی می‌شد، زیرا که ذبح هر نوع حیوان از نظر جینی‌ها مطلقا ممنوع بود و هندوها در حقیقت آن را به طور کل رد نمی‌کردند، ولی به شدت مخالف قربانی گاوها بودند، چیزی که همواره نیز پیش می‌آید.

البته سفر زیارت مکه یک وظیفه اصلی بود، ولی تعداد زایران محدود بود، چون سفر بسیار خطرناکی بود. اول اینکه سفر دریا در اقیانوس هند که بیشتر تحت تسلط پرتقالی‌ها بود، خطر داشت، دیگر اینکه

---

(۱). Basmalakadulhan.

سفر زمینی از طریق ایران از سال ۱۵۰۱ به نظر مناسب نمی‌رسید، چون از مناطق تحت حکومت شیعیان می‌گذشت، چیزی که برای برخی از سنی‌های بسیار متدین زیاد مأنوس نبود. بعضی از منصب‌داران مثل خان خانان عبد الرحیم کشتیهایی مختص سفر زیارت ساختند که در اختیار مسافران قرار می‌دادند.

ولی سفر زیارتی به مکه می‌توانسته نوعی مجازات برای راحت شدن از شر کارمندی که باعث ناخشنودی فرمانروا شده است، باشد. تبعید کامران پسر بابر به وسیله برادرش همایون نخستین نمونه این مجازات از دوره مغول است؛ نمونه‌های زیاد دیگری در پی آن آمده است؛ از جمله دو مقام مذهبی بلند مرتبه، صدر و الصدور عبدون نبی، و شیخ السلام مخدوم الملک در دوره حکومت اکبر که نمی‌توانستند همدیگر را تحمل کنند. گاه نیز زن یا مردی متدین مکه را برای اقامت در دوره پیری یا به عنوان مقری موقت برای اجتناب از فضای پردسیسه دربار انتخاب می‌کرده است، و سرانجام مکه محلی بود که می‌شد در آنجا علمایی از تمام دنیا را ملاقات کرد که به وسیله آنها امکان دستیابی به تازه‌هایی درباره جنبشهای مذهبی در شرق و غرب فراهم بود. اینکه تعدادی از خانمهای دربار مغول نیز در سال ۱۵۷۵ اقدام به سفر زیارتی کرده‌اند، موضوعی است که وقایع‌نگاران مفصل به آن اشاره کرده‌اند. شاهزاده خانم گلبدن و سلیمه همسر اکبر به اتفاق عده زیاد دیگری از زنان اصیل‌زاده ظاهرا از اقامت در شهر مقدس لذت زیادی برده‌اند؛ در هر حال مقامات مسئول اداری عثمانی که اداره امور حقوقی اماکن مقدس از سال ۱۵۱۶ تحت نظر آنان بود، از تعداد زیاد (و ظاهرا پرادعای) بازدیدکنندگان شکوه کرده‌اند و از اکبر تقاضای متوقف کردن تقسیم صدقات در مکه را داشتند. اکبر در آن زمان

به سرپرست کاروان زیارتی ۶۰۰ /۰۰۰ روپیه و علاوه بر آن ۱۲۰۰۰ دست لباس برای تقسیم میان شخصیتها داده است. خانمها در بازگشت دچار همه نوع عواقب بدی شده‌اند؛ (ولی سنگ معروف قدم‌گاه پیغمبر)، به اکبر- که ظاهرا در مورد سنن اسلامی خصمانه می‌اندیشید- به طوری که بداونی تعریف می‌کند، با احترام زیاد به استقبال یادبود مقدس رفت.

اگر اعیاد ماه رمضان و قربان در قرآن ثبت هستند، ولی جشنی در آن ذکر نشده، در شب بدر هشتمین ماه قمری، ماه شعبان، برگزار می‌شود: این شب، شب برات «۱» است که در آن بنا به باورهای قدیمی مردم سرنوشت سال نو نوشته می‌شود، و ظاهرا جشن قدیمی سال نو از دوره پیش از اسلام بر اساس تقویم شمسی است. این شب در محیطهای عربی به ندرت نام برده می‌شود، در حالی که در محیطهای ایرانی، و بیشتر در اشعار سنایی (ف. ۱۱۳۸) ستایش می‌شود. این شب با چراغانی و آتش بازی جشن گرفته می‌شده، می‌شود. جهانگیر توصیف می‌کند که چگونه دستور می‌داده دریاچه کوچک اجمر را در چنین شبی چراغانی کنند؛ البته متدینین خود را وقف عبادت و نیایش می‌کردند. بدیهی است که در این رویداد، شیرینیهای معینی تهیه و پخش می‌شده است. برای بعضی از متدینین شب برات، مثل شب قدر که در

---

(۱) Shab -ibarat.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۰

آن قرآن برای نخستین بار بشارت داده شده است، دارای اهمیت بود. (۲)

تولد حضرت پیغمبر در ۱۷ ربیع الاول، سومین ماه قمری، ظاهرا باشکوه و جلال ویژه برگزار نشده است. این روز از نظر صحت تاریخی علاوه بر این به عنوان روز درگذشت حضرت محمد (ص) تلقی شده است. در ضمن این موضوع در برخی از حوالی ایندو- پاکستان تا امروز هم وجود دارد و اشاره بداونی به اینکه به مناسبت آوردن نام و روح پیغمبر، غذا، خیرات و بین فقرا پول بخش می‌شده است، بیشتر اشاره به یک یادبود دارد. البته بتدریج این روز را همان‌گونه که در خاور نزدیک از چندین سده معمول بوده است به عنوان روز تولد پیغمبر اکرم تلقی کرده‌اند و آن را با چراغانی و سرودخوانی جشن گرفته‌اند.

شاعران به ویژه آنهایی که در گویشهای ناحیه‌ای شعر سروده‌اند، دست‌کم از قرن ۱۶ به بعد ابیات بی‌شماری درباره اعجاز پیغمبر سروده‌اند و با وجود اینکه بداونی ادعا می‌کند که اکبر نمی‌خواسته است اسم پیغمبر را بشنود، فیضی «۱»، شاعر دربارش قصیده‌های بزرگی به فارسی در ستایش پیغمبر نوشته است.

ولی شاعران مردمی، به ویژه در سند، مولودیهای کوتاهی برای حضرت پیغمبر که به عنوان تیمارگر محبوب روح ستایش می‌شود و شاعران در اشتیاق مدفن مقدسش در مدینه بوده‌اند، خوانده‌اند. (۳)

قدم‌گاه‌های پیغمبر نیز گردآوری می‌شده‌اند؛ به سنگ آورده شده با اثر پای حضرت محمد (ص) به وسیله خانمها از عربستان قبلا اشاره شد؛ و سنگهای مشابهی به نام قدم رسول، در سایر استانهای هند، مثلا در شرق بنگال، نیز وجود داشته است. در مناطق شیعه (مثلا در مول علی، حیدر آباد دکن) مردم به جای پای حضرت علی افتخار می‌کنند. از اثر به‌جا مانده بسیار مورد احترامی که اکنون بیشتر اماکن مقدس را تزیین می‌کند، یعنی موی حضرت محمد (ص)، تا جایی که من می‌بینم، چیزی در منابع گفته نشده است، با وجود اینکه چنین موهایی حفظ شده در بطریهای شیشه‌ای که در پارچه‌های ابریشمی خوابانده در مایعات معطر، پیچیده شدند، به طوری که گفته می‌شود از قرن ۱۶ در بیجاپور و روهری در سند یافت می‌شوند. بی‌اعتقادان و زنان اجازه مشاهده چنین مویی را ندارند.

مهم‌ترین فعالیت مذهبی- در کنار کپی کردن قرآن- ساختن مساجد بود. در هند از زمانهای خیلی قدیم این سخن که به پیغمبر نسبت داده می‌شود معروف بوده است: «هر کس که مسجد بسازد، حتی اگر به کوچکی آشیانه قطا «۲»، مرغ سنگخوار هم باشد،

خداوند برای او خانه‌ای در بهشت خواهد ساخت!» (۴)

طالع‌بینی در زندگی مغولان جای مهمی داشت که غالبا به وسیله هندوها انجام می‌گرفت. اورنگ زیب پس از به تخت نشستن دستور داد متخصصان مسلمان را جایگزین طالع‌بینان هندی کنند. به طور معمول هیچ چیز در واقعیت اینکه در هر تولدی سرنوشت شاهزادگان طبق ستارگان تعیین می‌شده و

---

(۱). Fayzi.

(۲). qata.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۱

عملا- هر گونه قدمی در زندگی یک فرمانروا، از جابه‌جایی به شهری دیگر گرفته تا آغاز ساخت یک بنا، بر اساس ستاره‌ها مقرر می‌شده، تغییر نیافته است. هر اثر مهم تاریخی طالع شاهزاده‌ای را داشت و میرزا غالب «۱»، در پایان دوره مغول، در مدیحه‌ای بلند به فارسی در ستایش از حضرت علی (ع) طالع خود را اضافه کرده است. (۵) شاه جهان نیز به عنوان صاحب قران، صاحب طالع نیک، یعنی نزدیک شدن دو سیاره مشتری و زحل در یک برج، معروف است. کنایه‌های مربوط به اصطلاحات تخصصی ستاره‌شناسی در همه جای شرح واقعه‌ها و اشعار یافت می‌شوند و برخی از ابیات بدون آگاهی از الفبای ستاره‌شناسی اصلا مفهوم نیستند. تنها وقتی بدانیم که قمر در عقرب، به معنی مصیبت است، می‌فهمیم که چرا شاعری معشوقه‌اش را با چنین اصطلاحی توصیف می‌کند: روی زیبای درخشان او در حلقه عقرب مانند زلف سیاه، نشان می‌دهد که این عشق فقط او را به فاجعه تهدید می‌کند.

فال‌نامه‌ها نیز در دوره مغول معروف بودند (۶) و این امر برای تعبیر خواب نیز معتبر است- خوابها در دوره مغول به همان اندازه مثل معمول در دنیای اسلام مهم بودند و می‌توانستند در تعیین حوادث آتی مفید واقع شوند. مثلا- جهانگیر وقتی خواب می‌بیند که پدرش از او برای میرزا عزیز کوکا (۷) که در گوالیور زندانی است تقاضای عفو می‌کند، او بلافاصله آزاد می‌شود. فال‌نامه‌ها مصور بودند و تصاویر آنها- غالبا با شکلها و صحنه‌هایی از داستانهای پیغمبر- متناسب با داستان تعبیر می‌شدند. به عنوان مثال در صحنه‌ای دیده می‌شود مردی که به وسیله شتری تعقیب می‌شود، می‌خواهد خود را به چاهی افکند که در آن اژدهاهایی در انتظارش هستند، بدین‌ترتیب این طالع نحسی است، خواننده آلمانی در اینجا فورا شعر فریدریش روکرت «۲» را پیش روی خود می‌بیند:

در سرزمین سوریه به راهی می‌رفت مردی‌افسار به دست هدایت می‌کرد شتری ...

موضوعی که ریشه در آداب و رسوم هندی دارد.

همایون به ویژه تمام و کمال به پیشگوییهای سرنوشت چشم دوخته بود. او از اسم سه سواری که به او برخورده بودند و سعادت، مراد، و دولت نام داشتند، در سال ۱۵۵۲ به این نتیجه رسید که فتح و پس گرفتن هند که آرزوی او بود، موفقیت‌آمیز خواهد بود. (۸) همچنین رسم قدیمی مغولی که با قرار دادن استخوان کتف گوسفندها یا غزالها در آتش آینده را پیشگویی می‌کردند، در دربار مغول معروف بوده است.

همایون در تمام طول زندگی‌اش خود را با مقررات دقیق، تطبیق داده است؛ و برای هر کار و هر رفتاری،

---

(۱). ghalib.

(۲). F .Rukert.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۲

روزی معین و ساعتی تعیین شده وجود داشته است. ولی انتخاب روز به وسیله همایون غیرعادی نبوده است؛ مردان و زنان متدین به

تقدس روز جمعه پایبند بوده‌اند. مثلاـ جهانگیر شب جمعه مشروب نمی‌نوشید، در حالی که یکی از امیرانش هر جمعه باید هزار سکه طلا خیر شیرینی‌جات برای عبدل قدیر الگیلانی می‌کرد. ولی روز چهارشنبه با آخرین چهارشنبه زندگی پیغمبر اکرم مرتبط است و مثلا بایرام خان هرگز فروگذار نمی‌کرد که چهارشنبه‌ها غسل کند و ریش خود را به قصد شهادت بتراشد.

گفته می‌شود، به دلیل آن بوده که او می‌خواسته خود را برای مرگ مورد انتظار در میدان جنگ آماده کند؛ زیرا شخص کشته شده در جهاد، شهید به شمار می‌آید. (۹) همان‌طور که اثری از شیخ عبدل حق دهلوی (ف. ۱۶۴۲) نشان می‌دهد، انتخاب روز در اسلام نیز معمول بوده است. (۱۰)

همایون بی‌توجهی مهمانانش را به ساعت تعیین شده تحمل نمی‌کرد؛ هرکس که اشتباها با پای چپ ابتدا وارد می‌گردید، بازگردانده می‌شد. خود او به این قانون پایبند بود و همواره همان‌طور که یک رسم کلی اسلامی است، با پای راست وارد می‌شده است. فرمانروای متدین هرگز نام خدا یا یکی از القاب زیبای او را در صورتی که تطهیر نبود به کار نمی‌برد. خانه همایون کاملا طبق اصول ستاره‌شناسی تقسیم‌بندی شده بود، به نحوی که در بخشهای دوازده‌گانه‌اش درباریان مطابق با صور فلکی نشسته بودند. به استثنای فرش همه‌چیز مطابق با ستارگان نظم یافته بود. اینکه در زمان خورشید گرفتگی مراسم مذهبی خاصی انجام می‌گرفت، صدقه داده می‌شد، و فرمانروا دستور وزن‌کشی خود را می‌داد تا عواید را بین فقرا تقسیم کنند، امری تقریبا بدیهی است.

پیشگویی را در کتابهای معینی جست‌وجو می‌کرده‌اند: سلاطین مغول نیز با میل، دیوان حافظ را ورق می‌زدند، تا آینده را ریشه‌یابی کنند. بدین‌ترتیب نسخه‌ای از دیوان حافظ اکنون در پاتنا- بانکی‌پور نگه‌داری می‌شود که حاشیه‌نویسی همایون و جهانگیر را دارد. آنها می‌نویسند که چگونه این یا آن بیت در زندگی آنان تحقق یافته یا آنها را همراهی کرده است. آیا همایون در آغاز بازگشتش به هند می‌توانسته، بیتی مناسب‌تر از این بیابد؟:

بجوی سعادت فرمانروایی را از مرغ شاهانه همایون و سایه‌اش‌چون کلاغ و غراب شاهپرهای تلاش و کوشش عظیم را ندارند! (۱۱)

سایه بال هما برای کسی که بر سرش افتد، فرمانروایی می‌آورد، و مناسبت نام همایون پیشگویی را به ویژه متناسب ساخته است.

دمیدن (به چیزی فوت کردن) نیز معمول بوده است: وقتی همایون از ایندوس گذشت و هلال ماه را دید، به اکبر کوچک دمید. (۱۲) هنوز هم وقتی که هلال ماه نخستین بار ظاهر می‌شود، دعای کوتاهی

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۳

خوانده و به انسانی زیبا یا طلا نگریسته می‌شود. اورنگ زیب از دمیدن سوره ۱۱۲ بر آب و سپس نوشیدن این آب، به عنوان داروی شفابخش نام می‌برد. (۱۳)

صفحه‌ای از دیوان حافظ با یادداشتهایی به خط همایون و جهانگیر

رسوم مذهبی، جادوی دیگری هم مثل دایره جادویی، در دربار مغول وجود داشته است. اکبر سه‌بار رختخواب همایون، پسر بیمارش را برگرداند تا بیماری ولیعهد را به خود منتقل کند. کمی بعد او بیمار شد و درگذشت، در حالی که پسرش بهبود پیدا کرد. پرویز، پسر جهانگیر نیز تقریبا صد سال بعد در سال ۱۶۲۱، مراسم مذهبی مشابهی را انجام داده است. (۱۴)

نکته بسیار جالب توجه (و برای ما کمی سرگرم‌کننده) تلاش آصف خان برای بی‌اثر کردن سحر و

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۴

افسون است: او هراس داشت که میرزا عزیز کوکا (که فقط از خاندان جهان متنفر بود) و دوستانش در زندان گوالیور علیه او جادوی سیاه کرده باشند. (۱۵) ولی از آنجا که هنگام آماده کردن یک سحر و افسون مؤثر باید از عمل جنسی و خوردن گوشت دوری شود، او دستور داده بود از زندانیان متشخص در گوالیور هر روز با مرغ و کبک پذیرایی کنند ...

و روشن است که ابو الفضل که به اکبر به عنوان انسانی کامل می‌نگریسته، به او قدرتهای ماوراء طبیعه مثل آفریدن باران یا اعجاز

شفا را نسبت می‌دهد.

این شور و حال که به قلمروی پرشکوه و جلال حال و هوایی خاص بخشیده است و در ادبیات و هنرهای زیبا یکسان می‌درخشد، همه جا در دربار مغول یافت می‌شود.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۵

زنان دربار

کارهای دولتی را به «جهان» واگذار کرده‌ام؛اگر روزانه یک لیتر شراب و نیم کیلو گوشتم را داشته باشم، من هم راضی هستم. جهانگیر (۱)

هند- مغول، اصولا هند برای خیلیها تاج محل است، آرامگاه سفید رنگی به سفیدی یاسمن که شاه جهان دستور داد برای همسرش ممتاز محل در آگرا بسازند. شاه جهان هرگز نتوانست درباره مرگ او تسلی پیدا کند. و بدین‌ترتیب ممتاز محل، برگزیده قصر، همسر محبوب ایدآلی شد، تصویری که با آنچه بازدیدکننده غربی از زندگی حرم یا از نقش زنان در دنیای اسلام برای خود مجسم می‌کند، بسیار فرق دارد.

البته ممتاز محل در این ارتباط تنها مورد در تاریخ هند- اسلامی نیست. وقایع تاریخی پر از اسناد و مدارکی در مورد بانوان دربار سلطنتی هستند که بیشتر از همسرانشان قدرت داشته‌اند و از حامیان معماری، هنر، و علم به شمار می‌رفته‌اند، همچنین در مذاکرات دولتی نیز نقش داشته‌اند و حق داشتند فرمانهایی صادر کنند و برای کمک به زندانیان و خیلی از چیزهای دیگر تلاش نمایند.

این برای سلسله‌های سلطنتی پیش از مغول یا همزمان با آنها نیز معتبر بود، سلطان ایلتوت میش از دهلی (دوره حکومت ۱۲۰۶- ۱۲۳۶) دخترش راضیه سلطانه را جانشین خود کرد که ۴ سال بر قلمرو حکومت کرد. در دوره حکومت شر شاه تعدادی زن اصیل بسیار فعال را می‌یابیم که به صورتی مؤثر در سیاست دخالت داشته‌اند. (۲) چند بی‌بی شجاع از احمدنگر که شخصا در جنگی شدید برای دفاع از قلعه شرکت داشتند و سربازانش را مشتاقانه به پایداری علیه مغولان تشویق و تهییج می‌کردند، سزاوار افتخار ویژه‌ای است. ولی او نیز مثل راضیه سلطانه قربانی حسادت افسران خود شد.

زنان نیز مثل فرمانروایان، در زمان حیات و پس از مرگشان مفتخر به عناوین افتخاری شده‌اند: حمیده،

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۶

مادر اکبر عنوان مریم مکانه، کسی که در جای مریم مقدس قرار دارد، را داشت؛ مان ماتی، دختر خوانده‌اش که یک راجپوتی از خاندان امبر بود و مادر جهانگیر می‌شود، مریم زمانه، مریم عصر خود نامیده می‌شد، در حالی که یوده بای، مادر شاه جهان که او نیز یک راجپوتی بود، عنوان بلقیس مکانه را داشت؛ بنابراین او تا حدی مقام بلقیس، ملکه صبا را داشته است، چیزی که با مقایسه‌های زیاد شاه جهان را در تناسب با سلیمان قرار می‌دهد. ممتاز محل که نام اصلی‌اش ارجمند بیگم بانو بود، علاوه بر این عنوان ملکه جهان و مهد علیا، گاهواره رفیع را داشت، در حالی که به دخترش جهان‌آرا عنوان صاحب الزمانه که ولی غالبا بیگم صاحب خوانده می‌شد داده شده بود (عنوانی که بعدا نیز نوه‌اش زینت النسأ دریافت داشته است).

برای درک نقش پراهمیت زنان در دربار مغول باید به یاد آورد که زنان در مناطق آسیای مرکزی که خاندان تیمور از آن منطقه ریشه داشته است، خیلی آزادتر و فعال‌تر از زنان در منطقه مرکز اسلام بوده‌اند.

شخصیت آلان کووا «۱»، جده اسطوره‌ای خاندان چنگیز نقش مهمی در تاریخچه مغولان بازی می‌کند و نور افسانه‌ای آلان کووا که او را احاطه کرده بود به وسیله ابو الفضل به تولد اکبر نیز انتقال داده شده است. آیا همسر اصلی تیمور، نخستین جد سلسله سلطنتی مغول، شخصیتی کاملا- مستقل نبوده است؟ (ناگفته نماند که تیمور برای هر کدام از زنانش که مونس او بودند، دستور

ساخت باغی ویژه داده است). در دوره‌های نه چندان دور نیز می‌توان از مادر بزرگ مادری بابر، ایسان دولت بیگم «۲»، (ف. ۱۵۰۵)، همسر یونس خان مغول نام برد. او پس از مرگ پدر بابر همه چیز را برای نوه‌اش سازماندهی کرد، اداره مناطق او را در آندیجان بر عهده گرفت و علیه دسیسه‌گران وارد عمل شد.

در تاکتیک و استراتژی کمتر زنی مثل مادر بزرگ من ایسان دولت بیگم وجود داشته است. او روشنفکر و سازمان‌دهنده خوبی بود. بیشتر کارها طبق محاسبه او نظم یافته بودند.

فراموش نشود که مادر بابر، غوتلوگ نگار بیگم (ف. ۱۵۰۵) دختر همین خانم فعال و همسر اصلی عمر شیخ میرزا، پسرش بابر را در خیلی از جنگها همراهی کرده است.

لیستهای بلند بالای اسامی سردرگم کننده برای خواننده، نشان می‌دهند که شاخه‌های مختلف تیموریان و چنگیزیان تا چه اندازه پایدار با هم منسوب بوده‌اند. از این‌رو شرحی که گلبدن دختر بابر در مورد جشن عارفانه همایون برادر ناتنی‌اش، در تاریخ ۱۹/ ۱۲/ ۱۵۳۸، می‌دهد، بسیار جالب توجه است؛

---

(۱). Alanquwa.

(۲). IsanDoulatBegum.

چون در این موقعیت همایون جوان که یک سال از فرمانروایی‌اش می‌گذشت ظاهرا تمام خاله‌ها، دختر خاله‌های درجه اول و دوم در دسترس، و برخی از خانمهای اصیل‌زاده را که آشنا هم نبودند، دعوت کرده بود، به نحوی که فقط در طرف راست او حدود ۸۷ خانم نشسته بودند، و در سمت چپ هم مطمئنا از این کم‌تر نبودند- همه با ظریف‌ترین زیور آلات و قطعا با کلاه‌های شیک بلند بر سر- در حالی که از غذای جشن لذت می‌برده‌اند، پرحرفی‌شان به گوش می‌رسیده است.

گلبدن که ما توصیف بامزه این صحنه را مدیونش هستیم، دختر بابر از دلدار بیگم بود که برای بابر از جمله شاهزاده هیندال را نیز به دنیا آورده است که همواره به گلبدن بسیار وابسته باقی ماند. هنگام فوت پدرش در سال ۱۵۳۰، گلبدن حدود ۸ سال داشته است. ولی وقایع بحرانی سالهای نخست بسیار خوب در ذهن کودک ۸ ساله اثر گذاشته‌اند، به نحوی که او ۱۰ سال بعد وقتی اکبر برادرزاده‌اش از او خواهش کرد که درباره زندگی پدرش شرحی بنویسد، تصویر زنده‌ای از زندگی ناآرامش تا نابینایی برادر ناتنی‌اش کامران را عرضه می‌دارد. سپس دست‌نویس ناتمام قطع می‌شود.

ما از گزارش گلبدن می‌آموزیم که همسران بی‌فرزند فرمانروایان یا آنهایی که فرزندانشان مرده بودند، غالبا برادرزادگان یا خواهرزادگان خود را به فرزندی قبول می‌کرده‌اند. بدین طریق روابط در هر حال پیچیده در درون وابستگان غیرقابل تشخیص‌تر می‌شده است، دست کم برای کسانی که بعدا به دنیا می‌آمده‌اند، و از آنجا که بابر سه دختر خود از دلدار بیگم را با اسامی ترکیبی با گل نامگذاری کرده است، تمیز دادن بین گلبرگ، گلچهره، و گلهای نسل بعدی همیشه هم آسان نیست. ولی گلبدن- که با خزر خان، مردی کم‌اهمیت ازدواج کرد- در رأس همه قرار دارد. او که بعدا سلیمه خواهرزاده‌اش را که یکی از همسران برادرزاده‌اش اکبر بود، همراه با گروهی از سایر خانمهای تیموری در سال ۱۵۷۵ در سفر زیارت به مکه همراهی کرد. (۳) او با بیش از ۸۰ سال در ۱۷ فوریه ۱۶۰۳ م. نقاب نیستی را به چهره کشید.

هر یک از دختران بابر و برخی از نوه‌هایش (نوه‌های دختر)، حتی اگر فقط برای اتحاد فامیل هم بود، نقشی در زندگی دربار داشته‌اند. به عنوان مثال، زندگی رقیه دختر هیندال، برادر گلبدن، جالب توجه است.

او نخستین همسر اکبر بود، ولی بی‌فرزند باقی ماند. او بود که بعدا مسئولیت تربیت خرم، شاه جهان آینده و نوه اکبر را بدوا بر عهده

داشته است.

ازدواج بابر با مبارکه «۱»، زنی از طایفه پاتانهای یوسف زهی که بعدا برای مغولان غالبا مشکلاتی فراهم آوردند، نشان می‌دهد که ازدواجها به دلایل سیاسی تا چه اندازه مهم بوده‌اند. او با این زن پاتان در سال ۱۵۱۹ ازدواج کرد، کاری که به اعتبار او در سرزمین کوهستانی افغانستان قدرت بخشید. (این همان سالی

---

(۱). Mubarika.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۸

بود که دلدار بیگم هیندال را به دنیا آورد). ولی مبارکه بی‌فرزند ماند و شایع بود که همسران حسود بابر به او دوا داده‌اند تا او که بسیار مورد علاقه بابر بود نتواند وارثی تقدیم او کند. چنین گزارشهایی نادر نیستند، جادوی سیاه و دواهای سری گاه مورد استفاده قرار می‌گرفتند تا مانع تولد پسری شوند که بعدا شاید مدعی تاج و تخت شود. سرانجام این مبارکه بود که جنازه بابر را به کابل برد، جایی که او آرامگاه ابدی‌اش را یافت.

ولی محبوب‌ترین همسر بابر، مهام بود که از خاندان متدین ایرانی احمد جام، (ف. ۱۱۴۱) اصل و نسب داشت. بابر با او در سال ۱۵۰۶ در سن ۲۲ سالگی ازدواج کرد. دو سال بعد او به بابر پسر محبوب و وارثش همایون را اهدا کرد. مهام در سال ۱۵۲۹ به دهلی آمد و اجازه یافت در کنار فرمانروا بر تخت نشیند. وقتی همایون یک سال بعد بر تخت نشست، مهام برای او جشن بزرگی برپا کرد. از آنجا که چهار فرزند دیگرش زود مرده بودند، او گلبدن و هیندال را به فرزندی پذیرفت.

ما خانزاده بیگم بزرگترین خواهر بابر را با عنوان پادشاه بیگم نباید فراموش کنیم که در واقع بانوی اول سرزمین بود و کرارا در مشکلات سیاسی بین وابستگان، از جمله در سال ۱۵۴۱ بین همایون و کامران، و چهار سال بعد، کمی پیش از مرگش، بین همایون و عسگری «۱» واسطه شده بود.

بانوان حرم سلطنتی همیشه یک سالن انتظار مهم در اختیار داشتند: وقتی شاهزاده خسرو در سال ۱۶۰۶ علیه پدرش جهانگیر شورش کرد، کاری که میرزا عزیز کوکا به او توصیه کرده بود، سلیمه برای جهانگیر پیغام فرستاد:

شاهنشاها همه بانوان در اتاق انتظار خانمها جمع شده‌اند، بدین قصد که از خود برای میرزا عزیز کوکا مایه بگذارند. اگر اینجا بیایید، بهتر است- در غیر این صورت آنها نزد شما می‌آیند! (۴)

مشابه چنین چیزهایی نیز گزارش می‌شود.

همایون که خاله‌ها و دخترهای بی‌شماری احاطه‌اش کرده بودند از جنس مخالف زیبا اصلا بدش نمی‌آمد. همسران او از خانواده‌های بسیار متفاوتی ریشه داشته‌اند. همسر اول او حاجی بیگم بعدها اکبر کوچک را وقتی که والدینش در حال فرار به ایران بودند، نزد خود آورد؛ هم او بود که دستور ساخت آرامگاه همایون را نزدیک نظام الدین داده است، یا دست کم نظارت بر آن را داشته است.

همایون با گلبرگ، زنی از طایفه ترکمن‌های بارلاس «۲» ازدواج کرد. او پیش از آن با حسین شاه ارغون

---

(۱). Askari.

(۲). Barlas.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۷۹

فرمانروای سند ازدواج کرده بود و همایون را هنگام فرار به سند همراهی کرد. در این میان او با حمیده آشنا شد که خانواده‌اش-

مثل مهام- به اصل و نسب داشتن از مرشد احترام برانگیز، عارف بزرگ شیخ احمد جام، ملقب به زنده پیل «۱»، افتخار می‌کرد. اینکه ازدواج فرمانروای در حال فرار با حمیده که ابتدا مردد بوده است، به وسیله دلدار بیوه بابر با وجود اینکه پسرش هیندال نمی‌خواسته، و شاید خود نیز به او علاقه‌مند بوده، ترتیب داده شده است، به شکلهای مختلف تعریف می‌شود. (۵) اینکه دختری که هنوز به ۱۴ سالگی نرسیده، در ابتدا از ازدواج با فرمانروایی که بارها ازدواج کرده، معتاد به تریاک، فقیر، و بی‌چیز و بدون تاج و تخت بوده است، احساس شعف نکند، جای تعجب نیست. ولی در سال ۱۵۴۱ زناشویی انجام گرفت و در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۵۴۲ زن جوان پس از راهپیماییهای سخت و دشوار در محدوده‌های خشک و بی‌حاصل پسری به دنیا آورد که باید به اکبر معروف می‌شد. یک لوح کوچک یادبود در «عمر کوت» در سند یادآور این واقعه است. همایون در حال فرار باقی ماند؛ زن جوان او را همراهی کرد.

وقتی موقعیت بدون راه چاره به نظر رسید طفل را با مسن‌ترین همسر همایون باقی گذاشت و خودش، ظاهرا بدون اینکه خسته شود، در تمام سفرهای همسرش در خاک ایران شرکت کرد؛ با او از آرامگاه جدش احمد جام و از زیارتگاه اصلی شیعیان در اردبیل، در شمال غرب ایران و محل اصلی سلسله سلطنتی صفویه حاکم بر ایران، دیدن کرد. مختصر اینکه او نشان داد که همسفری عالی است. او باز هم در حال فرار، در سال ۱۵۴۴، پسرک خود را در قندهار دید، صحنه‌ای که اکبر ۳ ساله در میان عده‌ای از زنان مادرش را می‌شناسد، برای تصویر گران شرح احوال اکبر موضوعی دوست داشتنی است. (۶) همایون برای مدتی حمیده را در دژ قندهار باقی گذاشت و برای حمیده دردآور این بود که شاهزاده پس از بازگشتش به کابل، ماه چوچک «۲»، (در واقع صحیح آن، «گل ماه» است) را به همسری گرفت که البته به استقبال سرنوشتی غم‌انگیز رفت: او پس از مرگ همایون بیشتر در کابل اقامت داشت. پسرش میرزا محمود حکیم- برادر ناتنی کوچک اکبر- پس از ماجرای بایرام خان به دنبال اشغال کابل بود، جایی که او در سال ۱۵۶۳ به وسیله ژنرال منعم خان ناموفق مورد حمله قرار گرفت. ابو المعالی که زمانی مورد علاقه همایون و از زندان لاهور گریخته بود، دختر ماه چوچک را به همسری گرفت و مادر زنش را در سال ۱۵۶۴ کشت. (۷)

در حالی که همایون به آرامی قلمروی هند را پس می‌گرفت، حمیده مادر اکبر مثل بیشتر بانوان خاندان مغول در کابل ماند. یک سال پس از حادثه مرگبارش، حمیده بانو به دهلی آمد، جایی که او بعدها هم بیشتر اوقات زندگی کرد و نفوذ کمی روی پسر و نوه‌اش داشت تا اینکه در سال ۱۶۰۴ درگذشت. اکبر در

---

(۱) Zindapil.

(۲) mahchuchak.

مرگ او سر و ریش چانه‌اش را تراشید و از تمام زیورآلات امتناع ورزید.

احترام به مادر یک وجه شناخت مهم از فرهنگ بود. جهانگیر بارها گزارش می‌کند که چگونه از مادرش دیدن کرده، به استقبال او رفته تا طبق رسوم چنگیز خان و تیمور به او ادای احترام کند و در جلو او خم شود. زمانی که یکی از مادر زنهای گلرخ میران شاهی، در سال ۱۶۱۴ بیمار بود به فرمانروا خلعتی داد که او برای احترام به رسم و رسوم (توره) «۱»، پذیرفت، در حالی که او به عنوان فرمانروا در اصل از هیچ‌کس نباید چیزی افتخاری مثل چنین جامه‌ای را بپذیرد. در این ستایش به شدت اثرگذار به مادر، ارائه طریق به اینکه به مادر باید بیشتر از هرکس دیگر احترام گذاشت که البته ریشه در اسلام نیز دارد، دخالت دارد.

ولی در نوجوانی اکبر چیز دیگری هم دیده می‌شود و آن ارتباط نزدیک او با ماهام آناگا «۲» دایه‌اش بوده است؛ (۸) طبق قانون اسلام خواهران و برادران شیری مثل خواهران و برادران خونی هستند؛ آنها اجازه ازدواج با هم را ندارند. از این‌رو رسم بود که

شاهزاده تازه به دنیا آمده، در طول هفته‌ها و ماه‌های بعد به وسیله خانمهای متشخص مختلف، دست‌کم برای زمان کوتاهی شیر داده می‌شدند. فرزندان تنی این دایه‌ها بعدا خواهران و برادران شاهزاده به شمار می‌آمدند. بدین نحو شبکه تنگاتنگی از رابطه‌ها و وابستگیها ایجاد می‌شده است، همان‌گونه که وقتی از اکبر خواسته شد برادر شیری‌اش کوکا را مجازات کند، متذکر شده است: «بین ما جریانی از شیر است که من نمی‌توانم از روی آن بگذرم.» مادر میرزا عزیز کوکا، جی‌جی آناگا، همسر شمس الدین آلگا بود که اکبر او را نیز بسیار دوست داشت. مهام آناگا در کودکی اکبر کوشیده است به وسیله سحر و جادو موجب شیر نخوردن او از جی‌جی که به اکبر ۸ ماهه در آن زمان آرامش می‌بخشیده است شود (یکی از مدارک بسیار مورد استفاده شرح‌حال‌نویسان انبیاء برای دانش ماوراء الطبیعه اکبر).

زین خان کوکا «۳» که پدرش زمانی مریم مکانه را در فرار به ایران همراهی کرده بود، پسر یکی از دایه‌های اکبر بوده است؛ نوه او بعدا با جهانگیر ازدواج کرد و پسرش پرویز را به او هدیه نموده.

غالبا افتخار شیر دادن به یک شاهزاده، به یک خانم مورد اعتماد معین و از قبل وابسته به شبکه خانوادگی واگذار می‌شده است.

به همین دلیل همه جا در محدوده‌های ایندو- اسلامی مقبره‌هایی وجود دارد که به وسیله دایه‌های معروف بنیان گذاشته شده است (نمونه‌های به ویژه زیبا در لاهور و ماندو یافت می‌شوند)، و جهانگیر

---

(۱). tore.

(۲). Mahamanaga.

(۳). ZaynKhanKoka.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۸۱

تابوت دایه‌اش را به اتفاق دیگران برای دفن حمل کرده است.

در میان دایه‌های دوره مغول، مهام آناگا معروف‌ترین دایه بوده است. او همسر ندیم کوکا بود و از دو پسرش، کوچک‌ترین آنها ادهم خان با اکبر بزرگ شده است. در دهلی مهام آناگا دستور داد یکی از نخستین مساجد مغول را بنا کنند؛ این مسجد خیر المنازل «۱»، روبه‌روی پورانا قلعه، قلعه قدیمی، است. به طوری که گفته می‌شود با وجود اینکه وکیل، نخست وزیر، در اصل منعم خان بود، همه کارها را در دولت او می‌گردانده است. واضح است که او برای ادهم پستی با مسئولیت دست و پا کرده بود، ولی ادهم به قدری خود را نامحبوب کرد که اکبر او را با دست خود از بالکن پرت کرد و گذاشت که بمیرد. مهام آناگا چهل روز بعد به دنبال پسرش از دنیا رفت. اکبر در واقع طبق قانون سوگوار او بود، ولی حالا- حکومت واقعی‌اش را آغاز کرده بود. او پس از مدت کوتاهی با بیوه بایرام خان که به واسطه دسیسه‌های مهام آناگا برکنار و سپس به قتل رسیده بود، ازدواج کرد؛ او سلیمه، دختر گلرو (ف. ۱۶۱۳) دختر بابر بود.

در ازدواجهای سیاسی مغولان به طوری که خوانده می‌شود خیلی از چیزها بر تلاش برای رسیدن به قدرت استوار بوده است، به عنوان مثال:

از آنجا که همسر محترمش اورنگ زیب را شیر داده است، پسرانش به مقامهای مناسبی رسیده‌اند.

و اگر کسی با خواهر نور جهان ازدواج می‌کرد، «فورا دروازه‌های رسیدن به قدرت برای او گشوده می‌شدند». (۹) به چنین تذکراتی باز هم برمی‌خوریم.

زنانی هم که مستقیما به دربار تعلق نداشتند، نقشی مهم داشته‌اند. مثلا فاطمه آناگا، دایه‌ای دیگر، به عنوان سفیر انجام وظیفه کرده است تا با حرم بیگم برای امکانات ازدواج گفت‌وگو کند. حرم بیگم، دختر میرویس بیگ از خاندان تیموری و همسر میرزا سلیمان

پسر عمه همایون با موفقیت در بدخشان، رأس شمال شرقی افغانستان، حکومت می‌کرده است. او در سال ۱۵۴۹ م. به همایون در لشکرکشی‌اش به بلخ کمک کرد و در سال ۱۵۵۱ در کابل او را ملاقات کرد تا به او برای مرگ برادرش هیندال تسلیت گوید، ولی در عین حال کابل را برای شوهرش به دست آورد. او در واقع اداره‌کننده ایالت بود و حق تعیین مجازات داشت.

درست پیش از آن زنی در بدخشان حکومت می‌کرده است: شاه بیگم، زن یوسف خان جغتایی (ف. ۱۴۸۷) عموی بابر که منطقه مغولان را به دلایل خانوادگی ترک نمود و پس از گشتهای طولانی در سال ۱۵۰۵ م. نوه ناتنی‌اش بابر را در کابل ملاقات کرد. او با وجود اینکه به خاطر نوه‌اش میرزا خان شورشی

---

(۱) khayral-manazil.

علیه بابر برپا کرده بود، بابر با او جوانمردانه رفتار کرد و حکومت بدخشان را به او بخشید؛ ولی به وسیله راهزنانی از کاشگر اسیر شد و حدود سال ۱۵۰۷ درگذشت.

پس از حکومت کوتاه میرزا محمد حکیم برادر ناتنی اکبر بر کابل نیز در سال ۱۸۵۰ خواهر ناتنی فرمانروا اداره امور این منطقه را به دست گرفت. این زن بخت النسا بیگم، دختر همایون و ماه چوچک بود. به سرو قد نیز باید اشاره کرد؛ گلبدن تعریف می‌کند که او شبی در زیر نور ماه آواز خوانده و بعدا با منعم خان، نخست وزیر، ازدواج کرده، کوشیده است میان منعم خان و سیاستمدار دیگری وساطت کند.

ارغونهای سند مانند مغولان از منطقه افغانستان و در واقع از حوالی هرات آمدند. از این‌رو در اولین و دومین نسل مغولان در هند، با آنها روابط خانوادگی ایجاد شده بود. (۱۰) مثلا- یک زن ارغون ابتدا با قاسم کوکا، برادر شیری بابر و سپس با شاه حسن ارغون یکی از وابستگان از سند، ازدواج کرده است. دختری از این ازدواج، با کامران، پسر بابر، ازدواج کرد و وقتی او کور و به مکه تبعید شد، برای او همچنان همسری وفادار باقی ماند.

خانمهای زیادی از اولین و دومین نسل، نقش مهمی در دوره اکبر داشته‌اند و کوشیده‌اند بین نسلها وساطت کنند. مثلا حمیده حتی از دژ آمد و قدم پیش نهاد تا نوه‌اش جهانگیر که بر خلاف دستور به جای اینکه به بنگال رود، تسلیم هوس‌بازیها و اعتیادش به مشروب بود، مدتها در اجمر مانده، پس از نافرمانی‌اش مجددا اجازه ادای احترام به پدرش را داشته باشد. (۱۱)

ابو الفضل گزارش می‌کند که پس از روزهای بزرگ روزه‌داری فرمانروا، اولین غذاها برای او از منزل مادرش آورده می‌شدند.

مان ماتی که یک راجپوتی و به عنوان مادر جهانگیر با عنوان مریم زمانه مورد احترام قرار می‌گرفت، جزو خانمهای بانفوذ بود. او مسجد بیگم شاهی را در لاهور (۱۶۱۱- ۱۶۱۴) و چشمه‌ای پله‌دار را نزدیک عیدگاه در بایانا (۱۶۱۲) بنیاد نهاده است. وقتی که در سال ۱۶۲۳ درگذشت او را در سیکاندرا، آرامگاه همسرش اکبر، به خاک سپردند.

وقتی جهانگیر در حال شورش علیه پدرش در اللّه آباد به سر می‌برد، همسرانش را به طبع همراه داشت و شاه بیگم (ف. ۱۶۰۵) مادر راجپوتی پسرش خسرو را پس از مرگ در خسرو باغ در اللّه آباد به خاک سپردند. او از غصه رفتار غیرصادقانه برادرش و نافرمانی خسرو خودکشی کرد و گفته می‌شود که جهانگیر پس از مرگ او ۴ روز غذا نخورده است که در نتیجه اکبر به عنوان تسلی خلعت، عمامه خودش را برای او فرستاده است. سلطان نثار بیگم، خواهر جهانگیر نیز پس از فوت در سال ۱۶۲۲ در اللّه آباد به خاک سپرده شده است. در ضمن جالب توجه است که دقیقا در دوره جهانگیر خانمها به عنوان حامیان هنر معماری مساجد درباری قدم پیش می‌نهند، در حالی که فرمانروا خودش از هیچ پروژه بزرگ‌تری از این نوع حمایت نکرده است.

در مورد جهانگیر افسانه‌ای موهوم وجود دارد، داستان عاشقانه او با انارکالی. «۱» او باید در سال ۱۵۹۹ در حضور پدرش با خانم جوان نگاه‌هایی عاشقانه رد و بدل کرده باشد که بعد از آن اکبر دستور توقیف دخترک و دفن او در داخل دیوار را داده است. برج هشت گوشه‌ای که محله‌ای از شهر لاهور را نامگذاری کرده، در سال ۱۶۱۵ م. به وسیله جهانگیر در یک باغ ساخته شده و تابوتی آراسته به زیباترین نامهای خداوند را در خود جا داده است. در وقایع رسمی دوره اکبر چیزی از این داستان خوانده نمی‌شود، در عوض آداب و رسوم ملی و درام‌نویسان مدرن خیلی موارد زیاد درباره انارکالی برای تعریف دارند.

در سال ۱۶۱۱ جهانگیر، پدر تعداد زیادی فرزند از همسران مختلف، با مهر النسأ دختری ایرانی ازدواج کرد که سپس به اسم نور محل، و سرانجام به اسم نور جهان معروف شده است. (۱۲) او در مهاجرت والدینش از ایران در قندهار به دنیا آمد؛ پدرش قیاس بیگ بعدا به عنوان اعتماد الدوله در دولت نقش داشته است. مهر النسأ با شیرافکن، افسری که در بنگال هنگام کشتن برادر شیری فرمانروا به طرزی مرگبار مجروح و کشته شد، ازدواج کرده بود. شایعات در اینجا دست جهانگیر که مهر النسأ را قبلاً دیده و عاشقش شده بود، در کار می‌بینند. زن بیوه- تقریبا ۳۴ ساله- ابتدا در خانه روقیه بیگم بی‌فرزند، همسر اول اکبر که مادر خوانده خرم شاه جهان بود زندگی می‌کرد. نور جهان بدون شک فعال‌ترین زن تاریخ مغول بوده است. زن عاقل پرانرژی راه مجذوب کردن مرد زیبای معتاد به الکل و مواد مخدر را به خوبی می‌دانست و حکومت به واسطه اعتماد الدوله پدرش و آصف خان برادرش عملا در دست خانواده او بود.

این از نظر فرمانروا اشکالی نداشت، چون نور جهان نه فقط عاقل بود، بلکه سوارکار، چوگان‌باز، و شکارچی‌ای درجه یک نیز بود. پدرش در سال ۱۶۲۲، چهار ماه پس از مرگ همسرش، درگذشت و نور جهان که تمام مایملک او را به ارث برده بود، آرامگاه زیبایی برای او ساخت که با نماهای مزین به سنگهای قیمتی مثل یک جعبه کوچک جواهر اثر می‌گذارد. او باغهایی نیز مثل باغ نورافشان در ساحل شمالی یومنا، و قصر نور محل احداث کرده است.

شاهزاده خانم مالک ملک و املاک زیادی بود، ولی تیول بدون مالیات می‌بخشید، از دختران یتیم مراقبت می‌کرد. او حکمرانی واقعی بود و دستور داد به نام او سکه ضرب شود. او اجازه داشت شخصا در حضور جهانگیر طبل تشریفات را لمس کند. به تجارت علاقه‌ای پرشور داشت، در حالی که برادرش آصف خان کارگزار اصلی در اداره کشتیهای او بود، که با آنها از جمله نیل از بایانا به بنادر صادراتی در کرانه غربی هند اجناسی می‌آورده است. علاقه او برای اجناس اروپایی قابل توجه است؛ سوزن دوزیهای انگلیسی او را مجذوب می‌کردند و بدین طریق عامل جدیدی در هنر منسوجات هندی شدند. نور جهان

---

(۱). Anarkali.

شکلهای تازه‌ای از جواهرسازی و طلاسازی شکیل ابداع کرد. از آنجا که او عایدات زیادی از گمرک واردات و حق راهداری داشت تعجب‌آور نیست که در جشن سلامتی جهانگیر در وزن‌کشی رسمی سال ۱۶۲۱ مهمانی‌ای داد که بر تمام جشنهای تاکنون برپا کرده، از نظر هدایا، جواهرات و خلعتها سایه افکند.

نور جهان که تنها دخترش در ازدواج اول، با پرویز پسر جهانگیر ازدواج کرد، در مناقشات بر سر جانشینی در موقعیت بدی قرار گرفته بود؛ او خمیر ترش اختلال شده بود. (۱۳) او جهانگیر را از پسر محبوبش خرم شاه جهان منحرف کرد و برخی از مورخان بدین خاطر در موردش منتقدانه قضاوت می‌کنند، در حالی که دیگران برادرش آصف خان را به سبب حمایت از شاه جهان نکوهش می‌کنند.

زمانی که نور جهان ۱۷ سال پس از جهانگیر درگذشت، دستور ساخت آرامگاه زیبایی برای او در لاهور محبوبش داده بود که باز

هم شکل آرامگاه پدرش- بنای کوتاه کشیده‌ای در یک باغ- را به خود می گرفت. بنای ساده مقبره خود او در آن سوی دیگر راوی «۱» قرار دارد که اینک به واسطه یک خط راه آهن از مقبره برادرش آصف خان جدا شده است. این مکان بسیار ساده است و خود او باید شعری سروده باشد:

بر روی قبر من، غریبه‌هانه شمعی و نه چراغی

نه پر سوخته شب پره‌ای،نه چهچهه‌های بلبلانی ...

نور جهان زمان کوتاهی پس از ازدواجش با جهانگیر، بر این امر همت گماشت که برادرزاده‌اش ارجمند بانو بیگم، دختر آصف خان در سال ۱۶۱۴ با خرم شاه جهان، وارث قانونی طرح‌ریزی شده برای تاج و تخت، ازدواج کند.

ممتاز محل، آن طور که او اینک نامیده می‌شد، پیش از اینکه در فوریه ۱۶۲۸ پس از مبارزات سردرگم کننده برای جانشینی، که بر تخت نشیند، همسرش را در گشت و گذارهای بعدی در تلین گانا «۲» و بنگال همراهی کرد. بلافاصله پس از بر تخت نشستن جهانگیر مهر سلطنتی به ممتاز محل سپرده شد، و او تمام اسناد را خوانده و مهر می کرد. او هر سال یک فرزند به دنیا آورد، از ۱۴ فرزند، دو دختر و سه پسر زنده ماندند. در ژوئیه ۱۶۳۱ او هنگام به دنیا آوردن چهاردهمین فرزند درگذشت، و به ندای دعوت بازگرد «۳» با تسلیم و رضا گوش سپرد و پاسخ گفت و با ترحم خداوند توأم شد.

---

(۱). Ravi.

(۲). Telingana.

(۳). سوره ۸۹ آیه ۲۷.

کوشکی که او مدتها در آن زندگی کرده است هنوز هم در برهان‌پور پابرجاست؛ این مربوط به وقتی است که موقعیت سیاسی به حضور فرمانروا در دکن شمالی نیاز داشت. در آنجا برکه کوچکی که زمانی او روی آن قایقرانی می کرد، و همچنین کوشک روبازی قرار دارد که او را پیش از آنکه محل آرامگاه طرح‌ریزی شده در آگرا که به راجه جای سینگ از امبر تعلق داشت، خریداری شود، ابتدا در آنجا به خاک سپردند. سنوات تاریخ مرگ او به حروف ابجد این چنین است: «جای ممتاز محل در بهشت است» ۱۰۴۰/ ۱۶۳۱. در مرگ ملکه چنین سروده شده است.

دنیا: بهشتی که ما را مفتون می کند،ولی پرچینی از گل سرخ را هم خارها در برگرفته‌اند؛

گل سرخ شادی و سرور را کسی که درد خار به‌قلبش فرونرفته است، نمی‌تواند از آنجا بچیند ... (۱۴) از دست رفتن همسر محبوب فرمانروا او را چنان متزلزل کرد که موی ریشش سپید شد و دو سال تمام چنان گریست که چشمانش ضعیف شد و مجبور گردید که گاه از عینک استفاده کند. او نیز در ابتدا همواره لباس سفید سوگواری می‌پوشید، ولی بعدا در روزهای چهارشنبه، روز مرگ او و در ماه دهو القاعده «۱» ماه مرگ او، آن را بر تن می کرد.

جهان آرا، دختر بزرگ او که در آن زمان حدود ۱۸ سال داشت، در آخرین ساعات زندگی ممتاز محل نزد او بود و تمام تعهدات فرزندی را با محبت بجا آورد؛ سپس او اولین بانوی کشور شد و این نقش دشوار را با ظرافت و وقار ایفا کرد.

در این میان احتمالاـ علاقه او به عرفان که با برادر یک سال جوانترش داراشکوه تقسیم کرده بود کمکش کرده است. وارد کردن رسمی او به فرقه قادریه به وسیله ملا شاه جانشین میان میر با وساطت توکل بیگ و داراشکوه برادرش انجام گرفت. خود او ورودش را به طریق تصوف مفصلا توصیف کرده است: (۱۵)

با وساطت برادرم شاهزاده داراشکوه اعتقاد راسخم را به [ملا شاه] اطلاع دادم و از او تقاضا کردم رهبر روح و روانم شود. او نیز

طبق قواعد شکوهمند مراسم سنتی پذیرفته شدن برادری‌اش را به من اهدا کرده است؛ ولی با وجود همه اینها، وقتی که من اولین بار شکل و شمایل قابل احترام و ستودنی مرشد بزرگ را، در حالی که او به پدر فرمانروایم هنگام اقامت در کشمیر ادای احترام و تعارف می‌کرد، دیدم و زمانی که من

(۱). Dhu'LQada.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۸۶

در آنجا از دهانش مرواریدهای غلتان حکمت و خردش را شنیدم، اعتقادم به او هزاران بار زنده‌تر از قبل شد و نشئه الهی تمام وجودم را در اختیار گرفت. روز بعد برادرم با اجازه مرشد بزرگ مرا با تعالیم عرفانی که شامل بازخوانی دعای جمعی دراویش قادری و دستورات ملا شاه است، آشنا کرد.

برای کامل کردن این جرئت و جسارت به عبادتگاه قصرم رفتم و تا نیمه‌های شب در آنجا نشستم، در حالی که نماز شب گذاردم و به اتاقم بازگشتم. سپس در گوشه‌ای رو به قبله نشستم و تمام فکرم را در حالی که همزمان توصیف پیغمبر مقدسمان را در نظر مجسم می‌کردم، روی تصویر مرشد بزرگ متمرکز کردم. مشغول به این حالت خلسه به وضعی روحی دست یافتم که نه خواب بود و نه بیداری. در این لحظه جمع روحانی پیغمبر و اولین پیروانش را با سایر مؤمنان دیدم؛ پیغمبر و چهار دوستش [ابو بکر، عثمان، عمر، و علی] با هم نشسته بودند و عده‌ای از مهم‌ترین همراهان او را احاطه کرده بودند. من متوجه ملا شاه شدم. او نزدیک پیغمبر که سرش را روی پای او قرار داده بود، نشسته بود، در حالی که پیغمبر به او می‌گفت: «آه ملا-شاه، به چه دلیل تو این دخترک تیموری را روشن و آگاه ساختی؟»

وقتی دوباره به هوش آمدم، قلبم در اثر این نشانه تفقد الهی مثل باغچه‌ای از گل سرخ باز شد و خود را پر از سپاسی بی‌اندازه در جلو اریکه خالق مطلق به خاک افکندم. مملو از سعادتی ناگفتنی. نمی‌دانستم چه کنم تا شادی قلبم را ابراز نمایم. من خداوند را با اطاعتی کور ستایش کردم و او را یک‌بار برای همیشه به عنوان هدایت‌کننده روح و روانم برگزیدم، در حالی که به خود گفتم: «آه چه سعادت کاملا-خاصی و چه نیک‌بختی زیادی به من، این زن ضعیف و خوار و خفیف اعطا کرده است! من سپاس و ستایش بی‌کران قادر متعال، خداوند وصف نشدنی را بجا می‌آورم که در حالی که زندگی‌ام ظاهرا بی‌ثمر جریان داشت به من اجازه داد که خود را وقف جست‌وجوی او کنم و عاقبت به من هدف وحدت مورد اشتیاق با او اعطا شد و مرا از اقیانوس حقیقت و چشمه دانش عرفان سیراب کرد!

من به این امید نزدیک شدم که خداوند اجازه دهد با قدمهای محکم و جسارت تزلزل‌ناپذیر این راه باریک قابل قیاس با پل صراط را در پیش گیرم و روحم سعادت عظیم این را که بتوانم به او فکر کنم احساس کند. ستایش خداوندی که به وسیله توجه کاملا خاص مرشد بزرگ مقدس، استعداد درک وجود مطلق در کامل‌ترین نوع را به همان‌گونه که همواره مشتاقانه آرزو داشتم به من، این زن حقیر اعطا کرد. چون کسی که معرفت وجود مطلق را دارا نباشد، انسان نیست؛ او جزو آنهایی است که گفته می‌شود: آنها مثل حیوانات هستند، در واقع، حتی نادان‌تر». «۱»

(۱). سوره ۷، آیه ۱۷۸.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۸۷

هر انسانی که به این نهایت نیک‌بختی دست یابد، تنها به سبب این واقعیت کامل‌ترین و اصیل‌ترین موجود می‌شود؛ وجود فردی‌اش در وجود مطلق گم می‌شود، قطره‌ای در اقیانوس، ذره غباری در آفتاب، جزئی از کل می‌شود. رسیده به این موقعیت، او آن سوی

مرگ، مجازاتهای آتی، بهشت، و جهنم است. چه مرد باشد چه زن، او همواره کامل‌ترین موجود است. این لطفی است که خداوند «به هرکس که بخواهد، می‌کند». «۱»

عطار شاعر بزرگ درباره ربیعه «۲» گفته است:

او نه یک زن، بلکه بیشتر یک مرد بود،سرتاپا کاملا غرق در درد و رنج.

در هر حال شاهزاده خانم باید درد را تحمل می‌کرد؛ چون در ۵ آوریل ۱۶۴۴ دچار حادثه شد؛ او به صورت سطحی با شمعی روشن تماس پیدا کرد،

و از آنجا که جامه مطهرش به عطر و روغنهای معطر کاملا آغشته بود،

آتش فورا در یک لحظه به تمام لباسش سرایت کرد و شعله‌ها زبانه کشیدند،

و سرچشمه نیک‌بختی و طهارت فورا مثل شب پره‌ای در شعله‌ها کاملا

همانند آتش شد. (۱۶)

چهار زن خدمتکار خود را روی او انداختند؛ دو نفر از آنان از سوختگیها جان به در بردند. شاه جهان تسلی‌ناپذیر بود و همواره مبالغ جدیدی صدقه می‌داد تا دریافت‌کنندگان را برای دعا جهت شفای شاهزاده خانم به حرکت آورد. با هر نشانه بهبود او روزانه ۱۰۰۰ روپیه خیرات می‌کرد و زندانیان را آزاد می‌نمود؛ در حقیقت او خودش پرستاری و مراقبت از دختر محبوبش را برعهده داشت. جهان‌آرا ۴ ماه تمام بستری بود، از عفونت جراحتها رنج می‌کشید، تا اینکه یک پزشک ایرانی بالاخره دارویی یافت که او را معالجه کرد.

پس از ۸ ماه و ۸ روز او توانست برای نخستین‌بار روی پای خود بایستد؛ پزشک دستمزدی شاهانه و منصبی ۲۰۰ تا ۱۵۰۰ ذاتی دریافت کرد، و در جشن سلامتی ملکه با خصایصی هم چون فرشته، شاه جهان ۸۰۰۰۰ روپیه خیرات کرد و به دخترش ۱۳۹ مروارید بزرگ سوراخ نشده، یک الماس بزرگ و عایدات بندر سورات را که از آن بخش بزرگی از واردات می‌آمد هدیه کرد. ولی جهان‌آرا همان کاری را کرد که اجدادش کرده بودند: او برای زیارت به اجمر رفت تا در آنجا برای سپاس قربانی کند، با وجود اینکه او نه فقط به سلسله آداب و رسوم مغولان و چیشتی‌ها تعلق نداشت، بلکه جزو فرقه قادریه نیز بود.

جهان‌آرا- غالبا بیگم صاحب یا پادشاه بیگم نامیده می‌شد- از آموزش ممتازی برخوردار بود. یکی از

---

(۱). سوره ۵، آیه ۵۴.

(۲). Rabia.

آموزگاران او ساتی خانم، ندیمه قدیم مادرش بود که خواهر طالب آملی «۱»، ملک الشعرای جهانگیر بود که زمانی شعری سرشار از اشتیاق و تمنا تقدیم شعرا کرده بود. ساتی خانم به شاهزاده خانم درس فارسی کلاسیک و همچنین تعلیم بازخوانی قرآن می‌داد. وقتی که او در سال ۱۶۳۷ درگذشت مثل سایر بانوان نزدیک به خاندان مغول، در مقبره‌ای ۸ گوش نزدیک تاج محل به خاک سپرده شد، دختر خوانده او با امانت خان خوش‌نویس که تاج محل کتیبه‌های زیبایش را مدیون اوست، ازدواج کرده بود.

جهان‌آرا شور و شوق ساخت و ساز را با پدرش تقسیم کرده بود. او در بخش بنیانگذاری شده دهلی به وسیله شاه جهان، یعنی در شاه جهان آباد، چاندی چوک «۲» را ساخته است که تا امروز یک منطقه تجاری مهم است. او همچنین یک سرا، حمام، و نیز باغهایی احداث کرده است. در سال ۱۶۴۸ او مسجدی از سنگ ماسه قرمز رنگ با مرمر سفید در آگرا بنا نهاد و در سالهای اولیه بین ۱۶۳۴ و ۱۶۴۰ سرگرم تعمیر شکل برخی از پروژه‌های باغ‌سازی در کشمیر بود.

جهان‌آرا بسیار ثروتمند بود، او نه فقط نیمی از ثروت مادری را به ارث برده بود، بلکه بعدا درآمدهای بندر سورات را نیز در اختیار داشت. از این طریق او با هلندی‌ها رابطه تجاری برقرار کرد که تلاش می‌کردند با پرتقالی‌ها و انگلیسی‌های فعال از دوره حکومت جهانگیر، به عنوان شریک تجاری به رقابت بپردازند. شاهزاده خانم که نامه‌نویس خوبی بود با شاهزادگان دکن مکاتبه داشت؛ البته او به امور بیوه‌های منصب‌داران نیز رسیدگی می‌کرده است.

ولی خدمت او به هنر و علم به ویژه قابل ذکر است. به تشویق او، درباره عرفان اسلامی آثار متعددی تألیف شده است که تفاسیر مثنوی جلال الدین رومی، اثر محبوب مسلمانان هند از آن جمله است. (۱۷) او که ۸ سال از زندگی‌اش را با پدر خلع شده‌اش در آگرا در قصر سپری کرده بود همواره برای ممانعت از جنگ اورنگ زیب علیه داراشکوه همت به خرج داد؛ در واقع او حتی پیشنهاد کرد که قلمرو را تقسیم کنند، به نحوی که هر یک از برادران سهمی داشته باشند. از آنجا که جهان‌آرا ازدواج نکرده باقی ماند- در واقع مردی هم‌شأن او وجود نداشت- درباره‌اش به غیبت و بدگویی پرداخته شده بود، پیوند نزدیک او با داراشکوه گاه غلط تعبیر می‌شد (ولی شاهزاده ولیعهد همسرش نادره بیگم، دختر پرویز، عمویش را از هر کسی بیشتر دوست داشت) و در طول سالهایی که او با پدرش در دژ آگرا در زندان به سر می‌برد، شایعاتی نیز به خاطر زنا با محارم به گوش می‌رسید. برنیر داستان مرد جوانی را گزارش می‌کند که هنگام ملاقاتش به وسیله شاه جهان کشف شده و سریعا به داخل دیگ بزرگی پریده است، کاری که فرمانروا را تشویق به این کرده است تا به دخترش توصیه کند حمام داغی بگیرد و سپس دستور داد تا زیر آن دیگ

---

(۱). Talib -iAmuli.

(۲). ChandiChowk.

آتشی برپا کنند، در حالی که دختر نمی‌توانست با تغییر حالت چهره و یا حرکتی راز را بر ملا کند. در ضمن داستان مشابهی درباره زیب النسأ، برادرزاده‌اش، تعریف می‌شود که چند سال پیش در یک فیلم تلویزیونی پرهیجان سوئدی نمایش داده شده است. (۱۸)

ی جهان‌آرا با همه تقدس و دانشش ظاهرا به جوانب راحت زندگی نیز بی‌میل نبوده است: مانوچی گزارش می‌کند که او شراب مخصوصش را مخلوط با گلاب می‌نوشیده است و به مهمانانش مشروبات الکلی تعارف می‌کرده است و برای پذیرایی، ساقیهای پرتقالی داشته است.

وقتی که او در سال ۱۶۸۱ درگذشت، دستور داده بود تا او را در دهلی به خاک سپارند. بازدیدکنندگان آرامگاه نظام الدین اولیا روحانی بزرگ چیشتی، قبر ساده آزاد او را با سنگ قبری از مرمر مزین به خط زیبای نستعلیق در میان سنگ قبرهای ساده در وسط حیاط کوچک آرامگاه می‌یابند.

در حالی که جهان‌آرا برای برادرش داراشکوه تلاش می‌کرد، خواهرش روشن‌آرا که ۳ سال از او کوچک‌تر بود، از اورنگ زیب که از نظر سنی از همه به او نزدیک‌تر بود، جانبداری می‌کرد. در حین بیماری شاه جهان که به بحران منتهی شد، او مهر اورنگ زیب را در اختیار گرفت تا بدین وسیله اطمینان دهد که اورنگ زیب فرمانها را مهر می‌کند و بدین‌ترتیب به عنوان جانشین قانونی پدرش عمل می‌کند.

ولی فرمانروای آینده برای این دخالتها در کارش ارزشی قائل نبود. اگر به اشارات همواره پرهیجان مانوچی اعتماد شود، روشن‌آرا تعدادی نوجوان را در منزلش مخفی کرده بود و پس از اینکه به آنها لباس زنانه می‌پوشاند با هودج «۱»، کجاوه طلاکاری شده بر روی فیلش برای سواری با آنها بیرون می‌رفت. ولی او پس از به تخت نشستن اورنگ زیب کمی بیشتر از صحنه خارج شد. روشن

آرا در سال ۱۶۷۱ درگذشت و قبر او در باغ دژ دهلی قرار دارد.

ما، در زیب النسأ دختر اورنگ زیب که در سال ۱۶۳۹ به دنیا آمده است و ظاهرا به عمه‌اش جهان‌آرا به ویژه نزدیک بوده است، جنبه روحی و روانی و نه خشونت عملی را باز می‌یابیم. او نیز خود را وقف ادبیات و عرفان کرد و مثل عمه‌اش ازدواج نکرده باقی ماند. با وجود اینکه اشعار سروده با نام مستعار معروف به مخفی «۲» از تمام تردیدها فارغ نیست، ابیات لطیف حزن‌آوری که به او نسبت داده می‌شوند، وزنهای طنین‌دار معتبری دارند.

اوه آبشار، به خاطر چه کسی می‌خواهی شکوه کنی؟ابروان درهم می‌کشی، آیا کسی رنج می‌کشد؟

چه دردی اجازه داده است که تو مثل من تمام طول

---

(۱). howda.

(۲). Makhfi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۰ شب چنین گریه کنی و سر بر سنگ بکوبی؟

او احتمالا در باغهای شالیمار که در کودکی‌اش در لاهور احداث شده بودند یا احتمالا در باغهای به اصطلاح زیب النسأ که از آنها هنوز هم می‌توان آثار غم‌انگیز چندی را در لاهور یافت، این‌چنین شکوه کرده است. (۱۹) و تنهایی او در سطور زیر منعکس است: مرا به عنوان مدل نقاشی برگزید-شکل آه را او چگونه به تصویر خواهد کشید؟ (۲۰) ولی زیب النسأ نیز مثل جهان‌آرا از شعرا و نویسندگان حمایت کرده است. محمد صفی قزوینی، تفسیر قرآنی را تحت عنوان زیب التفاسیر «۱» تألیف کرد و زیب النسأ به او ۱۰۰۰ روپیه، و تمام آنچه برای سفر زیارت مکه ضروری بود، پاداش داد. وی هنگام بازگشت در سال ۱۶۷۶ کتابی تحت عنوان انیس الحجاج «۲» تقدیم زیب النسأ کرد. محمد سعید اشرف معلم زیب النسأ یک دیوان شعر و یک مثنوی تألیف کرده است. سایر علمای در خدمت شاهزاده خانم به خواست او آثار مهم را کپی کردند. (۲۱) زیب النسأ و همچنین خواهرش زینت النسأ به عنوان بانیان ساخت و ساز برتری و امتیاز خود را نشان داده‌اند و اگر از باغهای زیب النسأ در لاهور دیگر چیز زیادی یافت نمی‌شود، می‌توان در کنار حصار سمت رودخانه دژ قرمز رنگ در دهلی، زینت المساجد را که شاهزاده زینت النسأ حدود سال ۱۷۰۰ دستور ساخت آن را داده است، مورد تحسین قرار داد که در آن چندین دهه بعد شعرای دهلی همدیگر را ملاقات می‌کردند تا در مورد اشعار اردوی تازه سروده شده و قوانین خود بحث کنند. دختران اورنگ زیب از متدینین مراقبت می‌کردند و برای صوفیان، از جمله محمد نصیر عندلیب، و پسرش میر درد، خانه‌هایی برای سکونت ایجاد کردند. زینت النسأ زمانی که مارات‌ها زندانی شده بودند از زنان متشخص آنها نیز نگه‌داری می‌کرد.

همواره باز هم اسامی زنانی ظاهر می‌شوند که با خاندان مغول در ارتباط قرار داشته‌اند و از مقامشان برای مقاصد فرهنگی استفاده کرده‌اند، هنوز هم در لاهور آرامگاه زیبای گلابی باغ «۳» را که دای آناگا «۴» دایه شاه جهان (ف. ۱۶۷۱) ساخته است تحسین می‌کنم.

صاحب جی «۵»، دختر علی مردان خان، و خانم امیر خان، حاکم کابل که از نظر سیاسی و اقتصادی بسیار

---

(۱). zebat -tafasir.

(۲). anisal -hujjaj.

(۳). GulabiBagh.

(۴). Daianaga.

(۵). Sahibjee.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۱

ماهرانه عمل کرده است، نبایـد فراموش شود. او مرگ همسرش را مخفی نگه داشت و منتظر مانـد تا شاه اعلم پسر اورنگ زیب به عنوان جانشین وارد شود. او برای این کار از احترام زیادی نزد اورنگ زیب برخوردار شد. از آنجا که او فرزندی نداشت از بچه‌های زنان صیغه همسرش نگه‌داری می‌کرد. او آخرین سالهای زندگی‌اش را در مکه گذراند. (۲۲)

البته در زمان فروپاشی، بیشتر درباره رامشگران و زنانی عجیب و غریب که اختیار فرمانروا را در دست داشتند، می‌شنویم. جنجالهای جهاندار شاه نمونه‌ای ویژه هستند. کوکی جیو، ظاهرا خواهر شیری محمد شاه برای مدت کوتاهی آن‌چنان با نفوذ بود که اجازه داشت مهر سلطنتی را در اختیار داشته باشد، ضمن اینکه دوستی با قدسیه بیگم راه تأمین مقام فرمانروایی را برای پسر خوانده‌اش با عنوان احمد شاه در سال ۱۷۴۸، به خوبی بلد بود.

او از تمام امتیازات برخوردار بود، در حالی که بیوه‌های واقعی فرمانروای مرحوم در فقر زندگی می‌کردند. (۲۳) البته موقعیت قدرت او که به کمک یکی از خواجه‌ها به دست آمده بود، زیاد طول نکشید؛ او را خیلی زود خفه کردند.

در ولایات نیز زنان شجاع و فهمیده مثل مونی بیگم، همسر میر جعفر، نواب در بنگال که تمام امور همسرش را کنترل می‌کرد و دستور ساخت یکی از مهم‌ترین مساجد مرشد آباد را داده است، وجود داشته‌اند. (۲۴) ولی ما در همان زمان در پنجاب به موغلانی بیگم «۱» (۲۵) برمی‌خوریم و در آنجا شرف النسأ بزرگ زاده، در قرن ۱۸ به واسطه مقاومتش در برابر سیک‌ها، معروفیت پیدا کرد. هنوز هم آرامگاه کوچک برج مانند او در لاهور قرار دارد که با کاشیهایی با نقش درخت سرو پوشش شده است و اقبال در جاوید نامه خود زن شجاع را که می‌خواسته است فقط به قرآن و شمشیر امید ببندد و ما او را در آن هم‌نشین بهشتیان می‌یابیم، تحسین کرده است.

در میان شاهزاده خانمهای هندو نیز زنان بی‌نظیری مثل تولسی بای «۲» که یک زن مارات بود و رهبری سپاهی قوی را برای حمله داشت، یا رانی دورگاواتی «۳» از گندوانا که برای جسارت و مهارتش معروفیت داشت، قابل ذکر هستند. البته بیوه راجه سری‌ناگار که در روزهای فرمانروایی شاه جهان با قدرت حکومت کرده و با علاقه دستور قطع بینی مردان ظاهرا گناه‌کار را می‌داده است، نباید فراموش شود ... (۲۶)

ولی زنان چگونه زندگی می‌کرده‌اند؟

میرزا عزیز کوکا که کنترل زبانش را نداشته است، باید ادعا کرده باشد:

---

(۱). MughalaniBegum.

(۲). TulsiBai.

(۳). RaniDurgavati.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۲

باید چهار زن داشت؛ یک زن ایرانی تا بتوان با او گفت‌وگو کرد؛ زنی از خراسان برای انجام کارهای خانه؛ یک زن هندو، برای بزرگ کردن کودکان، و زنی از ماوراء النهر که بتوان او را کتک زد تا هشدار برای سایرین باشد.

البته این در واقعیت صدق نمی‌کند؛ ولی در حرمسراهای امیران و بزرگان، نمایندگانی از متفاوت‌ترین اقوام و نژادها وجود داشته‌اند. چون تعداد زنانی که یک فرمانروای مغول را احاطه می‌کردند، بسیار زیاد بوده است. ابو الفضل تعریف می‌کند (۲۷) که در حوزه اقتدار زنان در فتح پورسیکری بیش از ۵۰۰۰ زن زندگی می‌کردند که هر کدام از آنها آپارتمانی برای خود داشتند. زنان صیغه خانه‌های مسکونی ویژه خود را داشتند که نامشان نشان می‌داد در چه روزهایی فرمانروا می‌تواند از آنها دیدن کند. زنان بدکاره که

اکبر برایشان در فتح پورسیکری حومه‌ای خاص به نام شیطان پوره «۱»، شهر شیطان، احداث کرده بود و قوانین سختی مربوط به استفاده از آن می‌شد، نباید فراموش شوند.

قصرها و اتاقهای خصوصی زنانه، خانمها زندانهایی شیک و به طوری که گفته می‌شود، دست‌کم برای خانمهای والا مقام بسیار مجلل بوده‌اند. جهان‌آرا اتاقهایش را که نزدیک اتاقهای پدرش بودند، با تابلوهایی دیواری، به عنوان مثال با تصاویر فرشتگانی در حال پرواز تزیین کرده بود؛ فرشهای گران‌بها کفهای پوشیده با مرمر یا موزاییک را فرش کرده بودند؛ برخی از خانه‌ها و اتاقها آب جاری داشتند. جویهای باریک تازگی و طراوت به خانه می‌آوردند. اتاق خانم را باغهایی نیز احاطه کرده بودند، همان‌طور که از تمام تصاویر زندگی درباری می‌توان تشخیص داد؛ باغهایی در کنار جریان آب احداث و در باغچه‌های منظمی تقسیم‌بندی شده بودند که در آنها گیاهان خوشبو، درختان سرو، و یا درختان کوتاه پرتقال کاشته شده بودند. (۲۸)

شاهزاده خانمها حقوق بالایی دریافت می‌داشتند (به گفته ابو الفضل بین ۱۰۲۸ و ۱۶۱۰ روپیه). در این مورد بسیار دقیق حسابرسی می‌شد و ثبت می‌گردید. آنها می‌توانستند همان‌طور که قبلا گفته شد، مستقلا تجارت کنند و اراضی و املاک مختص به خود داشتند. علاوه بر این به آنها مقدار معینی خواربار و غذا داده می‌شد. پول نقدی که دریافت می‌داشتند، اسم زیبای برگ‌بها «۲» داشت. خانمها اضافه بر عایدی‌شان مالک مقدار زیادی جواهرات و اراضی و املاک نیز بودند. بدین‌ترتیب آنها مواجبشان را نیمی نقد از خزانه و نیمی از عایدات اراضی و املاک‌شان پرداخت می‌کردند.

بابر باید نخستین کسی باشد که به بانوانش اراضی و املاک بخشیده است و جهانگیر درآمدهای خانمها را به مجرد فرمانروا شدن به صورت قابل توجهی بالا برد. شاهزاده خانمها از بیرون هم هدایایی

---

(۱). Shaytanpura.

(۲). bargbaha.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۳

دریافت می‌داشتند، به ویژه آنهایی که تجارت می‌کردند و لطف و مرحمت‌شان برای حیثیت یک تاجر وارد کننده حایز اهمیت بود. بدین‌ترتیب نه فقط سر توماس رو هدایایی برای نور جهان می‌آورد، بلکه سایر اروپاییان- تجار یا دیپلماتها- نیز با وسایل اروپایی جالب توجه برای تمامی اعضای دربار و همچنین خانمها وارد می‌شدند.

بعدها وقتی که خاندان سلطنتی مغول دچار فقر شد، خانمها خود را با سهمی از بازار تأمین کردند و به تجارت پرداختند؛ در حقیقت یک‌بار وضع آن چنان وخیم بود که خانمهای حرمسراها تهدید کردند که اگر بالاخره حقوقشان را دریافت نکنند، قصد دارند خود را دسته جمعی به رود یومنا اندازند. (۲۹)

ناظر حرمسرا- محل دار «۱» مقامی بالا و پرنفوذ داشت. بدین‌ترتیب آغا آغایان «۲» که همسر اکبر بود و پس از ازدواج جهانگیر ناظره زنانه شده بود، جهانگیر را به منزلش در دهلی که روزهای پیری‌اش را در آنجا می‌گذراند، دعوت کرد و فرمانروا دستور داد، فرماندار باید از او مراقبت کند، به نحوی که غباری از هر نوع

مزاحمت بر لبه رضایت خاطرش ننشیند! (۳۰)

اورنگ زیب نیز با محل دار پسرانش با احترام زیاد رفتار می‌کرد و وقتی که اعظم شاه محل دارش را با خود در سفری به احمد آباد همراه نبرد، او را به شدت سرزنش کرد و به او دستور داد به عنوان مجازات برای رفتار احمقانه‌اش ۵۰۰۰۰ روپیه به خزانه دولت پرداخت کند. (۳۱)

ولی این فقط محل دار زنانه نبود که نقش مهم داشت؛ خانمها به وسیله ناظره‌های محترمی مراقبت می‌شدند. آنها در واقع زنان

حبشی و زنان ازبک درشت اندامی بودند که مسلح نیز بودند. (در ضمن فرمانروا نیز به وسیله زنان مسلح، بدوا تیراندازان زن، محافظت می‌شده است).

در میان کارکنان کاخ زنان باید از زنان گرجی و پرتقالی نام برد، در حالی که برنیر پی برده بود که خانمها به وسیله زنان پیر بی‌شمار و خواجه‌های بی‌ریش مراقبت می‌شوند. آنها در واقع در مینیاتورها غالبا خواجه‌های فربه و بیشتر سیاه‌پوستی دیده می‌شوند که در جلو حرمسرا ایستاده یا چمباتمه نشسته‌اند (همان‌گونه که عموما در شرق معمول بوده است). سپس با مقداری فاصله سربازان راجپوتی مورد اعتماد و گارد احدی‌ها کشیک می‌دادند.

اینکه منصب‌داری از اواخر قرن ۱۶ دارای ۱۲۰۰ زن بوده است که هر وقت او به دربار می‌رفته، بند تنبان آنها را هربار لاک و مهر می‌کرده است، به نظر استثنایی می‌رسد؛ البته زنانش نیز خیلی زود او را

---

(۱). mahaldar.

(۲). AqaAqayan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۴

مسموم کرده‌اند. (۳۲)

زنان محافظ باید به ناظر «۱» گزارش می‌دادند و وقتی زنان ملاقات کننده‌ای حضور خود را اعلام می‌کردند، باید نخست کسب اجازه می‌شد. محل‌دار در این میان مسئولیت بزرگی داشت و باید تمام موارد غیرعادی را به فرمانروا گزارش می‌کرد. زنان منشی هم برای خانمها کار می‌کرده‌اند و وقتی فرمانروا ظهرها یا بیشتر اوقات شبها به حرمسرا می‌آمد، گزارشها و همچنین خواسته‌های خانمها برای او خوانده می‌شد.

آنها حق داشتند که حکم انتصاب افرادشان را شخصا صادر کنند؛ نور جهان حتی اجازه داشت فرمان، حکم اصلی فرمانروا را مهر کند. ولی احکام سایر شاهزاده خانمها، مثل حمیده بانو بیگم و جهان‌آرا نیز پایدار بودند، از جمله- البته نه احکام مهم، ولی احکامی مشخص- حکمی که در آن حمیده به یک برهمن اجازه داده است گاوهای خود را برای چریدن در منطقه مشخصی رها کند. ولی مهم‌تر اینکه شاهزاده خانمها اجازه داشتند فرمانهای فرمانروا را مهر کنند، چون اوزوک، مهر گرد، در حرمسرا نگه‌داری می‌شد. (۳۳)

شگفت‌آور به نظر می‌رسد که مغولان زنانشان را- دست‌کم در اوایل- همان‌طور که از خاطرات بابر چنین برمی‌آید، با خود به میدان جنگ می‌برده‌اند. بعدها خانمها غالبا در عقب لشکر بر فیل می‌نشستند تا جنگ را نظاره کنند. اینکه در این میان می‌توانسته است حوادث مصیبت‌باری رخ دهد، موضوعی است که همایون آن را در جنگ چاوسا «۲» علیه شرخان سوری که در آن خانمهای زیادی کشته یا ناپدید شدند، تجربه کرد. آنها احتمالا در گنگ غرق شده بودند. توصیف گلبدن از سیر زندگی نه چندان موفق برادر ناتنی‌اش شامل بعضی از صحنه‌ها درباره شرکت خانمها در لشکرکشیهای اوست.

ولی زندگی شاهزاده خانمها بدون چنین ماجراهایی خیلی هم یکنواخت نبوده است. آنها دوست داشتند جشنهایی برپا کنند و به ویژه عروسیهایی ترتیب دهند- کاملا همان‌طور که هنوز هم امروزه در مورد خانمهای شبه قاره مصداق دارد. جشنهای عروسی غالبا در کاخ مادر فرمانروا که نوه‌ها، برادرزاده‌ها، و خواهرزاده‌هایش را در ناز و نعمت پرورش می‌داد، برپا می‌شدند. مقدمات عروسی با دقت زیاد از پیش آماده می‌شد- یا به وسیله مادر داماد یا مثل مورد داراشکوه، به وسیله خواهر بزرگ‌تر. وقتی که اصولا کودکی- به ویژه یک شاهزاده- به دنیا می‌آمد، دلیل بیشتری برای برپایی جشن وجود داشت. بدین ترتیب تصاویری که جشنهای هنگام تولد شاهزاده‌ای را نشان می‌دهند، منبع خوبی برای اطلاع بیشتر از زندگی در زنانه هستند. (۳۴) در آنجا مادر در رختخوابی مجلل در

بالاترین فضای تصویر قرار دارد؛ کنار او

---

(۱) nazir.

(۲) Chausa.

زن محترم مسنی نشسته است- در حقیقت مادربزرگ مغرور- و نوزاد همان‌طور که در شرق معمول است محکم قنداق شده است. در جلو اتاقی که زایمان در آن انجام گرفته است، خانمهای فامیل ایستاده‌اند و عده زیادی زن در حال نوازندگی و رقص هستند، در حالی که در حیاط، طالع‌بینان چمباتمه نشسته‌اند و به وسیله خانمی از زمان دقیق تولد اطلاع می‌یابند تا بدین‌وسیله بتوانند بخت و اقبال و سرنوشت کودک را هم به شیوه هندی و هم به شیوه اسلامی پیشگویی کنند. در جلو قصر، فقرا ایستاده‌اند و منتظر هستند تا چیزی از صدقات خیر کرده به عنوان قربانی برای شکرگزاری را دریافت کنند.

هنرمندان بارها صحنه‌های پراحساسی از مادران در حال شیر دادن به بچه را تصویر کرده‌اند و تعداد قابل توجهی از تصاویر مغولی مریم مقدس با عیسی، ظاهرا نه فقط متأثر از مدلهای اروپایی است، بلکه غالبا یادآور تصاویر هندی کریشنای کوچک روی سینه مادر شیری‌اش می‌باشد. (۳۵)

در ضمن سقط جنین نیز آزاد بوده است؛ مادری که فقط دخترزا بود و شوهرش او را تهدید به بیرون کردن از خانه نموده بود، از حمیده پرسیده است که آیا اجازه سقط کودک مورد انتظار را دارد یا خیر؟ اکبر که در آن زمان هنوز کودکی بیش نبود، باید مانع او شده باشد و در حقیقت آن زن پسری را که آرزویش را داشته، به دنیا آورده است. (۳۶)

البته پسر بچه‌ها طبق سنت ختنه می‌شدند؛ زمانی که اکبر ۵/ ۳ ساله در سال ۱۵۴۶ ختنه شد، به طوری که عمه‌اش گزارش می‌کند، تمام خانمهای خاندان مغول در جشن شرکت کرده‌اند. با پایان ۲ سالگی مراسم مذهبی وزن‌کشی شاهزاده آغاز شده است.

گاه و بیگاه در محدوده قصر بازاری کوچک ترتیب داده می‌شد که در آن خانمها کارهای دستی، پارچه‌های گران‌بها، جواهرات، و سایر چیزهای خود را به فروش می‌رساندند، در حالی که می‌کوشیدند از مشتریها- که فرمانروا و همراهانش بودند- در حد امکان قیمتهای بالایی دریافت کنند. این رسم ظاهرا باید از زمان اکبر آغاز شده باشد؛ ولی امروزه هنوز هم خانمهای جامعه هند و پاکستانی با ترتیب دادن چنین بازارهایی خود را سرگرم می‌کنند.

چنانچه رویداد خاصی وجود نداشت، در این صورت به بازیهای اجتماعی روی آورده می‌شد- در تصاویر متعدد، خانمهایی به نظر می‌رسند که مشغول بازی (شطرنج و چاوپزی «۱»، تخته‌نرد) هستند. آنها به موسیقی گوش می‌دادند یا بر اساس استعداد و میلشان خود را با کارهای دستی، طراحی و کمی نقاشی مشغول می‌کردند. ولی فقط یک نقاش ممتاز زن به نام صحیفه بیگم (حدود سال ۱۶۲۰) در تاریخ مغول

---

(۱) chaupasi.

مشهور است. (۳۷) با این وصف از دوره شاه جهان یک نقاشی ظریف می‌شناسیم که زن نقاشی را در میان خانمها نشان می‌دهد، در حالی که مشغول طراحی اطرافیانش روی یک دفتر نقاشی است. (۳۸) اغلب اوقات خانمها اجازه داشتند، همان‌طور که از قبل معمول بود، وقت خود را صرف خوشنویسی کنند؛ جهانگیر، قرآنی با دستخط شاه ملک خانم، خانمی از نواده‌های تیمور، دریافت کرد که به خط ظریف ریحانی نوشته شده بود. (۳۹)

مینیاتورهای متعددی ما را از لباس خانمها آگاه و مطلع می‌کنند. چون مینیاتوریستها با دقت خیلی زیاد لباس خانمها را به تصویر کشیده‌اند. آنها غالبا تجهیزات مشابهی مثل لباسهای امروزی هستند: شلوار قمیص «۱»، که عبارت از شلوار بلندی است که روی آن برحسب مد پیراهن بلند یا کوتاه بلوز شکلی انداخته می‌شود. اکثرا پیراهنی شفاف دیده می‌شود که جلیقه‌ای تنگ روی آن را پوشانده است. پارچه‌ها بسیار لطیف هستند، شاه جهان یک‌بار باید دخترش را به خاطر لباس ناجور سرزنش کرده باشد، ولی دختر به او ثابت کرد که هفت لایه پارچه بسیار نازک به تن دارد! چنین پارچه‌ای- غالبا از بنگال- به حق به عنوان هوای بافته تلقی می‌شدند. لباسها قاعدتا فقط یک‌بار پوشیده می‌شدند (چیزی که اخیرا هم در مورد خانمهای اصیل شبه قاره مصداق داشته است). در اوایل دوره مغول خانمهای متشخص تقریبا همواره کلاه بلند ترکی بر سر می‌گذاشتند که از آن غالبا تور کوچکی فروآویخته بود. بعدها یک تور بسیار نازک، دست‌کم غیرمستقیم، موها را پنهان می‌کرد.

با این وصف باید همواره در نظر داشت که نقاشان چنین موقعیتی نداشتند که به داخل حرمسرا راه یابند، در نتیجه دختران و زنان غالبا شکلهای خیالی شاخصی بودند. با وجود این ظاهر اشرافی مغولان معروف بود. تصویر زیبا، ولی نه زیاد زنده چهره یک خانم، مثل طرح کوچک خانمی نه چندان جوان که چهره‌ای کاملا احساساتی را نمایش می‌دهد، و متناسب مصرع شعر جان دان، (مرثیه ۹)، است، فقط به ندرت توجه را به خود جلب می‌کند:

بهار یا تابستان چنین جذابیتی بدان‌سان که من در چهره‌پاییزی دیدم، نشان نمی‌دهد.

مشابه آن تصویر رنگی خانم مسن چاقی است که بیننده را مادرانه، کمی استهزاآمیز، ولی صمیمی نگاه می‌کند؛ پرخمیده کلاهش اشرافیت مغول را آشکار می‌کند. تصاویر چهره در هر دو مورد اصل هستند. (۴۰)

---

(۱). shalwarqamis.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۷

تصویر چهره یک خانم مغول متشخص

با این وصف خانمها فقط با بازیهای اجتماعی سرگرم نبودند، بلکه خود را با گربه‌ها و پرندگانشان نیز مشغول می‌کردند؛ ولی آراستن خویش به ویژه مهم بوده است. فرهنگ حمام گرفتن بسیار پیشرفته بوده است؛ کافی است که تأسیسات حمام سلطنتی در آگرا، دهلی یا دژ لاهور، جایی که آب سرد و گرم جاری وجود داشته است، دیده شود. ولی برخی مینیاتورها هستند که خانمها را اینجا و آنجا در لباسهای شفاف نشان می‌دهند که در برکه‌ها یا حوضهای آب شادمانه آبتنی می‌کرده‌اند. (۴۱)

پس از استحمام آنها را با روغنهای معطر ماساژ می‌دادند، در حالی که ماساژ پاها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در این میان از یک سنگ پای زبر حمام از جنس سفال یا از یک لیف گیاهی استفاده می‌شده است. لطیفه‌ای معروف روایت می‌کند که خان خانان عبد الرحیم، پاداش فوق العاده زیادی به یک نقاش داده است، چون زن زیبایی که او در مینیاتورش تصویر کرده بود دقیقا همان حالت شاد و سرخوشی را در چهره داشت که کسی وقتی سنگ پا با کف پایش تماس پیدا می‌کند، دارد. (۴۲)

غالبا حنابندان می‌کردند؛ کف پاها و دستهای قرمز رنگ معمول بودند؛ شب حنابندان قبل از عروسی، در آن زمان مثل امروز با خوشی و لذت زیاد جشن گرفته می‌شد. در این میان نه فقط دستها و پاهای عروس با نقشهای ظریف و زیبا به رنگ قرمز نقاشی می‌شدند (برای این کار امکان داشت که مدلهای هلالی خریداری شود)، به نحوی که انگار ظاهرا دستکش به دست و جوراب به پا دارد، بلکه دختران جوان شرکت‌کننده حنای آماده را به سمت هم پرتاب می‌کردند (هنوز هم می‌کنند) که لکه‌هایی غیرقابل پاک کردن روی لباسها بجا می‌گذاشت. معروف است که هنگام خاکستری شدن موها فرق سر را با حنا رنگ می‌کنند.

موی سر با روغن چرب می‌شد که بدین ترتیب صاف و درخشان بود. گیسوی بلند توأم با نوار ابریشمی، رشته‌های طلا یا گلهای

تازه بافته می‌شد، چشمها سرمه کشیده می‌شدند، در حالی که در

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۸

دوره‌های بعد خط گوشه چشم را تقریبا دور از چشم به سمت بیرون امتداد می‌دادند. برخی از خانمها از نوعی رنگ سیاه برای سیاه کردن دندانهایشان استفاده می‌کردند- چیزی که برای ما به سختی قابل درک است. عطرهای تند همیشه مصرف داشتند، همان‌طور که گفته می‌شود به ویژه پس از اینکه مادر نور جهان عطر گل را ابداع کرد.

شاهزاده خانمهای مغول با آموزگارشان

ولی از نظر مشغولیات ذهنی نیز کمبودی وجود نداشت، گرچه بیشتر خانمها در واقع در مرحله نخست وقت خود را صرف آرایش و جواهراتشان می‌کردند. ولی از آنجا که اکبر نیز به آموزش خانمها علاقه‌مند بود و در فتح پورسیکری دستور ساخت مدرسه‌ای برای دخترها داد، خانمها گاه آموزش ادبی می‌دیدند.

برخی از خانمها- مثل سلیمه همسر اکبر- همان‌طور که از اثر مهرها در دست‌نوشته‌های مختلف ظریف

در قلمروی خانان مغول، ص: ۱۹۹

به فارسی قابل نتیجه‌گیری است، ظاهرا کتابخانه مختص به خود را داشته‌اند. آموزش قرائت قرآن و تعلیم وظایف مذهبی، دست‌کم برای یک مدت کوتاه و معین، در واقع جزو زندگی حرمسرا بود. ولی بیشتر از هر چیز فارسی و در واقع شعر کلاسیک تدریس می‌شد و به همین سبب برخی از خانمها، اگر خود مثل زیب النسأ شعر نمی‌سرودند، حامیان سرسخت ادیبان فارسی‌نویس شدند. یک نقاشی زیبا در انجمن سلطنتی آسیایی گروهی از خانمهای مغول را نشان می‌دهد که تحت نظارت یک روحانی ریش‌دار عینک زده می‌خوانند و می‌نویسند، در حالی که مطمئنا گاه و بیگاه از پنجره نگاهی به باغ قابل مشاهده می‌انداخته‌اند. (۴۳)

خانمها گاهی نیز ورزش می‌کردند- نور جهان قهرمان چوگان بود که با خانمها در باغ بازی می‌کرده است. گاهی هم در شکار شرکت می‌جستند، در حالی که باز هم این نور جهان بود که به سبب هدف‌گیری دقیقش از همه برتر بود. بعضی اوقات گردشهای جمعی به خارج از شهر ترتیب داده می‌شد- اوایل، گلبدن گردشهای جمعی همسران همایون در افغانستان را به صورتی سرگرم کننده توصیف می‌کرد:

بدین‌سان، یک آبشار فوق العاده زیبا تماشا شد و یک‌بار نیز خانمها می‌خواستند حتما ببینند که رواج «۱»، (نوعی ریواس با ساقه‌های بلند صورتی رنگ گل)، که در چمنهای نزدیک کابل درمی‌آمد، چگونه گل می‌دهد؛ آنها به قدری اصرار ورزیدند که همایون ملایم و معتدل عصبانی شده بود. ولی زیباترین مینیاتوری که همایون را نشان می‌دهد، تصویر یک چنین گردش جمعی به دامن طبیعت است، جایی که در زمینه عقب تصویر خانمها در لباسهای رنگارنگ قابل مشاهده هستند. (۴۴)

جهانگیر نیز با لذت به توصیف گردشهای جمعی و همچنین قایق‌رانی به سوی یک کشتزار هندوانه در نزدیکی اجمر که به همراه همسرانش داشته و اینکه او چگونه اصولا همسرانش را در عشق خود به طبیعت شرکت داده، پرداخته است.

ولی خانمها اصولا چگونه بیرون می‌آمده‌اند؟ آنها یا در یک کجاوه که به وسیله ۸ مرد حمل می‌شد و با پارچه قرمز، و در مورد خانمهای خاندان سلطنتی با مخمل قرمز روکش شده بود، یا در چادولی «۲»، تخت روانی که ظاهرا شبیه تخت روانهای مورد استفاده در اروپا در آن زمان بود، رفت و آمد می‌کردند؛ تخت روانها رنگارنگ نقاشی، و با انواع تزیینات ابریشمی آراسته شده بودند؛ آنها می‌توانسته‌اند به وسیله دو خدمتکار حمل شوند. گاه نیز تخت روانهای بزرگ‌تری بین دو فیل یا دو شتر آویخته می‌شدند، چیزی که در واقع فقط وقتی خوشایند بود که حیوانات همگام و همقدم حرکت می‌کردند ...

ولی خانمهای خاندان سلطنتی در هودجهایی (کجاوه‌هایی) با تزیینات بسیار که روی فیلهای باشکوهی

---

(۱). rawaj.

(۲). chaudoli.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۰

مستحکم شده بود می‌نشستند، در حالی که خانمهای درباری در هودجهایی که روی شتر قرار داشت دنبالشان در حرکت بودند. برای دیدار سایر خانمهای خاندان سلطنتی کالسکه‌هایی یک‌نفره (به نظر می‌رسد نوعی ریکشا) وجود داشت که به وسیله زنان مخصوصی کشیده می‌شدند، تا بدین‌وسیله خانم بتواند نزد خانمهای هم شأنش برود، چون همان‌طور که تاورنیه گزارش می‌کند چنین اقداماتی ضروری بود، زیرا مردان حمل کننده کجاوه‌ها در واقع اجازه ورود به منطقه حرمسرا را نداشتند، ولی فقط نور جهان از سر توماس رو کالسکه‌ای دریافت کرده بود که استفاده از آن برایش ظاهرا لذت زیادی داشته است.

علاوه بر این مهمانان اروپایی نیز چنین گردشهای جمعی را توصیف کرده‌اند؛ ما از آنها درمی‌یابیم که پیغامها به وسیله خواجه‌های حرمسرا آورده می‌شدند و خانمهای دریافت کننده به عنوان نشانه قبول مؤدبانه یک پیغام، برای فرستنده کمی سقز جویدنی می‌فرستاده‌اند.

در سفرهای طولانی- مثل سفر به کشمیر- گروه خانمها دیرتر راه می‌افتاد، ولی زودتر به مقصد می‌رسید، چون آنها از راه میان‌بر هدایت می‌شدند که در نتیجه می‌توانستند ورود سعادتمند فرمانروا را به او تبریک بگویند.

البته همه خانمهایی که در قصر به سبب خصوصیتی یا به دلیلی حضور داشته‌اند، این‌چنین در تجمل زندگی نکرده‌اند. غالبا دخترانی از خانواده‌های فقیر، به ویژه کودکان یتیم، پذیرفته می‌شده‌اند که بعدا می‌بایستی زندگی نرمالی را ادامه داده باشند. سپس خانمها جهیزیه دختران را تأمین می‌کردند- همان‌طور که امروزه هم در خانواده‌های سنتی اتفاق می‌افتد- جهانگیر یک‌بار به حاجی کوکی «۱» خواهر شیری پدرش دستور داد همه زنانی که به زمین و پول احتیاج داشتند، البته در درجه اول بیوه‌های افسران لایق و کارمندان را نزد او آورند. جهانگیر برای آنها آنچه را که امروزه به عنوان بنیاد بیوه‌ها تلقی شده است، تأسیس کرد. خانمها ظاهرا در مواقع قحطی یا بلایای طبیعی از طریق تغذیه عمومی و امثال آن در کمکهای اجتماعی مشارکت داشته‌اند.

ولی همواره باید تأکید شود که زندگی در قصر اجازه هیچ‌گونه محیط خصوصی را نمی‌داد. حتی وقتی خانمی می‌خواست به رختخواب رود، زنان خدمتکار متعددی دور او بودند که تا دمیدن صبح، با او می‌ماندند. در واقع حتی در صحنه‌های عاشقانه تصاویر هم همواره چند خدمتکار حضور دارند تا مراقب زوج باشند و احتیاجاتشان را رفع کنند. (۴۵)

و نباید تعجب کرد- همان‌طور که باز هم می‌توان از مینیاتورها دریافت- روابط عاشقانه زنان با هم نیز

---

(۱). HajjiKoki.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۱

وجود داشته است، چون در واقع به ندرت مردی اجازه ورود به فضای مقدس حرمسرا را داشته است و مطمئنا خیلی از خانمها دلسرد و مأیوس بوده‌اند. ولی ظاهرا منابع در این خصوص سکوت می‌کنند. (۴۶)

برخلاف آنکه ما درباره زندگی شاهزاده خانمها و خانمهای اشرافی اطلاع زیادی داریم، نسبت به زندگی زنان طبقه متوسط و پایین کم می‌دانیم. زنان خانواده‌های قابل احترام، به ویژه از طبقه علما، همان‌طور که از اسناد متعدد می‌توان اثبات کرد، گاه مدد معاش، نوعی کمک هزینه به صورت نقد یا به شکل ملک دریافت می‌کردند که از عایدات آن می‌توانستند زندگی کنند.

در خانواده‌های متدین مسلمان دختران با تعلیمات مذهبی پرورش می‌یافتند، احتمالا قرائت قرآن و آنچه را که برای خانه‌داری مهم بود، یاد می‌گرفتند؛ آنها تا حدی، با وظایفشان به عنوان زن خانه‌دار و مادر آینده آشنا می‌شدند، و رشد می‌کردند. ولی آموزش

دختران شناخته شده نبود و حتی اگر مدارسی هم وجود می‌داشت، مدرسه رفتن به دلیل سن بسیار پایین ازدواج مقدور نبود؛ زیرا دختران طبق سنت می‌بایست پس از اولین دوره عادت ماهیانه زنانگی، ازدواج کنند. عروسیها کاملا بزرگ جشن گرفته می‌شدند و باید حدس زد که در آن زمان هم خیلی از خانواده‌ها مثل امروز در این میان دچار بدهکاری می‌شدند.

وقتی زن طبقه متوسط بیرون می‌رفت، البته سرش را می‌پوشاند؛ با این وصف به نظر می‌رسد که در دوره مغول «برقع» «۱» که فقط شبکه کوچکی برای دید داشت، مورد استفاده بوده باشد. مینیاتور معنی‌داری از دوره اکبر، زنان برقع‌داری را نشان می‌دهد که در صفی طویل در بازار منتظر یک طالع‌بین هستند. (۴۷) اگر آنها امکان بیرون رفتن از خانه را داشتند، با میل به زیارتگاهها می‌رفتند تا در آنجا تسلی پیدا کنند، شبیه مینیاتورهایی که همواره زنان هندو را نشان می‌دهند که یک گورو یا جوکی را ملاقات می‌کنند.

منابع مغولی درباره زنان هندو کم صحبت می‌کنند- البته به استثنای همسران فرمانروا. ما می‌دانیم که دقیقا در قرن ۱۶ و ۱۷ تعداد زیادی از زنان هندو در سنت بهاکتی به هندی، راجستانی، براجی، و گوجراتی ابیات عاشقانه عرفانی‌شان را سروده‌اند و ستودن کریشنا، عشق بازی او با گوپی‌ها «۲»، و عشق او به رادهه «۳»، قالبی مذهبی بوده که توسط زنان با میل پذیرفته شده است. اینکه با وجود عدم تمایل اکبر علیه سوزاندن زنان بیوه، این سنت ادامه یافته است از اشاره به این نکته نتیجه گرفته می‌شود که در سال ۱۶۱۴ در مرگ مان سینگه، دستیار اداره‌کننده اموراتش، حدود ۶۰ زن خودسوزی کرده‌اند ... و همچنین این رسم که در تسخیر یک دژ یا شهر آتشی برپا کنند تا زنان محل تسخیر شده، در به اصطلاح جوهر،

---

(۱). burqa.>

(۲). Gopi.

(۳). Radha.

خودسوزی همگانی، همگی خود را بسوزانند، دست‌کم از دوره اکبر در تسخیر چیتور «۱» آشناست.

باید در واقع قبول کرد که زنان مستمند هر دو اجتماع مذهبی زیاد متفاوت نزیسته‌اند. اگر بیرون رفته‌اند، کوچک‌ترین فرزند را، مثل امروزه، روی تهیگاه طرف چپ حمل کرده‌اند و گاه و بیگاه مینیاتوری به بیننده اجازه مشاهده چنین زنانی را هنگام کار می‌دهد. اگر ۴۰۰ سال پیش زنان را در دامنهای بلند گشاد با بلوزی کوچک در حال حمل سنگ می‌دیدیم، دقیقا هنوز هم زنان کارگر فقیری (که تنها ثروتشان تعداد زیادی النگو در دست است) به همان صورت دیده می‌شوند که مشغول حمل ساروج، سنگ، و گل در محلهای ساختمانی هستند. در تصاویر دیگر، به ویژه در طراحیهای حاشیه صفحات آلبومها، آنها را با کوزه‌ها قدحها، و گلدانهایی در روی سر تصویر کرده‌اند، و در اینجا به نظر می‌رسد که جهان متوقف شده است.

ولی اکبر زنان در حال آوردن آب را به عنوان نماد برای قلب انسان دیده است:

زنان هندو از رودخانه‌ها، آب انبارها، یا چشمه‌ها آب می‌آورند، و خیلی از آنان سبوهای مختلفی را بر روی هم در روی سر حمل می‌کنند و در این میان با زنان همراهشان، در حالی که روی زمین ناهموار راه می‌روند، صحبت و پرچانگی می‌کنند. اگر قلب تا حدی تعادل رگهایش را حفظ کند، درد و رنجی وارد نمی‌شود. وقتی که این به روابط با قادر متعال بستگی پیدا می‌کند، چرا باید از این زنان کمتر بود؟ (۴۸)

---

(۱). Chitor.

ملتزمین فرمانروا و امور خانه‌داری

منسوجات

... باشد که تمام شکوه و جلال هندوستان‌برای تو در پشم و ابریشم شکوفا شود گوته «۱» در دیوان غربی- شرقی، برای دلدارش چنین آرزو کرده است، و در حقیقت هند اگر مهم‌ترین مرکز هنر پارچه‌بافی نبود، جایی مهم برای تولید منسوجات پشمی، شالهای سبک کشمیری و زربافهای ابریشمی گران‌بها بود و فرشهای دستباف پرنقش آن توجه انگلیسی‌ها را به خود جلب کرده بودند.

مینیاتورها به ما اجازه می‌دهند تا نگاهی کوتاه به شکوه پارچه‌ها و لباسها داشته باشیم. ابو الفضل گزارش می کند که اکبر سالیانه ۱۰۰۰ دست کت و شلوار دریافت می‌داشته، که بخش بزرگی از آن به عنوان خلعت به نجبای دربار، سفرا، و هنرمندان بخشیده می‌شده است. چون خلعت می‌بایستی دست‌کم یک لحظه به وسیله فرمانروا پوشیده شده باشد، تا پیش از اینکه به گیرنده تقدیم شود، از قدرت او، پر شده باشد. چنین انتقال قدرتی پیوندی سنتی بین بخشنده و گیرنده ایجاد می کند، و اکبر به همین سبب هشدار می‌دهد:

کسی که لباسهایش را به بی‌اصالتانی همچو بندبازان و دلقکها بخشد، مثل این است که خود در حرفه آنان شرکت جسته است! (۱)

گذاشتن عمامه خویش بر سر یک گیرنده نجیب نیز جزو این سنت است. در موارد سوگواری لباس سفید پوشیده می‌شد؛ مرسوم بود که فرمانروا پس از گذشت دوره سوگواری به منصب‌داران بزرگ خلعتی

---

(۱) Goethe.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۴

ویژه می‌بخشید.

اتاقک لباسها تحت نظارت میر سامان «۱» بود و در اینجا منسوجات براساس تاریخ ورود نظم یافته و نگه‌داری می‌شدند.

لباس در دوره مغول در محیط دربار زیاد تغییر نیافت: برای مردان شامل پیژامه، شلوار بلند تا قوزک پا و در روی آن، پیراهنی بود که طبق مد بلندی آن تغییر می‌یافت. در این ترکیب تغییرات مختلف در پارچه و رنگ ممکن بودند؛ بلندی بالا تنه، برش یقه، و فرم آستینها پیرو مد بودند.

در حالی که بابر در برخی از مینیاتورها جامه‌ای در بر دارد که چاک پیش سینه آن در وسط با دکمه‌ها و حلقه‌هایی بسته می‌شده است، بعدا ظاهرا چاک پیش سینه‌ای مایل جای خود را دست‌کم بین مسلمانان باز کرده است که در این مدل جامه در زیر بغل سمت راست دکمه‌اش باز و بسته می‌شده است؛ چاک پیش سینه هندوها سمت چپ بود. در زمان جهانگیر رسم شد که چاک پیش سینه مایل ادامه یافته از وسط سینه به زیر بغل سمت راست را با نوارهای زینتی که طبق سلیقه بلندتر و کوتاه‌تر بودند و غالبا از جنسی بسیار گران‌بها تشکیل می‌شدند، حاشیه‌دوزی کنند. جامه می‌توانسته تا روی زانو و همچنین تا قوزک پا برسد و عموما بسیار نازک بوده است که در نتیجه رنگ شلوار که از جنس کلفت‌تری بود زیر آن خودنمایی می‌کرده است. ولی شلوارها برخی اوقات در قسمت زیر ساق پا تنگ‌تر می‌شدند که در نتیجه ردیفی از چینهای عرضی شیک را تشکیل می‌دادند.

جامه متشخصان بیشتر از موصلین «۲»، چیت موصلی، بسیار لطیف بود؛ و نقوش بافته یا سوزن‌دوزی شده بسیار متفاوتی هم یافت می‌شدند یک شاهزاده گاهی جامه‌ای با نقش پروانه و گاهی با تصویر جنگ حیوانات بر تن می‌کرد. گلهای شقایق درخشان می‌توانسته‌اند جامه را تزیین کنند یا روی زمینه بنفش ملایم لاله‌هایی طلایی و روی زمینه طلایی گلهایی زنبق شکل می‌درخشیدند. شاه جهان یک‌بار در جامه‌ای بافته با نقش شکوفه‌های بسیار زیاد که با آن شلواری به رنگ سبز ملایم به پا داشت، ظاهر شده است.

(۲)

گاه کت و شلوار یک رنگ بودند، ولی اکثرا دو رنگ متفاوت داشتند که البته شلوار از پارچه کلفت درهم بافته با ابریشم راه راه لطیف یا رشته‌های طلایی درخشان تشکیل می‌شده است. ولی همایون همان‌طور که معتقد به ستارگان بود، عادت داشت رنگهایش را مطابق رنگ ستاره حاکم بر روز انتخاب کند: روز شنبه؛ روز سیاره زحل، سیاه می‌پوشید، یکشنبه؛ زرد طلایی؛ دوشنبه، سفید یا سبز، سه‌شنبه؛ روز سیاره مریخ، قرمز، چهارشنبه؛ آبی ملایم، پنجشنبه؛ اخرایی رنگ، و جمعه باز هم سفید یا سبز.

---

(۱). MirSaman.

(۲). Musselin.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۵

در حالی که یقه جامه در گذشته بیشتر برش گرد صافی داشته است، در دوره شاه جهان یقه را اغلب کمی بالا زده و به تیزی ختم می‌شده است.

گاه روی جامه نوعی جلیقه پوشیده می‌شده است. شاه جهان در یک جلیقه زربافت نشان داده که روی آن جامه‌ای طلادوزی شده به رنگ قهوه‌ای بر تن کرده است. مینیاتور دیگری (از بابر نامه) نشان می‌دهد که شاهزاده جلیقه‌ای با تصاویر حیوانات، روی جامه‌ای قرمز رنگ پوشیده است.

قبا لباس بلند دیگری بود که رو پوشیده می‌شد. جهانگیر یک‌بار چنین لباس زربفتی را که نقش شکوفه‌هایی از جواهرات داشت و مرواریددوزی شده بود، به پسرش خرم شاه جهان هدیه کرد. ولی برای او کم خواب «۱»، نوعی ابریشم زربافت از احمد آباد که کسی جز او اجازه استفاده از آن را نداشت، بسیار عزیز بود. این نوع پارچه فقط برای مقاصد صادراتی فروخته می‌شد. (۳)

برای روزهای سردتر شنلهای بلند وجود داشت که می‌توانستند گلهای طلایی داشته یا زربافت باشند و گاه نیز حتی یقه‌ای از پوست داشته‌اند. این شنلها امکان داشت یقه برگردان باریکی داشته باشند و بی‌آستین بودند؛ آنها در قسمت بالا- دکمه می‌خوردند. بدین‌ترتیب آستر آن به رنگ دیگر قابل تشخیص بود. یک چنین تأثیری به جا گذاشته می‌شد که پوشنده آن، گوشه بالا زده شنل را در کمربند فرومی‌کرد تا به وسیله تضاد رنگها اثری باب مد روز ایجاد کند. جهانگیر با غرور از یک لباس رو به نام نادری «۲» صحبت می‌کند که از تهیگاه تا پایین پا دکمه می‌خورده است. او چنین لباسی را به پسرش خرم اهدا کرد؛ خود او نیز آن را زمانی که در اجمر برای تصرف دکن دعا می‌کرد بر تن داشته است. بعدها او از یک نادری با دکمه‌هایی از مروارید صحبت می‌کند. (۴)

چنین لباسهای گران‌بهایی اگر هم بافنده‌ها، خیاطها، و قلابدوزان ماهها روی آن کار کرده بودند، قاعدتا فقط یک‌بار پوشیده می‌شدند.

یک بخش تقریبا دایمی البسه، پتکا «۳» بود، شال تقریبا عریضی که دو تا سه‌بار دور کمر پیچیده می‌شد.

این شال گاه به وسیله یک کمربند باریک‌تر نه چندان باارزش نگه داشته می‌شد. دو سر پتکاها تزیینات زیادی داشتند و غالبا با قلابدوزی طلایی یا نقش گل یا تکنیکهای دشوار بافندگی تولید می‌شدند، چون این پتکاها نشانه تأیید و شایستگی بود و هر کسی حق پوشیدن آنها را نداشته است. این شالهای درباری می‌توانسته‌اند سفید یا زمینه طلایی یا زربافهای ابریشمی رنگارنگ باشند.

جهانگیر حتی یک‌بار در پتکایی به سبک تیدیه «۴» نشان داده شده است، سبکی که پارچه را با گره خوردگیهای کوچک و غوطه‌ور کردن در

---

(۱). kimkhwab.

(۲). nadiri.

(۳). patka.

(۴). tiedye.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۶

رنگهای مختلف، دارای نقشهای زیرکانه می‌کنند و این همان مدی است که امروز هنوز در راجستان معمول است. (۵)

گاه منگوله‌ای آویخته از شال مشاهده می‌شود که به نوعی گل طلایی ختم می‌شود؛ پتکاهایی نیز تزیین شده با مروارید یافت می‌شوند.

از شال برای قرار دادن خنجر تشریفاتی لای آن روی شکم که جزو تجهیزات یک افسر متشخص بود، نیز استفاده می‌شد؛ گاه روی آن دکمه‌های بزرگ لعاب داده‌ای یا پوشانده شده با جواهراتی نصب می‌گردید که به آنها می‌توانست خنجری آویخته شود، و اگر شخص تصویر شده‌ای در پهلوی چپ شمشیر بلندی حمل می‌کند، در این صورت تسمه‌های حمایلش نیز از جنس گران‌بها هستند.

دامنهای گوشه‌دار مد ویژه‌ای بودند که همواره باز هم در مینیاتورهای دوره اکبر و اوایل دوره جهانگیر ظاهر می‌شوند: جامه به یک لبه گرد معمولی ختم نمی‌شود، بلکه به چهار یا شش گوشه منتهی می‌شد که گوشه‌های جلو غالبا در شال کمر یا در کمربند فروبرده می‌شدند تا بدین‌وسیله، پوشنده در شکار یا فعالیتهای دیگر آزادی عمل بیشتر داشته باشد. ولی آنها فقط در صحنه‌های باز و آزاد طبیعت دیده نمی‌شوند، بلکه در صحنه‌های داخل قصر هم به چشم می‌خورند که به وسیله مردان و زنان پوشیده می‌شدند. در خیلی از تصاویر آثار ادبی دوره اکبر از نقشمایه این لباس استفاده شده که بعدها در قرن ۱۷ ظاهرا از مد افتاده است. آیا در این میان همان سبک نامعقول لباس مطرح است که بدائونی راجع به آن در سال ۱۵۷۲ می‌نویسد؟ احتمالا این لباس می‌تواند از تاکوچیه، دامنهای گوشه‌دار، راجپوتی‌ها مشتق شده باشد که اکبر به عنوان لباس شاخص هندی تلقی کرده است و ظاهرا از دکن وارد شده است.

در حالی که تجمل لباس در دوره جهانگیر و شاه جهان همواره بیشتر شده بود، اورنگ زیب وفادار به قوانین، لباسهای ساده را ترجیح می‌داد و سختگیرانه تابع منع مذهبی استفاده از طلا و نقره بود.

البته در بخشهای شمالی قلمروی مغول به لباس گرم نیاز بود؛ به همین سبب جهانگیر یک‌بار برای کشمیری‌ها لباسهای گرم فرستاد. ولی همچنین گزارش می‌شود که او در زمستان برای ۲۱ امیر در دکن خلعتهایی فرستاده است و به تحویل دهنده دستور داده که ۱۰۰۰۰ روپیه از گیرندگان دریافت کند، به عنوان تشکر برای لباسها! (۶)

گاه نیز پالتوی پوست یا پالتوهایی با آستر پوست هدیه داده می‌شد و در واقع از پوست گوسفند، و همچنین پوست سمور یاد می‌شود؛ پوستهای سمور از قرون وسطا یک جنس وارداتی مورد تقاضا از آسیای مرکزی و روسیه بودند. (۷)

شالها به طور کل به عنوان لباسهای زمستانی محسوب می‌شدند. تولید آنها ظاهرا به ویژه مورد توجه اکبر

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۷

بوده است. او بهترین شالها را پرم نرم «۱»، کاملا نرم، می‌نامید و مثل امروز بهترین جنس شاه توس «۲» پشم لطیف قسمت زیر بزهای کوهی است که هنگام گذشتن حیوانات از کنار بوته‌های خار کنده و جمع شده است. نقشها ابتدا فقط در حاشیه بافته می‌شدند و بعدها با نخهای ظریف قلابدوزی می‌شد نقش بوته «۳»، همان شکل غنچه مانندی که شالها و فرشها را تا امروز تزیین کرده، در دوره مغول نیز معمول بوده است.

لطیف‌ترین پشم در رنگهای سفید، سیاه، یا قرمز رنگ‌آمیزی می‌شده است؛ غالبا پشم و ابریشم نیز با هم مخلوط می‌شدند.

در کشمیر شال بافیهایی وجود داشته که تعداد آنها دیگر مشخص نیست، ولی در لاهور تعدادشان بیشتر از ۱۰۰۰ بوده است. این

زیاد مبالغه‌آمیز به نظر نمی‌رسد، زیرا امروزه هنوز برای تولید یک شاه توس شال حدود ۸ ماه وقت لازم است.

اکبر برای چگونه انداختن چنین شالهای اصیلی سبک تازه‌ای عرضه کرد، از آنها به شکل دوتایی استفاده می‌شد، یا رها روی شانه‌ها انداخته می‌شدند و از یک پرم نرم غالبا به عنوان هدیه‌ای یاد می‌شد که فرمانروای مغول به خدمتگزاران صدیقش اهدا می‌کرده است. جهانگیر به یکی از افسران بلند مرتبه‌اش شالی را که به دور کمر داشته هدیه کرده است تا او را از بخشایشش آگاه سازد.

تابلوی حکیم الملک که نامش را به عنوان طبیب مشخص می‌کند، شاخصی برای لباس یک شخصیت دوره شاه جهان است؛ او یک جامه زرد طلایی بلند تا قوزک پا بر تن دارد که روی آن پالتوی بنفشی با نقشهای طلایی ریز که آستر نارنجی دارد و به همان بلندی است، پوشیده است. آستینهای خیلی بلند پالتو که ظاهرا روی دوش انداخته شده، فروآویخته‌اند؛ پیژامه راه راه قرمز- زرد ملایم زیاد قابل مشاهده نیست. او کفشهایی به رنگ قرمز سفالی و سبز به پا دارد، در حالی که پتکای قلابدوزی شده با طلا، به وسیله یک کمربند سفید رنگ محکم بسته شده است. ولی حکیم به دور شانه و بخشی از سینه یک شال کشمیر عریض و گران‌بها به رنگ قرمز پیچیده است. (۸)

ابو الفضل توصیف کرده است که تولیدات شال بافی چگونه حفظ شده است؛ بلافاصله وقتی جنس با ارزشی وارد می‌شد، جنس کم اهمیت‌تر بالاتر از جنس بااهمیت قیمت گذاری می‌شده است؛ در ضمن شالها طبق رنگشان نظم داده می‌شدند. آنها با آغاز از رنگ طبیعی، سفید، قرمز، طلایی تا رنگ آبی و بنفش، به رنگ خاکستری روشن ختم می‌شده‌اند.

با لباسهای یاد شده، کفشهایی دم پایی شکل کف تختی پوشیده می‌شد که در قسمت پاشنه پشت باز بودند.

---

(۱). Parmnarm.

(۲). shahtus.

(۳). buta.

گاهی اوقات آنها در قسمت پاشنه پا به یک زبانه مهمیز شکل خمیده به سمت بالا منتهی می‌شدند.

آنها می‌توانسته‌اند از چرم یا مخمل باشند و غالبا بسیار رنگارنگ؛ قرمز، و زرد بودند یا ترکیبی از رنگها را داشتند؛ نمونه‌های ظریف با نخهای طلایی یا مروارید قلابدوزی شده بودند. در مواقع خاص، مثل هنگام شکار، چکمه‌ای غالبا از چرم روشن پوشیده می‌شد؛ آنها نیز می‌توانسته‌اند قلابدوزی شده باشند. نوعی زنگال نیز رسم شد که البته بیشتر در تصاویر مردم معمولی که به هر حال پوشاکشان محدود به حداقل بود و در واقع صندلهای بنددار می‌پوشیدند، قابل مشاهده است.

هندوها در دهوتیهای «۱»، (لنگهای)، خود ظاهر می‌شدند. مسلمانان بیشتر نوعی شلوار گشاد کوتاه تا سر زانو (بدن در واقع باید طبق شریعت از ناف تا سر زانو پوشیده باشد) به پا می‌کردند.

طرح عمامه دوره همایون

در حالی که ترکیب پیژامه، جامه برای دربار و منصب‌داران شاخص است، علما و روحانیون، شیخها «۲» در لباسهای بلند سنتی خود، ترجیحا به رنگ سفید، ظاهر می‌شدند و غالبا پالتو یا کتی بلند روی آن می‌پوشیدند. تصویر یک ملا او را در پالتویی صورتی رنگ با عمامه‌ای فیروزه رنگ نشان می‌دهد. (۹) در صورتی که اعضا و یا حتی رهبران یک فرقه عرفانی مطرح بودند، بدین‌ترتیب غالبا به رنگی که شاخص آنان بود لباس می‌پوشیدند؛ چیشتی‌ها اخرایی- زرد تا دارچینی رنگ، قادریها سبز، و نقشبندیها غالبا سفید می‌پوشیدند.

خدمتکاران شاغل در دربار نیز یونیفورم خود را داشتند؛ ماهوت‌ها «۳» که هدایت‌کننده فیلها بودند غالبا در کتهای قرمز ظاهر می‌شدند؛ در زمانهای بعد حمل‌کنندگان تخت روان فرمانروا نیز لباسهای سفید و کتهای قرمز بر تن داشتند.

پوشش معمول سر به طور کل عمامه بود که هر چند فرم دقیقش در طول زمان کمی تغییر کرده بود ولی تقریبا کوتاه و خوابیده بوده است. عمامه وارد شده از آسیای مرکزی به شکلی ماهرانه با دو انتهای پارچه خود محکم نگه داشته می‌شد؛ یک مدل محکم نگه داشتن دیگر آن- به ویژه در دوره شاه جهان- بستن آن با نواری پارچه‌ای به رنگ دیگری بود. در پشت عمامه می‌توانست پری فروکرده شود که نشان عمامه‌های شاهزادگان بسیار ارزشمند بود. شرابه‌های مروارید عمامه‌ها بسیار گران‌بها بوده است.

---

(۱). dhoti.

(۲). shaykh.

(۳). mahout.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۰۹

ولی در حالی که عمامه شاهزادگان و ملتزمین فرمانروا نسبتا کوچک و خوابیده بود، علما در زینت عمامه گرد بزرگشان می‌درخشیدند، بزرگ کرده عمامه‌اش در واقع یعنی، خودنمایی کردن. (۱۰)

در اوایل دوره مغول عمامه شگفت‌آور فرمانروا همایون را می‌یابیم. این پوشش سر، تاج عزتی است که از یک کلاه کپی بلند و نوک تیز که به دور نوعی لبه دور کلاه پیچیده شده است و در چندین نقطه به شکل V آزاد و باز است تشکیل شده به نحوی که کلاه تا حدودی به یک غنچه در حال شکفتن شبیه است. خانمها در اوایل با کلاه‌های ترکی بلند که گاه به آنها تور کوچکی متصل بود، ظاهر می‌شدند. کلاه ترکی خانمهای اشرافی می‌توانسته با گل کلاه یا پر تزیین شود. عارفان در تصاویر غالبا پوشش سر کلاه مانندی بر سر دارند و گاه نیز با کلاه‌های کپی برجسته و به سمت پشت قوس یافته ظاهر شده‌اند. مردم عادی اصولا با عرقچینهای نسبتا چسبان با لبه‌ای کوچک نشان داده شده‌اند؛ گاه خدمتکاران را نیز با کلاه‌های نوک‌تیز تصویر کرده‌اند.

کودکان ظاهرا شب کلاه‌های چسبانی شبیه به آنچه در اروپا نیز معمول بوده بر سر داشته‌اند. در میان عجایب دریافتی همایون از انگلیس، کلاه‌هایی اروپایی بودند که مقرب خان، رئیس بندرگاه سورات برای سرورش ترتیب داده بود. (۱۱)

به هر حال سورات محل بزرگ تغییر وسیله حمل و نقل کالا، به ویژه منسوجات نیز بود. چون با وجود اینکه هند از نظر منسوجات ناحیه‌ای غنی بود، برای پارچه‌های پشمی خاص، مثل آنچه که در ترکیه، انگلیس، و پرتقال تولید می‌شدند، توجه و علاقه نشان داده می‌شد. ایران نیز ارسال‌کننده زربفتهای ارزشمندی بود، به کارهای غیاث «۱» استاد بافنده از ایران، در دربار اکبر نیز ارج نهاده می‌شد. ولی به طور کل لطیف‌ترین پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای در کشور تولید می‌شدند. بنارس در آن زمان برای ساریهای بنارسی‌اش، زربفتهای ابریشمی، معروف بود و شهرهای بنگالی ساتگائون «۲» و سونارگائون «۳» نیز مرکز ظریف‌ترین بافته‌ها بودند. گوجرات برای مخمل شهرت داشت (همچنین لاهور) و سورات به عنوان «منبع چیزهای ارزشمند و نادر» اعتبار داشت، چون کالاهای وارداتی به آنجا وارد می‌شدند.

اینها را ما از توصیف محمد صالح کنبوه برای آماده‌سازی جشن عروسی داراشکوه در سال ۱۶۳۳ درمی‌یابیم و به نظر می‌رسد که سنت قدیمی ترکی تقسیم‌بندی هدایا در گروه ۹ تایی تا دوره شاه جهان حفظ شده است، چونکه از توقوز پارچه «۴»، ۹ قطعه جنس، برای عروسی داراشکوه صحبت است.

---

(۱). Ghiyath.

(۲). Satgaon.

(۳). Sonargaon.

(۴). toqusparcha.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۰

هنوز هم قصرهای عظیم مغولان در آگرا، دهلی، لاهور، و فتح پورسیکری جذاب هستند، ولی آنها مثل یک دکور تئاتر کاملا ناتمام، اثری سرد و بی‌روح به‌جا می‌گذارند. ولی ما مجبوریم مجسم کنیم که آنها چگونه در هنگام یک عروسی مثل عروسی داراشکوه تزیین یافته بودند و از گزارشهای وقایع‌نگاران، سفرای بیگانه، و همچنین شعرا و بیشتر از همه از تصاویر مینیاتورها در دست نوشته‌های تاریخی و ادبی، برای ما آشکار می‌شود که تأثیر این بناهای باعظمت تا چه حد زیاد تابع فرشها و پارچه‌هایی بوده است که این قصرها با آنها تزیین شده بودند. حتی چادرهای سلطنتی پر از پرده‌ها و پشتیها بودند و هنگام جشنهای ویژه، خیابانهای فتح پورسیکری نیز با فرشها مفروش می‌شدند. آصف خان به مناسبت بازدید باجناغش جهانگیر، دستور داد مسیر اقامتگاه سلطنتی تا چادرش را تمام و کمال با کناره‌های مخمل فرش کنند، در حالی که دختر خان خانان عبد الرحیم به افتخار پدرش دستور داد در سال ۱۶۱۷ زمین چمن خشک و بی‌حاصل فتح باغ، باغ پیروزی پدرش را در احمد آباد با مخمل سبز رنگ فرش کنند و درختان بی‌برگ را با ابریشم سبز آذین کنند!

مینیاتورها به ما اجازه می‌دهند تا تشخیص دهیم که چگونه همه ملاقات‌کنندگان فرمانروا همان‌گونه که لازمه آن است، بدون کفش روی فرشها قدم گذاشته‌اند. در سینه‌کش بالای پنجره‌ها نیز، به ویژه در پنجره چهروکه «۱» که در آن فرمانروا افتخار برکت دیدنش را به زیردستانش می‌داده، فرشهای گرانبها آویخته بوده است.

تمام فرشها، چادرها، و پرده‌ها در فراش خانه نگه‌داری می‌شد که برای نظم آن عده‌ای از کارمندان مسئول بودند. اینکه فراش خانه در فتح پورسیکری در سال ۱۵۷۸ به سبب آتش‌سوزی از بین رفت، نه فقط یک ضایعه بزرگ برای اکبر، بلکه برای تاریخ هنر دنیای اسلام محسوب می‌شد. چون در آنجا تمام پارچه‌های بافته برای تزیینات داخلی از جمله پرده‌های زربفت از طلا یا از مخمل اروپایی، از پشم یا از پارچه‌های منقوش دمشقی و سایر اجناس دیگر به همراه فرشهایی از ایران و آسیای مرکزی، و همچنین رواندازهای نمدی نگه‌داری می‌شدند.

در کنار واردات از ایران که همواره فرشهای ممتاز بود، در دوره مغول کارخانجاتی در لاهور، آگرا، فتح پورسیکری به وجود آمده بودند که لاهور و احمد آباد نه فقط برای فرشهایشان، بلکه برای مخملهایشان نیز معروفیت داشتند.

فرشهای مغولی در اروپا خواستار زیادی داشتند. کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۱۵ صادرات بزرگ فرش لاهور را آغاز کرد. البته آنها به دشواری به دست می‌آمدند، چون فرمانروایان بهترین قطعات را برای خود برمی‌داشتند. ولی برای انگلستان فرشهای بزرگ بیشتر از همه قابل توجه بودند، چون از آنها ترجیحا به

---

(۱). jharoka.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۱

عنوان رومیزی در گردهماییهای رسمی استفاده می‌شد، در تابلوهای نقاشی هانس هول‌باین «۱»، عینا مثل بقیه اروپا فرشهای ترکی به عنوان رومیزی ظاهر می‌شوند.

معاملات فرش به وسیله دولت ترتیب داده و حمایت می‌شد، ولی در نتیجه تقاضای زیاد از انگلیس یک بخش خصوصی نیز تکوین یافت، جایی که تولید فرشها طبق درخواست امکان داشت. در چنین مواردی می‌توانست به عنوان مثال نشان و علامت خانوادگی

سفارش دهنده بافته شود. در کنار فرشها به مقدار زیادی پارچه‌های پنبه‌ای نقشدار، چیت گلدار از سرحنج و برهان‌پور به اروپا صادر می‌شدند.

فرشهای دوره اکبر، تا جایی که می‌توانیم از تخته‌ها و تکه فرشهای محفوظ مانده کم تشخیص دهیم، بسیار پرتخیل بوده‌اند. به نظر می‌رسد که بعضی نمونه‌ها به وسیله نقاشان برای طرح ابداع شده بودند، به نحوی که برخی از فرشهای قدیمی مثل صفحات بزرگ شده آلبوم به شمار می‌آمدند. گاه و بیگاه فرشهایی با نقش مدالیون، همان‌گونه که از ایران شناخته شده است، یافت می‌شدند؛ ولی به نظر می‌رسد که تصاویر تخیلی تسلط داشته‌اند. به عنوان مثال فیلی با فیلبانش، سوسمارها، اژدهاها، جنگ شتر، و چهارپایی بالدار همراه با یوزپلنگ قابل مشاهده هستند، به نحوی که شخص خود را در جنگی جادویی تصور می‌کند. (۱۲) ماسکهای عجیب و غریبی از حیوانات ظاهر می‌شود و وقتی روی فرشهای کلاسیک ایرانی یک پیچک اسلیمی از پیچک اسلیمی دیگری بیرون می‌آید، در اینجا حیوانی از دهان یک حیوان دیگر یا از غنچه گلی بیرون می‌زند و یوزپلنگها، ماهیها، و پرندگان را می‌بلعند. یک نمونه به ویژه مضحک، فرش بزرگی است که امروزه در موزه هنرهای زیبای بوستون قابل تحسین است: چشم‌انداز آن یک شیر با سر فیل است که هفت فیل کوچک را روی بدنش حمل می‌کند و به نحوی مرموز مجذوب می‌کند. (۱۳)

کششی که مغولان از دیدن حیوانات یا در شکار حس می‌کردند به ویژه در فرشهای اواخر دوره حکومت اکبر، گاه به شکلی عجیب و غیرعادی، در همه جا قابل تشخیص است، در روی یک چنین فرشی در سرتاسر حاشیه یوزپلنگهای کوچکی در حال دویدن هستند! (۱۴)

هنرمندان گاه نیز فرشهایی یا منظره‌ای تمام عیار مثل آنچه امروزه در وین نگه‌داری می‌شود و در آن درختان و پرندگان زیبا به شکلی کاملا طبیعی تصویر شده‌اند، طراحی می‌کردند، در نمونه‌های دیگری، به ویژه در فرشهای بسیار طویل مغولی، نقش مرکز فرش یک یا چندبار تکرار می‌شوند. (۱۵) تمایل برای بعضی از فرشهای مضحک در دوره اکبر، تا جایی که قطعه فرشها و اسناد نقاشی مینیاتور اجازه نتیجه‌گیری می‌دهند، کمی تغییر پیدا کرده است. نقشها کمی ملایم‌تر می‌شوند؛ فرشهای تصویر شده در نقاشیها گلهای کوچکی را روی زمینه سیاه یا آبی تیره نشان می‌دهند. در این میان باید در واقع به این

---

(۱) H .Holbein.

اندیشید که نه فقط منصور، نقاش جهانگیر یک نقاش ممتاز در کشیدن نقش گل بوده است بلکه تصاویر او احتمالا ممکن است به این یا آن تولیدکننده فرش الهام بخشیده باشد، بلکه همراه با یزوئیت‌ها، مجموعه گل و گیاهان خشک کرده نیز به هند آمده، و تصاویر آنها روی شکل نقاشی حاشیه‌ها در آلبوم تصاویر اثر گذاشته‌اند، و احتمالا به برخی از تولیدکنندگان فرم الهام بخشیده‌اند. این واقعیت که ملکه نورجهان علاقه زیادی به سوزن دوزیهای انگلیسی داشته، می‌توانسته هنرمندان حرفه فرش را نیز به احتمال زیاد تشویق به نقوش جدید کرده باشد. در دوره حکومت شاه جهان به نظر می‌رسد که فرشهای گلدار به ویژه اهمیت یافته باشند، چون در آن زمان تزیین با گل در همه‌جا- در ظروف کریستال و در جواهرات- نقش مهمی را ایفا می‌کرده است.

بعضی از فرشهای اواسط قرن ۱۷ به نظر می‌رسند که با یک شبکه‌بندی ظریف که با شکوفه‌هایی پر شده است، پوشیده شده‌اند و در دوره اورنگ زیب ظاهرا نقش هزار ازهار با شبکه‌بندی یا بدون آن محبوبیت داشته است. در هر حال فرشهای پرنقش و نگار الزاما جزو تجهیزات بوده‌اند و کلیم شاعر دربار جهان شاه مطمئنا حق داشته است که برای فرمانروایش چنین آرزو کرده است:

شادی زندگی به شکلی همانند بافتی فشرده در یک فرش،از آستانه‌ات جدا نشود! (۱۶) همان‌طور که اشاره شد برخی از فرشها کاملا طویل بوده‌اند. ابو الفضل از فرشی صحبت می‌کند که ۲۰ گز طول (تقریبا ۱۶ متر) و ۶ گز عرض داشته است. زیباترین فرش

مغولی در موزه متروپولیتن در نیویورک ۳۳/ ۸* ۹/ ۲ متر انـدازه دارد و مملو از حیوانات، پرندگان، و درختان تخیلی در روی زمینه قرمز تیره است. فرشـهای گرد یا در شـکلهای خاصی بافته شده نیز وجود داشته‌اند تا فضاهای معینی را پر یا همان طور که از تصاویر قابل تشـخیص است، تخت سلطنت را احاطه کنند. یک نمونه زیبای آن، یک فرش قرمز آلبالویی رنگ مملو از گلهای رنگارنگ به شـکل نعـل است که انـدازه آن در کـل بالغ بر ۴۷/ ۳ متر می‌شود. نقش گلهـای آن چنـان نظم داده شـده که گلهـا بـا نگاه از تخت سلطنت به سمت بیرون می‌رویند. (۱۷)

مـاده خـام فرشـهای مغولی برای تـار و پود پشم یا پنبه است؛ در حالی که در ایران برای گره‌های فرشـهای تجملی ترجیحا از ابریشـم اسـتفاده می‌شود، در هند مغول به ویژه در قرن ۱۷ پشـمینه، پشم ظریف کشـمیری، به عنوان ماده خام مطلوب دارای اعتبار بود و این پشـمینه- کمی محکم‌تر از شاه توس خیلی ظریف- در لطیف‌ترین سایه روشـنها رنگ‌آمیزی می‌شدند. از این‌رو در کشـمیر تعدادی کارگاه سلطنتی وجود داشت که در آنجا فرش بافته می‌شد و چون لاهور نزدیک‌ترین شهر بزرگ به کشمیر بود، در آنجا

نیز- به ویژه در سالهـایی که مقر فرمـانروایی بود- یـک فرهنـگ بزرگ فرش‌بافی تکوین یافت. ولی پوششـهای زمخت‌تر از کابل و ایران می‌آمدند.

تولیدات پنبه‌ای می‌توانسـتند به عنوان کف‌پوشهای ساده، مثل نوعی گلیم امروزی، مورد استفاده قرار گیرند. حتی از چیت گلدار نیز برای پوشش کف استفاده می‌شد، یک قطعه به طول ۷ متر و عرض ۶/ ۴ متر در قرن ۱۷ وقف یک مرکز تصوف شده است. (۱۸) پرده‌های دور چادرها (قنات، سراپرده) می‌توانست از چیت گلدار تولید شوند. در این تکنیک پارچه پنبه‌ای رنگ‌آمیزی شده، لعاب داده، آهار زده، و سپس اتو کشـیده یا صاف می‌شده، تا سـطحی درخشان و ضد آب پیدا کند. تولیدات چیت گلدار که نخست در برهان‌پور تولید شدند، در انگلستان بسیار محبوب بودند و انواع روکش از این جنس سبک با رنگهای شاد تهیه می‌شدند. (۱۹) غالبا در مینیاتورهـا بالشـهایی دیـده می‌شونـد که روکشـهای آنهـا بـا تصـاویری از انسانهـا، حیوانات، و شـکوفه تزیین یافتهانـد؛ گاه نیز با رامشـگران، آقایان متشـخص، طوطیهای کاکل‌دار، و درختان پرشـکوفه. این بـدین معنی است که دنیای تصویر کتابها و آلبومها، در واقع پیش از رنگ‌آمیزی، روی پارچه انتقال می‌یافته است. در روی لباسـها، به ویژه روی پارچه‌های شـلوار نیز گاهی چنین نقشهایی توجه را جلب می‌کنند. البته در این مورد چیت گلدار مطرح نیست، بلکه بیشتر از ابریشم کلفت استفاده می‌شد. ولی ظاهرا هنرمندان قادر بوده‌انـد که همه نوع پارچه را با انواع تصاویر به صورت بافته، نقاشـی، و طلادوزی شده تزیین کنند، و تالارها و چادرها باید با پرده‌های رنگارنگ پرنقششان روی بیننده تأثیری عظیم گذاشته باشند.

دنیای جواهرات

مشاهـده تصاویر شاهزادگان و خانمهای مغول، همان‌طور که در تعـداد زیادی از تصاویر مینیاتورها وجود دارند، مثل یک راهرو در وسـط موزه‌هـای بزرگ دنیـا، تصوری از یـک تجمـل غیرقابل تجسم در ما ایجاد می‌کنـد که در دربار و به وسـیله بزرگان سـرزمین اعمال می‌شده است، و این تصور با گزارشهای سفرا، تجار، و پزشکان اروپایی تأیید می‌شود.

از این‌رو باعث تعجب نیست که برای همایون، پسـر بابر، هنوز در زمان حیات پـدرش اثری درباره جواهرات تألیف شده است، چون همـان‌طور که انتظـار می‌رفت، گنجینه‌هـای شاهزادگان بایـد به او به ارث می‌رسـیدند. (۱) به هر حـال عشـق به جواهرات در دنیـای اسلام، همان‌طور که از مجموعه کتیبه‌ها و سنگ نوشته‌های متعدد قدیمی می‌توان تشخیص داد، همواره نقش مهمی را ایفا می‌کرده است.

قبلا هم در زمان هارون الرشـید (۷۸۶- ۸۰۹) یک مرواریـد فوق العاده درشت و بی‌نقص، کم‌تر از ۷۰۰۰۰ دینار خریداری نمی‌شده

است (۲) و مرواریدها به ویژه در دوره مغول نیز نقش مهمی را ایفا

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۴

کرده‌اند. گردنبندهای مروارید دو یا سه رشته‌ای دست کم در دوره اکبر تا حدودی جزو نماد اصالت بودند.

در تصاویر قدیمی، بابر و همایون با کمی زیورآلات یا بدون آنها تصویر شده‌اند، (۳) در حالی که بار جذاب گردنبند مرواریدی که هر فرمانروایی آویخته است، در روی تصاویر اواخر دوره اکبر و اوایل دوره جهانگیر دهه به دهه افزایش می‌یابد. وقتی ملاقات کننده یا سفیری برای فرمانروا مرواریدی زیبا، درشت یا صاف و منظم می‌آورد، هدیه با خوشحالی پذیرفته می‌شد و مثل همه هدایا به وسیله منشی ثبت هدایا یادداشت می‌گردید.

مرواریدها غالبا از خلیج فارس می‌آمدند؛ ولی گاه و بی‌گاه نیز از دریاهای اطراف سریلانکا آورده می‌شدند.

شاخص شادی مغولان برای جواهرات، مینیاتوری مربوط به حدود سال ۱۶۱۹ (۴) است که شاه جهان را که هنوز در آن زمان ولیعهد بوده است، با یکی از پسران کوچکش نشان می‌دهد: پسربچه- ممکن است که داراشکوه ۵ ساله یا شاه شجاع کمی کوچک‌تر باشد که جهانگیر، پدربزرگش، بویژه به او علاقه زیادی داشته است- جعبه جواهراتی را زیر و رو می‌کند و آن‌چنان غنی به زیورآلات آراسته است که امکان پاره کردن گردنبند مرواریدش در هنگام بازی به وسیله خودش باعث ترس می‌شود: دو رشته مروارید درشت چسبیده به دور گردنش قرار دارند؛ بعد از آن یک گردنبند مروارید بلندتر با زبرجد و یاقوت و سپس باز هم دو گردنبند مروارید بلند دیگر. در شال طلادوزی شده‌اش یک خنجر کوچک زیبا با دسته طلا قرار دارد و عمامه‌اش، مثل عمامه پدرش با رشته مرواریدهایی دور چرخانده و با یک جغه جواهرنشان با پرهای بلند به عقب خمیده، تزیین شده است. به دور عمامه شاه جهان که به‌طور معمول یکسان تزیین شده است، اضافه بر این، چند رشته مروارید درشت دیگر دور چرخانده شده است. در واقع، علاوه بر این، اگر تصاویر را قبول کنیم، نوزادان هم گردنبند مروارید بر گردن داشته‌اند- دست‌کم وقتی که تصویر چهره‌شان نقاشی شده است و این عینا در مورد مادران شیرده نیز صدق می‌کند. حتی اورنگ زیب نیز که هنرمندی چهره‌اش را هنگام شکار در «نیل گیز» «۱» نقاشی کرده است، روی لباس سبز رنگش که او را در چشم‌انداز پر از درخت تقریبا محو می‌کند، چند رشته گردنبند مروارید درشت بر گردن دارد. و این ظاهرا مبالغه نیست یا به حساب یک آزادی عمل هنری گذاشته نمی‌شود، چرا که جهانگیر در مورد اینکه ملکه نور جهان در حین یک شکار یاقوتی به قیمت ۱۰۰۰۰ روپیه و مرواریدی به قیمت ۱۰۰۰ روپیه را گم کرده است (که خوشبختانه بعد از دو روز مجددا پیدا شده‌اند)، اشاره کرده است. (۵) حتی وقتی که خانمها و آقایان متشخص هنگام مغازله در بالکن حرمسرا یا واقعا در حال چرت زدن در رختخواب نشان

---

(۱). Nilgays.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۵

داده می‌شوند، هرگز بدون گردنبند مروارید دیده نمی‌شوند. اینکه آنها تسبیحهایی نیز از مروارید و یاقوت به کار می‌برده‌اند که ده‌ها هزار روپیه ارزش داشته است، در این مضمون کاملا بدیهی به نظر می‌رسد.

زنان خدمتکار، خانمهای دربار و رامشگران در دربار، نیز هرگز بدون زیورآلات مروارید تصویر نشده‌اند.

ممکن است از خود سؤال کنیم این مطلب چه‌قدر واقعیت دارد؟ آیا این واقعا رسمی برای اشاره به مقام تصویرشدگان است؟

مرواریدها و سنگهای گران‌بها در گوشواره هم که شکلشان از یک مروارید ساده درشت، نشسته بر روی نرمه گوش تا آویزهای پیچیده متغیر بود، به کار برده می‌شدند؛ خانمها غالبا ساختاری شکوفه مانند را روی تمام گوش قرار می‌دادند. گوشواره به نظر می‌رسد که برای مردان از زمان جهانگیر مد شده باشد؛ زیرا که او در سال ۱۶۱۵، زمانی که می‌خواست برای بهبودش که اعتقاد

داشت آن را مـدیون شـفاعت دوسـتار خداونـد، معین الـدین چیشتی است، سپاسـگزاری کنـد، دسـتور داد برایش گوشواره‌هـایی از مروارید بسازند تا به عنوان غلام معین الدین قابل شناسایی باشد؛ چون اصطلاح فارسی حلقه به گوش «۱» به معنی غلام است. طبیعتا عده زیادی از اشراف و درباریان، این رسم را فورا تقلید کردند.

مرواریـدهای درشت حتی به عنوان دکمه برای خفتانهای گران‌بها به کار برده می‌شـد و در واقع نه فقط برای دربار، بلکه اسـتفاده از چنین دکمه‌هـایی به آقایـان واقعا اصـیل نیز توصـیه می‌شـد. (۶) گـاه نیز دسـته گـل کـوچکی از مرواریـد، آویخته از کمربنـد فردی متشخص دیده می‌شد که باید بخشی از یک خلعت خاص بوده باشد.

برای پاشـیده نشـدن رشـته‌های مرواریـد که در مواقع خاص به دور عمامه پیچیـده می‌شدنـد از، سـرپتی «۲»، یـک قلاب جواهرنشان بیضی یا از، سرپیچ «۳»، نشان روی عمامه که شکلهای مختلفی داشت، استفاده می‌شد. در هر حال همه ملتزمین فرمانروا حق استفاده از نشان روی عمامه را نداشتند، تصویری که اکبر را در حال اهدای یک سرپیچ به پسرش جهانگیر نشان می‌دهد، باید در واقع اشاره به این باشد که او بدین‌وسیله وی را فرمانروای قانونی می‌کند. (۷)

سرپیـچ می‌توانست متشـکل از پرهـایی باشـد؛ این پرهـا غالبـا پر قرقاول هیمالیایی بود که به رنگ سبز مایل به آبی می‌درخشیدند و بسیار بلند بودند، به نحوی که از بالای عمامه به سمت عقب خم می‌شدند.

رشـته مرواریـد پیچیـده به دور عمامه که یاقوتهایی می‌توانسـتند بین مرواریـدهای آن فاصـله ایجاد کننـد، به وسـیله یک گیره زینتی زبرجد نشان با یک پر بلند فروآویخته نگه داشته می‌شد، در حالی که زبرجد دیگری

---

(۱). halqabe -gush.

(۲). sarpati.

(۳). sarpech.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۶

روی پیشانی آویخته شده بود- تصویری چهره شاه جهان را این‌چنین نشان می‌دهد.

جغه «۱»، یک نشان دیگر عمامه از طلا و جواهرات بود که از روی نشان پردار ساخته شـده بود و در بویژه دوره‌های جهانگیر و شاه جهـان محبوبیت داشت. (۸) در این نشـان غالبـا مرواریـد و زبرجـد به کـار برده می‌شـد. در جغه‌هـای کم‌ارزش از یک در کوهی با زیرسـازی سبز رنـگ به عنوان جـایگزین زبرجـد اسـتفاده می‌شـده است. ولی زیباترین جغه معروف، مثل خیلی از قطعات ارزشـمند دیگر، جزو غنایمی بود که نادر شاه در سال ۱۷۳۹ از دهلی با خود به ایران برد و از آن سـهمی را به تزار روسیه هدیه کرد: این جغه از ۲۹ الماس، ۴۷ یاقوت، ۳۹ زبرجد، یک لعل، و ۳ در کوهی تشکیل یافته بود ...

مینیاتورهـا از زیورآلاـت خانمهـا هم اثری خـوب به‌جـا می‌گذارنـد: گردنبنـدهای مرواریـد، دست بنـدها، انگشتریهـا، بازوبنـدها، و همچنین غالبا حلقه‌های مـچ پا در آنجا قابل مشاهده هسـتند، با وجود اینکه نقاشـها در واقع خودشان اجازه ورود به محیط خانمها را نداشته‌اند، ولی مـانوچی که به عنوان پزشـک، کاملاـ به شـاهزاده خانمها و اطرافیانشان نزدیک بود، از زیورآلاتی افسانه‌ای گزارش می‌کند که شاهزاده خانمها با غرور نشان او می‌داده‌اند. کوندن «۲»، گردنبندی که سنگهای آن غالبا در کوهی و همچنین کریستال، و پایه‌های آنها از طلا بود و امروزه هنوز هم معمول است، جزو انواع زیورآلاتی بود که در آن زمان ساخته می‌شد. (۹)

ابو الفضل خستگی‌ناپذیر در آیین اکبری «۳» بهترین تصویر را از جواهرات دربار مغول عرضه می‌دارد. او در آنجا جز به جز تعریف می‌کنـد که چگونه جواهرات بر اساس انـدازه و ارزش حفظ می‌شدند یا اینکه چگونه مرواریدها طبق ارزشـشان نظم داده می‌شدند، در حالی که تعـداد نخهای باریک به کار برده شـده با ارزش تقریبی مروارید مناسـبت داشت و در نتیجه امکان یافتن اندازه صـحیح

بلافاصله وجود داشته است.

گرانبهاترین گروه از نخی با ۲۰ مروارید درشت مطلقا بی‌نقص که هر دانه آن ۳۰ قطعه طلا یا بیشتر ارزش داشت، تشکیل می‌یافت. روی هر گردنبند مهر سلطنتی زده شده بود تا بدین‌وسیله اصالت آن تضمین شده باشد. اگر یک مروارید ارزشمند جدید یا گردنبندی در اختیار فرمانروا قرار می‌گرفت، طبق ارزشش رده‌بندی می‌شد. ولی ابو الفضل نه فقط قیمت مرواریدها را می‌دهد، بلکه قیمت سوراخ کردن تک‌تک مرواریدها را در اندازه‌های نظم داده شده، گزارش کرده است.

الماسها در گلکندا (دکن) و گاه نیز در بیهار به دست آمده‌اند و امر اللّه جوان، پسر خان خانان عبد الرحیم، زمانی که معدن مهم الماسی را در گندوانا تسخیر کرد، پاداشی ویژه دریافت داشت. ثروت دکن

---

(۱). jigha.

(۲). kundan.

(۳). آیین اکبری، فصل سوم.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۷

از نظر الماس بیانگر علاقه مغولان برای تصرف قلمروی سلطنتی دکن است که معادن آن تقریبا پایان‌ناپذیر و به راحتی قابل استخراج به نظر می‌رسیدند. در گلکندا غیر از الماس روشن و زلال، الماسهای سبز روشن (الماس سنگین ۷/ ۴۰ قیراطی در شهر درسدن- آلمان با قبه‌های سبز رنگ از این نوع است)، صورتی روشن، آبی کبود، و زرد رنگ نیز به دست آمده است. جهانگیر از یک الماس بنفش که او را شدیدا متعجب کرده بود، نام می‌برد.

کوه نور «۱» که به صورت خام ۵/ ۷۸۷ قیراط وزن داشته است در سال ۱۶۵۶ به وسیله میر جمال تقدیم شاه جهان شد. این بازرگان ایرانی که الماسهایش را کیسه کیسه شمارش می‌کرد، وقتی که اربابش قطب شاهی فرمانروای گلکندا را ترک کرد و به مغولان پیوست، به پیشرفتهای شغلی بیشتری دست یافت (او زمانی مهتری فقیر در گیلان بود). کوه نور سپس جزو غنایم نادر شاه به ایران برده شد و به جانشین او احمد شاه ابدالی رسید و شاه شجاع فرمانروای افغان آن را از او به ارث برد. شاه شجاع قبل از تسلط سیک‌ها به کشمیر گریخت و ابتدا پس از دادن کوه نور به آنها به وسیله سیک‌ها آزاد شد؛ کوه نور سرانجام پس از اینکه انگلیسی‌ها در سال ۱۸۴۹ بر سیک‌ها پیروز شدند، به انگلستان برده شد. (۱۰)

قابل توجه است که الماسها در هند طوری تراش می‌خوردند که در صورت امکان توده بیشتری از آن باقی بماند؛ از این‌رو هیچ برلیانی وجود ندارد که از حدود سال ۱۵۰۰ در تکنیک ویژه اروپایی تراش خورده باشد.

ولی یاقوتها ظاهرا بی‌گمان خیلی مهم‌تر از الماسها بودند. آنها نیز به عنوان جواهر تراش می‌خوردند. در دوره حکومت اکبر، مولانا ابراهیم حکاک دربار، روی هریک از یاقوتهای این‌چنینی لغت لعل جلالی را که منظور لعل متعلق به جلال الدین اکبر بود، حک می‌کرده است.

ولی بین دو سنگی که عموما بدون اختلاف به عنوان یاقوت ترجمه شده‌اند، باید تفاوت قایل شد. لعل یک سنگ گرانبهای شفاف قرمز رنگ است؛ ولی یاقوت واقعی یک جسم معدنی بسیار سخت است، یعنی عضوی از یک خانواده که یاقوت کبود و زرد نیز به آن تعلق دارند. ولی لعل بدخشان (به قرمزی خون کبوتر) که در اروپا به عنوان بالاسچیو «۲» مورد گواهی دانته شاعر ایتالیایی قرار گرفته، و علاوه بر این بیشتر یاقوت بالاس نامیده شده، به ویژه در شرق محبوب بود، چون از یاقوت درخشنده‌تر است. لعل با درجه سفتی و سختی ۷ نرم‌تر از یاقوت (درجه سختی ۹) است و بدین‌ترتیب برای حکاکی نیز راحت‌تر می‌باشد. برخی از یاقوتها در خاندان مغول موروثی بودند، مثل لعلی ۵/ ۳۵۲ قیراطی که به تیمور مربوط بود و نام اولق بیک تیموری روی آن حک شده بود؛

این لعل از راه‌هایی پیچیده، به شاه عباس فرمانروای

---

(۱). Kuh -inur.

(۲). Balascio.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۸

ایران رسید و سرانجام جهانگیر دستور حک نام خود را بر آن داد. (۱۱) یک لعل مغولی دیگر، مثل الماس کوه نور از طریق سیک‌ها به انگلیسی‌ها رسید: در روی این سنگ گرانبهای ۱۲۳ قیراطی نامهای جهانگیر، شاه‌جهان، و اورنگ زیب حک شده است. ولی یاقوتها بیشتر در شکل قطعات جواهر ظاهر شده‌اند- جهانگیر با شیفتگی ویژه‌ای از یک انگشتری ساخته شده از یک قطعه یاقوت نام می‌برد.

همچنین خنجری با یک یاقوت زرد، به بزرگی نصف یک تخم مرغ در روی قبضه او را مجذوب کرده است.

زبرجدها که از سال ۱۵۱۹ از کلمبیا صادر شده‌اند، به ویژه محبوب و پرارج بوده‌اند. خزانه مغولان برخی از بهترین زبرجدهای معروف را داشت که نه فقط به سبب رنگ درخشان و خلوصشان، بلکه چون حکاک آنها را با ظریف‌ترین نقوش حکاکی کرده (۱۲) بود، بیش از حد ارج نهاده می‌شدند. از آنجا که زبرجد کریستالهایی شش ضلعی می‌سازد، وقتی به آن تراش اریب داده شود، می‌توان به نسبت ساده، سطوحی شش گوش به دست آورد که سپس با خرده الماس حکاکی می‌شوند. یک چنین زبرجدی به وزن ۲۳۳ /۴۵ قیراط که ۷/ ۵ سانتی‌متر عرض دارد در دوره اکبر با نقشی از سبزه‌زار و شکوفه‌ها تزیین شده است. از این نوع قطعات متعددی با ظرافت متفاوت وجود دارد. یک زبرجد شش گوش ۳/ ۷۳ قیراطی که روی ان با ظریف‌ترین خط آیه‌ای از قرآن درباره اریکه الهی «۱» حک شده است و از قدیم به عنوان طلسم به کار برده می‌شده، شاید بهترین نمونه حکاکی سنگ گرانبها در دوره شاه‌جهان است. خط آن بی‌نقص است، با وجود اینکه بلندترین حرف آن، «الف»، نزدیک به ۷۵/ ۱ سانتی‌متر بلندی دارد. پشت آن نقشی از گیاهان وجود دارد. این زبرجد، نشانده شده در یک بازوبند به عنوان طلسم حمل می‌شده است؛ ولی آیه مربوط به اریکه حافظ قطعه پرارزش در زمان ما نبوده است؛ در سال ۱۹۹۰ در جنگ کویت این قطعه گرانبها از موزه آنجا گم شد.

ولی نه فقط جواهرات ناب، بلکه وسایلی هم که باید اصولا برای مقاصد عملی کاربرد داشته باشند، این‌چنین غنی تزیین شده بودند. به عنوان مثال انگشتریهای انگشت شست از آن جمله هستند که در انگشت شست دست راست کرده می‌شدند، تا بدین‌وسیله بتوان زه کمان را کشید. ولی آنها نیز به عنوان زیور به کمر آویخته می‌شدند و بدین‌ترتیب بعضا وسیله‌ای کاملا تجملی شده بودند. چون انگشتریهای جواهرنشان با متفاوت‌ترین سنگهای قیمتی، در حقیقت به دشواری در برابر کشش زه‌های کمان مقاوم بودند، و به غیر از این مغولان همواره بیشتر از تفنگ، تا تیر و کمان استفاده می‌کردند. این‌چنین انگشتریهای شست از یشم سبز درست می‌شدند، ولی انگشتریهایی هم از عقیق، عقیق جگری، در کوهی، و حتی از زبرجد وجود داشت. جهانگیر بیشتر از همه، از انگشتری شستی ساخته شده از دندان شیرماهی

---

(۱). سوره بقره، آیه ۲۵۵.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۱۹

خشنود بود؛ چون دندان طلایی رنگ شیرماهی نادر و یافتن آن کاملا دشوار بود و ضمنا به عنوان پادزهر محسوب می‌شد و به طوری که گفته می‌شد ورمها را معالجه می‌کرد. (۱۳) شاه جهان تعدادی انگشتری شست خیلی گرانبها داشت که از داخل پوشش مینا داشتند و گاه با لقب او، صاحب قران ثانی، که با نشاندن یاقوتهای ریز و صاف تراش در داخل انگشتری، بی‌نقص خطاطی شده

بود، مشخص بودند. (۱۴) آیا باعث تعجب است که سرپرست زرگران لقب بی‌بدل خان «۱» را داشته است؟!

سنگهای نیمه گرانبها نیز نقش مهمی را در دربار مغول داشته‌اند. یک تسبیح با عقیق یمنی که به عنوان سنگ خوشبختی‌آور معتبر بود، جهانگیر را خوشحال می‌کرد. او از شاه عباس فیروزه‌هایی درخواست کرد، ولی با انتظارات او مطابقت نداشتند، فیروزه نیز تا امروز به عنوان نظر قربانی مورد استفاده بوده است.

یشم سبز یا نفریت (۱۴) بیشتر از همه به کار برده می‌شد که اصولا از ختن و منطقه مرزی جنوب سینگ یانگ می‌آمد، و بعضا به وسیله فرمانروای کاشغر فرستاده می‌شده است. یشم سفید یا سبز با علاقه در لوحه‌هایی قابل دست گرفتن بریده می‌شدند که گاه نیز با یاقوتهای ریز تزیین و غالبا به کتیبه‌هایی مذهبی مزین بودند. در روی این‌چنین لوحه‌هایی کتیبه‌هایی از قرآن، مثل آیه مربوط به اریکه الهی یاد شده، و متونی از شیعه یافت می‌شدند: نام دوازده امام- به ویژه روی سلاحها- یا دعای مورد استفاده شیعیان نادعلیا. بدوح «۲»، طلسم مربع و نه خانه نیز در روی لوحه‌های یشم سبز ظاهرا می‌شدند؛ ارقام بدون ۸- ۶- ۴- ۲ هستند و این مربع در هند حتی بالای دروازه قلعه‌ها و سایر بناهایی که نیاز به محافظت الهی داشتند، یافت می‌شده است. در چنین کتیبه‌هایی امکان داشت همه انواع شیوه‌های خطاطی عربی به کار روند.

غالبا تعیین مرز بین زیورآلات و وسایل کاربردی دشوار است. اگر انگشتریهای شست بیشتر به عنوان زیور و نماد شخصیت اجتماعی مورد تصور بوده‌اند، دشنه‌ها که اصولا جزو هدایای شاهانه برای شخصیتهای بلندپایه محسوب می‌شدند از این اعتبار خیلی بیشتر برخوردار بودند. هیچ اصیل‌زاده‌ای در روی مینیاتورها بدون دشنه دیده نمی‌شود: چون سلاحها، قابل قیاس با مدالهای ما، علامت افتخار بودند و از همین‌رو تصاویر دوره مغول تنوعی فراگیر از انواع دشنه را عرضه می‌دارند. اینکه کی و چه دشنه‌ای می‌تواند اهدا یا حمل شود، موضوع تشریفات بوده است. از این نوع دشنه‌ها در اصل سه نوع مختلف قابل تشخیص بودند:

---

(۱). BebadalKhan.

(۲). buduh.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۰

کتر «۱»، یک دشنه دو دم باریک در شکل یک سه گوش بلند و کشیده است. این دشنه به وسیله دو دسته کج با شیار ناودانی شکل در دو طرف به دست گرفته و در کمربند جا داده می‌شد. شیارها و دسته‌ها می‌توانستند با جواهرات یا طلا تزیین شوند.

کارد «۲»، صاف بود و یک لبه تیز داشت؛ این دشنه سطح مقطعی سه گوش و طولی حدود ۳۵- ۴۰ سانتی‌متر داشته است.

مهم‌ترین سلاح واقعی خنجر بود، دشنه‌ای کمی منحنی که غالبا اضافه بر آن یک شمشیر افتخار یک لبه و خمیده به قیطان گرانبهای سمت چپ حامل آویخته بوده است. گاه نیز فرمانروا یا شاهزاده‌ای تکیه زده بر یک شمشیر بلند صاف تصویر شده است. تیغه‌های این سلاحها از فولاد دمشقی بودند. ساخت یک تیغه حدود یک ماه طول می‌کشیده است، چون فولاد فقط به وسیله چین و شکن دادن مکرر آهن و سایر کارهای پرخرج دیگر طرح موجدار درخشان شاخص را به دست می‌آورد. گاه در فولاد تیغه، طلا- نیز چکش‌کاری می‌گردد و کتیبه‌های مذهبی متعدد، آرزوهای پیروزی و کلمات دعای خیر روی آنها حک می‌شود.

غلاف سلاحها می‌توانست از چرم یا مخمل رنگی و حتی از چوب روکش شده با پارچه باشد؛ ولی غلافهای مجلل برای دشنه‌ها بعضا با صدها قطعه جواهر تزیین شده بودند.

شگفت‌انگیزترین نمونه برای تجمل به کار رفته در غلاف دشنه‌ها، باید مربوط به غلافی باشد که حدود سال ۱۶۱۹ ساخته شده است: این غلاف که با طلای سنگین روکش شده است شاید بیشتر از ۲۴۰۰ قطعه جواهر دارد. بیشتر این جواهرات یاقوت، تراش خورده هستند که پیچکهای کوچک ایجاد شده از صفحات زبرجد را به هم متصل کرده‌اند و با خرده الماسهایی تقریبا غیرقابل

مشاهده تزیین شده‌اند. (۱۵)

ولی مهم‌تر از غلاف، قبضه دشنه‌ها بوده، در تولید آن ظاهرا برای تخیل حد و مرزی وجود نداشته است. تحت این شرایط قبضه‌هایی از یشم سبز وجود دارد که در آنها الماس، زبرجد، و برلیان نشانده شده است یا مثل جام گل، متمایل به سمت پایین شکفته‌اند و برخی دیگر با فیروزه‌ها و مرواریدهایی تزیین شده‌اند. گاه نیز قبضه از در کوهی یا نقره به شکل شکوفه و برگ بوده است، در حالی که همه چیز جواهر نشان بود. قبضه‌ها به تمام معنی زنده بودند، قبضه‌ها را امکان داشت که در شکل سر یک پازن هندی یا سر یک گوسفند با پشمهای فرخورده ظریف بسازند؛ آنها حتی در شکل بدن یا سر انسان هم ظاهر می‌شدند. سر اسبهایی از یشم سبز با چشمان و افساری از الماس یا ترکیباتی از سر یک اسب با گردنی

---

(۱). Katar.

(۲). Kard.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۱

بلند در یک سمت و سر نوعی سوسمار در سمت دیگر نیز وجود داشتند. (۱۶) بدین‌ترتیب کلیم شاعر دربار شاه جهان گفته است: قبضه دشنه‌اش شکل سر یک اسب را دارد،تا بدین‌وسیله در روز جنگ پیروزی سوی او تاخت کند. (۱۷) و جهانگیر با شعف قبضه دشنه‌ای لکه‌دار از جنس دندان شیرماهی را که به هفت رنگ می‌درخشیده است و با شکوفه‌ها و برگهایی تزیین بوده (۱۸)، توصیف می‌کند. جای تعجب نیست که حکاک و تراشکاری که این اثر عجیب را خلق کرده بودند، پاداشی مفصل دریافت داشتند. یکی از استادان به لقب عجایب دست، مفتخر شد و دیگری یک فیل، یک خلعت، و دستبندی طلا دریافت داشت.

حتی وسایلی که در اصل برای مقاصد عملی باید به کار برده می‌شدند، مثل جای باروت از شاخ یا از شیشه‌ای کوچک، می‌توانستند در دست صنعتکاران دربار تبدیل به یک اثر هنری شوند.

بدین‌ترتیب شاخی از عاج برای باروت در شکل یک وزغ یا یک غزال و انواعی که از صدف آماده شده نوعی حلزون ساخته شده، وجود داشته است. برخی از آنها تزیینات گرانبها داشته‌اند یا با طلا روکش بوده‌اند، ولی شیک‌ترین شاخ برای باروت که ما دیدیم، شکل لاک‌پشتی به طول ۱۱ سانتی‌متر را داشت و از یشم سبز بود. درون این سنگ گرانبها تا حد یک لاک بسیار نازک، خالی شده است و سمت پشت آن تزیین ظریفی از شکوفه‌ها دارد؛ این حیوان کوچک اثری بسیار طبیعی به‌جا می‌گذارد. (۱۹)

کلاهخود عمامه‌ها را که مثل گنبد مساجد به نظر می‌رسیدند و سر و گوشها را در جنگ محافظت می‌کردند نیز نباید فراموش کرد. آنها غالبا روکشی از طلا داشتند و حکاکی شده بودند. تکامل شکوهمند بزرگ را می‌توان در زره‌های ناودانی شکل بازوان یافت. در یک قطعه محفوظ مانده بسیار زیبا که از نقره مطلا با روکشی از طلاست، حدود ۵۵۰ زبرجد و یاقوت تراش خورده به کار برده شده که بین آنها تکه‌های کوچک الماس می‌درخشند و داخل آن با مخمل پوشش شده است. (۲۰)

اگر سلاحها برای یک جنگ واقعی بیش از حد زیبا بوده‌اند، برای سایر وسایل نیز عین این وضعیت معتبر بوده است، همه‌چیز در دربار مغول از زیبایی ممتازی برخوردار بوده است. یشم، یشم سبز، کریستال، فلزات قیمتی، میناهای رنگارنگ زیبا، همه به کار برده می‌شدند. چه کسی دوست نداشت که از جوهردانی از یشم سبز الماس نشان استفاده نکند؟ جوهردان گرد جهانگیر از یشم سبز تیره با کتیبه‌ای فارسی، مثل قلمدانی از یشم سفید که یاقوتهایی به شکل شکوفه در آن نشانده شده‌اند و دقیقا مثل برگهای زبرجد نشانش به وسیله رشته‌های ظریف طلاـ قاب گرفته شده‌اند، و جوهردان و قلم‌تراش هم در آن یافت می‌شدند، (۲۱) نیز جزو این شاهکارهای هنر است. قلمدانهایی از طلا یا جواهرات، هدیه‌ای

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۲

پرارزش بودند.

جعبه‌ای کوچک از یشم در شکل یک گل شقایق که جهانگیر معجون تریاکش را از آن برمی‌داشته (۲۲) نیز جزو این شاهکارهای هنری است. جامها و گیلاسهای شراب غالبا از یشم روشن بودند و بیشتر شکل برگ و گل را داشتند، در حالی که ساقه‌های خمیده به عنوان دسته به کار برده می‌شدند. گاه ابیات فارسی در تمجید شراب روی سنگ حک یا با طلا نشانده می‌شدند. یکی از زیباترین اشیا از این نوع جام شراب سفید رنگی از یشم شفاف است که در آن ماده اولیه اثری غیرمعدنی در ذهن به‌جا می‌گذارد: از یک میوه کدو شکل به عرض ۱۴ سانتی‌متر سر یک بز با لطیف‌ترین حالت برای بیان قدرت، مثل اینکه حیوان با فریاد به گوش نرسیدنی‌اش تمام دردهای جهان را مجسم کرده، همانند برگ گلی روییده است. شاه جهان یک سال پس از ساخت این جام از سلطنت برکنار و زندانی شد. (۲۳)

جهانگیر کوزه شرابی در شکل یک خروس برای شاه عباس فرستاد؛ او ظروفی در شکل ماهی با سنگهای قیمتی را دوست داشت. آیینه‌هایی هم از در کوهی با پشت‌بندی از نقره و نوعی که پشت آن از یشم سبز با گل و پیچکهای حکاکی شده یا الماس نشان بود، وجود داشتند. به ویژه یک آیینه زیبا مربوط به اواخر دوره اکبر، از یشم به رنگ سبز ملایم در شکل یک برگ ساخته شده است. (۲۴)

ظروف کریستال زیادی نیز وجود داشته است. به ویژه اگر با کنده‌کاری عمیق نقش گلها- مثل گلهای زنبق یا دسته‌ای از گل زنبق- تزیین می‌شدند؛ تزیین با گل به این صورت، در دوره حکومت شاه جهان محبوب بود؛ چون در زمان او شکوفه‌ها و گلها همه‌جا در هنر ظاهر می‌شدند.

چه تعداد تنگ و کوزه باید در دربار بوده باشد؟ جهانگیر وقتی کوزه‌ای از یشم سفید دریافت کرد که نام اولغ بیگ تیموری و تاریخ ساخت را با خط رقاع «۱» بر خود داشت، خوشحال شد؛ او نام خود و پدرش را به خط دیگری بر آن افزود. تقریبا هر مینیاتوری تعدادی تنگ باریک یا به ندرت شکم‌دار را نشان می‌دهد که از متفاوت‌ترین ماده کانی اصیل به وجود آمده است؛ آنها غالبا در طاقچه‌ها قابل مشاهده هستند، جایی که آنها را نگه‌داری می‌کنند. خیلی از آنها جواهرنشان بودند و قاطعی «۲»، شاعر هراتی که در دربار اکبر و سپس جهانگیر زندگی می‌کرده، چنین نوشته است:

«شاه جهان دستور داد تنگی یاقوت نشان، تمام و کمال با یاقوت بالاس بسازند. هر دانه مروارید در آن کاملا بی‌همتا بود، ارزش یک مروارید مساوی با درآمد مالیاتی عمان است! فیروزه‌ها در آن رنگین‌تر از زبرجد هستند، و هر قطعه الماس در روی آن مثل ستاره می‌درخشد ...» (۲۵)

---

(۱). riqa.

(۲). Qatii.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۳

با وجود اینکه مقررات مذهبی استفاده از ظروف طلا را منع کرده است (چیزی که در اولین سده‌های تاریخ اسلام منجر به تکمیل سفال زرین فام با درخشش طلا-یی‌اش شده است) ولی در دوره مغول تنگهای طلای کوچکی، همان‌طور که مینیاتورها شهادت می‌دهند، با گیلاسهای کوچک متناسب، کم و بیش برای مشروبات منع شده به کار برده می‌شدند. ولی چنانچه فرمانروا احساس پشیمانی می‌کرد، احتمالا دستور می‌داد این ظروف زیبا را بشکنند ...

تنگهای نقره‌ای گردن بلند با تزیینات زیاد، معروف هستند و امروزه هنوز هم گل‌پاشی «۱»، تنگ گردن بلند از فلز قیمتی که از آن گلاب پاشیده می‌شده است، یافت می‌شود. این نوع ظروف که غالبا ۲۶ تا ۳۰ سانتی‌متر بلندی دارند، می‌توانستند با زبرجدهای

تراش خورده و الماس یا نیز با شکوفه‌های طلایی تزیین شده باشند. در تمام ظروف، یکسان با هر ماهیت و موادی، یاقوتهایی در شکل گل به کار برده شده بود.

این شامل شیشه‌های کوچک نقره‌ای در اندازه‌ای حدود ۹ سانتی‌متر، برای وسمه‌ای که خانمها برای سیاه کردن چشمانشان استفاده می کردند، می‌شده است؛ آنها گاه مثل غنچه گل شکل داده شده بودند.

ظروف طلایی و نقره‌ای در دوره جهانگیر گاه از اروپا وارد می‌شدند، در حالی که مدیر بندر سورات، مقرب خان، ظاهرا با مهارت زیاد راه خرید وسایل قیمتی را برای فرمانروایش بلد بود. (۲۶)

میناکاریها در دوره مغول از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند. (۲۷) ترکیب طلاـ و جواهرات با مینا، ظاهرا در دوره جهانگیر بسیار مدرن بود و شاه جهان عاشق این کارها بود. تمام ظروف را می‌توانستند با چنین کاری تزیین کنند؛ بشقابهای گود و تخت در اندازه‌های مختلف که گزیده خوبی از آنها در موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ نگه‌داری می‌شود، از آن جمله هستند. سینیهای گرد یا هشت گوش، بزرگ و کوچک، ترکیبات درخشانی از مینای سفید، سبز، و قرمز را نشان می‌دهند. مینای سبز با درخششی چون ابریشم علاقه‌مندانه با نقش گلهای قرمز رنگی که روی زمینه‌ای از مینای سفید یا طلایی رنگ قرار داشتند، ایجاد سایه روشن می کردند. همه چیز از اسپندان کروی شکل برای دود کردن اسپند گرفته تا پاندان‌های «۲» کوچک برای مراسم تنبول (تنبول یا پان درختچه‌ای است که برگ آن را می‌جوند، چیزی مثل ناس) و لگنچه‌های مینایی بسیار زیبا برای آب دهان، می‌درخشیده و برق می‌زده است. حتی دکمه‌های روی لباسهای مربوط به جشن، آثار هنری بودند: دکمه‌ای به قطر حدود ۴ سانتی‌متر با یاقوتها و قطعات صاف زبرجد تزیین شده بود، در حالی که سطح پشت آن گل خشخاشی را با مینای قرمز و سفید نشان می‌داد. این دکمه‌ها در شال کمر، حمایلهای کمربند به کار می‌رفتند تا خنجرها را به آن محکم و آویزان کنند. زیورآلات میناکاری شده ظاهرا کمی بعد حالت مدرن پیدا کرده بود؛ از حدود سال ۱۷۴۰

---

(۱). gulpashi.

(۲). pandan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۴

جایپور مرکز این هنر بود که تا امروز هم در هند محبوب است.

از زمان جهانگیر ملیله‌کاری نیز به میناکاریها اضافه شد. اجناس بیدری «۱»، از دکن و در واقع از بیدر را نباید فراموش کرد. آلیاژی از روی، مس، سرب، و قلع در کلرید آمونیاک رنگ سیاه داده می‌شد و سپس در گودیهای هموار آن نقره‌کوبی می‌شد. تزیینات نقره‌کاری- چه گلها و چه به ندرت طرحهای هندسی- می‌توانستند بخش بزرگی از ظرف را بپوشانند و خود را از زمینه سیاه به صورتی درخشان مجزا سازند، به نحوی که ظروف بیدری از نظر زیبایی از ظروف نقره عقب نمی‌ماندند. از قرن ۱۷ در این تکنیک گلدانها، کاسه‌ها، و تنگهایی ساخته و پرداخته شده‌اند و غالبا بدنه‌های حقه‌ها «۲» برای قلیان نیز از جنس بیدری تولید می‌شدند.

چنین ظروفی که در آنها آب برای قلیان که از اوایل دوره جهانگیر همواره محبوب‌تر می گردید، ریخته می‌شده، گاه نیز از شیشه بودند. ظروف گردن بلند از جنس شیشه متعلق به دکن از گذشته‌ها در هند ساخته شده است. ظروف شیشه‌ای غالبا با تزیینات ظریف رنگین بودند. الگوهای رنگارنگ شیشه‌ای برای خانمها که امروزه هنوز هم محبوبیت دارند از دوره مغول وجود داشته‌اند.

وسایل کوچک به ویژه گرانبها در واقع اجازه داشتند در کمدهای چوبی که دارای کشوهای تزیین شده با عاج یا مروارید در شکل ظریف‌ترین اسلیمیها، نگه‌داری شوند: گاه کتیبه‌هایی نیز در سبکهای مختلف و محتواهای متفاوت- چه آیات قرآنی و چه اشعار فارسی و عربی- در چنین کمدهایی خاتم‌کاری شده بودند. این کمدها یا جعبه‌های کوچک در ابتدا در گوجرات ساخته می‌شدند؛

اکبر برای این هنر خاتم‌کاری دستور داد که هنرمندانی را به فتح پورسیکری آورند؛ ضریح چوبی سلیم چیشتی، صوفی مرشد او به وسیله چنین هنرمندانی ساخته شده بود. اگر این فصل مربوط به تجمل فرمانروایان مغول را با توصیفی دست‌کم به صورت اشاره، در مورد یک شیء که برای شکوه فرهنگ درباری آنان افسانه‌ای است، به پایان نبریم بی‌سلیقگی کرده‌ایم: تخت طاووس که شاه جهان در سال ۱۶۳۶ پس از اینکه هنرمندانش هفت سال تمام روی آن کار کردند، از آن پرده‌برداری کرد. تاورنیه که خود جواهر فروش بود، تخت سلطنت اورنگ زیب، (۲۸) را که تخت طاووس به ارث رسیده از پدر است، توصیف می‌کند: اندازه تخت ۴* ۶ متر (حدود ۸۰/ ۱* ۲۰/ ۱ متر)، و با ۱۰۸ قطعه الماس درشت بالاس تزیین شده بوده که کوچک‌ترین آنها ۱۰۰ قیراط وزن داشته است. ۱۱۶ زبرجد نیز به وزن ۳۰ تا ۶۰ قیراط آن را تزیین می‌کردند و ۱۲ ستون طلا با رشته‌هایی از مروارید که هر یک ۶ تا ۸ قیراط وزن داشتند، آن را در بر می‌گرفته‌اند. ولی بدن یک طاووس با دم بالا گرفته از یاقوت کبود و سنگهای گرانبهای دیگر با تنه‌ای از طلا، مهم‌ترین

---

(۱). Bidri.

(۲). huqqa.

قسمت بوده است. این طاووس در وسط سینه یک یاقوت بزرگ داشته که از آن مرواریدی گلابی شکل حدود ۵۰ قیراط آویزان بوده است.

تصاویری که شاه جهان در روی آنها نشسته بر روی تخت طاووس تصویر شده است، با این توصیف مطابقت ندارند، ولی کافی است که دست‌کم تصوری از باشکوه‌ترین تخت تمام دوران که بعدا در ایران پیاده شده است، داشته باشیم.

از آشپزخانه و انباری زیرزمین

کسی که مهمان‌نوازی شرقی را بشناسد، در مورد توصیفات غذای مهمانان و تصویر نزدیک به شکل طبیعی پیک‌نیکها در نقاشی مغول، تعجب نمی‌کند. در آنها می‌بینیم که هیزم‌آوران در شتابند و دیگهای عظیم روی آتشی که با یک بادبزن بافته باد زده می‌شوند، قرار دارند؛ مردی را می‌بینیم که خمیر نان یا چیزی مثل آن را ورز می‌دهد و دو آشپز دیده می‌شوند که سیخ بزرگی برای شش کباب را روی آتش می‌چرخانند. آشپزها- به شهادت تصویر و متن- دهان و چانه را با دهانبندی سفید پوشانده‌اند تا بدین وسیله نفسشان با غذاها تماس پیدا نکند. (۱)

خدمتکاران براساس گواهی تصاویر در چنین موقعیتهایی شلوارهای بلندی تا سر زانو به پا، و دستاری سبک یا کلاهی کپی بر سر داشته‌اند.

روی فرشی که در روی آن مهمانان باید چهار زانو می‌نشستند، یک سفره سفید، گاه با سوزن‌دوزیهای ظریف، پهن شده بود. همان‌طور که حالا هنوز هم می‌تواند وجود داشته باشد. در روی آن ظروفی قرار داشتند که نخست سرپوشیده بودند؛ سپس در آنها برداشته می‌شد و مرغابی، بره، برنج، و آنچه معمولا وجود داشت، آشکار می‌شد. برای اینکه بتوان دیگ عظیم برنج را نزدیک آورد، دو مرد قوی آن را آویخته از یک چوب کلفت حمل می‌کردند و غالبا کاسه‌های کوچکی جلو هر مهمانی دیده می‌شد که به وسیله آن می‌توانست به راحتی از خود پذیرایی کند. (۲)

چنین ضیافتهایی کم و بیش می‌توانستند طبق الگویی مشابه جریان یابند و تشریفات سنتی که امروزه نیز گاه- مثلا- در مجامع دراویش- قابل مشاهده است، همواره یکسان بود: غذا با سه انگشت اول دست راست خورده می‌شد و در پایان غذا، همان‌طور که

سنت پیغمبر مقرر داشته است، از نوشیدنی استفاده می‌شده است.

ما به وسیله ابو الفضل- که برای اشتهای خیلی زیادش معروف بود!- از آشپزخانه اکبر اطلاع بسیار دقیقی داریم. (۳) ولی خیلی چیزها که درباره آداب و رسوم در دربار نوشته می‌شود، می‌تواند همان‌طور که

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۶

از تزوک «۱»، اسناد و مدارک جهانگیر نتیجه گرفته می‌شود، تا حدودی برای فرزندان او به‌جا و درست باشد.

مقررات تشریفات سنتی شده آشپزخانه خیلی پیچیده بودند و به یاد آوردن اینکه پست و مقام سرپرست آشپزخانه شاهانه یکی از بالاترین درجات بوده که یک منصب‌دار داشته است، مهم به نظر می‌رسد. بدین ترتیب «وزیر خان» پزشک معروف (وفات ۱۶۴۱) که بعدا حکمران پنجاب شد، سالها این پست را در اختیار داشت. ناظر آشپزخانه و سرآشپز، میر بکاول «۲»، یا بکاول بیگی «۳» نیز یک مرد والا مقام مورد اعتماد بود و فقط مردانی با بهترین شهرت در آشپزخانه اشتغال داشتند. چون ترس از امکان مسموم کردن فرمانروا همواره وجود داشت، ضروری بود که غذاها از پیش چشیده شوند. زمانی که خدمتکاری از آشپزخانه به دستور یک شاهزاده خانم لودی که زندانی بابر بود، گوشت را به مواد مسمومی آلوده کرد، چیزی نمانده بود که بابر قربانی سوء قصد به وسیله سم شود. از آنجا که او فورا مجبور به برگرداندن غذا شد، سم تأثیر نکرد؛ ولی پیش غذا، همان‌طور که بابر با رضایت خاطر گزارش می‌کند، قطعه قطعه، و پوست آشپز کنده شد و دو زن مظنون را زیر پای فیلها انداختند. حدس زده می‌شود که آخرین بیماری اکبر نیز ناشی از مسمومیت بوده باشد.

کاسه‌های روی میز شاهانه یا بهتر بگوییم روی سفره گسترده بر زمین، در دوره اکبر و نیز بعد، از طلا و نقره بودند، در حالی که استفاده از ظروف طلا طبق مقررات مذهبی مجاز نیست؛ بدین‌سبب فرمانروایان وقتی دچار پشیمانی می‌شدند و یا به دلیل نذر و نیاز می‌خواستند برای مدتی وفادار به مقررات زندگی کنند، چنین ظروفی را دور می‌انداختند یا می‌شکستند. ظروف معمولی در آشپزخانه شاهانه از مس بودند و به طوری که ابو الفضل گزارش می‌کند، ماهی دوبار رویگری می‌شدند. اگر ظرفی آسیب دیده بود، ذوب و سپس از نو ساخته می‌شد. فلزکاریهایی از این نوع از زمان اکبر در لاهور نیز انجام می‌شده است.

لگنهای بزرگ خوش‌فرم مسین و مفرغی که آفتابه‌های بلند برای شستن دست نیز به آنها تعلق داشتند، غالبا با ظریف‌ترین اسلیمیهای کنده‌کاری و تزیینات میناکاری تزیین شده بودند. برخی از این ظروف دارای کتیبه بودند. بهترین نمونه‌ها از این نوع از گلکندا می‌آمدند. کاسه‌های کوچکی نیز به اسم کشکول در شکل قایق، یافت می‌شوند که می‌توانند برای آجیل و تنقلات به کار برده شوند.

همان‌طور که از دوره بابر گزارش می‌شود، برای استفاده روزانه غالبا در سر سفره غذا از ظروف چینی استفاده می‌شده است. میناتورها نیز ظروفی چینی را با تزیینات آبی- سفید نشان می‌دهند که قاعدتا مثل سایر ظروف چینی و شیشه‌ای در طاقچه‌های دیوار نگه‌داری می‌شدند. ظروف چینی ساخت چین،

---

(۱). Tuzuk.

(۲). Mirbakawal.

(۳). bakawalbegi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۷

جایی که حتی ظروفی با کتیبه‌های عربی جعلی برای صدور به دنیای اسلامی تولید می‌شد، مدتهای طولانی بخش معمولی لوازم را تشکیل می‌دادند، ولی کمی بعد باید که ظروف چینی با لعاب ترک خورده نیز در دربار مغول محبوبیت یافته باشند.

اکبر همیشه عادت داشت هر وقت که خوشایندش بود به تنهایی غذا بخورد و آشپزخانه باید قادر می‌بود که در مدت یک ساعت هر نوع غذای مورد درخواست را جلو او بگذارد. کاسه‌های فلزی با دستمال پوشیده می‌شدند. رنگ قرمز در واقع رنگ مختص فرمانروا بود. ظروف چینی در دستمالهای سفید پیچیده می‌شدند که به وسیله سرآشپز لاک و مهر شده بودند، در حالی که یک منشی هر چیزی را که وارد آشپزخانه می‌شد یادداشت می‌کرد. وقتی کاسه‌های این‌چنین حفاظت شده جلو فرمانروا گذاشته می‌شدند، گرزداران در جلو و عقب حاملین حرکت می‌کردند و هیچ فرد غیرمجازی اجازه نگاه کردن نداشت. خدمتکاران ضروری برای پذیرایی رو به روی اکبر قرار داشتند. پس از اینکه بخشی از غذاها برای دراویش برداشته می‌شد، فرمانروا خوردن را آغاز می‌کرد. در ضیافتها نیز بعدها کاسه‌های سرپوشیده آورده می‌شدند و خدمتکاران پذیرایی کننده همواره سینی را روی ساعد دست چپ حمل می‌کردند. با فاصله کمی، خدمتکارانی با آفتابه و لگن ایستاده بودند تا دستهای مهمانان را بشویند. در رویدادهای ویژه- مثلا وقتی که میرزا سلیمان از بدخشان به فتح پورسیکری آمده بود- ضیافت باشکوهی در دیوان عام «۱» داده می‌شد.

بودجه آشپزخانه سالانه تأمین می‌شد؛ در هر یک از غذاها تلاش می‌شده، که فقط تازه‌ترینها و بهترینها از باغ و مزرعه روی میز آید و پیش از اینکه قطعه‌ای از یک پرنده برای سفره آماده شود، باید به حیوان دست‌کم یک ماه آب و دانه ویژه داده می‌شد. جهانگیر با کنجکاوی ارضا نشدنی‌اش یک‌بار دستور داد که معده پرنده‌ای شکار شده توسط خودش را باز کنند و آن‌چنان از محتویات آن منزجر شد که دیگر هرگز از گوشت چنین پرنده‌ای نخورد ... (۴)

اکبر غالبا باید روزه بوده باشد، چیزی فقط به معنی اجتناب از گوشت؛ این را صوفیانه، یعنی زیستن به شیوه صوفیان می‌نامیدند. او این کار را در روزهای معینی و گاه برای یک ماه تمام انجام می‌داد؛ زیرا معتقد بود که درست نیست انسان معده‌اش را قبرستان حیوانات کند. او متذکر می‌شود که از کودکی علاقه زیادی به گوشت نداشته است و اگر ابو الفضل درست گزارش کرده باشد، او یک‌بار گفته است که قصابها، ماهیگیران، و مشابه آنان که کار دیگری جز گرفتن زندگی دیگران ندارند، باید در ناحیه ویژه‌ای از شهر سکونت کنند و معاشرت با آنان باید ضمن ممنوعیت، شامل مجازات شود. او روزه‌داری خود را در

---

(۱) diwan -iam.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۸

واقع شامل حال همه زیر دستانش نمی‌کرد (با وجود اینکه در هند غذاهای گیاهی همواره نقش اصلی را ایفا کرده‌اند)، ولی میل داشت در ماهی که به تخت نشسته، مردم مجبور به خوردن گوشت نباشند، به عنوان تشکر از خداوند و پرسعادت شدن سال بدین‌وسیله.

وقتی زندگی صوفیانه اکبر پس از مدتی پایان می‌یافت، نخستین غذای گوشتی از منزل مادرش آورده می‌شد؛ سپس غذاهایی از اقامتگاه‌های سایر خانمهای دربار و خانمهای متشخص می‌آمدند.

به طوری که تاورنیه گزارش می‌کند، اورنگ زیب نیز بسیار متدین بود و زیاد روزه می‌گرفت؛ ولی وقتی تصویر جانشین فربه او ملاحظه می‌شود، به نظر می‌رسد که در مورد خیلیها ریاضت نخوردن غذا نقش بزرگی ایفا نکرده است.

یک بخش مهم در قصر آبدار بود که در آن نوشیدنیها، از جمله آب میوه‌های خوشمزه، تحت نظر یک شربت‌چی نگه‌داری می‌شدند. اکبر آب گنگ را که فیلتر شده در کوزه‌های لاک و مهر شده به دربار آورده می‌شد، می‌نوشید. برای سرد کردن نوشیدنیها در ابتدا از شوره استفاده می‌شد که طبق شیوه‌ای خاص عمل می‌شده؛ ولی از سال ۱۵۸۷ م. همان‌طور که در خاور نزدیک از مدتها پیش معمول بود، از برف یا یخ برای سرد کردن استفاده شد. در دوره اکبر باید روزانه قایقی با چهار سرنشین، برف و یخ را از کوهستان آورده باشد؛ از این قایقها ۱۰ فروند وجود داشته است. ولی یخ به وسیله پیکهای سریع نیز به دربار آورده می‌شده

است. (۵)

اگر هم اکبر زیاد به غـذا اهمیت نمی‌داد، ولی ابو الفضل به خواننـده لیست کاملی از غذاهایی را که در دربار متداول بودند و خیلی از آنهـا هنـوز هم در شـبه قـاره محبـوب هسـتند، ارائه می‌کنـد. در این لیست سـنبوسه، وجود دارد که خمیر نـان تـا زده و پر شـده با گوشت یا سبزیجات است که سـپس سرخ می‌شود؛ ساج غذای لذیذی است با اسفناج که از ۱۰ سیر اسفناج و رازیانه، ۱۱۲ سیر قای «۱»، کره خالص، یک عـدد پیاز، زنجبیل تازه، فلفل و کمی ادویه تنـد، و میخک تهیه می‌شود. البته از همه گونه غذای گوشتی، مثل هریسه که از گوشت، گنـدم، کره خـالص و دارچین، و همچنین حلیم هم‌خانواده با هریسه که سبزیجات به آن اضافه شـده، اسـتفاده می‌شده است. دسـتور برای بقرا «۲» به ویژه، جـالب توجه است، غـذایی که همـایون به یـاد یـک مهمانی شاد در کابل از آن سـخن می‌گوید: ۱۰ سیر گوشت، ۳ سیر آرد با ۱۱۲ سیر کره خالص، نخود، کمی شکر، پیاز، هویج، اسفناج، رازیانه، و زنجبیل مخلوط می‌شوند و به آن زعفران، میخک، ادویه تند، زیره و دانه فلفل اضافه می‌کنند. از یخنی «۳»، یک نوع غذای گوشتی دیگر و نیز انواع کباب نام برده

---

(۱). ghee.

(۲). bughra.

(۳). yakhni.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۲۹

می‌شود. غالبـا بره- مغولاـن بره‌های چاق و چله را دوست داشـتند- را درسـته کباب می‌کردنـد. گوشت گاو ظاهرا مورد تحقیر بود؛ همـایون برادر ناتنی‌اش کامران را در کابل سـرزنش می‌کرد که به رقیه خواهر ناتنی‌اش چیزی بهتر از آبگوشت تعارف نکرده است. (۶) البته پس از شکار، همان‌طور که بابر و همچنین جهانگیر همواره ابراز داشته‌اند، از گوشت شکارها؛ کبک، بلدرچین، خرگوش، گوزن، و غزال اسـتفاده می‌شـده است. پازن هنـدی نیز به نظر می‌رسـد که غـذای محبوبی بوده باشـد. وقتی جهانگیر در یک شـکار نزدیـک اجمر چنین حیـوانی را از دور زیر نظر داشت، عهـد کرد در صـورتی که آن را شـکار کنـد، به دراویش مقبره معین الـدین چیشتی هـدیه نمایـد، و تیر او فورا به هـدف اصـابت کرد. (۷) او از گوساله‌هـای پازن‌هـا دسـتور پخت غـذای دو پیازه را می‌داد که قیمه‌ای چرب با پیاز، سیر، و سایر ادویه‌جات است، این غذا به دهان او خیلی مزه می‌کرد.

علاوه بر دسـتور غذاهای شاهانه، دستوراتی نیز در یک کتاب آداب اجتماعی فارسی برای نجیب زاده دوره مغول می‌یابیم که غذای اصلی او باید پلو بوده باشد؛ کبولی با نخود سبز که از برنج، گوشت، کره خالص، پیاز، زنجبیل، و زیره است به او توصیه شده است. این غذا به طوری که در کتاب مذکور نوشـته می‌شود، انگشتان را زیاد چرب نمی‌کند. به هر حال برنج و حبوبات نقش خیلی مهمی دارنـد. جهانگیر، کیچری «۱» مخلوطی از برنـج و حبوبـات، را در احمـد آبـاد که از ارزن و نخود فرنگی تشـکیل شـده است، بسـیار خوشـمزه یافته بود؛ ولی سوپ غلیظ از این مواد را دوست نداشته است. به مرد نجیب زاده قرن ۱۷ سوپ جویی توصیه می‌شود که با آب لیمو، گلاب، شـکر، و سبزیجات معطر تهیه می‌شود. سـرپاچه، کله پاچه گوسفند که با سرکه، نعنا، و آبلیمو تهیه می‌شد نیز قابل وصف است. اینکه دال، عـدس قرمز همواره نقش مهمی ایفـا می‌کرده است، از یک لطیفه ناشـی شـده است: وقتی اورنگ زیب که پدرش شاه جهان را زندانی کرده بود، به او سخاوتمندانه تعارف کرد که اجازه دارد در تمام طول عمرش هر روز غذای محبوبش را میل کنـد، آشپز زیرک به زنـدانی توصیـه کرد که بهتر است غـذای ناب و گران تقاضا نکند، بلکه دال درخواست نمایـد؛ چون به او قول می‌دهد که از آن بتواند یک سال تمام هر روز غذای دیگری تهیه کند ...

جهـانگیر در میـان ماهیهـا، روهو «۲»، یـک مـاهی درشـت رودخـانه را که امروزه هنـوز در پاکسـتان محبـوبیت دارد، بهـترین مـاهی

تشخیص می‌دهد. در غیر این صورت از ماهی به ندرت نام برده می‌شود؛ فقط ابو الفضل آن را به عنوان یک غذای اصلی در سند مورد تأکید قرار می‌دهد، در حالی که او از ماهی پله «۳»،

---

(۱). kichri.

(۲). Rohu.

(۳). Palla.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۰

(که البته تیغ زیادی دارد) تعریف و تمجید می‌کند.

در سالادها، کاهو، گشنیز تازه، و نعنا مورد تأکید هستند و آچار، میوه‌های خوابانده در سس تند، در آن زمان مثل امروز محبوبیت داشتند. برعکس باید در حد امکان ترب کم‌تر خورده می‌شد، ترب‌خوار دشنامی برای یک احمق بود. البته یک نجیب‌زاده واقعی باید «تره فرنگی و ترب را به سبب باد گلویی که پیامد خوردن ترب است و بدتر و نامطبوع‌تر از صدای شلیک یک تفنگ و بوی باروت می‌باشد، به عنوان دشمن خداوند بنگرد. (۸)

البته انواع مختلف نان وجود داشت و چاپاتی «۱» داغ، مثل امروز جزو غذا محسوب می‌شد. جهانگیر با شگفتی پی برد که کشمیری‌ها نان نمی‌خورند.

شیرینیها در آن زمان نیز مثل امروز فوق العاده مورد توجه بودند. بیشتر از همه فالوده مورد توجه بوده است. نوعی ژله شیرین و لطیف، به قدری لطیف که بیتی چنین ادعا می‌کند:

اگر شانس تو را یاری کند، دندانهایت سندان آهنگری را خرد می‌کنند.

اگر ستاره بختت نحس باشد، دندانهایت در فالوده خرد می‌شوند! (۹)

فرنی هم وجود داشت که از شیر و برنج تهیه می‌شد و در کاسه‌های سفالین کوچک تعارف می‌گردید.

البته فرنی همان‌طور که در میرزانامه «۲» ادعا می‌شود، انسان را تنبل می‌کند. در اینجا دستور غذای شاهانه برای زرده، زرده برنج، پی گرفته می‌شود: ۱۰ سیر برنج، ۵ سیر شکر، ۳۱۲ سیر کره خالص، ۱۱۲ سیر بادام، کشمش، پسته، کمی نمک، مقدار کمی زنجبیل تازه، و کمی دارچین ... که ۴ پرس زرده برنج خواهد داد.

البته ظاهرا شیرینیهای دیگری هم در آن زمان وجود داشته است، مطربی «۳» نویسنده آسیای مرکزی که در آخرین سالهای حیات جهانگیر در دربار به سر می‌برد، از یک قطعه بسیار بزرگ قند که روی میز آورده می‌شد، تعریف می‌کند.

در دربار یک انبار میوه وجود داشت که در آن می‌توانست متفاوت‌ترین میوه‌های محلی و صادراتی یافت شود. هندوانه‌ها که از شمال غرب سرزمین می‌آمدند، بسیار محبوب بودند و میرزانامه در مورد آنها مدعی است که اگر انبه برتر از هندوانه به حساب آورده شود، کفرگویی است. انبه که بابر آن را به عنوان عالی‌ترین تولید هند تلقی می‌کرد، در توصیفات نسلهای بعد، از ابو الفضل گرفته تا دیگران، به هر حال نقش مهمی را ایفا می‌کرد، اورنگ زیب آن را بسیار دوست داشت. انگور و سایر میوه‌ها به وسیله پیکهای

---

(۱). chapathi.

(۲). Mirzanama.

(۳). Mutribi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۱

سریع از کابل و اطراف در سبدهایی به آگرا یا لاهور آورده می‌شد و به دست فرمانروا در هرکجا که بود می‌رسید. وقتی جهانگیر در احمد آباد به سر می‌برد، پرتقالهایی از بنگال دریافت می‌کرد که خراب نشده بودند. البته فرمانروا در آنجا برای نخستین‌بار از انجیر کاشت خودش لذت برده است. ولی او از یک نوع گیلاس به خصوص بیشتر از همه محظوظ بود که در کابل می‌توانست از آن ۱۵۰ دانه در روز میل کند. (۱۰)

تصویر یک میوه‌فروش قرن ۱۷

انار همواره مورد علاقه بود، به ویژه اناری که آب آنها گرفته می‌شد؛ از میوه‌های مناطق حاره، مثل میوه بسیار معطر گوآوا «۱»، کوئیته «۲» و میوه پرهسته ولی پرگوشت و نرم پاپایا نیز نام برده می‌شود.

نقاشیهای جنبی که در آلبوم نقاشیهای مغولی اواخر قرن ۱۷ یافت می‌شوند، غالبا میوه‌فروشان را با اجناسشان در تصویری کاملا زنده نشان می‌دهند.

جهانگیر به خاطر رژیم حقیرانه کشمیری‌ها همان‌طور که او پی برده بود، خود را فقط با برنج سردسیر می‌کردند و سبزیجاتشان را با روغن گردو مخلوط می‌کردند، سر تکان داده بود. ولی درک این وضع یک اروپایی را لازم داشت؛ تاورنیه با همه تحسین برای بردباری و قدرت سربازان ساده لشکر مغول در نیمه دوم قرن ۱۷، با اندوه پی برده بود که غذای روزانه آنان از آردی که با آب و شکر سیاه به صورت

---

(۱). Guava.

(۲). Quitte.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۲

گلوله‌های کوچکی درآمده و نیز، خیجری «۱»، آشی که از برنج، زیره، و حبوبات تهیه شده بود، تشکیل می‌شده است. آنها پیش از غذا انگشتان را در کره خالص فرومی‌کرده‌اند تا غذا را کمی خوشمزه‌تر و مغذی‌تر کنند. شاید جیره گوشت آنان، مثل بیشتر مناطق در دنیای اسلامی، محدود به گوشت عید قربان بوده است.

وقتی بخش رسمی غذا خوردن تمام می‌شد- شاید هم بالاخره در طول روز- قهوه نوشیده می‌شد که در حقیقت به واسطه پرتقالی‌ها به هند آمده بود؛ موطن آن جنوب عربستان بود. به هر حال در بیتی نسبت داده به اکبر به زبان فارسی آمده است:

من قهوه نمی‌نوشم، شراب آوریدمن چنگ نمی‌نوازم، فلوت آورید! (۱۱) در حالی که قاطع الدین، مهمان جهانگیر قهوه را تحسین می‌کند:

قهوه که باب میل شاهزاده استآب خضر در آن پنهان است

آشپزخانه از دود آن کاملا- تیره و تار است،از این‌رو کتری آن شبیه به منبع زندگی است! (۱۲) از جملات تری «۲» که در دوره جهانگیر قهوه را به عنوان، «مایعی بیشتر معالج تا مطبوع از دانه‌ای سیاه که در آب پخته می‌شود» توصیف می‌کند، در حقیقت پی برده می‌شود که منظور از آن قهوه سیاه است.

از زمان همایون، پس از صرف غذا پان (تنبول) جویده می‌شد که شاعری در مورد آن نوشته است:

«شیره قرمز رنگ برای هندوان مثل خون عاشقان جلوه می‌کند». هدیه پان، علامت دوستی محسوب می‌شد؛ در مواردی خاص با ورقه‌های بسیار نازک طلا یا نقره پوشیده می‌شد، همان‌طور که امروزه هنوز هم در مورد غذاهای شیرین انجام می‌گیرد. پاندان‌های بسیار زیبا، یعنی ظروف کوچک بسیار هنرمندانه ساخته شده که در آنها اجزای پان (برگهای سبز، خلال پسته و بادام و فندق، خمیر

آهک) نگه‌داری می‌شد، نشان می‌دهند که لذت استفاده از پان چه‌قدر اشاعه داشته است، تنها در کنوج «۳» مغازه پان فروشی وجود داشته است! از آنجا که پان، دندانها و بزاق دهان را قرمز می کند، در همه جا لگنچه‌ای برای ریختن آب دهان، غالبا از فلزات ارزشمند، وجود داشت. ولی میرزانامه بدین‌سان هشدار می‌دهد که باید در مقابل

---

(۱). Khijri.

(۲). Terry.

(۳). Qannauj.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۳

یک جونده پان که زیاد حرف می‌زند، مراقب خود بود، چون آب دهان او می‌تواند در حقیقت لباس مصاحب متشخص او را لک کند. ولی به نظر می‌رسد که به ویژه خانمها از لذت جویدن پان بهره‌مند بوده‌اند.

توتون هم مثل قهوه به وسیله پرتقالی‌ها به هند آمده است و ظاهرا در ابتدا در دکن مورد استفاده قرار گرفته است. اسد بیک فرستاده اکبر حدود سال ۱۶۰۴ می‌نویسد:

«در بیجاپور من کمی توتون یافتم ... کمی را با خود آوردم و چپق زیبای جواهرنشانی درست کردم. دسته آن ... به درازای سه ساعد بود؛ خشک کرده و رنگ شده، هر دو انتهای آن با جواهرات و میناکاری تزیین شده بود ... سری که به دهان گذاشته می‌شد از عقیق یمنی بیضی شکل بود. برای روشن کردن آن از یک آتشزنه طلا استفاده می‌شد.» (۱۳)

اسد بیک یک‌یک پاندانها را از توتون پر کرد (ولی به نظر می‌رسد که مقدار زیادی توتون با خود آورده است) و میله‌ای برای نگه داشتن دسته چپق ابداع کرد. تمام آنها را با مخمل بنفش پوشاند. اکبر شگفت‌زده کوشیده بود چپق را دود کند، ولی طبیبانش وقتی که شیء ناشناخته را دیدند، وحشت کردند.

اسد بیک تعریف کرد که از این ماده حتی در مکه و مدینه استفاده می‌شود و اکبر دستور داد کشیشی را به حضور آورند. کشیش تأیید کرد که این سم یا چیزی غیرعادی نیست. ولی طبیبان مطلقا به بی‌ضرری توتون قانع نشدند. در هر حال بزودی تدخین بین نجیب‌زادگان مد روز شد، در واقع، آن‌چنان مدرن که جهانگیر در سال ۱۶۱۷ دستور منع تدخین داد، زیرا دود و بیشتر از همه بوی آن می‌توانست برای حاضران ایجاد مزاحمت کند. در همان زمان شاه عباس نیز در ایران دستور منع تدخین داد. ولی متأسفانه خان عالم سفیر مغول در دربار ایران یک دودی دایمی بود. در نتیجه شاه عباس استثنا اجازه تدخین به او داد و نوشت:

«سفیر دولت مایل است با علاقه توتون دود کند- بازار توتون را من با شمع دوستی‌ام روشن می کنم!»

که البته خان عالم نیز با جوابی مناسب سپاسگزاری کرد. (۱۴)

و حدود اواخر قرن ۱۷، زتلی «۱» شاعر اردو، شعری این‌چنین خواند:

با توتون، سرگرمی خوشایند است،

---

(۱). Zatalli.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۴

چون از این طریق غم و غصه از بین می‌رود.

در زمان تنهایی یک همراه است

و هضم بد غذا به وسیله آن از بین می‌رود. (۱۵)

بزودی قلیان مورد استفاده قرار گرفت که برای تزیین آن هنرمندان زحمات زیادی کشیدند؛ بیشتر مخازن کروی شکل آب که روی حلقه‌های پرتزیین قرار داشتند، از شیشه رنگین بودند یا با لعاب مینای الوان روکش شده بودند؛ غالبا از کارهای معروف بیدری هم در میان آنها یافت می‌شد. بیشتر مینیاتورها ثابت می‌کنند که خانمها نیز از قلیان خوششان می‌آمده است.

ولی در اصل چیزی ویژه دربار مغول نباید وجود داشته باشد: جهانگیر می‌نویسد که او با به حکومت رسیدنش تولید شراب و مواد الکلی را ممنوع کرد، ولی وقتی که او با نمونه بد قابل تصوری حرکت را شروع کرده، چه فایده داشته است؟ شراب و مواد مخدر ظاهرا در دوره او به همان شکل، حتی بیشتر از قبل مورد استفاده بوده است.

الکل و مواد مخدر

دو مورد از جالب توجه‌ترین کارهای هنری دوره مغول به یک دیدگاه بسیار منفی از زندگی، به ویژه در طبقه اعیان و اشراف، اشاره می‌کنند: این مسئله مصرف مواد مخدر و اعتیاد به الکل است.

یکی از این کارهای هنری، جام کوچک تریاک جهانگیر و دیگری یک تابلوی نقاشی از عنایت خان «۱» در حال مرگ است.

این جام کوچک از یشم سبز در شکل یک گل شقایق به قطر ۸ سانتی‌متر با یک گل قرمز میناکاری شده با برگهایی از زبرجدهای ریز است که تقریبا شفاف می‌باشد و نمونه‌ای کامل از زیبایی و هنر صنعت‌کاران قصر است. فرمانروا عادت داشت مشروب خود را از این جام بنوشد- مخلوطی از شراب پر ادویه و تریاک که غالبا با کنیاک آمیخته شده بود. او خود کاملا صادقانه توصیف می‌کند که چگونه گاه و بیگاه کوشیده، این عادتهای ناجور را ترک کند و لذت استفاده از چنین موادی را محدود نماید- ولی بی‌نتیجه. حتی تلاشهای نورجهان نیز کمک نکردند و بدین‌ترتیب سلامتی‌اش را آرام آرام بیشتر از دست داد. متلونی و تغییر دایم حالات او نیز به حساب باده‌نوشی و استفاده از مواد مخدر گذاشته شده است.

او در این میان یک نمونه درخشان برای آسیب از تریاک و شراب در یکی از افسرانش داشت. عنایت خان که در یکی از مینیاتورها به عنوان مرد جوان خوش ظاهری قابل مشاهده بود، خود را با اعتیاد به

---

(۱). InayatKhan.

تریاک کاملا- از بین برد. ولی جهانگیر به جای اینکه این جسم درهم شکسته را به عنوان هشدار مد نظر قرار دهد، منظره مرد در حال مرگ را بسیار جذاب یافت و به هنرمندانش دستور داد چهره او را نقاشی کنند. او می‌نویسد: «۱»

«در این روز خبر مرگ عنایت خان رسید. او یکی از نزدیک‌ترین محارم من بود. از آنجا که معتاد به تریاک بود و اگر موقعیتی پیش می‌آمد شراب هم می‌نوشید، به تدریج از شراب دیوانه شد. چون ساختار بدنی‌اش ضعیف بود، بیشتر از آنچه می‌توانست تحمل کند، می‌نوشید؛ او دچار اسهال شد و دو، سه‌بار در این حالت بی‌هوش گردید. به دستور من حکیم رکنه «۲» برایش دارو نوشت، ولی هر شیوه‌ای که به کار برد، کمک نکرد. در عین حال گرسنگی عجیبی بر او غلبه کرد و با وجود اینکه طبیب به خود زحمت زیادی داد [او را قانع کند] تا در طول ۲۴ ساعت یک‌بار غذا بخورد، ولی نتوانست بر خود مسلط شود. او مثل یک دیوانه خود را به آب و آتش زد، تا اینکه بدنش به حالتی کاملا فلاکت‌بار درآمد. سرانجام دچار استسقاء شد و کاملا ضعیف و نحیف گردید. چند روز قبل از آن اجازه خواست به آگرا برود. او را در تخت روانی گذاشتند و نزد من آوردند.

آن‌چنان ضعیف و نحیف به نظر می‌رسید که من حیرت کردم.

او پوستی بود که روی استخوان کشیده باشند، خیر بهتر از آن: استخوانهایش نیز حل شده بودند.

از آنجا که این یک مورد غیرعادی بود، دستور دادم که نقاش تصویری از او بکشد.

حقیقتا من او را کاملا عجیب تغییر کرده یافتم ...

جهانگیر به بیمار یادآور شد که به یاد خداوند باشد و او را که از فقرش شکوه می‌کرد با ۲۰۰۰ روپیه مرخص کرد. ظاهرا تمام ثروتش را خرج مواد مخدر کرده بود. روز بعد او مرد- شاید سرطان کبد دلیل مرگ فوری وی بود.

تابلوی نقاشی در دو تفسیر باقی مانده است. آنکه در کتابخانه بادلاین اکسفورد قرار دارد یک نقاشی متأثر کننده از مرد خوابیده در تختخوابش است. دیگری که در موزه هنرهای زیبای بوستون است، تصویر رنگی صحنه مشابهی است که مرد در حال مرگ را در کتی زیتونی رنگ روی بالشی قرمز نشان می‌دهد؛ در طاقچه‌های دیوار پشت تخت او تنگهای گردن بلند متعددی قرار دارند. (۱)

مصرف تریاک از مدتها قبل معمول بود و در زمان جهانگیر راجع به زنهایی گزارش می‌شود که با

---

(۱). تزوک، ج ۲، ص ۴۳.

(۲). Rukna.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۶

تریاک بیش از حد، خودکشی کرده‌اند. البته نه فقط دربار، بلکه عده زیادی از شهروندان نیز معتاد به مواد مخدر بودند، به نحوی که بدائونی درباره مرد جوانی می‌نویسد: «باشد که خداوند او را به خاطر گرفتاری اعتیاد، نخوت، دروغگویی، و خودستایی‌اش دچار ندامت کند!»

به طوری که ابو الفضل می‌نویسد: در ملوه به کودکان برای آرام شدن تریاک داده می‌شد (چیزی که علاوه بر این در شرق معروف است). در خاطرات بابر همواره خوانده می‌شود که او و افسرانش خود را با معجون سر حال می‌آورده‌اند. این مخدر امروزه نیز شناخته شده است که از ورز دادن میوه‌های خشکی مثل آلو سیاه، تمبر هندی، قیسی، و گاه کمی کنجد تشکیل و با مقدار کمی تریاک مخلوط می‌شده است.

چنین معجونی می‌توانست براحتی در لشکرکشیها و سفرها همراه برده شود و گاه در مهمانیهای واقعی به مقدار زیاد مصرف شود. همایون پسر بابر نیز به این مواد علاقه‌مند بود. این مواد نه فقط در پزشکی به عنوان داروی مسکن درد مورد مصرف بود، بلکه به طور کل مواد نشئه‌آور قابل تأییدی بوده است، کلیم شاعر دربار شاه جهان در شعر کوتاهی تمنای کیف، همان مواد مخدر مفرح را می‌کند. (۲) به هر حال جالب توجه است که دست‌کم منابع قدیمی صحبتی از بهانگ «۱»، حشیش که لذت آن تا امروز در شبه قاره اشاعه داشته است، نمی‌کنند؛ شاید حشیش در آن زمان مثل امروز بیشتر مورد مصرف دراویش، نوازندگان، و مردم عادی بوده است، چون میناتوری که به عنوان تصویری برای «تولید، توزیع، و لذت از ترکیبات تریاک» تلقی می‌شود و به قرن ۱۷ بازمی‌گردد، عده زیادی از دراویش و مردم عادی را نشان می‌دهد که با دیگها و کاسه‌ها و چپقهایی سرگرم هستند، (۳) همان‌طور که اکنون هم می‌توان در برخی نقاط (مثل کنار مقبره بولهه شاه «۲» شاعر پنجابی در کسور «۳» مشاهده کرد)؛ مطرح در این میان حشیش است. بدائونی در طرد همه شادی و شعفهای کم و بیش غیرقانونی دوره اکبر حشیش را هم به همراه تریاک لعنت می‌کند. (۴)

تریاک وقتی همراه با شراب استفاده می‌شد، بسیار خطرناک می‌گردید، چیزی که بابر به آن اشاره می‌کند. ولی شراب بی‌نهایت مورد علاقه تیموریان بود. بابر گزارش می‌کند که چگونه سلطان احمد میرزا، عمویش، سه هفته تمام باده‌گساری می‌نموده، ضمن اینکه همسرش هم با او همراهی می‌کرده است و سپس مجددا برای مدتی هوشیار می‌مانده است. بایسنقر میرزا از هرات، «گیلاس شراب را خیلی دوست داشت، ولی وقتی نمی‌نوشید نمازش را به‌جا می‌آورد». (قرآن می گوید: وقتی باده نوشیده‌اید به نماز نزدیک نشوید.) «۴»

(۱). bhang.

(۲). BullheShah.

(۳). Kasur.

(۴). سوره النساء، آیه ۴۳.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۷

فاتح جوان با تعجب می‌نگریست که در کافرستان، هر کافری مشکی چرمی از شراب به گردن آویخته است. در مورد اعتیاد به الکل کافران ۳۰۰ سال بعد ارنست ترومپ «۱» مبلغ مذهبی آلمانی نیز که به هر حال شراب کافران را به عنوان چیزی نفرت‌انگیز تلقی کرده، صحبت نموده است. (۵)

بابر تقریبا ۲۰ ساله نیز، کاملا معصومانه از آشنا شدن خودش با نوشیدن شراب گزارش می‌کند. در یک مهمانی در دربار مظفر میرزا، پسرعمویش نزدیک هرات، خویشاوندانش او را به جمع خود بردند و چیزی برای نوشیدن تعارفش کردند:

«اگرچه من تا آن وقت گناه نوشیدن شراب را مرتکب نشده بودم و نمی‌دانستم مستی و نشئه شدن چیست، با وجود این مایل بودم کمی بنوشم و قلبم مجبورم می‌کرد که از روی این دره بپرم. وقتی کوچک بودم کششی برای آن نداشتم و چیزی از لذت شراب نمی‌دانستم؛ اگر هم پدرم گاهی شراب تعارفم کرده بود، معذرت خواسته و گناهی مرتکب نشده بودم. پس از مرگ پدرم با ایمان و نیک در جای پای پربرکت خواجه قدیس قدم برداشته بودم. چگونه می‌توانستم از شک و تردید اجتناب ورزیده، چنین گناهی را مرتکب شده باشم؟ سپس، وقتی که در نتیجه خواسته‌های یک شخص بالغ و روحی هوسران، میل به شراب را احساس کردم، کسی تعارفم نکرد ...».

او در آن مهمانی نیز از شراب صرف‌نظر کرد، چون نوشیدن شراب در خانه خویشاوندی جوان، پس از رد آن در خانه بزرگ‌ترها، بی‌ادبی بود.

ولی این در واقع آخرین تلاش پایدار او برای پرهیزگاری بود، چون در ادامه مراحل مختلف جریان با برنامه که خلأ ۹ ساله آن اجازه پی بردن به این را که او نخستین مستی را کی تجربه کرده است، نمی‌دهد، گزارشها درباره لشکرکشیهای بعدی او به افغانستان و شمال غربی هند، همواره به وسیله اشاراتی قطع شده‌اند: «و شبها باده‌نوشی کردیم» یا «بامدادان شراب نوشیدیم ...» زمانی که بابر با همراهانش از سال ۱۵۲۶ به تدریج هند تا آگرا را تصرف کرد، گاه به گاه خوانده می‌شود که برای شادی همراهان قطاری از شتر با باری از شراب عالی از غزنه وارد شده است. (۶) در یکی از معروف‌ترین صحنه‌های در عین حال مصور بابرنامه شاهزاده کاملا معصومانه گزارش می‌کند که چگونه شبی آن‌چنان در نوشیدن افراط کرده است که از خود بی‌خود گشته، اسبش را سوار شده، فانوسی برداشته و به نحوی در جهت چادرش تاخته است، ظاهرا اسب هنوز به حد کافی هشیار بوده است که راه را بیابد. (۷)

البته زمانی که جنگ قطعی علیه راناسانگ‌ها فرارسید، بابر از لذت شراب دست کشید و دستور داد

(۱). ErnestTrumpp.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۸

گیلاسها را خرد کنند تا خود را فقط با اطاعت از خداوند وقف جنگ کند. ولی این برایش دشوار بود و او تعریف می‌کند که چگونه وقتی که فقط هندوانه می‌خورده، گریسته است، و:

از وقتی که شراب را ترک کرده‌ام، سردرگم هستم، و نمی‌دانم چه باید بکنم، من آشفته شده‌ام.

خلق پشیمان است و از شراب صرف‌نظر کرده است من از آن دست برداشته‌ام و اینک پشیمانم! (۲۵/ ۵/ ۱۵۲۷).

در پشیمانی او ۳۰۰ سرباز سهیم بودند و شراب باقی‌مانده با نمک مخلوط شد تا سرکه شود.

اکبر بعضی مواقع می‌نوشید، ولی آن‌چنان مثل همایون پدرش یا پسران خودش گرفتار الکل و مواد مخدر نبود. مراد پسر دوم او در سال ۱۵۹۹ بر اثر جنون خمری درگذشت. شاید سرکشی دایم او در برابر پدرش و امتناعش در لشکرکشیها برای همکاری با سایر افسران را باید به حساب الکل و مواد مخدر گذاشت. دانیال سومین شاهزاده که در دکن با عبد الرحیم خان خانان همکاری می‌کرد و با یکی از دختران او ازدواج کرده بود، در ۳۳ سالگی درگذشت. مرگ او به نحوی شگفت‌آور اتفاق افتاد. او به تفنگها علاقه زیادی داشت و با اشتیاق با تفنگ شکار می‌کرد. او یکی از تفنگهای فتیله‌ای‌اش را «دقیقا مثل یک تخت روان» نام نهاده بود ... وقتی باده‌گساری‌اش از حد گذشت و جریان به پدرم گزارش گردید، برای خان خانان فرمانهایی پرنکوهش فرستاده شد. البته او شراب را برایش ممنوع کرد و اشخاص با تدبیری را مأمور کرد تا با او با احتیاط رفتار کنند. وقتی که راه رسیدن به شراب برای او کاملا مسدود شده بود، شروع به گریه کرد و یکی از خدمتکارانش را در تنگنا قرار داد که: بگذار به طریقی برایم شراب بیاورند! بدین‌ترتیب او به مرشد قلی خان، یکی از تفنگچیانش گفت: «به هر حال کمی شراب در این "دقیقا مثل تخت روان" بریز و برایم بیاور». مرد بیچاره این عمل را انجام داد، زیرا امید پاداش داشت. او سپس الکل دوبار تقطیر شده را در لوله این تفنگ ریخت که مدتهای طولانی از باروت و بوی آن تغذیه شده بود و آن را برایش برد. زنگ زدگی آهن در الکل غلیظ حل شد و با آن مخلوط گردید و شاهزاده هنوز نخورده از آن، افتاد و مرد. (۸)

این گزارش جهانگیر درباره مرگ برادرش در ۱۱ مارس ۱۶۰۵ است. اینکه خان خانان مسئولان مرگ دامادش را به شلاق بست و دستور قطعه قطعه کردن آنان را داد، دانیال را به زندگی بازنگرداند.

فرمانروا خودش نیز گرفتار الکل و مواد مخدر بود و در جوانی به عنوان پسری جوان به همین دلیل برای مدتی به وسیله پدرش محبوس شده بود. سرتوماس رو تشریح می‌کند که چگونه در ژانویه ۱۶۱۶ فرمانروا را ملاقات کرده است:

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۳۹

جهانگیر پوشیده در لباسی مملو از الماس، مروارید و یاقوت، چهار زانو روی تخت سلطنت نشسته بود ...؛ اشراف و بزرگانش در بهترین لباس دور او بودند و او به آنها دستور می‌داد که شاد و خوشحال بنوشند، در حالی که انواع مختلف شراب در شیشه‌های بزرگ اینجا و آنجا قرار داشتند.

بدین‌ترتیب هدیه‌ای از شراب قرمز که سفیر انگلیس آورده بود، بسیار مورد استقبال قرار گرفت.

البته جهانگیر سوگند خورده بود که پنجشنبه شبها، شب قبل از جمعه مقدس، الکل ننوشد. در مورد شاه جهان، اگر که ما توضیحات محمد صالح کنبوه را باور کنیم، وضع ظاهرا طور دیگری بوده است.

اینکه اقبال بلند اعلیحضرت شاه شاهان در دوران نوجوانی و شکوفایی رشدش تمایلی برای لذت شراب و سایر چیزهای از خود بی‌خود کننده نشان نداده است و او به واسطه حمایتهای الهی از آن مصون مانده بود، در نتیجه او از لحظه قدرت تشخیص تا ۲۴ سالگی اصلا هیچ تمایلی برای باده‌نوشی نشان نداده و مطلقا گرفتار آن نشده بود.

جهانگیر- وقایع‌نگار این‌چنین می‌گوید- او را مجبور به نوشیدن کرد؛ ولی به طور کل او فقط در مناسبتهایی برای جشن می‌نوشید، ولی نه از روی حرص و ولع. (۹) وقتی که او امیدوار بود دکن را زیر فرمان خود آورد، به یاد سوگند اکبر قبل از جنگ با راناسانگ‌ها افتاد و دست از شراب کشید دست‌کم موقتا؛ ظروف طلا و نقره را هم که مغایر مقررات مذهبی بود، بخشید. ولی در حالی که اورنگ زیب به عنوان مسلمان وفادار به اصول دین از الکل اجتناب ورزید، فرمانروایان بعدی مغول، مثل محمد شاه

رنگله، از لذایذ ممنوعه در حد زیاد لذت برده‌اند.

خانمهای دربار شاه جهان اجازه داشتند کاملا- آزادانه با الکل رفتار کنند. این را دست‌کم شاهدانی عینی مثل مانوچی که البته گزارشهایشان غالبا وقایعی جنجالی هستند، ادعا می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد که شاهزاده خانم جهان‌آرا برای خانمهای دیدار کننده‌اش دستور پذیرایی با شراب یا مشروبات الکلی می‌داده است و در روی مینیاتورها گاه خانمهای جذابی با تنگهای طلایی و جامهای جواهرنشان دیده می‌شوند که شراب را برای اطمینان پیش نوش می‌کنند یا ظاهرا خود آماده هستند که کمی بنوشند.

اینکه تمایل به الکل در میان اشراف اشاعه داشته، موضوعی است که از وقایع تاریخی منتج می‌شود و میرزانامه نیز درباره لذت الکل چیزی را از قلم نمی‌اندازد، چون میرزا نباید زیاد تسلیم هوا و هوس شده باشد، و اگر هم شده است در صورت امکان هنگام درخشش خورشید نبوده، بلکه «وقتی که آسمان ابری بوده و باران ملایمی می‌باریده است».

انسان دوست دارد بداند که مشروبات الکلی قوی که ابو الفضل راجع به آنها می‌نویسد و در میان آنها

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۰

مقدم بر همه از شیره تخمیر شده نیشکر نام برده می‌شود، تا چه حد مورد استفاده بوده‌اند. این مایع اگر طبق قواعد معینی سه‌بار تقطیر شود، عرقی با درجه الکل خیلی بالا به دست می‌دهد و همان‌طور که از اشارات حاشیه‌ای می‌توان تشخیص داد با شراب انگور نیز مخلوط می‌شده است- عواقب آن بد بود! این عینا می‌تواند برای شیره خرما نیز معتبر باشد.

گاه و بیگاه می‌توانیم نگاهی به عادات خورد و خوراک منصب‌داران بیندازیم که بعضا زندگی بسیار ساده‌ای داشتند، یکی از آنها از یک کبک کباب کرده دستور تهیه پلو با کاری را می‌داد، در حالی که دیگری روزانه مقدار غیرقابل باوری شامل ۱۰۰۰ عدد انبه را باید خورده باشد، چیزی که به تنهایی از نظر زمانی غیرممکن است. (۱۰) بعضیها حقیرانه می‌زیستند، ولی در عوض روزانه به ۱۰۰۰ فقیر غذا می‌دادند، در حالی که مردی مثل آصف خان به تجمل زیاد در سر میز غذایش عادت داشت. ولی جالب توجه‌ترین اشاره‌ها نشان می‌دهد که لذت الکل اشراف بدون سرزنش و ایرادگیری هم پذیرفته نشده است:

امیری در کابل عده‌ای از همکارانش را برای خوردن گوشت خوک سرخ کرده (گوشت خوک در واقع مطلقا حرام است!) دعوت کرد. وقتی جهانگیر او را نزد خود فراخواند تا نکوهشش کند، او جواب داد:

«شراب و گوشت خوک به یک نسبت حرام هستند، ولی در دربار این ظاهرا فقط برای گوشت خوک اعتبار دارد ...». (۱۱)

سرگرمی و تفریح

ابو الفضل در آیین اکبری «۱»، خواننده‌اش را در این‌باره، که اشراف مغول ساعتهای فراغت خویش را به چه نحو می‌گذرانده‌اند، مطلع می‌کند. ولی بقیه منابع از تمام جزئیات که تصویر را رنگارنگ می‌کنند، گزارش می‌دهند. ما بدون توصیفات زنده مطربی نویسنده آسیای مرکزی- خود مرد مسنی بود- که دربار مغول را در سالهای آخر حکومت جهانگیر دیده است، اطلاع نمی‌یافتیم که فرمانروا چیزی از موسیقی آسیای مرکزی می‌فهمیده و در شبی که ماه کامل بوده، «جشنی سفید» برپا کرده است که در آن همه شرکت‌کنندگان باید لباسهای کاملا سفید به تن می‌داشتند. (۱) جهانگیر خودش گزارش می‌کند که چگونه در راه منتهی به کشمیر در منطقه قکر (نه چندان دور از اسلام‌آباد امروزی) به همسفرانش دستور داده است که به جای عمامه‌های خود دسته به هم بسته‌ای از گل بر سر گذارند که در نتیجه گلزار زیبایی پدید آمده است. (۲)

تنها در ریتم زندگی دلایل کافی برای برپا کردن جشنها وجود داشته است. تحت این شرایط، مواقع

---

(۱). آیین اکبری، ج ۱، شماره ۲۹.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۱

ختنه کردن جشن گرفته می‌شد، اکبر دستور داد در ۲۲ ژانویه ۱۵۷۳ هرسه پسر او را در جشنی بزرگ با ساز و آواز زیاد ختنه کنند، همان‌گونه که در دربار شاهزادگان شرقی، چه در مصر مملوکان و چه در دربار عثمانی در استامبول، مرسوم بود. آغاز تدریس، مراسم تشریفاتی و رسمی بسم اللّه، نیز جزو آداب و تشریفات سنتی بود. آداب و تشریفات سنتی وزن‌کشی که به مجرد اینکه شاهزاده ۲ ساله می‌شد، برای نخستین‌بار برگزار می‌گردید، نیز به ویژه مهم بود. او نخست با یک شیء وزن می‌شد و هر سال پارسنگی به آن اضافه می‌گردید. فرمانروا سپس در زادروزش وزن می‌گردید و در حقیقت یک‌بار مطابق با سال قمری و یک‌بار مطابق با سال شمسی وزن می‌شد؛ در جشن قمری با هشت شیء و در جشن شمسی با دوازده شیء مختلف مانند طلا، نقره، جواهرات، سکه، و همچنین آهن، برنج، و نمک. سپس طلا یا اشیای ارزشمند بین نیازمندان تقسیم می‌گردید. گاه فرمانروا را هنگام کسوف یا خسوف وزن‌کشی می‌کردند تا تأثیر بد این رویدادها را به وسیله صدقه خیلی زیاد دور کنند. اورنگ زیب عدم تمایلش را در برابر این آداب و رسوم ابراز داشت، ولی تشریفات را برنچید، زیرا که به نفع بیچارگان بود. (۳)

هیچ مینیاتوری بیشتر از تصویر وزن‌کشی شاهزاده خرم، شاه جهان آینده، که در آن موقع ۱۶ سالگی‌اش را جشن گرفته است، به بیننده اجازه درک جلال و شکوه این‌چنین مراسمی را نمی‌دهد:

شاهزاده روی ترازوی مطلایی که به وسیله پدرش و عبد الرحیم، خان خانان، بالاترین مقام نظامی کشور نگه داشته شده ایستاده است، در حالی که منصب‌داران بزرگ- اعتماد الدوله پدرزن جهانگیر، آصف خان شوهر خواهرش، و محبت خان و خان جهان لودی- مشغول تماشا هستند. کیسه‌هایی از همه نوع اشیای ارزشمند در زمینه جلو تصویر قرار دارند و تالار از طلا و جواهرات می‌درخشد. (۴)

این جشنها غالبا در منزل ملکه مادر برگزار می‌شد. جشن باشکوه نوروز نیز با شکوه خیلی زیاد در قصر برپا می‌شد. این جشن در اینجا نیز مثل ایران، سیزده روز طول می‌کشید. محمد صالح کنبوه در زمان شاه جهان می‌نویسد:

قصر که به خیمه آسمان شباهت داشت با فرشهای پرنقش و سقفهای رنگارنگ مثل یک کارگاه نقاشی چینی شده بود.

چین در ادبیات فارسی به عنوان موطن تصاویر خوش آب و رنگ محسوب می‌شده است. با احترامی که اکبر برای نور و خورشید قایل بود، طبیعی است که ورود خورشید به صورت فلکی برج حمل باید به ویژه جشن گرفته می‌شد. بدین مناسبت برده‌ها آزاد می‌شدند و هدایایی توزیع می‌گردید. بدیهی است که اورنگ زیب از این جشنهای کافرانه خوشش نمی‌آمد و پسرش معظم را سرزنش می‌کرد، چونکه او آن را جشن می‌گرفته است.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۲

عروسیها در خانه شاهزادگان با شکوه بسیار جشن گرفته می‌شدند، چون همواره موقعیتی برای به نمایش گذاشتن تمام ثروت بوده و هست. تصاویر پادشاهنامه اجازه می‌دهند که دریابیم شاهزاده داراشکوه در عروسی‌اش با نادره دختر پرویز، عمویش، چه مقدار هدایا دریافت داشته است: طبق‌کشان بی‌شماری در حرکت دیده می‌شوند که طبقهایی پر از وسایل قیمتی را روی سر حمل می‌کنند؛ گروه‌های موسیقی و خوانندگان روی فیلهای پرتزیین نشسته‌اند و آتش‌بازی عظیمی باغها و رودخانه را نورانی کرده است، همه‌چیز به وسیله جهان‌آرا خواهر داراشکوه تا جزیی‌ترین چیزها تهیه شده بود. و به نظر وقایع‌نگار که از سخت‌ترین قافیه‌ها برای توصیف قابل ارج رویدادها استفاده کرده، رسیده است:

کارگاه ارژنگ و آتلیه نقاشی چینی‌ها و اروپاییان که خیر،آسمان رنگارنگ مینایی، درخشان بسان آفتاب‌پرست

هفت رنگ، در مقایسه با بازی رنگهای این جشن رنگارنگ... فقط رنگ شرم و آزرم بر رخ کارشان پاشیده شده است. (۵) و هر شاهزاده‌ای برای عروسی از پدرش یک سهرا «۱» از مروارید دریافت می‌داشت، این زینتی است که چهره عروس را می‌پوشانده و به

طور معمول از شکوفه‌هایی تشکیل می‌شده است. (۶)

آتش‌بازی در تمام جشنها تقریبا مهم‌ترین چیز بوده است. تنها راه‌ها و کناره رودخانه نبود که چراغانی زیادی می‌شد، بلکه داربستهایی در شکلهای بسیار متفاوت به وسیله نی بامبوس می‌ساختند و سپس با باروت پر می‌کردند. اکبر دستور ساخت چنین داربستی را در شکل همو «۲» دشمن مغلوب شده‌اش داده بود و یک طراحی مغولی یک آتش‌باز را نشان می‌دهد که در حال ساختن فیل بزرگی از این نوع است. (۷)

جشنها با میل و علاقه در باغ، جایی که همه نوع سرگرمی وجود داشته است برگزار می‌شدند. در این شرایط شعبده‌بازی از کارناتاکا «۳» می‌آمد که با ۱۰ توپ‌بازی می‌کرد، اکروباتها یا دلقکها و رقصندگان در لباس حیوانات با گوش خرگوش یا با شاخ ظاهر می‌شدند تا بینندگان را شاد کنند (۸) و ابیاتی نیز در واقع از جلال الدین رومی خوانده می‌شده است:

امروز روز گلسرخ است، اینک سال گلسرخ است ... (۹)

گاه برای نشستن محل کوچکی در بالای درختان سایه‌دار ساخته می‌شد، در ابتدا فقط برای شکار؛ ولی این محل که امکان داشت برای نوشیدن و سایر خوشگذرانیها مورد استفاده قرار گیرد، ظاهرا همان‌طور

---

(۱). sehra.

(۲). Hemu.

(۳). Karnataka.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۳

که تصاویر متون رمانتیک نشان می‌دهند، (۱۰) در باغها هم یافت می‌شده است.

گردشهای دسته جمعی به خارج از شهر نیز انجام می‌گرفته است، نه فقط سفرهای طولانی به کشمیر که ماه‌ها طول می‌کشید، بلکه همان‌طور که گلبدن گزارش می‌کند، برای تحسین دیدنیها در اطراف. در این میان گاه خانمها هم همراه برده می‌شدند. اکبر در سال ۱۵۵۸، به عنوان یک نوجوان ۱۶ ساله، با قایقی کاملا تزیین شده از دهلی به آگرا سفر کرده است. از سفرهای گردشی و قایق سواریهای کوتاه جهانگیر، به ویژه به ماندو، نیز بارها گزارش شده است. او حتی یک‌بار از سرخج سفری تفریحی به دریا کرد و عبد الرحیم خان خانان، قیم اسبق او نیز زمانی که بر سند مسلط شد، جرئت به خرج داد و با قایقی به دریای آزاد رفت- البته امواج خیلی شدید حتی در دل بزرگ ارتشتاران نیز کمی ترس ایجاد کرد- آیا احتمال دارد که رقیب مغلوب برای خراب کردن او ترتیب این کار را داده باشد؟ (۱۱) ولی مهم‌ترین نوع گردش جمعی شکار بود.

با وجود اینکه اکبر- به ویژه پس از وحی نازل شده در حین شکار سال ۱۵۷۸، علیه شیفتگی شکار حکمی صادر کرده بود، اولاد او سنت مغول را دنبال کردند و شکارچیانی ممتاز شدند. جهانگیر دقیقا تعداد حیواناتی را که در زندگی تقریبا ۵۰ ساله‌اش شکار کرده بود، شمرده است. مجموع آن بالغ بر ۲۸۹۴۸ حیوان، از ببرها گرفته تا خرگوشها و انواع پرندگان بوده است. (۱۲) یکی از محبوب‌ترین مناطق شکار، پالام نزدیک دهلی بوده است- امروزه فرودگاه عظیم پایتخت هند می‌باشد.

غالبا در کمرگاه شکار می‌شده است، نوعی شکار که برای ما کاملا غیر ورزشی جلوه می‌کند، ولی در تصاویر بی‌شماری ابدی شده است: به دور منطقه‌ای به بزرگی چندین کیلومتر پرچینی ایجاد می‌شد. حلقه محدوده بسته تقریبا تنگ‌تر می‌شد تا صدها حیوان محاصره شوند و در تیررس قرار بگیرند. سپس آنها می‌توانستند به وسیله فرمانروا که گاه سوار بر فیلش، ولی غالبا بر اسب سوار بود، نسبتا به راحتی مورد هدف قرار گیرند. یوزپلنگهای تیزپا نیز کار خود را برای شکار غزالها و گوزنها انجام می‌دادند. شبکه بزرگ محدود کننده برای یک کمرگاه که اللّهوردی دستور ساخت آن را برای جهانگیر داده بود، ۱۰۰۰۰ ذراع طول و ۶ ذراع ارتفاع

داشت و باید به وسیله ۸۰ شتر حمل می‌شد. (۱۳) مقررات سخت بودند، اشخاص غیرمجاز اجازه ورود به منطقه را نداشتند و اگر دهقان یا دوره‌گردی اشتباها یا اتفاقی داخل حلقه بسته شده می‌شد، به عنوان برده فروخته یا به عنوان اینکه یک شکار است، کشته می‌شد. این می‌توانست در شکارهای دیگر نیز، در صورتی که شکاربان یا خدمتکاری شکاری را رم می‌داد یا مقابل فرمانروا سبز می‌شد، اتفاق افتد.

برخی از خانمهای درباری در شکارها شرکت می‌جستند و نورجهان به خاطر هدف‌گیری مطمئن، برتر از دیگران بود، تیراندازی از تخت روان روی فیل، و زدن چهار ببر با شش گلوله مطمئنا کار ساده‌ای نیست!

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۴

البته شکار با قوش نیز وجود داشت، دستکشهای قوش‌بان با لبه برگردان عریض و سوزن‌دوزیهای خیلی زیاد از نظر زیبایی همسان سایر آثار هنری بودند و تصاویر مرغ شکاری اصیل در آلبومهای نقاشی دوره مغول گزیده‌ای از زیبایی هستند.

نورجهان همچنین- همان‌طور که قبلا ذکر شد- یک چوگان‌باز ممتاز بود. چوگان، تا جایی که ما می‌بینیم، در انواع ورزشها در صدر قرار داشت، با وجود اینکه- مثل امروزه- می‌توانسته حوادثی نیز در آن رخ دهد. بازی در یک گروه چهارنفره انجام می‌گرفت، مینیاتوری، جهانگیر و پسرانش پرویز و خرم، و آصف خان شوهرخواهرش را نشان می‌دهد؛ تصاویری از آرایش تیم خانمها، تصویری مشابه را عرضه می‌دارد. هر بازی ۲۰ دقیقه طول می‌کشید. اکبر حتی دستور ساخت توپی نورانی را داد تا بدین‌ترتیب بتوان شبها نیز بازی کرد.

مبارزه بین حیوانات با علاقه تماشا می‌شد و حتی امکان داشت که غزالها را برای جنگیدن در مقابل هم قرار دهند. جنگ خروس نیز مرسوم بود و با وجود اینکه شرطبندی از نظر مقررات مذهبی ممنوع بود، به نظر می‌رسد که در مبارزات حیوانات شرطبندی می‌شده است.

اگر مبارزه حیوانات نبود، در هر نسلی از انواع ورزشهای جدید، مثل مسابقات کشتی لذت برده می‌شد.

بابر غالبا از مسابقات کشتی در اردوگاهش صحبت کرده، و جهانگیر از سلطان ابراهیم عادل شاه از بیجاپور، تقاضای فرستادن کشتی‌گیری خوب از دکن را نموده است؛ سپس او با شور و وجد زیاد توصیف می‌کند که چگونه کشتی‌گیر بر حریف خود پیروز شده است. کشتی‌گیر پیروز، ۱۰۰۰ روپیه، خلعت و یک فیل دریافت می‌کرده است. (۱۴) (کشتی‌گیران علاوه بر این به ارتش برده می‌شدند).

مردی خوشبخت بود که یک پسرش کشتی‌گیر و پسر دیگرش پرورش دهنده کبوتر باشد! چون اکبر این دو نوع ورزش را دوست داشت. او خود هنوز ۳ سالش تمام نشده بود که بر پسرعمویش در یک مسابقه کشتی کودکانه پیروز شد. هنر پرورش کبوتر جزو سرگرمیهای محبوب مغولان بود. امروزه هنوز هم می‌توان در خانواده‌های سنتی گاه و بیگاه بازیهای باشکوه با کبوتران را تحسین کرد.

ظاهرا برای انواع مختلف ورزشها معلم و مربی وجود داشته است؛ مربی شمشیرباز، یک‌بار به دریافت لقب ورزش خان مفتخر شده است.

ولی تفریحات دیگری هم در دربار و اجتماع وجود داشته است. مهمترین آنها موسیقی بود. (۱۵) غالبا از موسیقیدانان نام برده می‌شود و گاهی یک موسیقیدان با نقره و طلا یا سکه‌هایی وزن می‌شده است، یکی از آنان به اندازه ۶۳۰۰ روپیه وزن داشت. ولی هیچ‌کس معروف‌تر و محبوب‌تر از تانزن نبود که در سال ۱۵۶۲ از گوالیور به دربار اکبر آمد. وقتی که او در ۲۶ آوریل ۱۵۸۹ درگذشت، جمله ماده تاریخ گم شدن ملودی ابداع شد. تانزن در مقبره‌ای ساده در گوالیور، نزدیک مقبره معظم محمد غوث گوالیوری، (۱۶)

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۵

رهبر روحی و فکری‌اش، به خاک سپرده شده است. اعجازهایی که او با خوانـدنش موجب شده، هنوز هم بخشی از آداب و رسوم مردم هند را تشکیل می‌دهند و موسیقیدانان در مقبره او گردهم می‌آیند.

تصاویر غالبا نوازندگانی را نشان می‌دهند که اکتره «۱»، یک آلت موسیقی ساده بلند را می‌نوازند؛ یک نوع رباب با شکمی بزرگ نیز، بویژه در جشنهای بزرگ، قابل مشاهده است. فلوتها را بیشتر دختران، همان‌طور که از تنبور نیز استفاده می‌کنند، می‌نوازند. در رقصها- که بعضا در لباس ترکان جغتایی، در مواردی به شیوه هندی (رقصهای کسک «۲») انجام می‌گرفت، نوعی قاشقکهای موسیقی نیز مورد استفاده بوده است. طبلهای بزرگ روی پایه‌هایی به شکل میزهای کوچک قرار داشتند و در واقع دیده می‌شود که طبالی که طبل دوقلوی غیرقابل اجتناب برای موسیقی شرقی، به ویژه موسیقی هند، را می‌نوازد، آن را روی پشت مردی که جلو او زانو زده قرار داده است. تصاویر چنین جشنهایی غالبا در مجموعه‌های اشعار و در منظومه‌های حماسی تاریخی مصور، ظاهر می‌شوند. آنها اجازه می‌دهند که به فرهنگ موسیقی و رقص دربار مغول نگاهی انداخته شود. زنانی که در اجراها شرکت می‌کردند، مثل امروزه خلخالهایی به پا داشتند. رقص شمشیر اجرا شده‌ای به وسیله یک مرد قوی در دربار بابر، البته در افغانستان، نیز مورد استفاده قرار گرفته است. زنان رقصنده جغتایی از طریق کلاه‌های بلند نوک تیزشان قابل شناسایی هستند.

از نوازندگان به ویژه معروف حتی نقاشیهای تک‌چهره یافت می‌شود- البته از تانزن- ولی از علی خان که کروری «۳»، کارمند امور مالی، بود نیز تصویری وجود دارد؛ او که نمی‌توان زیاد لاغر یا شیک نامیدش، وینا «۴»، یک عود هندی با دو کاسه، به دست، نقاشی شده است. علی خان با وجود مقام رسمی‌اش در امور مالی، ظاهرا جزو معروف‌ترین وینانوازان بوده است. او در سال ۱۶۰۷ به عنوان نوبت خان سرپرست دسته موزیک ارتش شده است. (۱۷)

در دوره جهانگیر از شوقی رباب‌نواز نام برده می‌شود که در ترانه‌های هندی و فارسی از همه برتر بود و به همین سبب عنوان انندخان «۵»، آقای شادمانی را دریافت کرد. همچنین از مردی به اسم ذوالقرنین فرنگی «۶» با اصل و نسب ارمنی، به عنوان آهنگساز و خواننده ترانه‌های هندی با تحسین نام برده می‌شود.

اکبر ظاهرا موسیقی سندی را دوست داشته است. اینکه برهمن بیربال «۷» موسیقیدانی از کالپی، در دربار

---

(۱). ektara.

(۲). Kathak.

(۳). Karori.

(۴). Vina.

(۵). AnandKhan.

(۶). Zulqarnayn -iFirangi.

(۷). Birbal.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۶

اکبر مقام بالایی در سلسله مراتب منصب‌داران به دست آورده بود، بداؤنی را سخت می‌آزرد و وقتی خواجه به دلیل عدم آگاهی از امور نظامی گری و سرسختی‌اش در جنگ با یوسف زهی پاتان که منجر به فاجعه‌ای برای سپاه مغول و کشته شدن ۸۰۰۰۰ سرباز مغول شد، مورد نفرت و انزجار قرار گرفت و غذای دسته سگان شکاری شد، بداؤنی خوشحال گردید.

موسیقی کلاسیک اصیل هندی به نظر می‌رسد که در دربار بسیار محبوب بوده است. به دهروپد، موسیقی کلاسیک هندی، به دقت

گوش داده می‌شد: از باختر خان، یک خواننده دهروپد، که با سلطان ابراهیم عادل شاه دوم از بیجاپور که شیفته موسیقی بود خویشاوندی داشت، به ویژه نام برده می‌شود.

ولی جهانگیر نازپرورده ظاهرا از موسیقی کشمیری، به ویژه از آواز جمعی ساکنان آنجا، زیاد لذت نمی‌برده است.

ظاهرا موسیقی در قصرها و باغها طنین‌افکن بوده است، همواره وقتی صحنه‌ای از قصر نقاشی می‌شود، چند نوازنده هم وجود دارد که باید آقایان یا خانمهای اصیل‌زاده را سرگرم کنند و عده زیادی از منصب‌داران ظاهرا در دم و دستگاهشان نوازندگانی داشته‌اند. از تصویر کاملا زنده دو مرد نوازنده که در آن حال و هوای غروب یک روستا نشان داده شده، (۱۸) آشکار است که نوازندگان مردمی هم وجود داشته‌اند که در روستاها ظاهر می‌شدند. برای اینکه تجسم شود چگونه مردان در حال چرخ زدن در حالت خلسه به نقاشان الهام بخشیده‌اند، لازم است که فقط به توصیفات بی‌شمار در مورد جشنهای صوفیان در اماکن مقدسشان فکر شود! ولی یک آقای عالم و دانا برای اینکه خود را رسوا نکند، بهتر است که آواز نخواند!

وقتی که نقاشان گاه و بیگاه صوفیان نوازنده ماهر و نادری را تصویر می‌کنند که با یک آلت موسیقی آویخته بر شانه، سرزمین را زیر پا گذاشته‌اند، بدین‌ترتیب از عارفان روشنفکر رساله‌های زیادی از دوره مغول وجود دارد که به فرضیه و تجربه موسیقی اختصاص داده شده است؛ رساله‌های عارفان بزرگی مثل ناصر محمد عندلیب، از آن جمله هستند.

هنوز شب نشده نوبت داستان‌سرایان می‌شود: داستان و خواب در سنت شرقی تنگاتنگ به هم تعلق دارند. (آیا پایه و اساس این ارتباط داستان در داستان، هزار و یک شب نیست؟) اکبر دستور می‌داد برایش در رختخواب با صدای بلند کتاب بخوانند و جهانگیر دستور داده بود که روشن‌کنندگان چراغ و داستان‌سرایان کارشان را با بیتی سروده به وسیله او آغاز نمایند:

تا زمانی که خورشید در آسمان می‌درخشد،بازتاب نورش از چتر آفتاب‌گیر فرمانروا دور نباشد! (۱۹)

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۷

اینکه اکبر چگونه مجذوب داستانهای تخیلی مثل حمزه‌نامه بوده و اینکه یک داستان‌سرای خوب در دوره جهانگیر توانسته است با طلا-وزن شود، معروف است؛ ولی استاد داستان‌سرا متأسفانه خیلی باریک و لاغر بوده و به همین سبب ۴۴۰۰ روپیه بیشتر ارزش نداشته است؛ البته او اضافه بر آن، خلعت و یک فیل و حتی منصب کوچکی شامل ۲۲۰ ذات/ ۲۰ سوار، نیز دریافت داشته است.

ولی وقتی که آقایان و خانمها نمی‌خواستند موسیقی و داستان گوش کنند و به دیدن مسابقات ورزشی بروند، خود را با بازیهای دسته‌جمعی مشغول می‌کردند. شطرنج از گذشته‌های دور در هند محبوب بوده است و رساله‌های متعددی درباره آن وجود دارد؛ یک نسخه اصلی انجمن سلطنتی آسیایی در لندن ۶۴ تصویر (نه خیلی زیبا) از امکانات مختلف را نشان می‌دهد که غالبا مرد با مرد، و گاه نیز زن با زن در مقابل هم به بازی مشغول هستند. (۲۰)

نرد نیز مثل بازی ظاهرا رایج چوپر «۱» در هند که به وسیله چهار بازیکن با شانزده سنگ (برای هریک چهار سنگ) انجام می‌گرفت، بازی می‌شد. یک نوع بازی که چندل مندل «۲» نام داشت، به طوری که ابو الفضل گزارش می‌کند، به وسیله اکبر ابداع شده بود؛ این بازی به وسیله شانزده بازیکن با چهار سنگ برای هر کدام انجام می‌گرفته است. (۲۱) ولی بابر و همایون گنجیفه «۳» بازی می‌کردند که نوعی بازی با ورق به وسیله هشت گروه و برای هر گروه دوازده ورق است. این بازی در خاورمیانه، جایی که ورق از دوره مملوکها وجود داشته است معروف بود، در حالی که قدیمی‌ترین ورقهای گنجیفه قلمروی مغولان مربوط به سال ۱۶۷۴ هستند.

ورقهای بازی دوره مغول، اواخر قرن ۱۷

---

(۱) Chaupar.

(۲). chandalMandal.

(۳). ganjifa.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۸

ولی در کنار تفریحات- بیشتر بی‌ضرر- ذکر شده، در حقیقت عده‌ای عادت به تمایلات دیگری داشتند:

اشعار فارسی- به انضمام بیتی از بابر و اولادانش- با اشتیاق زیاد پسربچه‌های نو رسیده را تمجید و تحسین می‌کنند و عشق به پسربچه‌ها اشاعه زیادی داشته است. با این وصف، اکبر همان‌طور که از جملات بدائونی فهمیده می‌شود، «همدمی با پسربچه‌ها را بسیار نفرت‌انگیز یافته است»، بابر نیز با وجود تمایل شخصی خودش، منظومه حماسی پادشاه و گدا را که در آن موقع به فارسی در دربار هرات تنظیم شده بود به دلیل محتوای همجنس‌بازی‌اش به شدت مورد انتقاد قرار داده است. اکبر بیشتر از همه روابط عاشقانه علنی بین افسران را طرد و مردان را مجازات کرده است، یا اگر طرف پسربچه‌ای بی‌ریش بوده او را زندانی نموده است. ولی این تمایل وجود داشته است و در برخی از مردان دلبستگی ویژه‌ای برای جوانکهای بی‌ریش ... که ابروان خود را می‌تراشیدند و لباسهای شیک به تن می‌کردند، ایجاد می‌شده است. جالب توجه است که از برخی از فرمانروایان و افسران مغولی و دکنی که به ویژه علاقه‌مند به معاشرت با خواجه‌ها بوده‌اند، گزارشهایی شده است، یکی از امیران ۱۲۰۰ خواجه داشته است. علی عادل شاه «۱» فرمانروای بیجاپور (۱۵۵۷- ۱۵۸۰) به وسیله خواجه زیبایی که او قصد اغفالش را داشته، با دشنه کشته شده است ...

عطریات

صحبت از تفریح و سرگرمی در دربار مغول بدون سخنی از عطریات، صحیح نیست. رایحه‌های دل‌انگیز عربستان صدها سال است که معروف بوده‌اند و حضرت محمد (ص) استفاده از رایحه‌های دل‌انگیز را صریحا توصیه کرده است: «انسان برای نماز باید خوشبو قدم پیش نهد.»

عطرهای آماده شده- مقدم بر همه مشک و عنبر- در دربارهای اسلامی قرون وسطا با میل هدیه شده‌اند و این امروزه نیز برای محیط فرهنگ شرقی هنوز هم دارای اعتبار است. این طبیعتا- و شاید هم شدیدتر- در دربار مغول معتبر بوده است. ابو الفضل در آیین اکبری «۲»، فصل کاملی را به عطرها اختصاص داده است. چون اکبر عطرها را دوست داشت و خودش چندین مخلوط پدید آورده بود. خانه غالبا از بوی عود و کندر که همواره در بخوردانها می‌سوختند، عطرآگین بود.

در کنار مشک سیاه‌رنگ که از نافه آهوی مشک آسیای مرکزی گرفته می‌شد، عنبر به دست آمده از دریا که بهترین جنس آن سفید بود، ارج نهاده می‌شد. در آب و هوای داغ از کافور خنک کننده به سفیدی

---

(۱). AliAdilShah.

(۲). آیین اکبری، ش ۳۰.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۴۹

برف و همچنین عطر گربه وحشی زیباد که در لیستهای ابو الفضل هم آمده، استفاده می‌شده است. در کنار کندر، عود که در شرق هند از چوب عود به دست می‌آمد و به ویژه در قرون وسطا ارزشمند محسوب می‌گردید، سوزانده می‌شد. برای بهداشت و نگه‌داری بدن، مثل امروزه، از روغن گلها به ویژه یاسمن استفاده می‌شد. ولی محبوب‌ترین عطر، عطر گل سرخ بود که تقطیر مخصوص آن باید ابداع مادر نورجهان بوده باشد.

همه عطرها بسیار روغنی بودند و اگر در مینیاتورها لکه‌های تیره‌ای زیر بغل خانمها یا آقایان دیده می‌شود، ناشی از رنگ دهی عطر

غلیظ است؛ ولی از آنجا که لباسها اصولا فقط یک‌بار پوشیده می‌شدند، اگر هم لکه‌های معطری داشتند، که به هیچ نحوی پاک نمی‌شدند، اشکال زیادی نداشت.

علم طب

دیروز وقتی که مرگ می‌خواست جان بیماری را بگیرد، گفت:همواره هرجا که می‌آیم، او قبل از من آنجا بوده است! (۱) این مصرع برای طبیبی در دربار مغول گفته شده است که لقب سیف الحکما «۱» را دریافت داشته بود، زیرا که او بیماران را معالجه نمی‌کرد، بلکه «به آنان در سفر به آن دنیا کمک می‌کرد». اینکه پزشک مذکور علاوه بر این شاعر و متخلص به دوائی نیز بود، داستان را جالب توجه‌تر می‌کند.

او مطمئنا تنها مورد از نوع خودش نبوده است، طنز درباره طبیبان بدون مجوز موضوعی محبوب در ادبیات اسلامی هستند که در دوره فروپاشی سلسله سلطنتی مغول در طنزهای بزرگ سودا «۲» به زبان اردو تحت عنوان حکیم غوث، به معنی یاری‌دهنده، به اوج می‌رسند. (۲)

اما ظاهرا طبیبان بهتری هم وجود داشته‌اند که بعدا القاب افتخاری متملقانه‌ای مثل مسیح الدین «۳»، مسیح الملک «۴» یا مسیح زمان به آنها داده شده است؛ چون المسیح، یعنی حضرت مسیح، در قرآن به عنوان شفادهنده ستایش می‌شود. «۵» با مراجعه به سنت کلاسیک ممکن بود که یک طبیب خوب را جالینوس زمان نیز بنامند. تعداد زیادی از طبیبان که به دربار مغول نزدیک بودند، خود را نه فقط وقف کار عملی کردند، بلکه رساله‌هایی نیز درباره مسائل طب و داروسازی نوشتند که با تفاسیری در مورد کار ابن سینا

---

(۱). sayfal -hukama.

(۲). Sauda.

(۳). Masihal -din.

(۴). Masihal -mulk.

(۵). سوره المائده، آیه ۱۱۰.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۰

که در شرق و غرب صدها سال به عنوان کاری استاندارد دارای اعتبار بود، آغاز می‌شد. در همان زمان اکبر یک کار تحقیقی روشن و گویا در مورد شناخت واژه‌ها و اصطلاحات علم طب که به او تقدیم شده بود، وجود داشت و وقتی اکبر، بیمار در بستر بیماری خوابیده بود (همان‌طور که بارها در کتابهای خطی تصویر شده است) یوسفی هراتی «۱» قصیده‌ای درباره حفظ سلامتی نوشته است. همین شخص برای همایون اثری تحت عنوان ریاض الادویه «۲»، باغ داروها (۱۵۳۹) تألیف کرده است.

یک نسل بعد، در سال ۱۵۹۵ رساله‌ای موزون درباره داروسازی تقدیم اکبر شد که فرمانروا شخصا آن را، فوایـد الانسان «۳» نام گذاشت. شاید این اثر به اثری با همین نام، متعلق به طبیب دیگری از دوره اکبر و جهانگیر، به اسم روح اللّه بهرخی «۴» (روح اللّه، روح خدا، نیز یکی از القاب مسیح است) شبیه باشد. روح اللّه تیولی در برخ «۵» دریافت داشت و علاوه بر آن با نقره وزن شد، زیرا که نورجهان را معالجه کرده بود.

حکیم الحکمای قبلی دربار شاه عباس با نام متناسب و شاعرانه شفایی (از شفا)، برای اکبر نیز کار می‌کرده است، ولی نقش ابو الفتح گیلانی «۶» که خود را به عنوان حامی شاعران ایرانی برجسته و ممتاز جلوه‌گر ساخته است و با بزرگان کشور مکاتبه داشته، بسیار مهم بوده است. رکن الدین مسیح که در سال ۱۶۰۲ به دربار راه یافت، تا دوره شاه جهان که او طبیب محبوبش محسوب

می‌شد، مقامی نسبتا بالا و مؤثر داشته است؛ او ابیاتی عارفانه نیز سروده است. (۳) در دوره شاه جهان داروسازی به نام نور الدین شیرازی ظاهر شد که نوه دوستان مورد اعتماد اکبر، فیضی، و ابو الفضل بود. او آثار متعددی درباره داروسازی برای فرمانروا و شاهزادگان نوشت و آثاری عارفانه نیز تألیف کرد. یک رساله سه جلدی دست‌نویس به زبان فارسی در قطع بزرگ که اینک در انجمن سلطنتی آسیایی در لندن نگه‌داری می‌شود، با عنوان معالجات داراشکوهی متعلق به شخصی به نام حکیم میر محمد عبد اللّه است؛ این اثر از خلق حضرت آدم و درک جهانی به قواعد رژیم غذایی و بهداشت روابط جنسی منتهی می‌شود. (۴)

بدیهی است که اکبر نیز طبیبان مخصوص خود را داشته است و مشاهده اینکه در آن زمان اروپاییان به عنوان طبیبان دربار چه نقشی داشته‌اند، جالب توجه است. مردانی مثل مانوچی و برنیر در دربار او دارای مقامی نسبتا بالا بودند و نزدیکی آنها با فرمانروا به آنان اجازه نگاه به زندگی داخلی دربار و حتی به زندگی زنان دربار را داده بود.

---

(۱). YusifiyiHerati.

(۲). riyadal -adwiya.

(۳). fawai> dal -insan.

(۴). RuhullahBhruchi.

(۵). Broach.

(۶). Abu'lFath -iGilani.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۱

منابع گاه و بیگاه درباره بیماریهای بروز کرده در کشور یا ناراحتیهایی که باعث بیماری فرمانروایان می‌شد، اطلاعاتی به دست می‌دهند. شرح احوال بابر و جهانگیر مدارک مهمی برای چگونگی نوع برخورد مغولان با بیماریهایشان هستند. بابر توصیف می‌کند که چگونه ۲۵ روز دچار تب نوبه بوده است؛ در گذشته‌ها نیز زمانی که او کودکی بیش نبود، بیمار بود، مینیاتورهای بابرنامه نشان می‌دهند که چگونه خدمتکاری در هاون دارو می‌کوبد و دیگری به او می‌خوراند. وی در جای دیگری به توصیف دارویی از آرد جو می‌پردازد که با داروی دیگری مخلوط شده است، که در نتیجه طعم خیلی بدی دارد. (۵) معالجه یک آبسه نیز زیاد مطبوع نبود: در دیگی فلفل را می‌پختند؛ سپس بیمار محل آبسه را روی بخار آن می‌گرفت و آخر سر آبسه را در آب داغ فروبرده و شستشوی می‌داد. فرمانروا که بهبود می‌یافت همه برای تبریک می‌آمدند و مطمئن به نظر می‌رسد که او همان‌طور که رسم بود، به حمام شفا می‌رفته است.

جهانگیر گزارش می‌کند که چگونه بازوی چپش حجامت شده و او با سردرد و تب در بستر افتاده و هیچ طبیبی نمی‌توانسته است به او کمک کند، فقط همسر محبوبش نورجهان دوای درد او را می‌دانسته است. او شفای خود را به حساب قدرت شفابخش روحی معین الدین چیشتی که هنگام دعا به او متوسل شده است، می‌گذارد. آیا جدش بابر هنگام بیماری‌اش، کتابی مذهبی از عبید اللّه احرار، تحت عنوان رساله ولیدیه «۱» را به نظم و شعر درنیاورده و بهبود نیافته است؟

امید به شفا به وسیله برکت و رحمت پیغمبر، همان‌طور که زمانی بوسیری «۲»، در مصر انجام داده بود، یا به وسیله قدرت شفای خدادوستان نیز امکان داشته است. (۶) ولی امکان توسل به یک آیین مذهبی کهن، یعنی سه‌بار چرخاندن بستر بیمار و بدین‌وسیله درد و رنج بیمار را متوجه خود کردن، به همان‌گونه که بابر هنگام بیماری همایون عمل کرده بود، نیز وجود داشته است. پرویز پسر جهانگیر نیز بستر بیماری پدرش را چرخانده بوده است (کاری که ظاهرا از نظر او درست نبود).

جهانگیر یک‌بار در مورد ابتلا به اسهال که در نتیجه خوردن انبه خیلی زیاد پیش آمده بود، شکوه کرده است. او غالبا از آب و هوا

رنج می‌کشید، از جمله در آگرا و به خصوص در گوجرات، جایی که او همواره از تب رنج می‌برد و مجبور بود که بالا بیاورد، البته طبیبان به او توصیه کرده بودند که مصرف شراب و تریاکش را محدود کند. ظاهرا فرمانروا به حملات آسم هم دچار می‌شده است و در حالی که باز هم طبیبان نمی‌توانستند کمکی به او بکنند همسر عاقلش با موفقیت او را مداوا می‌کرده است. (۷)

جهانگیر بیماریها، رخدادها، و پدیده‌های غیرعادی را بسیار دقیق زیر نظر داشته است. مثلا او متوجه شده بود مردمان نزدیک مرز کشمیر و هند یک نوع برآمدگی زیر گلو دارند، در واقع ورمی ناشی از کمبود ید که گاهی اوقات در محدوده‌های کوهستانی پیش می‌آید.

---

(۱). risala -iwalidiyya.

(۲). Busiri.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۲

بارها از طاعون نام برده شده است؛ این بیماری در سال ۱۶۱۶ در پنجاب و دو سال بعد در آگرا شیوع پیدا کرد و فرمانروا مجذوب مشاهده دختر جوان باجناقش آصف خان شده بود. او موشی را دیده بود که پس از پیدا شدنش طاعون ناگهان شروع شده است.

جهانگیر که دوستدار زیبایی بود میل نداشت که روز سال نو هنگام سواری‌اش به مناسبت جشن نوروز، معلول یا بیماری را مشاهده کنند؛ آنها مزاحم درک زیبایی‌اش می‌شدند. ولی او با انبساط خاطری سطحی، از مردی آن‌چنان چاق تعریف می‌کند که نمی‌توانست انتظار کوچک‌ترین چیزی را داشته باشد- وقتی که او می‌خواست خلعت اهدا شده را به تن کند، از تلاش بیش از حد مرد! (۸)

البته شرح وقایع فقط کمی از بیماریهای بروز کرده را نام می‌برند. مثلا شعری طنزآلود و هجو برای فردی ناخوشایند، به توصیف بیماریهای بسیار متعدد در پایان قرن ۱۶ می‌پردازد:

تب، قولنج، بواسیر، تحلیل رفتن، استسقا، سرخک، کرم کدو، غش، و هذیان.

شرح احوال خیلی از افسران و علما نشان می‌دهد که قولنج و اسهال خیلی زیاد اشاعه داشته است.

بیخود نیست که مردم با جمله‌ای که گفته می‌شود متعلق به پیغمبر است تسلی می‌یابند: «کسی که در اثر ابتلا به اسهال می‌میرد، به عنوان شهید مرده است.» این در مورد مرگ میان میر، دوستدار بزرگ خداوند در دهلی (ف. ۱۶۳۵)، نیز گفته شده است.

از بواسیر که بسیار ناراحت کننده بوده و به سبب خونریزی مانع از گذاردن نماز می‌شده (هنگام نماز نباید لکی روی لباس باشد)، بارها نام برده شده است. وقتی بیماری آن‌قدر شدید می‌شد که نشستن دیگر امکان نداشت، بعضی‌ها تن به جراحی می‌دادند، کاری که ممکن بود به مرگ منجر شود.

این فقط کلیم شاعر نبوده است که در دیوان شعری در مورد خارشک و جوش چرکین شکوه کرده است. (۹)

در میان بیماریهای جهانگیر یک‌بار هم از قطع ادرار نام برده شده است. جالب توجه است که در مورد دو عضو جوان خاندان مغول از آلوپسیا «۱»، طاسی کامل، نام برده شده است. از همان شعر مذکور آشکار می‌شود که مرض استسقا نیز کم نبوده است؛ امیری که بند شلوارش در نتیجه ورم چیزی حدود ۷۰/ ۱ متر طول داشته است با وحی و الهامی مقدس کاملا شفا یافته است. برخی اشارات به بیماری سرطان ختم می‌شوند؛ جذام در طبقات بالای جامعه در حقیقت وجود نداشته است.

تصاویر و اشعار نشان می‌دهند که از عینک از اواخر قرن ۱۶ استفاده شده است. ولی استفاده از یک چشم مصنوعی شیشه‌ای، ظاهرا به اوایل قرن ۱۸ بازمی گردد. (۱۰)

ارزیابی اشارات پراکنده درباره بیماریها و درد و رنجها در طبقه بالای اجتماع نیاز به یک متخصص در قلمروی خانان مغول ۲۵۲

علم طب ..... ص : ۲۴۹

---

(۱). Alopecia.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۳

دارد، مثلا طبیبی در اثر سوراخ شدن ریه‌ها درگذشته است. ولی با وجود همه شکوه‌ها در مورد بیماری آسم و ناراحتیهای گوارشی همواره موجود، مهم‌ترین عامل مرگ در جمع اشراف، بهره‌مندی بیش از حد از مواد مخدر و الکل بوده است ...

دنیای حیوانات

وقتی که ما به آب ایستاده نزدیک شدیم، چیزی عجیب و غریب دیدیم. بین این آب و آسمان چیزی کاملا قرمز، مثل سرخی شفق پدیدار شد و سپس دوبار ناپدید گردید. این عمل مرتبا تکرار شد. وقتی که به آن رسیدیم، متوجه شدیم که اینها فلامینگوها هستند.

نه ده هزار و نه بیست هزار، فلامینگوها بی‌شمار و پایان نیافتنی بودند. وقتی در پرواز شاهپرهایشان را حرکت می‌دادند، پرهای قرمز رنگ آشکار و زود محو می‌شدند ...

بابر در ۲۰ سالگی خاطره‌ای فراموش نشدنی را در نزدیکی کابل این‌چنین توصیف می‌کند و با وجود اینکه تمام ترجمه‌ها تاکنون پرندگان مذکور را غاز نامیده‌اند، ولی در حقیقت فلامینگوها، یعنی غازهای حسینی مطرح هستند که از آنها تا امروز هنوز گروه کوچکی در منطقه نامبرده شده به وسیله بابر در افغانستان، باقی مانده است. (۱)

توصیفات شاهزاده جوان مغول را ناظری تیزبین بر طبیعت نشان می‌دهند و شرح احوالش مقدار زیادی اشارات مهم در مورد گل و گیاه و جانوران منطقه افغانستان و به ویژه شمال غربی هند را در بر دارد، جایی که او عجیب‌ترین موجودات را به چشم دیده و گاه با تحسین و گاه منتقدانه به توصیف پرداخته است؛ این ابراز علاقه نسبت به همه دیدگاه‌های طبیعت را، نبیره‌اش جهانگیر نیز به ارث برده است که کنجکاوی‌اش برای علوم طبیعی حد و مرز نداشت، و ما مجموعه اسناد و مدارکی تحسین‌انگیز از تمام حیوانات آورده شده نزد فرمانروا را از ملخ گرفته تا گاو کوهی کوهاندار- مدیون نقاشانش هستیم.

آنچه در هند بیشتر از همه روی اکبر تأثیر گذاشته است، فیلها بودند (که البته در گذشته‌ها از شبه قاره صادر شده بودند). او یک فصل طولانی را در بابرنامه که به خوبی مصور است، به آنها اختصاص داده و هنرمندان هندی تمام سعی خود را کردند تا حیوانات عظیم الجثه را تا حد امکان طبیعی ترسیم و نقاشی کنند، با این وصف گاهی نسبت به سوارهایشان بسیار عظیم بودند.

وقتی که قلمروی مغول تحت حکومت اکبر تثبیت شد، فیلها مهم‌ترین و پر اعتبارترین بخش دربار شدند. آیا پلکانهای عظیم مخصوص برای بالا رفتن از فیلهای دولتی وجود نداشت؟ ابو الفضل جز فیلهای فرمانروایش، برای هیچ حیوان دیگری مقاله ننوشته است! «۱»

---

(۱). آیین اکبری.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۴

فیلها هنگام آب‌بازی

میناتورها فیلهای در حال بازی در بیابان و جزئیاتی از شکار فیل را موقعی که مردان از درختها بالا رفته و بندهایی محکم کرده و سپس آن را به پا و گردن حیوان می‌انداخته‌اند، نشان می‌دهند. غالبا تمام گله را می‌گرفتند، سپس بهترین نمونه‌ها را می‌بردند، در

حالی که بقیه را به داخل جنگل فراری می‌دادند. (۲)

حیوانات در دربار تربیت می‌شدند و آنها نشان داده‌اند که فوق العاده قابل آموزش هستند: آنها می‌توانستند، همان طور که وقایع‌نگار با تعجب تشخیص داده است، آهنگها را یاد بگیرند و به ضرب آن توجه کنند، چیزی که در رژه‌ها مهم بود. وقتی فرمانروا ضیافتی داشت، آنها در مقابل تخت سلطنت خم می‌شدند یا ایستاده در جلو پنجره‌ای که فرمانروا از آن خود را به مردم نشان می‌داد، طبق قواعد معینی خرطومها را بلند می‌کردند (همان‌طور که در مینیاتورهای متعدد می‌توان دید) و یا طبق دستور زانو می‌زدند. به طوری که سر توماس رو تعجب‌زده گزارش می‌کند که آنها هنگام مراسم وزن‌کشی فرمانروا،

نخست خرطومها را بر زمین می‌گذاشتند، سپس آنها را بلند کرده و بالای سر برده و هر دفعه سه‌بار نعره می‌زدند. بینندگان تصور می‌کردند که حیوان طبق آنچه فرمانروا مقرر کرده بود، ادای احترام می‌کند.

چنین توصیفاتی اجازه نمی‌دهند که داستان گزارش شده‌ای از دربار کاملا غیرواقعی جلوه کند: در دربار شاه غازی الدین حیدر (۱۸۱۹ – ۱۸۲۶) که شیعه‌ای متعصب بود، باید فیلی را طوری تربیت کرده باشند که در دهم محرم هنگام مراسم سوگواری به یاد قتل امام حسین (ع)، نوه پیغمبر، در کربلا، شروع به نعره زدن می‌کرد، نعره‌ای که به عنوان «وای حسین، وای حسین» تعبیر می‌شده است. (۳)

ابو الفضل گزارش می‌کند که حیوانات می‌آموختند کمان و تفنگ را با خرطومشان حمل کنند و وسایل زمین افتاده را بلند کرده، به فیلبانشان دهند، گاه و بیگاه به خرطوم آنها شمشیر یا نیزه‌ای بسته می‌شده است.

فیلهای سلطنتی براساس شکل و رنگ، شکل سر و طول خرطوم و سایر علایم دیگر به چهار نوع اصلی تقسیم می‌شدند، در حالی که فیل سفید زال (بیشتر صورتی رنگ) بسیار ارزشمند بود. در زمان شاه جهان، در سال ۱۶۳۰ چنین فیلی از «پگو» به دربار آورده شد. حیوان نخست جلب توجه نمی‌کرد، ولی سپس به حیوانی بی‌نظیر تبدیل شد که کلیم، شاعر دربار شاه جهان، درباره‌اش نوشته است:

فیل سفیدت– خسارتی وارد نمی‌کند!–کسی که او را نگاه می‌کند، وجد سرش را بلند می‌کند!

و وقتی که شاه جهان، سرور دنیا سوار او می‌شود،انگار که خورشید از سپیده صبح طلوع کرده است! (۴) بیشتیر «۱» نقاش داراشکوه ولیعهد را سوار بر این حیوان نجیب نقاشی کرده است.

فیلها براساس خصوصیاتشان نیز رده‌بندی شده بودند: رام و آرام که طولانی مدت نگه‌داری می‌شدند، مغرور و پرخور و همچنین تنبل نیز وجود داشت که گاهی از اوقات می‌توانستند وحشی و خطرناک شوند.

از این‌رو یاد گرفته می‌شد که نمونه‌های نوع مورد تقاضا پرورش داده شوند و از آنجا که گمان می‌رفت فیل می‌تواند ۱۲۰ سال عمر کند، حیوانات براساس سنشان به هفت گروه تقسیم می‌شدند. هر گروه مقدار معینی علوفه دریافت می‌داشت که براساس بزرگی حیوان تفاوت می‌کرد. البته فیلهای شخصی فرمانروا بسیار خوب تغذیه می‌شدند: مثلا فیل محبوب اکبر باید ماهانه ۵۰۰ روپیه علوفه دریافت داشته باشد (یک سرباز ساده مواجب ماهانه‌ای حدود ۲ روپیه داشت!). از این‌رو جای تعجب نیست که مالیات ویژه‌ای به اسم خوراک فیلان حلقه، وجود داشت که برای علوفه فیلهای سلطنتی استفاده می‌شد. در دوره اورنگ

(۱). Bichitr

زیب، سال ۱۶۷۷، مردم دکن شمالی با آن مالیات از فقرشان نجات یافتند ... (۵) روزانه ۵ سیر (تقریبا ۴ کیلوگرم) شکر، کره، برنج

با میخک و فلفل جزو خوراک حیوانات سلطنتی بود. در فصل نیشکر- دو ماه از سال- هر فیل دولتی روزانه ۳۰۰ قطعه نیشکر دریافت می‌داشته است. (۶) ولی محبت خان فیلهای محبوبش را با برنج مخلوط، با نیلوفر آبی و هندوانه‌های ایرانی تغذیه می‌کرده است. گزارش می‌شود که برخی از حیوانات گاه و بیگاه گوشت و شراب دریافت می‌داشته‌اند. مثلا اسد بیک سفیر ویژه اکبر به بیجاپور (۱۶۰۴- ۱۶۰۵) گزارش می‌کند که فیل فرستاده ابراهیم عادل شاه برای اکبر، روزانه ۲ من (تقریبا ۴۰ لیتر) شراب نیاز داشته است، و من مجبور بودم نیاز حیوان را با یک کارتن شراب گران‌قیمت پورت برطرف کنم. (۷) جای تعجب نیست که فیلها روی مینیاتورهای مغول غالبا لبخند زده به نظر می‌رسند!

هر فیلی بر حسب درجه‌اش خدمه‌های مختلفی داشته است: بهترین نوع که یک ماست بود- حیوان جوان، پرحرارت و قوی- پنج نفر و نیم (!) خدمه داشت که عبارت بودند از «ماهوت»، فیلبان، و یک خدمتکار که پشت‌سر فیلبان می‌نشست، علاوه بر آنان مردهایی با رتبه‌های بالاتر و پایین‌تر که باید فیل را غذا می‌دادند، زین و تزیین می‌کردند. حتی کوچک‌ترین فیل سلطنتی دو خدمه داشت؛ بزرگ‌ترین ماده فیلها چهار خدمه مربوط به خود را داشتند.

از برخی تصاویر می‌توان دریافت که ماهوتها لباس ویژه‌ای داشته‌اند، به عنوان مثال کت و شلوارهای تنگ قرمز رنگ؛ همه آنها آنکوس، سیخک مخصوص هدایت فیل را که گاهی نیز طلا یا نقره‌کاری شده است، در دست دارند. تعدادی کارمند وجود دارند که حیوانات را در گروه‌های کوچک یا بزرگ تمرین می‌دهند. یک احدی باید روزانه در مورد سلامتی فیلها گزارش کند و در صورتی که فیلی مریض یا مجروح بود، اطلاع دهد. اگر جراحت در نتیجه بی‌توجهی خدمتکاری به وجود آمده بود، شخص مقصر فورا مجازات می‌شد. اگر فیلی دوپینگ می‌شد، یعنی اگر نگهبان با غذای حیوان مواد مخدر مخلوط می‌کرد و حیوان در نتیجه آن مریض یا حتی می‌مرد، شخص مقصر می‌توانست اعدام یا به عنوان برده فروخته شود. جهانگیر از یک مورد هاری گزارش می‌کند که در اثر گاز یک سگ به وجود آمده بود.

وسیله‌ای وجود داشت که می‌توانست فیلهای در حال جنگ یا سرکش را آرام کند و یا بترساند؛ برای این کار یک نی بامبوس را به وسیله سوراخی در وسط با باروت پر می‌کردند و آتش می‌زدند تا حیوانات با صدای انفجار دست از مبارزه بردارند.

فیلهای خوب گران بودند؛ در تصویری که یک نمونه عالی از فیل را همراه با بچه فیل چاق و درشتی نشان می‌دهد، قیمت حیوان با ۱۰۰۰۰۰ روپیه مشخص شده است! جهانگیر می‌نویسد: «شاید این گاج

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۷

راج «۱»، رئیس فیلهای مخصوص، من بوده است». همین قیمت برای فیلهای مخصوص رژه داراشکوه پرداخت شده است.

البته فیلهای ارزشمند باشکوه و جلال نگه‌داری می‌شدند. برای هریک از آنان پوششهایی از پشم و پنبه و تیرکها و قلابهایی اختصاص داده شده بود. عرق‌گیرهایی غالبا از مخمل قرمز طلادوزی شده یا حتی زربفت و همچنین زنجیرها و بندهایی نقره‌ای که روی آنها اکثرا زینتهایی جواهرنشان نصب شده بودند، حیوانات را تزیین می‌کردند، ولی بیشتر از همه زنگوله‌هایی در اندازه‌های مختلف وجود داشت.

روی پیشانی آنها گاهی از اوقات نوعی تور زربفت قرار داده می‌شد و به عاجها، پیشانی، گردن، دم گاو کوهی کوهاندار (۸)، مثل سبیلهایی عظیم آویخته بود. سر عاجها غالبا زده می‌شد، ولی دوباره به آرامی رشد می‌کردند؛ عاج کوتاه شده با حلقه‌های فلزی احاطه می‌شد که برای تقویت و همچنین زینت مفید بودند.

در مواقع خطر- از جمله عملیات جنگی- سر و بدن فیلها با زره‌ای از آهن یا زره‌ای از پولکهای فلزی که روی پارچه‌ای نصب شده بودند، پوشیده می‌شدند؛ همچنین برخی از تصاویر ماسکهایی (غالبا قرمز رنگ) را با گوشهای بلند عمود (شبیه به گوش خرگوش) نشان می‌دهند که حیوانات عظیم الجثه با آنها واقعا شیطانی به نظر می‌رسیدند. قابل درک است که فیلهای مغولان در دومین جنگ

بانی‌پات در سال ۱۵۶۵ به عنصر مهمی برای ترس تبدیل شده بودند! امکان داشت که بر پیشانی حیوانی بسیار قوی صفحه‌ای کلفت از آهن محکم کنند و به خرطومش زنجیرهای سنگین بیاویزند؛ در این صورت حیوان می‌توانست به عنوان شکننده در دروازه مفید واقع شود.

وقتی که پارچه‌های مورد استفاده فیلها به عنوان «البسه» کهنه می‌شدند، خدمه آنها را دریافت می‌داشتند و می‌توانستند از آنها چیز قابل استفاده‌ای بدوزند.

شکوفایی عظیم شکوه و جلال بیشتر از همه در مواقع استقبالهای رسمی وجود داشت، وقتی میرزا سلیمان از بستگان اکبر، از بدخشان وارد فتح پورسیکری شد (۱۵۷۵)، به طوری که بدائونی گزارش می‌کند، اکبر دستور داده بود که حیوانات استفاده شده در مراسم کم‌تر از ۵۰۰۰ فیل نباشد؛ در یک موقعیت دیگر بین هر دو فیل تزیین شده یک یوزپلنگ تجهیز شده به صورتی ارزشمند، قرار داده شده بود. گاهی از اوقات پیشانی، خرطوم، و گوشهای حیوانات را قرمز رنگ‌آمیزی می‌کردند.

چنانچه شاهزادگان مغلوب یا سفرای خارجی فیلهایی را به عنوان پیشکش می‌آوردند، حیوانات غالبا نام جدیدی دریافت می‌داشتند. اینکه اکبر در اجمر، درست در همان وقت که نزدیک آرامگاه معین الدین

---

(۱). Gajraj.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۸

چیشتی بود، نام فیلی را که رام پرساد «۱»، بخشایش راما، خوانده می‌شد، به پیر پرساد «۲» تغییر داد، یک نمونه خوب برای این رسم محسوب می‌شود. به هر حال به حیوانات اصیل با علاقه نامهای زیبایی داده می‌شد.

نامهایی مثل نین سوخ «۳»، تسلی بخش چشم، صبحدم، فوج سنگر، زینت سیاه، بخت بلند (در مورد این حیوان گفته می‌شود که در نوروز با زنجیرها و افسارهای طلا آورده می‌شد و ۸۰۰۰۰ روپیه تخمین زده شده بود). (۹)

اکبر معروف به این بود (یا اسمش بد در رفته بود) که بدون ترس بر وحشی‌ترین فیلها سوار می‌شود.

همواره تعریف می‌شود که چگونه جوان ۱۹ ساله سوار بر هاوایی «۴»، فیل جوان و قوی خود فیل دیگری را روی عرشه کشتی در رود یومنا دنبال کرده است؛ نقاشان- به ویژه باساوانا- این صحنه را با تمام جریان هیجان انگیز و جنجالی‌اش به تصویر کشیده‌اند و وحشت بینندگان که دستها را برای دعا بلند کرده‌اند می‌تواند به خوبی درک شود! بعدها هم اکبر از چنین تفریحاتی به منظور ترساندن درباریانش دست برنداشته است. با این وصف ابو الفضل گزارش می‌کند که فرمانروا چنین اقدامات بی‌باکانه را به عنوان نوعی حکم الهی تعبیر و برداشت کرده است. (۱۰)

ولی بیشتر اوقات دیده شده که فرمانروا سوار بر یک فیل پرتزیین دولتی سفر می‌کند که روی پشتش ساخته‌ای برج مانند محکم شده بود. به طوری که وقایع‌نگار می‌نویسد این ساخته می‌توانست به عنوان نوعی خوابگاه متحرک مورد استفاده قرار گیرد؛ شکل آن به اتاقکهای سبدی زیبای کنار دریا شبیه بود.

پشت آن، کمی فروافتاده‌تر خدمتکاری با مگس پران نشسته بوده است. فیلی این‌چنین مجهز شده همیشه آماده بود و وقتی که فرمانروا از فیلهای خود استفاده می‌کرد، خدمه اسطبل پاداشی جداگانه دریافت می‌داشتند.

در جریان جشنها می‌توانستند روی پشت حیوانات که به زیبایی رنگارنگ تزیین شده بودند، صفحه کوچک چهارگوشی نصب کنند که در روی آن مردان و زنان خواننده و نوازندگان از همه نوع نشسته‌اند تا بینندگان را شاد کنند.

البته در صورت ضرورت حیوانات باید در جنگ با قایقهای بزرگ حمل و نقل شوند، مثل سال ۱۵۷۴ در مسیری که به سوی جانپور می‌رفت؛ برخی از این قایقهای بزرگ دماغه‌ای به شکل یک فیل از سمت جلو را داشتند. (۱۱) ولی این حمل و نقلها ساده نبود و

امکان داشت اتفاق افتد که یکی از فیلها در امواج خروشان از بین برود.

---

(۱). RamPrasad.

(۲). PirPrasad.

(۳). Nainsukh.

(۴). Hawa'i.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۵۹

اکبر از حیوانـاتش به خوبی نگهـداری می‌کرد، ولی پسرش جهـانگیر ظـاهرا فیلهایش را خیلی بیشتر دوست داشت؛ چون او در دفتر خاطراتش گزارش می‌کند که شستوشوی فیلها در زمستان با آب سرد باعث تأسف او شده و بدین‌سبب به خدمتکارانش دستور داده است که آب مخصوص شستوشوی را که در مشکهای چرمی بزرگ جلو حیوانـات قرار داده شـده است، قبلا به خوبی گرم کنند ...

مبـارزه فیلهـا سرگرمی محبوب فرمانروایـان بود و مردم هنگـامی که حیوانـات عظیم الجثه در ساحل رود راوی، زیر دژ لاهور با هم می‌جنگیدند، از فاصلـه‌ای به خصوص آنها را تماشا می‌کردند، در حالی که خانمهای قصر فرمانروا از اتاقهای خود مبارزه را زیر نظر داشـتند. ولی اجـازه برگزاری مبـارزه فیلهـا فقـط حق فرمـانروا بود و یک درگیری بر سر مبارزه فیلها بایـد پایان کار اکبر را سرعت بخشیده باشد.

فیلها می‌توانستند به عنوان جلاد نیز به کار گرفته شوند. له شدن در زیر دست و پای آنان مجازاتی غالبا مقرر شده بود. (۱۲)

ولی عشق فرمانروایان مغول فقط به فیلهای واقعی محدود نمی‌شد. کنار تعداد زیادی از ساختمانهای عمومی نیز مجسمه‌های عظیمی از فیلهـا سـاخته شـده است. در دوره اکبر دو شـاعر وقتی که شـعرهای طولانـی دربـاره امواج اقیانوس بـدبختی سـرودند که به معنی فیلهای هراس‌انگیز بود، پاداش بسیار زیادی گرفتند. حیدری تبریزی که در سال ۱۵۹۳ درگذشت ۲۰۰۰ روپیه و یک اسب به عنوان پـاداش برای شعرش دریـافت کرد، در حـالی که قـاسم کاهی شاعری پر تنوع و شوخ (ف. ۱۵۸۰) برای شعری بـا قافیه فیل در همه مفاهیم ممکن (از جمله فیل در شطرنج) حدود ۵۰۰ روپیه پاداش گرفت- در هر حال فیلهای زنـده که معمولا اهـدای آنها به عنوان پاداشی سنگین نادر هم نبود، در کار نبودند. (۱۳) هنرهای زیبا هم فیلها را پذیرفته بود- کنده‌کاریهای ظریف عاج محبوب بودند و خوش‌نویسـان اواخر دوره مغول فیلی ساختنـد کـه از متن سـوره ۱۰۵ قرآن، سـوره فیـل شـکل گرفته بـود. تصـاویری که از ترکیب موجودات مختلف- انسانها، حیوانات، پرنـدگان یا اشباح- فیلهایی در شکل متفاوت می‌سازند و از تخصص هنرمندان مغول است، نباید فراموش شوند. (۱۴)

البته اسبها در اسطبل مغولان نقش مهمی ایفا می‌کردند: اکبر باید مالک ۱۲۰۰۰ رأس اسب اصیل بوده باشد. اسبها در هند پرورش داده می‌شدند و در واقع بهترین آنها از کوچ می‌آمدند که بخشی خون عربی داشتند. ولی گزیده‌ترین اسبهای اصیل، اسبهای عراقی بودند که آنها اصیل‌ترین اسب عربی هستند. اسبهای پیک قوی و بسیار سریع از ایالتهای ترکیه می‌آمدند، می‌توان گفت که بالای ۷۵ درصد اسبها از خارج وارد شده بودند که بخش بزرگی از آن از منطقه ترکیه بوده است. آنها هم نامهای شاعرانه‌ای مثل سومر «۱»، طلایی رنگ، لعل بی‌بها، صبا رفتار، که مثل نسیم می‌دود، خوش خرام، پادشاه پسند، داشتند.

---

(۱). Sumer.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۰

در دوره اکبر در پایتخت محل خاصی برای تجار اسب وجود داشت که بدین‌ترتیب امکان کنترل اینکه آیا حیوانات خوب نگهداری شده‌اند، وجود داشت. یک تاجر بسیار موفق اسب لقب تجارت خان می‌گرفت.

مجموعه اسطبل اکبر باید شامل شش اسطبل هر کدام با ۴۰ رأس اسب بوده باشد. اسبها نیز مثل فیلها براساس ارزششان علوفه دریافت می‌داشتند که در واقع از نخود فرنگی پخته، علف یا کاه، حبوبات، شکر، کره خالص، ملاس و غلات را شامل می‌شده است. البته همان‌طور که رئیسی برای فیلهای سلطنتی وجود داشت، جهانگیر از اسبی کهربایی با یال سیاه نام می‌برد که در رأس اسبهایش قرار داشت.

یک دامپزشک مراقب وضع سلامتی حیوانات بود، کتابهای مرجع علوم درمانی اسب از اوایل قرون وسطا در دنیای اسلامی وجود داشته است. موزه ول کام در لندن یک نسخه خطی درباره اسب و علوم درمانی اسب که از منابع سانسکریت و عربی به فارسی ترجمه شده و دارای تصاویر متعدد است، در اختیار دارد. یک سرپرست کل بر هر یک از اسطبلها نظارت می‌کرد و یک حسابدار عهده‌دار پرداختها و مجازاتها بود؛ ولی ناظر کل همه اسبهای اصیل دولت، اتابک، یکی از اصیل‌زادگان والا بود. وضع بدنی حیوانات مرتبا آزمایش می‌شد. گروهی از خدمه باید لگام و زین‌افزار را اداره می‌کردند (اخته‌چی)، در حالی که یک احدی باید سرعت اسبها را امتحان می‌کرد. جوانان راجپوتی به عنوان یک تک‌سوار خدمت می‌کردند. گاه و بیگاه مسابقات اسبدوانی برگزار می‌شد. در میان اسبهای ارزشمند اسبهای راهوار هم وجود داشت. خدمه سطح پایین اسطبلها را تمیز می‌کردند. از اسپندی که در ورودی اسطبلها دود کرده می‌شد تا از چشم زدن جلوگیری شود، مشخص می‌شد که اسبها چه‌قدر ارزشمند بودند.

اسبها هر شش ماه تجهیزاتی جدید دریافت می‌داشتند که مثل فیلها متناسب با درجه و اهمیت حیوان انتخاب شده بود. در هر حال یک عرق‌گیر زین از چیت گلدار با لایی پنبه مثل یک یال پوست، که پوششی برای یال بود و برای مواقع جشنها بافته می‌شد، جزو تجهیزات بود؛ گاهی از اوقات یک اسب اصیل حتی زینتی برای سر داشت. عرق‌گیرهای زین برای مواقع جشن غالبا طلادوزی یا از چرم سوزن‌دوزی شده بودند. گاهی نیز به قوزکهای دست و پای اسبها حلقه‌های فلزی زنگوله شکل می‌بستند و برخی اوقات دیده می‌شد که پاهای اسب و حتی تمام نیمه پایین حیوان قرمز رنگ نقاشی شده است.

ولی در اقدامات جنگی اسبها- دست‌کم اسبهای فرماندهان سپاه- همان‌طور که بیشتر مینیاتورهای بابرنامه نشان می‌دهند، ماسک و زره دارند.

اسب با ورود به اسطبل، علامت داغی روی گونه راست که قیمتش را نشان می‌دهد، دریافت می‌کند.

منصب‌داران موظف به نگه‌داری سواره‌نظام، باید حیواناتشان را همچنین با علامت داغ نشانه‌گذاری کنند تا بدین‌ترتیب تقلبی پیش نیاید. از آنجا که آب و هوای بنگال برای اسبها ناسالم بود، سواره نظامها در آنجا مواجبی بسیار بالا دریافت می‌داشتند تا بتوانند حیوانات را که ثروت بزرگی برایشان بودند، بهتر تأمین کنند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۱

هر شاهزاده‌ای از خاندان سلطنتی برای خود یک اسطبل داشت و دو اسب شخصی و نیز سه اسب پیک همواره آماده به خدمتش بودند. اینکه در یک سری تصاویر فرمانروا یا شاهزاده‌ای سوار بر اسبی ابلق و گاه نیز اسبی خاکستری با خالهای سفید نشان داده شده، اتفاقی بوده یا خیر، مشخص نیست.

اگر فرمانروا به مرد شایسته‌ای اسبی اهدا می‌کرد، خدمه و کارمندان اسطبل دستمزدی دریافت می‌داشتند که طبق دلیل و اساس یک تقسیم‌بندی دقیق محاسبه شده بود.

البته فقط اسبهای اصیل کاربرد نداشتند، بلکه اسبهای کوچک بارکش و قاطرهایی که پالان و زنگ داشتند و مجهز به یک عرق‌گیر و یک توبره بودند نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. وسایل شست‌وشوی و تیمار حیوانات جزو تجهیزات استاندارد بود.

قاطرها را غالبا از عراق و ایران وارد می‌کردند، ولی بعدا در شمال راولپندی، نزدیک اسلام‌آباد امروزی، در کوهستانهای ساوالیک، نیز پرورش داده می‌شدند.

بدیهی است که شترهای یک کوهانه نیز نگهداری می‌شدند که بهترین نمونه‌های آن از سند، به ویژه از حوالی تهتا آورده می‌شدند. از آنها غالبا برای حمل و نقل بارهای سنگین مثل الوارها استفاده می‌شد.

گاهی اوقات برای این مقصود شترهای دو کوهانه باختری مورد استفاده بودند.

شترهای سواری مثل سایر حیوانات مختص سواری تزئینات زیادی داشتند؛ تنگها و یراقهای پیش سینه آنها با صدفها یا زنگوله‌ها تزیین شده بودند و عرق‌گیرهای آنها از پارچه‌های لطیف الوان تشکیل می‌شدند، چون بهترین شترها هم ارزش آراستن با منسوجات و جواهرات را نداشتند. حیوانات با سنگ سنباده تمیز، و با روغن کنجد، گاهی هم با دوغ مالش داده می‌شدند. زین‌افزار و سایر تجهیزات آنها هر سه سال یک‌بار، تجدید می‌گردید.

فرمانروایان همان‌طور که با علاقه جنگ فیلها را برگزار می‌نمودند، مبارزه شترها را نیز برپا می‌کردند- مینیاتورهای کار عبد الصمد، نقاش پیر، دو حیوان در هم پیچیده را که دهانشان کف کرده و موهای سرشان سیخ شده است، نشان می‌دهد- آنها پارچه سوزن‌دوزی شده رنگارنگی دور کوهان دارند و هریک از دو خدمه اسطبل شترش را با طنابی ظریف که به پاهای جلو حیوان محکم بسته شده است در دست دارد. این در حقیقت تأثرانگیزترین تصویر از چنین جنگی است که از قلمروی مغول می‌شناسیم. (۱۵)

جهانگیر یک‌بار شیر شتر را امتحان کرد و آن را اصلا بد نیافت؛ ولی به طور معمول شیر گاو و گاومیش نوشیده می‌شده است.

گاوهای نر کوهاندار هندی غالبا به عنوان بارکش و گاری‌کش به کار برده می‌شدند. مینیاتورها آنها را با شاخهای بی‌نقص هلالی شکلشان نشان می‌دهند که چگونه بارهای سنگین، به ویژه عرابه توپ را می‌کشند. آنها گاه بار شده با مصالح ساختمانی و هیزم، یا صبورانه در حال چرخاندن چرخ چاه همراه یک قاطر در کنار چاه‌ها، دیده می‌شوند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۲

چهار گاومیش از بهترین نوع همواره تحت نظر یک مرد نگه‌داری می‌شوند و از جمله با آرد گندم پخته، ملاس، و غلات تغذیه می‌شوند. در کنار گاوهای نر کوهاندار زیبای هندی که غالبا خاکستری نقره‌ای و مدل محبوب نقاشان هستند، تصاویری نیز از ماده گاوها با لکه‌های سیاه و سفید می‌یابیم که در محدوده‌هایی شاعرانه هستند. ماده گاو و گوساله‌اش در حال شیر خوردن که باساوان نقاش در چشم‌اندازی زیبا قرار داده است، تأثیری مثل یک تصویر کوچک اروپایی معمولی باقی می‌گذارد. (۱۶) در آن زمان هم مثل امروز شیر و محصولات آن (ماست، لاسی «۱»، «دوغ»، کره، و سرشیر) ارج نهاده می‌شد، ولی از سوی دیگر جنگ گاومیشها هم جزو تفریحات دربار بود. این مبارزات خطرناک را نقاشان کاملا طبیعی حفظ کرده‌اند. (۱۷)

یک‌بار یک گاو کوهی کوهاندار تبتی به عنوان هدیه به دربار آورده شد؛ حیوان بیچاره فورا در گرمای هند از بین رفت. ولی نادره زمان تصویر حیوان را برای شادی جهانگیر قبل از آن کشیده بود. (همین اتفاق برای یک آهوی مشک تبتی رخ داده بود). (۱۸)

یوزپلنگها که به ویژه در گوجرات موطن داشتند نیز جزو حیوانات خانگی‌ای بودند که اکبر و جانشینانش نگه‌داری می‌کردند. این حیوانات طلایی رنگ کاملا- باریک‌اندام با لکه‌های سیاه که تقریبا به بزرگی پلنگ بودند در جنگل غالبا در گودالهایی به دام انداخته می‌شدند و سپس با وسایل حمل و نقلی که با نیهای بافته پوشیده شده بودند، با چشمان بسته به اسطبل برده می‌شدند، جایی که به آنها آموزش داده می‌شد. اکبر باید حدود ۱۰۰۰ یوزپلنگ نگه‌داری کرده باشد که طبق نوشته جهانگیر هرگز با هم جفت‌گیری نکردند. ۲۰۰ نگهبان از این حیوانات نگه‌داری می‌کرد. دوره آموزش عموما سه ماه طول می‌کشید، ولی ابو الفضل با تحسین می‌گوید که به لطف مهارت خلاق اکبر این دوره به ۱۸ روز خلاصه شده بود. فرمانروا شخصا از آموزش حیوانات مراقبت

می‌کرد که ظاهرا حتی در قصر نگه‌داری می‌شدند. (۱۹)

منابع قدیمی فارسی ادعا می‌کنند که یوزپلنگ با پنیر تغذیه می‌شود (۲۰)، شاید به این معنی است که حیوان را در رژیم غذایی نگه می‌دارند، تا بدین‌وسیله هنگام شکار بتواند گرسنه‌تر به شکار حمله کند.

البته ابو الفضل به ما می‌آموزد که بهترین گروه یوزپلنگها روزانه ۵ سیر (حدود ۴/۵ کیلو) و پایین‌ترین سطح آنها، یوزپلنگهای درجه هشتم، ۲۳۴ سیر گوشت دریافت می‌کنند.

موقع حرکت برای شکار چشمان حیوان را، عینا مثل بازهای شکاری که کلاهکی روی چشمانشان گذاشته می‌شد، می‌بستند: پوشانده با روکشی رنگین- گاهی حتی با پارچه زربفت!- حیوان زیبا، روی عرابه‌ای دوچرخه به محل شکار برده می‌شد تا رها کرده شود. گاهی اوقات یوزپلنگ به صورتی کج نیز

---

(۱). lassi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۳

پشت سوارکار روی اسب نشانده می‌شد و اگر خیلی گران‌بها بود در نوعی کجاوه بین دو اسب حمل می‌گردید. به محض اینکه غزالها یا شکارهای دیگری در معرض دید قرار می‌گرفتند چشم‌بند- غالبا قرمز رنگ- یوزپلنگ برداشته می‌شد و او با خیزهای بلند به سمت حیوان می‌پرید، بدین نحو که قاسم کاهی در دربار اکبر می‌نویسد:

یوزپلنگ فرمانروا که غزال را شکار می‌کندسراپا چشمی برای دیدن شده است؛ (۲۱) یعنی اینکه تمام لکه‌های سیاهش چشم شده به نظر می‌رسند.

وقتی که چنین یوزپلنگی در شکاری با یک جست بلند باور نکردنی غزالی ظاهرا غیرقابل دستیابی را می‌گرفت، فرمانروا چنان مشعوف می‌شد که «درجه یوزپلنگ را بالا- می‌برد و او را به ریاست یوزپلنگها منصوب می‌کرد و دستور می‌داد که جلو این یوزپلنگ طبل نواخته شود»، همان‌طور که برای افسران ارشد مرسوم بود.

جای سؤال است که یوزپلنگ منصوب شده به ریاست یوزپلنگها در حقیقت در این موقعیت چه قیافه‌ای داشته است، شاید مثل یوزپلنگ پدر در تصویر باساوان که با سرحالی و رضایت، ماده‌اش را با چهار توله زیبای خسته از بازی نظاره می‌کند، مغرورانه می‌درخشیده است ... (۲۲)

یوزپلنگ هنگام بردن به شکارگاه

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۴

سگهای تازی باریک‌اندام به رنگ روشن که روی تصاویر زیادی- به ویژه تصاویر مانوهار «۱» نقاش- دیده می‌شوند که به شکل جذابی کنار پای فرمانروا یا شاهزادگان خوابیده‌اند، نیز به شکار تعلق داشته‌اند. سگهای اصیل به وسیله پرتقالی‌ها وارد شدند و جهانگیر از سر توماس رو تقاضا کرد که برایش از انگلستان نژادهای مختلف سگ را تهیه کند. بدین‌ترتیب ظاهرا باغ‌وحش کاملی در دربار وجود داشته است.

قوچهای پشم بلند درشت بدوا برای جنگ قوچها مورد استفاده بودند، کسی که یک‌بار دیده است که این حیوانات چگونه با سر به هم می‌کوبند، انگار که دو ماشین زره‌پوش به‌هم کوبیده باشند، نمی‌تواند از این ورزش- مثل سایر مبارزات حیوانات- شادی زیادی به دست آورده باشد. (۲۳) ولی شاهزادگان خودشان اجازه می‌دادند که حیوانات مختلفی علیه هم بجنگند، مثلا ببر علیه گاومیش، و جهانگیر با کمی انبساط خاطر توصیف می‌کند که چگونه ببری در چنین موقعیتی روی یک جوکی پریده است، که البته نه به قصد بد، بلکه انگار که جوکی بیچاره جفتش است ...

حتی غزالها، آهوهای شاخ بلند نیز برای جنگ حیوانات به کار برده می‌شدند و اکبر یک‌بار وقتی شاخ تیز حیوان به او اصابت کرد از ناحیه بیضه مجروح شد و طبیبان با زحمت موفق به مداوای او شدند.

ما از داستان جهانگیر که به عنوان یادمان غزال عزیز و ظریفش دستور ساخت حیران منار «۲» را در شیخوپورا «۳» ۳۰ کیلومتری لاهور داده است- تأسیسات دژی کوچک در یک دریاچه مصنوعی که کوشک آن شبهای موسیقی که دعوت به شنیدن موسیقی می‌کرده است- درمی‌یابیم که غزالها به عنوان حیوانات قصر بسیار محبوب بوده‌اند. ماده غزال مرده، رهبر غزالهای ویژه بود و فرمانروا دستور داد سنگ قبری در شکل یک آهوی شاخ بلند برایش بسازند، که حالا دیگر وجود ندارد.

او علاوه بر این دستور داد تعداد زیادی غزال گرفته شده را به فتح پورسیکری بیاورند، جایی که آنها را آزاد کردند؛ ۸۴ رأس از آنها حلقه‌های دماغ نقره دریافت داشتند. وی گاهی اوقات از پوست غزالهای شکار شده دستور ساخت سجاده برای صوفیان متدین می‌داد.

نقاشان نیز با علاقه حرکات حیوانات جذاب را ترسیم می‌کردند؛ تابلوی چهار غزال در رنگهای مختلف در زمینه‌ای صورتی رنگ که در موزه هنرهای اسلامی برلین موجود است، اجازه تصور غروبی نزدیک حیران منار را می‌دهد. (۲۴)

ولی حیوانات دیگری هم فرمانروایان و همسرانشان را احاطه کرده بودند. ابو الفضل در برشماری حیوانات خانگی‌اش در واقع از گربه نام نمی‌برد؛ ولی تعداد زیادی از تصاویر، گربه‌های ایرانی پشم بلند را با دماغهای پهن نشان می‌دهند، غالبا در صحنه‌هایی از حرمسرا یا همراه عالمان و مؤمنان، که «عشق به گربه بخشی از

---

(۱). Manohar.

(۲). HiranMinar.

(۳). Shaikhupura.

اعتقاد» است. متأسفانه اتفاق افتاده است که گربه‌ای شاهانه بازی شکاری را شکار کرده باشد ...

در میان حیوانات قصر کبوترها بسیار محبوب بودند که هم برای مسابقه پرواز و هم هنر پروازهای آکروباتیک، حرکاتی که اکبر را به یاد رقص دراویش در عالم خلسه می‌انداخت، تربیت کرده می‌شدند.

فرمانروا این رقصها را عشق بازی می‌نامید و خود را با پرورش کبوترهای برگزیده زیبا و رنگارنگ که از آنها بیشتر از ۲۰۰۰۰ جفت در دربار وجود داشته است، (۲۵) سرگرم می‌کرده است. در مکاتبات دربار حتی از هدیه کبوترهای گران قیمت هم نام برده شده است و برخی از تصاویر پرندگان را در شکوهی غیرقابل تقلید نشان می‌دهند. زمانی که جهانگیر در ماندو بود و می‌خواست با مقر اصلی در برهان‌پور سریعا مبادله گزارش کند، دستور داده بود کبوترها را به عنوان کبوترهای نامه‌بر نیز تربیت کنند.

ولی همایون- سه نسل قبل- خروسی سفید داشت که او را با کشمش تغذیه می‌کرد: حیوان که در مکانهای معینی برای ظروف، زندگی می‌کرد به طوری که آفتابه‌چی می‌نویسد، باید خدمتکاران را برای نماز صبح بیدار کند. به نظر می‌رسد که پرندگان دیگری هم در قصر بوده باشند، در غیر این صورت مفهوم قفسهای ارزشمند ساخته شده با هزینه کار زیاد و هنرمندی شگفت‌آور که غالبا از عاج بودند و نقوش هندسی و گل و گیاه را به نمایش می‌گذاشتند، (۲۶) قابل درک نبود. تصاویر زیبای استادان دربار جهانگیر از پرندگان نیز تحسینی را که شاهزاده و هنرمندانش برای زیبایی پرندگان احساس می‌کردند، گواهی می‌کنند. هیچ‌گاه طاووسها- پرنده ساراسواتی «۱»، الهه هندو، و پرنده هندی شاخص- زیباتر و درخشان‌تر از تصویر یک جفت طاووس منصور نمایش داده و نقاشی نشده‌اند. باید توجه داشت که اکبر کشتن طاووسها را به وسیله فرمانی ممنوع کرده بود! (۲۷)

جهانگیر در آخرین دیدارش در کشمیر دستور داد برایش یک مرغ هما بیاورند و بررسی کرد که آیا او همان‌طور که در افسانه‌ها ادعا شده است، واقعا از استخوان تغذیه می‌کند یا خیر؟ در معده حیوان خرده‌هایی از استخوان و حیوان اصیل که «ضررش به کسی نمی‌رسید»، به حق مورد تحسین قرار گرفت.

کنجکاوی علوم طبیعی جهانگیر سیری‌ناپذیر بود و عشقش به نقاشی بی‌حد و مرز. بدین‌ترتیب او دستور داد هر حیوآن جالب توجهی که به آن برمی‌خورد و هر گیاه نادری را که می‌دید، نقاشی کنند. آیا آنجا حیوان راه راه عجیب و غریبی که این‌طور به نظر می‌رسید که انگار او را راه راه رنگ کرده باشند، به سوی او نمی‌دوید؟ این یک گورخر بود، (۲۸) که او بعدا به عنوان یک هدیه بزرگ ارزشمند به شاه عباس، پادشاه ایران، اهدا کرد، و عجب حیوان گیرایی بود بوقلمون که تازه از گوآ به هند اسلامی آورده شده بود؛ گلو و کاکلش که به رنگ قرمز می‌درخشید بایستی هر نقاشی را مجذوب کند! (۲۹) او دست به آزمایشهای علمی زد و یوزپلنگی را با یک ببر جفت انداخت که در این میان به موفقیت دست یافت. او وجدزده درباره آزمایش موفق جفت‌گیری یک بز کوهی با شاخهای پیچ خورده به سمت بالا با بزی از نژاد

---

(۱). Saraswati.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۶

بربر و به دست آمدن بزغاله‌ای کاملا مضحک گزارش می‌کند. فرمانروا قرقاول هم پرورش می‌داد، بدین نحو که تخم آنها را زیر مرغ می‌گذاشت. جفت‌گیری درناها برای او بی‌نهایت جالب توجه بود و در تزوک جزء به جزء توصیف شده است.

یک چشم‌انداز پاییزی در کشمیر شاید زیباترین تصاویر مغول از حیوانات است: در یک درخت چنار عظیم با برگهای پاییزی طلایی رنگ تعداد زیادی سنجاب بازی می‌کنند. یک شکارچی با کلاهی پوستی از درختی با مهارت بالا می‌رود و سنجابهای کوچک متوجه او نیستند. درست در همین موقع صدای گفت‌وگوی آرام بین دو سنجاب کوچک و مادرشان در تنه خالی درختی به گوش می‌رسد که برای بچه‌های کنجکاو ظاهرا چیزی از دنیای وسیع درخت عظیم تعریف می‌کند ... (۳۰)

مطالعات و بررسیهای بی‌شمار حیوانات در دوره مغول اجازه می‌دهند که مصورسازی داستانها و افسانه‌ها کامل شوند، از کشتی نوح (۳۱) و دنیای حیوانات حضرت سلیمان که به زبان پرندگان آشنا بود گرفته تا روایت هندی افسانه حیوانات. در دوره مغول توجهی واقعی به امپراتوری حیوانی قابل تشخیص است که نه فقط از ملاحظات بابر و کنجکاویهای جهانگیر، بلکه از کتاب مرجع کلاسیک دمیری «۱»، (ف.

۱۴۰۵)، از دوره قرون وسطا، تحت عنوان حیات الحیوان الکبری «۲»، زندگی بزرگ حیوانات، که از عربی به فارسی ترجمه شده است، آشکار می‌شود.

سوره ۱۰۵: «فیل»، نوشته شده در شکل یک فیل

---

(۱). Damiri.

(۲). hayatal -haywanal -kubra.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۷

زندگی یک میرزا

اغلب اوقات به نظر می‌رسد که فقط در مورد کار عادی فرمانروایان، وظایفشان، و غالبا تفریحاتشان اطلاعاتی داریم؛ ولی یک اتفاق

مناسب، دو اثر فارسی را برای ما حفظ کرده است که در آنها آرمانهای یک اصیل‌زاده توصیف شده‌اند. البته در حقیقت طبقه نسبتا گسترده‌ای از منصب‌داران وجود داشته‌اند که کم و بیش مقام مهمی در دربارها یا در ایالت داشته‌اند. طبقه روحانیون و علما از همه نوع نیز نباید فراموش شود. به آنها تجار که گاه بسیار ثروتمند هستند، ولی ثروتشان را غالبا پنهان می‌کنند تا از پرداخت مالیات و سایر طرق تحلیل مالی فرار کنند، اضافه می‌شوند.

ولی همان‌گونه که دو اثر فارسی میرزانامه «۱» قرن ۱۷، نوشته عزیز احمد توصیف می‌کند، میرزا مرد اصیلی است در محیط دربار- واژه میرزا در اینجا دیگر فقط برای وابستگان به دربار تیموریان به کار نمی‌رود، بلکه تقریبا به مفهوم لرد یا بارون در زبان انگلیسی است.

چه چیز اینک یک میرزا را برجسته و ممتاز می‌نماید؟

او باید از خانواده‌ای خوب باشد و به قدر کافی پول داشته باشد و متناسب با موقعیت اجتماعی زندگی کند. او باید ترجیحا منصب‌داری ۱۰۰۰ ذاتی یا بیشتر باشد؛ در صورتی که منصبی نداشته باشد، باید تاجری قابل اعتماد باشد. در این صورت سرمایه اصلی‌اش باید بالغ بر ۱۰۰۰۰ تومان باشد. ثروت یا ارتقای درجه نباید هدفش باشد، چون یک چنین حسرتی شایسته یک میرزا نیست. چون احترام او به این نیست که گلی به عمامه‌اش زند، در باغها قدم بزند و عمامه‌ای سبز بر سرش گذارد. (چیزی که علامت سیدها، اولاد پیغمبر است). خیر، یک میرزای واقعی باید کاری برای معلوماتش کند، هر روز چیزی درباره علم اخلاق بخواند و البته ادبیات کلاسیک، مثل گلستان و بوستان سعدی را بشناسد. مرتبا باید مراقب قرائت قرآنش باشد و با مسائل حقوقی کمی آشنا باشد، ولی نباید وارد بحثهایی درباره مسائل دشواری مثل

---

(۱). Mirzanama.

«آزادی خواسته‌ها و تقدیر» شود. البته باید خود را با شعر سرگرم کند چون شایسته هر شخص عالمی است. اینکه او فارسی، عربی، و دست‌کم هندی و کمی ترکی بداند مهم است. میرزا باید یک نامه‌نویس خوب هم باشد- کتابهای الگو برای نامه‌ها به اندازه کافی وجود داشته است- و در نوشتن نباید غلطهای املایی داشته باشد. در نوشتن نباید نستعلیق، سبک نوشتن کلاسیک فارسی را به کار برد، بلکه باید به خط شکسته که در قرن ۱۷ در هند و ایران همواره رایج‌تر شده بود، بنویسد. اگر قرآن یا نوشته‌های مذهبی را کپی می‌کند، باید از خط نسخ استفاده کند.

او به عنوان یک اصیل‌زاده باید علایم یک اسب خوب و یک پرنده شکاری خوب را بشناسد و درباره انواع سلاحها اطلاع داشته باشد، ولی در صورت امکان نباید از تفنگ استفاده کند، چون باروت بوی بدی دارد. در جنگ باید شجاع باشد. شایسته او نیست که در معامله چانه بزند.

اشاره مفید نویسنده این است که میرزا باید کوتاه و مؤثر صحبت کند؛ ولی اگر کسی با او طولانی صحبت کرد، در واقع باید کاری کند که انگار با دقت گوش می‌دهد، اما به چیزهای دیگری فکر کند ...

در صورتی که میرزا دچار مشکل مالی است، باید نزد هندوی پول قرض دهنده‌ای رود، چون هندوها (که در شبه قاره همواره متخصص مالی بودند) بهره زیادی نمی‌گرفتند و مؤدب‌تر از مسلمانانی بودند که با پول سر و کار داشتند.

میرزا باید به موسیقی علاقه‌مند باشد، ولی خودش نخواند؛ چون اگر درست نتواند، شنوندگان آزرده می‌شوند. اگر گروه موسیقی کوچکی را دعوت می‌کند، باید در دسته ارکستر قانون، دایره، تنبور، رباب، و وینا موجود باشد (همان‌طور که همواره در مینیاتورها دیده می‌شود). نویسنده میرزانامه دستور العملهای دقیقی می‌دهد که میرزا چه نوع ترانه، آواز، و ملودیهایی را باید گوش کند و از

کدامها عملا اجتناب ورزد.

در صورتی که میل به شراب داشته باشد با احتیاط بنوشد. شرابش باید معطر باشد و در صورتی که در جمع می‌نوشد، باید تنگ شراب خود را داشته باشد و نه یک تنگ برای تمام جمع. شرابی که باعث معده درد شود، همان‌گونه قابل اجتناب است که توتون زیاد؛ توتون به علت بوی بدش توصیه نمی‌شود.

زمانهایی که او می‌نوشد، مقرر می‌شوند. ساقی باید ریش داشته باشد و جوانکی فریبنده نباشد (بدین وسیله اتفاقات ناشایستی رخ نمی‌دهد).

وقتی که او مهمانی می‌دهد، باید تا جایی که برایش ممکن است از سفره‌ای زربفت، گیلاسهای زیبا، و تنگهای شراب جواهرنشان استفاده کند. با شراب باید پسته خورده شود، ولی کباب نباید خورد، چون انگشتان چرب می‌شوند. پس از غذا باید عطرپاشی شود؛ احتمالا باید مشترکا قلیانی دود کرد و کمی موسیقی گوش داد.

برای غذای معمولی در صورتی که او سفره زربفت ندارد، باید از چیت گلدار استفاده کند. در غیر این

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۶۹

صورت از کتان سفید که همواره باید تازه شسته شده باشد. خدمتکار سر سفره نیز باید مانند ساقی فریبنده نباشد. ظروف باید در صورت امکان یکرنگ باشند؛ بشقابهای چینی یا بشقابهای سرامیک مشهد ترجیح داده می‌شوند. پیش از غذا آب میوه داده می‌شود؛ غذای اصلی برنج با ادویه است. نویسنده همه‌گونه توصیه غذایی می‌کند، ولی تأکید می‌نماید که مهم‌ترین شرط برای یک وعده غذای خوب، تمیزی آشپز، و آشپزخانه است. توصیه می‌شود که کم خورده شود، حتی وقتی که سیر نشده‌ایم؛ اصولا یک میرزا نباید با یک پرخور یا با کسانی که ادب سفره را رعایت نمی‌کنند و به عنوان مثال غالبا باد گلو می‌کنند غذا بخورد. پس از غذا تنبول تعارف می‌کنند.

در زمستان آتشی که در منقل روشن است با مواد معطری مثل عنبر و کندر و چوب عود آمیخته می‌شد، در حالی که در تابستان پرده‌های حصیری آغشته به کمی عطر، عینا مثل بادبزنها و کف‌پوشهای بافته سبک فضا را خنک می‌کردند. گلدانهایی با گلهای فصل نیز باید خانه را آراسته باشند.

خانه میرزا باید دست‌کم دارای یک باغ و فواره‌ای احاطه شده به وسیله گلدانهای گل باشد (و این برای خانه شرقی جامعه مرفه عموما معتبر است)، به نحوی که بتوان از سرسبزی و چهچه پرندگان لذت برد (چون با میل نزدیک حوضچه و چشمه آب نشسته می‌شده است). ولی اگر میرزا منصبی زیر ۵۰۰ ذات داشت، بهتر بود که کسی را دعوت نکند ...

اگر خانه‌اش را ترک می‌کرد، بهتر بود که این کار را با یک تخت روان انجام دهد؛ چون اگر سوار بر فیل یا اسبی می‌شد، ممکن بود سقوط کند که شایسته یک میرزا نبود. ولی در باران فیل ترجیح داده می‌شد، چون تخت روان می‌توانست خیس و کثیف شود. با این وصف اگر می‌خواست از باغها و گلها دیدن کند، باید در صورت امکان سوار بر اسبی هدیه شده شود؛ چون مجبور بود که در اسطبلش نژادهای مختلف اسب را داشته باشد.

برای شکار با باز نیز دستور العملهای دقیقی وجود داشت؛ وقتی که باز دنبال می‌شد، سوار نباید تاخت می‌کرد، چون ممکن بود از اسب سقوط کند یا عمامه‌اش لیز خورده، فروافتد. هنگام بازگشت از شکار میرزا باید کنار نهری زیر یک درخت استراحت کند، در حالی که پارچه‌ای سفید طوری کشیده و بسته می‌شد که پرندگان نتوانند لباسهایش را کثیف کنند. پس از خوردن قهوه باید شکارها بین همراهانش تقسیم شود؛ در صورتی که گوزن سرخی شکار شده بود، باید از آن کباب درست می‌شد، در حالی که پرندگان شکار شده به وسیله سربازان از جلو جمع گذرانده می‌شدند تا همه بتوانند آنها را ببینند.

میرزا باید گل را دوست داشته باشد، ولی فقط در مناسبتهای خیلی نادر باید گلسرخی دست پرورده خودش را در عمامه‌اش

فرو کند.

او در حمام باید از یک برس برای بدن و از برسی دیگر برای پا استفاده کند و خدمتکار حمامش نباید

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۷۰

ریش داشته باشد (تا مویی روی او نیفتد).

میرزا بایـد انگشتریهـایی از یـاقوت، زبرجـد، فیروزه، و عقیق به دست کنـد، چون هر کـدام از این سـنگها کیفیت دیگری دارد، ولی یاقوتهـا به همه سـنگهای دیگر ترجیـح داده می‌شونـد. میرزانـامه دوم: او در موقـع بیمـاری بایـد پـول خوبی به طـبیب بـپردازد، چون سلامتی مهم‌تر از پول است.

کسی که زندگی در خانواده‌های بزرگ قدیمی شبه قاره را بشناسد، در این توصیفات چیزهای کاملا آشنای زیادی کشف می کند که تا قرن ۲۰ زنده باقی مانده‌اند، اما در سالهای اخیر به شدت تغییر پیدا کرده‌اند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۷۱

زبان و ادبیات

اشاره

در دوره حکومت مغولان، ادبیـات، چه شـعر چه نثر ادیبـانه، تاریـخ نویسـی و ابیـات عارفانه مردمی، همگی شـکوفا شدنـد. با اینکه ادبیات زبان فارسـی قرن ۱۶ تـا اوایل قرن ۱۹ نسبتا خوب شـناخته شـده است و آثـار تاریخی آن زمان از مـدتهای پیش توسط علما ارزیابی می‌شده‌انـد، غالبا ادبیاتی که غیر از فارسـی به زبانهای دیگر وجود داشته است و از آنها تعـداد زیادی درست در زمان اکبر برای نخستین‌بار کتبا به رشته تحریر درآمده‌اند، ندیده گرفته شده‌اند. از سوی دیگر عربی، زبان قرآن، علوم الهیات، و فلسفه همواره نقش مهمی داشـته و نه فقـط در جنوب هنـد، بلکه در شـمال نیز در کنـار آثـار مربوط به علوم الهیـات، نثر و شـعر هنری به این زبان تـألیف شـده است. مهم نقش زبان ترکی است، یعنی ترکی جغتایی، زبان مادری بابر که تا اوایل قرن ۱۹ دست‌کم تا حدی در قصر فرمانروا صـحبت می‌شده و به وسیله برخی از اصیل‌زادگان استفاده می‌شده است. در قرن ۱۶ زبانهای ناحیه‌ای مثل سندی، پنجابی و پشتو، در ادبیات ظاهر و در واقع نخست در عرفان و سـپس در ادبیات معمولی، برجسـته و مهم شدند؛ بنگالی و کشـمیری که مدتها پیش زبان ادبیات شده بودند نیز شایان ذکر هستند. هندی- و این مشمول زبانهای مختلف مورد استفاده در هند شمالی مثل براج «۱» و پورابی «۲» می‌شود- نقش مهمی ایفا می کند و به لطف برنامه ترجمه اکبر و نبیره‌اش، داراشـکوه، سانسکریت هم زبان ادبی مهمی در محدوده‌های اسلامی شد. سرانجام پس از پایان دوره اورنگ زیب اردو زبان اصلی ادبیات مسلمانان هندی گردید. ما می‌خواهیم دست‌کم به صورت توصیفی کوتاه به تمام این زبانها بپردازیم تا از تنوع زندگی ادبی دوره مغول به ما اطلاع مختصری داده شود.

به طور کل قابل توجه است که فرمهای شاعرانه تکوین یافته در ادبیات کلاسیک عربی و البته بیشتر

---

(۱). Braj.

(۲). Purabi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۷۲

در ادبیات فارسـی در اشـعار اردوی فارسـی- ترکی دوره مغول حفظ می‌شونـد. آنها از همان قوانین مقرر شـده دقیق و سـنجیده علم شعر و عروض پیروی می کننـد و فرم غزل را دربر دارنـد که شـعر عاشـقانه کوتاهی با یک قافیه پایانی مداوم است که در بیان عشـق

آسمانی یا خاکی به کار می‌رود؛ دو مصرع اول دارای قافیه هستند و بدین‌ترتیب وزن و حالت می‌گیرند. اگر آنها وجود نداشته باشند، یک قطعه پیش روی ماست که با میل برای توصیفات و مصرعهای موضعی (تمناها، ماده تاریخها، و چیزهای مشابه) مورد استفاده قرار می‌گیرد. «قصیده» با همان طرح قافیه ولی ترکیبی طولانی‌تر و محکم‌تر، بیشتر برای مدیحه‌سرایی سرشت مذهبی یا خاکی به کار برده می‌شود. مثنوی شعری حماسی یا عاشقانه است که دو مصرع آن در هر بیت هم‌قافیه هستند و تا هزاران سطر اجازه بسط دارد؛ یک مثنوی کوتاه که با فراخوان ساقیان آغاز می‌شود، و می‌تواند همه‌گونه موضوعی را مطرح کند، ساقی‌نامه است. اغلب رباعی، چهار مصرعی، با قافیه ازه و نیز قالبهایی ترکیبی که در آنها به عنوان مثال تعدادی غزل به وسیله یک مصرع متغیر یا ثابت مرتبط می‌شوند ترجیع بند یا ترکیب‌بند، به کار برده می‌شد، که در طول زمان محبوب‌تر و منجر به پدید آمدن قطعه شعرهایی غالبا با بندهای پنج یا شش بیتی هم‌قافیه می‌شود که سپس با یک بیت شعر هم‌قافیه دیگر پایان می‌گیرند. در این قالبها انواع مختلفی از نظر محتوا، مثل سراپا، غالبا در وصف زیبایی، و همچنین شهرآشوب آشناست که می‌تواند به توصیفاتی درباره انسانهای دل‌انگیز زیبا یا بیدادگر، صنعتکاران با آثارشان یا به ابیات سیاسی مربوط شود.

در آخرین بیت غزل و قصیده شاعر از خود با تخلصش نام می‌برد که می‌تواند به وسیله استادش به او داده شده باشد یا به شغل خودش یا پدرش اشاره کند، کسی که قرآن را از حفظ بداند، عرفی، کسی که پدرش طبق اصول عرف قاضی بوده است. غالبا، به ویژه در دوره‌های اخیر، ادعاها مبالغه‌آمیز هستند:

فیضی، (کسی با بخشایش الهی)، در حالی که در طول دوره مغول تخلصها همواره بیشتر بدبینانه‌تر و مالیخولیایی، مثل بی‌دل، بی‌کس، شدند؛ گاهی اوقات می‌توان از شعرای یک خانواده یا از زنجیره مراسم سنتی پذیرش در یک مجمع به یک داستان کامل پی برد: شعر به نام گل، گل سرخ، شاگردش را گلشن، باغ گل سرخ، نامید که شاگرد او عندلیب، بلبل بود و پسر عندلیب، «درد»، نام داشت (بلبل در جدایی از گل سرخ احساس درد می‌کند) و برادر درد اثر نامیده شد.

شعر زبانهای ناحیه‌ای قالبهای سنتی پیرامون خود را دنبال می‌کرد. غالبا در هندی و سندی گذشته دوها یا سوراث «۱»، دوبیتی به کار برده می‌شد؛ در پشتو در کنار قالبهای تپه و لندی «۲» برگرفته شده از فارسی، مصرعهای دو قسمتی ۱۳ + ۹ سیلابی پدید می‌آیند. به آنها بویژه در سند و پنجاب قالبهایی

---

(۱). Sorath.

(۲). Landey.

اختلاطی اضافه می‌شوند؛ سه حرفی‌ها نوعی الفبای طلایی هستند. «باراماسه» «۱»، اشعار دوازده ماهه، ابراز دلتنگی عاشقی برای معشوق است که هر ماه افکار و نظرات خود را به نوع دیگری بیان می‌دارد- هر دو نوع شعر در قالب مصرعهای بلند و کوتاه ممکن هستند. نباید فراموش شود که شعر مردمی که بعدها نوشته شده است، تقریبا در همه موارد برای آوازخوانی به وجود آمده بود؛ تکرار مکرر و تمایل خواننده در کاربرد وزن و قافیه شعر روشنگر این موضوع است.

عربی

عربی همواره صرفا زبان اسلام بوده است و از نخستین زمان ظهور مسلمانان در شبه قاره آثار بی‌شماری درباره مسائل علوم الهیات و علم حقوق به این زبان تألیف شده است. ادبیات حدیث- گفته‌های حضرت محمد (ص) و گزارشهای مربوط به او، شکوفا شدند و هند همواره منطقه ثمرباری برای مطالعات حدیث باقی ماند. عین این موضوع برای متون گرامری معتبر است که طلاب مدارس به

وسیله آنها که غالبا در کتب درسی موزون و قافیه‌دار شده‌اند، می‌توانسته‌اند گرامر عربی و همچنین آثار مربوط به تصوف را حفظ کنند و فراگیرند (و بعضا هنوز هم بیاموزند). آثار بزرگ الغزالی (ف. ۱۱۱۱) و معرفی علم اخلاق صوفی از «ابو نجیب السهروردی» (ف. ۱۱۶۵) تحت عنوان آداب المریدین «۲»، در جریان و چرخش بودند و طی قرن ۱۵ نوشته‌های عارف بزرگ ابن عربی (ف. ۱۲۴۰) به ویژه فصوص الحکم، در هند بسیار متداول شدند و بارها مورد استفاده قرار گرفتند. در بین آثار عرفانی تألیف شده در هند، مغول، باید نخست از پنج گوهر محمد غوث گوالیوری نام برد که هم به عربی و هم به فارسی وجود دارد. این اثر بسیار پیچیده که در آن طالع بینی، فرمولهای اسرارآمیز، احضار ارواح به اسم، و خیلی چیزهای دیگر درهم بافته شده‌اند، تأثیر زیادی روی اسلام مردمی در هند گذاشته است.

از این اثر عارفانه، ساحرانه کم تأثیرتر، ولی جنجالی‌تر، کار جسورانه فیضی (ف. ۱۵۹۵) شاعر دربار اکبر و یک صوفی بسیار وابسته به همایون بود که با حروفی تماما بی‌نقطه تفسیری بر قرآن تحت عنوان سواطع الالهام نوشت. برای درک مشکل یک چنین اثری باید دانست که در الفبای عربی علامتهای تغییردهنده صدای حرف تعداد زیادی از حروف صدادار که به طور معمول ظاهرا یکسان به نظر می‌رسند تفاوت دارند؛ اگر آنها وجود نداشته باشند، دیگر نمی‌توان شکل خیلی از افعال را تشخیص داد و بدین ترتیب هزاران امکان برای غلط خواندن متن وجود خواهد داشت. تفسیر فیضی کاری مطلقا بیهوده نامیده شد؛ ولی او قصد داشت از این طریق تسلط کامل خود را به زبان عربی ثابت کند و همان‌طور که گفته

---

(۱). baramasah.

(۲). adabal -muridin.

است جمله شهادتین «لا اله الا اللّه محمدا رسول اللّه» نیز در حقیقت فقط از حروف بی‌نقطه تشکیل می‌شود ... البته بدائونی ادعا می‌کند که فیضی تفسیر را در حالتی بی‌وضو نوشته است و بدین‌وسیله گناهی سنگین مرتکب شده است ... (۱)

عالمان مذهبی با وجود اینکه اکبر کوشیده بود فضای آزاد زبان قرآن را کمی محدود کند، آثار خود را همچنان به عربی تألیف می‌کردند. ما اثر مهم حدیث سال ۱۵۶۸ مرحوم علی المتقی، از برهان‌پور را تحت عنوان کنز العمال «۱» که سالهای طولانی مورد استفاده باقی ماند، مدیون آیین و رسوم مغول هستیم. بخشی از نامه‌های ارسالی احمد سرهندی به اشراف قلمروی مغول نیز به عربی نوشته شده است و عبدل حق دهلوی (ف. ۱۶۴۵) هم‌عصر او بخشی به عربی و بخشی را به فارسی نگاشته است. در دوره اورنگ زیب زمانی که توجه فرمانروا مجددا بیشتر به آموزش و پرورش سنتی اسلامی و نه به اختلالات عرفانی یا سانسکریتی جلب شده بود، باز هم آثار عربی بزرگی به وجود آمدند. در اینجا باید از نوشته‌های ملا جوان، (ف. ۱۷۱۷) نام برد که همراه با فرمانروا اثر رهنمون غزالی تحت عنوان احیأ العلوم الدین را مطالعه می‌کرد. محب اللّه بهاری (ف. ۱۷۰۷) قاضی القضات هم‌عصر او نیز با نوشته‌های عربی‌اش خود را ممتاز و برجسته ساخته است. کتاب مسلم الثبوت، (۱۱۰۹ ه. ۱۶۹۷ م.) او به عنوان یکی از مهم‌ترین کتابهای بعدی درباره اصول الفقه محسوب می‌شود، در حالی که کتاب سلم العلوم «۲»، نردبان علوم، او در هند بهترین کتاب نوشته شده درباره منطق است. فتاوی عالمگیری مجموعه بزرگی از فتواهای حقوقی است که برای اورنگ زیب گردآوری شده بود و به ما اطلاعات مهمی درباره مشکلات حقوقی مسلمانان در پایان قرن ۱۷ می‌دهد. در دوره اورنگ زیب تفسیرهای جدیدی برای قرآن و آثاری برای قرائت قرآن و همچنین کتابهای دعا و حتی فهرستی برای قرآن، نجوم الفرقان به زبان عربی نوشته شده است. (۲)

در قرن ۱۸ نیز ادبیات الهیات به زبان عربی شکوفا شد. در اینجا مقدم بر همه باید از اثر شاه ولی اللّه از دهلی (۱۷۰۳- ۱۷۶۲) به نام حجت اللّه البلیغه نام برد که مشکلات اسلام و امکانات حل آنها را تجزیه و تحلیل می‌کند. این کتاب با وجود شیوه مخصوص

عربی‌اش، در دانشگاه الازهر قاهره تدریس می‌شود.

دانش عمیق ولی اللّه از سنت خانه والدینش شکل گرفته بود (پدرش جزو همکاران گردآورنده فتاوی عالمگیری بود) و تجربیاتش در مکه، جایی که تازه جنبشهای بنیادگرایان تکوین یافته بودند، در آثار عربی و فارسی متعددش تأثیر گذاشته بود. او در مدیحه‌سراییهای عربی‌اش برای پیغمبر، مثل علمای

---

(۱). kanzal -ummal.

(۲). sullamal -ulm.

هم دوره‌اش از تمام گنجینه لغات عربی استفاده کرده و بعضا اثری فوق العاده خلق کرده بود. عبدل عزیز بیگلرامی (ف. ۱۷۲۶) هم‌عصر او نیز که در ایالتهای مختلف قلمروی مغول به عنوان مأمور دولت خدمت کرده بود، اشعاری هنرمندانه در مدح حضرت محمد (ص) سروده است، در حالی که عبدل عزیز نوه آزاد بیگرامی (ف. ۱۷۸۵) در اورنگ زیب آباد اثری تألیف کرده است که نیاز به بررسیهای دقیق‌تر دارد؛ این اثر سبحة المرجان «۱»، «تسبیح مرجانی بر فراز هند»، است. او در این کتاب کوشیده است هند را موطن اصلی پیشگویی نمایش دهد، ارتباطهایی بین اشعار عربی و سانسکریت بیابد و نشان دهد که چگونه خیلی از مسلمانان خوب، به ویژه صوفیان، از هند آمده‌اند.

آزاد نیز مثل شاه ولی اللّه به زیارت مکه رفته بود و کمی بعد یکی از شاگردان شاه ولی اللّه نیز در آنجا اقامت گزید. این شخص سید مرتضی معروف به الزبیدی بود، چون شهر زبید در یمن از صدها سال پیش به عنوان محل توقف برای زایران از هند مورد استفاده بود و مرکزی مهم برای عالمان دینی و دانشمندان به حساب می‌آمد. سید مرتضی که اصل و نسب هندی‌اش همواره فراموش می‌شود، فرهنگ بزرگ عربی، تاج العروس «۲» و همچنین تفسیری ضروری در ده جلد برای اثر احیأ العلوم الدین غزالی را تألیف کرده است. ولی او به هند بازنگشت و در سال ۱۷۹۸ در قاهره درگذشت.

در اینجا به صورت گذرا لازم است از روابط بین شهرهای دکن، به ویژه گلکندا و دنیای عرب نام برده شود که در زمان اقامت شاعران و نویسندگان مختلف عرب در دربار گلکندا در قرن ۱۷ به اوج رسیده بود.

در دربار آواده نیز که در نتیجه ادامه ضعف حکومت دهلی در اواخر نیمه دوم قرن ۱۸ به یک مرکز فرهنگی تبدیل شده بود، یک عرب دوستدار ادبیات ظاهر شد. احمد بن محمد الیمانی الشیروانی در آنجا اثری عربی به سبک معروف مقامات حریری نوشت که از دوره قرون وسطا از طریق آن هر دانشجوی پیشرفته‌ای در هند، ظرافتهای پالایش شده‌ترین عربی کلاسیک را فراگرفت و در شبه قاره همواره از آن پیروی گردید. مناقب الحیدریه او که به پادشاه لکنو غازی الدین حیدر، اختصاص داشت به عنوان اولین اثر روی ماشین چاپی با حروف قابل حرکت که به وسیله شاه وارد شده بود، به چاپ رسید و ارزشی مضاعف داشت: از یک سو به عنوان نشانه‌ای برای توجه تمام‌نشدنی مسلمانان هند به عربی و از سوی دیگر به عنوان تولید اولین ماشین چاپ با حروف عربی در شبه قاره، البته پس از اینکه پرتقالی‌ها در دوره اکبر ماشین چاپی درگوآ در اختیار داشتند.

باید اضافه کرد که هر مسلمانی دست‌کم شناختی ابتدایی از عربی داشته و دارد و بدین‌ترتیب

---

(۱). subhatal -marjan.

(۲). tajal -arus.

شگفت‌آور نیست اگر در اشعار مردمی به زبانهای ناحیه‌ای به مصرعهای عربی، واژه‌های بی‌محتوای زیبا، جملات کامل و نیمه‌تمام، برخورد شود. البته این برای ادبیات به زبان فارسی و اردو نیز معتبر است. در تأسیس کشور پاکستان حتی پیشنهاد شد که زبان عربی زبان ملی کشور اسلامی جدید شود ...

ترکی

سهم زبان ترکی در ادبیات و در حقیقت به ویژه در تمام زندگی مغولان جالب توجه است. چون نه فقط به این دلیل که بابر شرح احوالش را به ترکی جغتایی نوشته است، خیر، زبان اجدادی آسیای مرکزی به صورتی اعجاب‌انگیز مدتها مورد استفاده باقی ماند. ترکی مدتها پیش از دوره مغول در هند صحبت می‌شد. البته خانواده‌های سرشناس زیادی، همچنین به ویژه صوفیان از آسیای مرکزی، مقدم بر همه از ازبکستان امروزی آمده بودند، باید به سیدهای بخارایی اندیشید که آمده از بخارا، تا به امروز نقش سیاسی و مهمی در شبه قاره ایفا می‌کنند. حتی اگر چنین خانواده‌هایی زبان مادری را فقط در خانه به کار می‌بردند و در غیر این صورت میل به استفاده از فارسی یا عربی داشتند، ولی باز هم عنصر ساختاری وجود داشته است. البته امیر خسرو (ف. ۱۳۲۵) در یک مصرع شعر دوپهلو به زبان فارسی شکوه می‌کند:
زبان یار من ترکی و من ترکی نمی‌دانم ...اگر زبانش در دهان من می‌بود چه زیبا بود! در حالی که پدر امیر خسرو خودش ترک بود و نظام الدین اولیا رهبر بزرگ صوفیان در دهلی، شاعر را با ظرافت «ترک خدا» نامیده است. در اینجا ممکن است که سنت مهم داشته باشد، چون واژه ترک برای معشوق زیبای، سفیدروی، سرزنده، و گاه نیز سنگدل به کار برده می‌شد که در مقابلش عاشق بیچاره خود را مثل غلامی هندی، پست و حقیر و سیه چرده احساس می‌کرده است. تضاد ادبی ترک- هندو که به سادگی می‌تواند سفید- سیاه معنی دهد، سالها در ادبیات فارسی باقی ماند و در شبه قاره نیز به شکل واقعی با حقیقت منطبق بود؛ چون از زمان سلطان محمود غزنوی از قبایل ترک که بین ۹۹۹ و ۱۰۳۰ حدود هفده بار به هند حمله کرد، ترک‌ها به عنوان قدرت نظامی در منطقه جا افتادند و طبقه حاکم را تشکیل دادند که عالمان دینی و قضات در سایه آنان ارزش و اهمیت خویش را نشان دادند.
از زمانی که بابر با پیروزی‌اش در بانی‌پات در سال ۱۵۲۶ اساس حاکمیت خاندان تیمور، اولوس، را در هند بنا نهاد، مفاهیم ترکی زیاد بودند. موجودی لغات ترکی در امور اداری ارتش و امور شکار، ولی با شدت بیشتر حتی در عناوین خانوادگی و القاب، به کار برده شد. در طول زمان موجودی زبان ترکی در

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۷۷

هندی مورد استفاده قرار گرفت که نشانه اصولا مورد قبول آن اینکه زبان اردو است- این واژه نیز ترکی است؛ چون مشخص‌کننده زبان اردوی معلا، اردوگاه سپاه معظم اردوگاه سپاه می‌باشد.
عناوین خانوادگی مثل اپا «۱»، خواهر بزرگ‌تر، اتا «۲»، پدر، کوکا «۳»، برادر شیری، ینگه «۴»، جاری یا لغاتی مشتق شده از بگ «۵»، آقا و خان «۶» و سرانجام عناوینی برای زنان مثل بیگم و خانم تا امروز مورد استفاده هستند.
اسامی خاص نیز، گرفته از اسم خود بابر به معنی ببر و تیمور جد خاندان به معنی آهن تا اسامی ترکیبی‌ای مثل تانری بردی «۷»، خداداد یا پیشگویی خوب مثل قوت لوگ «۸»، خوشبخت، غالبا ترکی بودند.
نامهای ترکی برای حیوانات خیلی زیاد بود: قره قویروق، غزال دم سیاه، ترنا، درنا، تویگان، قوش، قاطر و خیلی اسامی دیگر. معمولا با یک کمک‌جو، کمک‌کننده، به ییلاق، چراگاه تابستانی کوچ کرده می‌شد، در حالی که مطمئنا قوش بیگی، رئیس قوش‌داران همراه دیگران در حرکت بوده است.
لباسها و تجهیزات اوایل دوره مغول عناصر ترکی زیادی را نشان می‌دهند؛ خانمهای نسلهای اولیه مغولان در مینیاتورها از روی

کلاه‌های ترکی‌شان قابل شناسایی هستند. سبک بستن عمامه شاهزادگان و مأموران دولت در هند مغول نیز که برعکس عمامه بزرگ علما به نسبت کوچک و پهن بسته می‌شد، اجازه پیگیری در آسیای مرکزی را می‌دهد. هدایا، توقوز «۹»، نه، بودند، چون طبق سنت ترکی اهدای آنها در نه مرتبه نسخه‌برداری انجام می گرفت.

اینکه واژه ترک در هند، همان‌طور که بیشتر از همه در ادبیات زبانهای ناحیه‌ای آشکار می‌شود، پیش از دوره مغول مترادف واژه مسلمان شده بود، نباید نادیده گرفته شود.

در زمان حکومت اجداد بابر در آسیای مرکزی، ترکی جغتایی زبان و ادبیات سطح بالا بود. دربار سلطان حسین بایقرا (ف. ۱۵۰۶)، از بستگان بابر در هرات، مرکز ادبیات ترکی جغتایی بود که هم به وسیله شخص شاهزاده و هم به وسیله دولت و وزیرش میر علی شیر نوایی، حفظ و مراقبت می‌شد. خمسه نوایی به ترکی- تقلیدی از پنج منظومه نظامی جزو آثاری است که سلطان جهانگیر به آن بیشتر از همه ارج

---

(۱). apa.

(۲). ata.

(۳). koka.

(۴). yanga.

(۵). beg.

(۶). khan.

(۷). tanriberdi.

(۸). qutlug.

(۹). toquz.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۷۸

می‌نهاد. این اثر با مینیاتورهای بهترین استادان دربار مغول مثل گواردهان «۱» و مانوهار «۲» تزیین شده بود.

خوش‌نویسان دربار هرات آن را کپی کرده بودند و مغولان احساس غرور می‌کردند که نسخه‌ای از آن را در اختیار دارند؛ دیوان ترکی سلطان حسین بایقرا به خط سلطان علی مشهدی استاد خوش‌نویسی هرات، به کتابخانه شاه جهان تعلق داشت که داراشکوه از آنجا آن را به ارث برد. (۱)

در حاشیه قابل ذکر است که حدود سال ۱۵۰۰ شاه اسماعیل صفوی پادشاه ایران و همچنین غانزوه قوری «۳» سلطان مملوک مصر، اشعاری به ترکی سروده‌اند؛ عین این موضوع در مورد شیبانیهای ازبک که میراث قلمروی تیموری را در آسیای مرکزی تحویل گرفتند، صدق می کند. اشعار ترکی حتی به موغال خانم، همسر شیبانی خان هم نسبت داده می‌شود. (۲)

بدین‌ترتیب طبیعی بود که بابر با زبان دودمانش آشنا باشد و او نه فقط شرح احوالش را بسیار زنده به ترکی نوشت، بلکه تعداد زیادی شعر سرود که در میان آنها ۵۲ معما نیز وجود دارد؛ زیرا که او با رهبر متخصصان معمای دوره خود، شهاب الدین معمایی دوست بود. علاوه بر این، او در رساله عروض خود، انواع مختلف علم عروض ترکی را در کنار قالبهای کلاسیک فارسی مورد بررسی قرار داد و از این طریق امکان نظری اجمالی، درباره قالب مصرعهای ترکی، مثل ترخانی، قشوق و تویوق بسیار محبوب، به خواننده مدون داد. در کنار رساله‌ای درباره سیستم حقوقی حنفی (که در مورد همه اقوام ترک به کار برده می‌شود) بابر حتی جسارت به خرج داد تا رساله ولیدیه را که اثری مربوط به علوم الهیات از استاد اعظم نقشبندی آسیای مرکزی عبید اللّه احرار (ف.

۱۴۹۰) بود، در مصرعهای ساده به ترکی برگرداند. او در نوامبر ۱۵۲۹ روی این ۲۴۳ صفحه رساله، به این امید که با چنین کار خداپسندانه‌ای مجددا بهبودی کامل از بیماری روده‌اش را به دست آورد، کار کرد.

در میان پسران بابر، همایون فارسی می‌نوشت، در حالی که کامران میرزا خود را به عنوان شاعری که به ترکی شعر می‌سرود، ممتاز و برجسته ساخت. این شاهزاده که به سبب مخالفتهای سیاسی دایمی بالاخره چشمانش را کور و به مکه تبعیدش کردند (ف. ۱۵۵۷)، شاعر خوبی بود و گفته می‌شود که برادران شیری‌اش نیز استعداد شاعری داشتند. کامران با دختر حسین، شاهزاده ارغون از سند ازدواج کرده بود و در دربار ارغون در تاتا- سند ترکی فهمیده می‌شد؛ چون ارغون‌ها مثل ترخان‌ها، جانشینانشان در سند، از منطقه مرزی افغانستان در آسیای مرکزی آمده بودند و برخی از مجموعه‌های شعر تألیف شده به وسیله فخری هروی در دربار آنانکه درباره شاهزادگان شاعر روضت السلاطین و شاهزاده خانمهای شاعره،

---

(۱) Govardhan.

(۲) Manohar.

(۳) Qansauhal -Ghuri.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۷۹

جواهر العجایب نوشته شده است، نشان می‌دهند که ترکی جغتایی در اوایل دوره مغول در سند نیز محبوب بوده است. بدیهی است که زبان ترکی بیشتر از همه در ارتش محبوب بوده است که اکثرا از خاندان ترک اصل و ریشه داشتند. فرمانده لشکر بایرام خان دیوانی بسیار خوب به ترکی و فارسی به‌جا گذاشت که مصرعهایش، همانطور که بداؤنی می‌گوید، (۳) ورد زبان همگان بود. این عبد الرحیم خان خانان پسر بایرام خان بود که تزوک بابر را بر اساس یک ترجمه قدیمی از ترکی به فارسی برگرداند و شخصا چند قطعه شعر کوتاه بی‌ادعا به زبان ترکی سروده است. (۴)

اینکه همایون با یکی از خدمتکارانش ترکی صحبت می‌کرده است، به وسیله ابو الفضل و بیشتر به وسیله جوهر (۵) خدمتکار مخصوصش گزارش شده است. زبان اجدادی همواره در دربار زنده ماند، در حالی که علاقه به ترکی در زمان اکبر کمی فرونشست، چونکه او بیشتر به دنیای هند تمایل داشت.

ولی جهانگیر پسرش، با غرور یادآور می‌شود: «با وجود اینکه در هندوستان بزرگ شده‌ام، ولی از ترکی بی‌اطلاع نیستم»، و بدین‌ترتیب او دست‌نویسی از خاطرات بابر را به ترکی به اتمام رسانده است. یک تاجر انگلیسی به نام ویلیام هندلاین «۱» که در سال ۱۶۱۰ به هند آمد و می‌توانست ترکی صحبت کند، برای مدتی رفیق میگساری جهانگیر شد. جهانگیر از اینکه یکی از محارمش عمامه‌ای مختص آسیای مرکزی بر سر داشت، مشعوف شده بود. جهان‌آرا نوه جهانگیر نیز باید با زبان اجدادش آشنا بوده باشد.

مناسبات بین قلمروی مغول و ترکیه عثمانی باعث گردیدند که دانشمندان هر دو منطقه برای ادبیات یکدیگر متقابلا توجه نشان دهند، تفاسیر متعدد ترکی- عثمانی اشعار فارسی عرفی، ملک الشعرای دوره اکبر (ف. ۱۵۹۱) در استانبول تألیف شدند. در واقع برخی حتی به ترکی عثمانی ترجمه گردیدند و اینکه نفعی «۲» شاعر عثمانی قصیده‌ای در ستایش جهانگیر نوشته است، علایق مشترک را نشان می‌دهد.

ما همچنین اطلاع پیدا می‌کنیم که اکبر که مراد، پسرش، را به یزوئیتها سپرد تا کمی زبان پرتقالی یاد گیرد، خسرو، نوه‌اش را به مطالعه و بررسی دقیق هندی راهنمایی کرد، در حالی که خرم، شاه جهان بعدی، از «تاتار خان» ترکی فرا می‌گرفت. (۶) در دوره حاکمیت شاه جهان، فرد مورد اعتمادش که در عراق بود تا اسب خریداری کند، توانست با سلطان عثمانی، سلطان مراد چهارم به

زبان ترکی به توافق برسد. (۷)

نباید فراموش شود که عنصر ترکی نه فقط در سند و دهلی مهم بود، بلکه در دکن، جایی که عادل شاهیهای بیجاپور مثل قطب شاهیهای گلکندا افتخار به اصل و نسب ترکی می‌کردند، نیز اهمیت داشت، اگرچه ترکی در آنجا، تا جایی که می‌توان دید، به عنوان زبان ادبیات کاربرد نداشته است.

ولی در دهلی گروه تورانی سنی ترک نسب با اکثریت شیعه فراکسیون ایرانی رویارویی رو به رشد

---

(۱). W .Handlin .

(۲). Nefi .

داشت. شاید دلیل آن این بود که اورنگ زیب که شدیدا پیرو تسنن بود، مجددا علاقه زیادی به میراث ترکی نشان داده بود. بنا به پیشنهاد او دست‌کم یک سری آثار برای گرامر ترکی تألیف شده بودند. در میان آنها یک لغت‌نامه ترکی وجود داشت و کتابهای مشابه دیگری به دنبال هم آمدند؛ علما کوشیدند فرهنگی ترکی، فارسی، عربی، و هندی گردآورند، در واقع حتی سعی کردند که آن را در مصرعهایی تنظیم کنند! چنین آثاری در طول قرن ۱۸ بارها منتشر شدند. قبل از غارت دهلی به وسیله لشکریان نادر شاه در سال ۱۷۳۹، محمد شاه فرمانروای مغول و همچنین وزیر اعظمش نظام الملک، باید با نادر به ترکی مذاکره کرده باشند. (۸)

حتی در اشعار برخی از شاعران به اردو که در آن زمان برای زبان ادبیات در حال تکوین بود، گاهی از اوقات معماهایی ترکی و کم و بیش مصرعهایی متناسب (مثل سعادت یار خان رنگین ترک نسب، ف.

۱۸۳۸) یافت می‌شدند.

با این وصف مردی وجود داشت که از شاعرانی که با زبان بازی می‌کردند تا بی‌قراری خود را اثبات کنند، با اهمیت‌تر بود. این شخص که عضوی از خاندان مغول بود ازفری گورکانی «۱» بود. (۹) او در سال ۱۷۵۸ در ردفورت دهلی که پر از شاهزادگان و شاهزاده نماهای بیکار بود، به دنیا آمد (لقب گورکانی‌اش اشاره به اصل و نسبش از تیمور گورکانی دارد) و از آنجا گریخت تا نخست در دربار آواده در لکنو، جایی که او لغت ترکی یا فرهنگ ازفری را تألیف کرد، مستقر شود. این یک واژه‌نامه ترکی است که امروزه در دبیرخانه هند در لندن نگه‌داری می‌شود. سپس شاهزاده ناآرام به سمت شرق به عظیم‌آباد (پاتنا) کوچ کرد، جایی که او به خواهش یک هندو اثر ترکی دیگری تألیف کرد. در حقیقت این یک کتاب گرامر بود که به تقلید از خالق باری، کتاب تدریس شعری که به امیر خسرو نسبت داده شده بود، نوشته شد و با واژه‌های تنری‌تری آغاز می‌گردید. (۱۰) سرانجام او در آخرین محل اقامتش، مدرس، اصول گرامر زبان ترکی (نظام ترکی) را نوشت. ولی بررسی و تحقیق قالبهای شعری او در عروض‌زاده، پسر عروض که بر اساس رساله عروض بابر تألیف کرد، بسیار جالب توجه است؛ کتابی که از زمان جهانگیر در قصر دهلی حفظ و نگه‌داری شد و ظاهرا گاه و بیگاه به وسیله یک گرسنه و تشنه علم، یا شاید هم یک شاهزاده مغول ملول مطالعه شده است. ازفری که یک شرح احوال پرهیجان به فارسی باقی گذاشته است، مخارج زندگی‌اش را در مدرس از راه تدریس ترکی تأمین می‌کرد؛ «خان عالم بهادر فاروق» فرمانروای کارناتیک (۱۷۹۲- ۱۸۵۴) از او به اندازه کافی ترکی یاد گرفت تا نه فقط به انگلیسی، بلکه به ترکی نیز بتواند چند مصرعی شعر بگوید و بنویسد.

---

(۱). AzfariGurgani .

در سال ۱۸۱۹، اظفری آخرین شاهزاده مغولی که واقعا به زبان اجدادی آسیای مرکزی تسلط داشت، درگذشت. رمزگشایی دست خط او در نسخه دست‌نویسی که در مدرس نگه‌داری می‌شود، وظیفه استادان ترکی‌شناسی صبور و با حوصله است.

سانسکریت- هندی

در حالی که علاقه به زبان ترکی در دربار مغول همواره زنده ماند، در کنار آن علاقه به هندی و زبان هندی جدید هم‌خانواده با آن نیز رشد کرد. پس از اینکه در قرن ۱۴ نخستین‌بار اشعاری حماسی به هندی نوشته شده بودند مثل لورچنده «۱»، مولانا داود، در زمان بابر منظومه حماسی معروف پدماوات «۲» به وسیله ملك محمد جائزی به وجود آمد و اکبر نه فقط شعر فارسی را دوست داشت، بلکه از سرودهای هندی، بدان‌گونه که مثلا به وسیله صوفیان در آرامگاه معین الدین چیشتی در اجمر خوانده می‌شد، لذت می‌برد. او کمی هم هندی می‌دانسته است و جهانگیر اشاره می‌کند که شخصی به نام لعل کالاوانت «۳» آنچه را که با هندی در ارتباط بود به پدرش آموخته است. منابع، تعدادی از شعرای هندی را نام می‌برند که برای فرمانروایان مغول نوشته‌اند و بدائونی تعریف می‌کند که چگونه برهان الدین کلپی که جزو فرقه مهدویه بود در سال ۱۵۵۹ در چنار یك شعر حماسی زیبای عرفانی به هندی‌اش را دکلمه کرده است.

یک سال بعد سورداس «۴»، مهاکاوی «۵»، شاعر بزرگ، اکبر را ملاقات کرد و تمام خاندان شعرای هند افتخار می‌کردند که مورد توجه فرمانروایان مغول هستند: یکی از این شعرا افتخار می‌کرد که پدربزرگش به وسیله اکبر، پدرش به وسیله جهانگیر، و خودش به وسیله شاه جهان، مورد تشویق قرار گرفته است.

شاه جهان یك هندی‌نویس شاعر دربار به نام سوندرداس داشت که به لقب مهاکاوی رای شاعر بزرگ مفتخر شده و بدین‌وسیله با ابو طالب کلیم همکارش که به فارسی شعر می‌سرود، هم‌شأن و مقام گردیده بود. (۱)

شاعر معروف هندی دوره اکبر و جهانگیر، تولس داس (ف. ۱۶۲۳) بود. (۲) او با بزرگان دربار کاملا صمیمی بود: هم ژنرال هندی مان سینگ و هم خان خانان عبد الرحیم با او دوست بودند، خان خانان تا امروز به عنوان مؤلف اشعار هندی لطیف و به ویژه زیبا که همیشه بسیار تحسین می‌شوند، معروف است

---

(۱). LorChanda.

(۲). Padmavat.

(۳). LalKalawant.

(۴). Surdas.

(۵). mahakavi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۲

و نه فقط شعرای ایرانی، بلکه تعداد زیادی شعرای هندی نیز به وسیله او مورد تشویق قرار گرفته‌اند و برایش مدیحه‌سرایی کرده‌اند.

(۳) شاهزاده دانیال کوچک‌ترین پسر اکبر شعر هندی را دوست داشت و خودش مصرعهایی به این زبان شعر سروده است. یك شاعره مسلمان به نام «تاج» نیز باید اشعاری هندی نوشته باشد. از امیران مختلف در قرن ۱۶ و ۱۷ نقل می‌شود که هندی را دوست می‌داشتند. خوب محمد چیشتی صوفی شاعر را نباید فراموش کرد که در دوره اکبر در گوجرات می‌زیست و دست نوشته‌های مهمی به هندی گوجراتی تألیف کرده است.

علاقه به شعر هندی تا روزهای شاه جهان ادامه داشت: شاعری به نام مانیراما «۱» برای شاه جهان آباد پایتخت نوساز دهلی شعر

سرود و وقتی شاعر هندی دیگری به نام پاندیت راساگانگادهار لقب شاعر بزرگ شاه جهان را دریافت داشت، او را با نقره وزن کردند. (۴)

از آنجا که هندوها نقش مهمی به عنوان طالع‌بین ایفا می‌کردند، یک سری آثار هندی درباره موضوعات طالع‌بینی تألیف گردید. علاقه به نوشته‌های سانسکریت از مدتها پیش وجود داشت- آمرتاکوندا «۲» خیلی پیش با عنوان بحر الحیات به عربی ترجمه شده بود، ولی در دوره اکبر زبان مقدس هندوها به وسیله حکومت بسیار مراقبت و حفظ می‌شد. تعدادی از آثار اصلی به سانسکریت به وسیله نویسندگان هندو یا جینی به دربار ارائه شدند. ساماياسمیدارجه «۳» یک عالم جینی در سال ۱۵۹۲ در لاهور حضور یافت تا اثر سانسکریتش را به اکبر ارائه کند. او برای تأیید کارش عنوان اوپنادهیایا «۴» را دریافت داشت. بیربال با تخلصش براهمن، مصاحبی که به دربار اکبر آمد و تا مقام راجه ارتقا یافت، مفتخر به دریافت عنوان کاوی رای «۵» از اکبر شد.

او جزو محرم‌ترین اطرافیان فرمانروا، یعنی نوراتان «۶»، نه جواهر بود.

نام شاعران جینی که اکبر را ستایش می‌کردند، بسیار به چشم می‌خورد- یکی از آنان با سرودن حدود ۱۲۸ مصرع شعر به سانسکریت، فرمانروا را تمجید کرده است. یک نسل بعد رودرا کاوی «۷» در مدح خان خانان عبد الرحیم، دانیال پسر اکبر و نیز خرم پسر جهانگیر و شاه جهان آینده، به سانسکریت اشعاری سرود. شاه جهان نیز پس از به تخت نشستن با مدیحه‌سراییهایی به سانسکریت که شاعری از بنارس

---

(۱). Manirama.

(۲). Amrtakunda.

(۳). Samayasmidarjee.

(۴). Upnadhyaya.

(۵). Kaviray.

(۶). nauratan.

(۷). RudraKavi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۳

تنظیم کرده بود، ارج نهاده شد- البته به این قصد که فرمانروا به لغو مالیات زیارت که همواره خاری در چشم هندوها بود، تشویق شود.

درباره ستاره‌شناسی، طالع‌بینی، و پزشکی آثاری به سانسکریت تألیف شدند؛ اکبر به وسیله علمای سانسکریت با مسائل حقوقی هندوها آشنا شد؛ تودارمال وزیر اقتصاد، فرهنگ جامعی درباره سانسکریت، ادبیاتش و نقش فرهنگی آن گردآوری کرد.

هرچه بیشتر می‌گذشت آگاهی از اینکه دانش گرامری بهتر زبانهای مختلف مورد استفاده در سرزمین ضروری است، بیشتر می‌شد و همان‌طور که از اواسط قرن ۱۷ تلاش شده بود که گرامرها و کتابهای مرجع ترکی تألیف شود، به همان‌ترتیب نیز در زمان حکومت اورنگ زیب گرامر سانسکریت نوشته شد. (۵) ولی قبلا- در دوره حکومت شاه جهان، شخصی به نام «وادان گارایا» «۱»، در سال ۱۶۴۳ یک واژه‌نامه فارسی، عربی، سانسکریت تألیف کرد که بیشتر از همه وقف شناخت واژه‌ها و اصطلاحات ستاره‌شناسی شده بود.

در حالی که آمارتاکوندا قبلا- به بنگالی ترجمه شده بود، ترجمه دیگری در محفل صوفی بزرگ محمد قائوت گولیواری انجام گرفت؛ شخصی به نام نظام پانی‌پاتی «۲» به کمک دو شاعر ترجمه خلاصه‌ای از یوگاواهیشتا پدید آورد و به سلیم (جهانگیر)،

شاهزاده ولیعهد تقدیم کرد. یک نسخه از این اثر که با تصاویر حالات مختلف یوگا مصور شده است در کتابخانه چستر بیتی نگه‌داری می‌شود.

مجموعه‌های داستان که در ترجمه‌های مختلف قبلا از طریق دنیای اسلامی به اروپا آمده بودند، مثل پنچه تنتره «۳» و هیتوپادسا «۴»، در قرن ۱۶ مجددا از سانسکریت ترجمه شدند. پنچه تنتره به عنوان مفرح القلوب منتشر و به همایون اختصاص داده شد. قبلا طوطی نامه تهیه شده به فارسی، پس از اینکه ضیا الدین نخشبی (ف. ۱۳۵۰) آن را نقل قول کرده بود، در هند معروف شده بود. این مجموعه که در ترکیه و اروپا مورد تحسین زیاد قرار گرفته بود، به‌طوری که از دست‌نویسهای آراسته به مینیاتورها تشخیص داده می‌شود، باید در دوره اکبر بسیار محبوب بوده باشد. (۶) این عینا درباره افسانه‌های هیتوپادسا که با عنوان کلیله و دمنه از اواخر قرن هشتم با ترجمه عربی در دست بودند، صدق می‌کند که به دستور اکبر به وسیله ابو الفضل تحت عنوان عیاری دانش به فارسی برگردانده شدند، زیرا روایت قبلا تهیه شده با عنوان انوار سهیلی در دربار حسین بایقرا در هرات، برای فرمانروا بسیار پیچیده بود. این اثر

---

(۱) Vadangaraya.

(۲) NizamPanipati.

(۳) Pancatantra.

(۴) Hitopadesa.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۴

نیز در دنیای اسلامی غالبا مصور شده بود.

ولی خواسته‌های شخصی اکبر برای ترجمه‌ها خیلی بیشتر از اینها بود. او مقدم بر همه می‌خواست که زیردستان مسلمانش را با شعر حماسی مذهبی هندوئیسم آشنا کند و دستور داد نخست مهابهاراتا «۱» را ترجمه کنند که با عنوان رزم‌نامه منتشر شد.

بدائونی که در پروژه ترجمه شرکت داشت، همواره از این وظیفه که باید چنین کتابی را ترجمه کند، می‌نالیده است و همکار سهیم دیگری در پروژه آن را با آه، کتابی پر از چرت و پرتهای بی‌فایده، که داستانهایش به رویاهای بیمار تب‌داری شبیه هستند، می‌خواند. مثل تمام چنین مواردی این برهمانان عالم بودند که متن سانسکریت را به فارسی یا هندی برگردانده‌اند که پس از آن مترجمان مسلمان آن را به فارسی شکیل و زیبا ترجمه کردند.

اکبر گاهی اوقات بدائونی را برای انزجارش از افسانه‌های هندی و خدایان گوناگون که مورد نفرت مسلمانان متدین بودند، سرزنش می‌کرد؛ با این وصف او مأموریت ترجمه‌های دیگری را پذیرفت و فرمانروا حتی یک‌بار نیمه شب از وی خواست که برایش داستانهای هندی تعریف کند.

ترجمه رامایانا «۲» اثر والمیکی «۳» بدائونی متدین را فقط به شکوه وادار ساخت. رامایانا در کارگاه هنرمندان خان خانان مصور و به اکبر داده شد. (۷) چون درست همین ترجمه‌ها از سانسکریت بودند که نقاشان اکبر را برای حداکثر کارآیی تحریک می‌کردند- نقاشان هندو از اینکه داستانهای رنگارنگ سنتشان را به زیباترین شکل تصویر و تزیین کنند، مطمئنا لذت می‌برده‌اند- زیباترین تصویر از هاری وامسا «۴» که نشان می‌دهد چگونه کریشنا کوه گواردهان را بلند می‌کند، زندگی هندی را همان‌گونه مطابق با حقایق منعکس می‌نماید که هنرمند حالت پر راز و رمز مذهبی در این معجزه را نشان داده است. (۸)

فارسی

از زمانی که شمال غرب شبه قاره در آغاز قرن ۱۱ به وسیله محمود غزنوی تسخیر شد، فارسی، زبان ادبیات و زبان اداری مسلمانان هندی گردیده بود. اولین شاعران ایرانی در لاهور پایتخت جدید، در اواسط قرن ۱۱ حضور پیدا می کنند. هجویری جولابی که امروزه هنوز به عنوان «داتاگنج بخش» در لاهور مورد تحسین است اولین‌بار درباره تصوف به فارسی نوشته است و اشعار ابو الفرج رونی و بیشتر نیز اشعار

---

(۱). Mahabharata.

(۲). Ramayana.

(۳). Valmiki.

(۴). Harivamsa.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۵

مسعود بن سعد سلمان در طول صدها سال در شمال غرب هند دکلمه شده‌اند؛ اشعار دوران زندان مسعود که در زندان دژ نوشته شده‌اند، الگویی شدند برای اشعاری از زندان- متأسفانه به مقدار خیلی زیاد- که در دوران ما (فیض احمد فیض) در اشعار هندو-مسلمان ظاهر شوند.

آثار نثر تاریخی و ادبی و همچنین شرح احوال شاعران در قرن ۱۲ و ۱۳ در شمال غرب هند پدید آمدند و بزرگ‌ترین فارسی‌نویس ادیب در شبه قاره، امیر خسرو، پسر یک پدر ترک و مادری هندی (۱۲۵۶- ۱۳۲۵) بود. این مرید نظام الدین اولیا (ف. ۱۳۵۲)، مرشد بزرگ چیشتی دهلی، خود را نه فقط با مصرعهای ظریف عاشقانه برجسته و ممتاز ساخت، بلکه اشعاری حماسی رزمی نیز به شیوه سنتی (تقلیدی از خمسه نظامی) و منظومه‌هایی حماسی در مورد وقایع آن دوره سرود و نوشت؛ بدین‌ترتیب او سبکی جدید خلق کرد (همه از سبک آراسته او سخن می گفته‌اند). اینکه امیر خسرو اثری جالب توجه، ولی بسختی قابل لذت درباره منشی گری نوشته است، مثل این ادعا که او سیتار، مهم‌ترین ساز زهی موسیقی هندی، را ابداع یا دست‌کم اصلاح کرده است، جزیی از تجسم او و فرهنگ هندو- مسلمان است. او باید بنیانگذار اصلی موسیقی هندی نیز بوده باشد. اینکه حافظ معروف‌ترین شاعر ایرانی، خمسه امیر خسرو را کپی کرده است، گویای بزرگی امیر خسرو است. (۱)

بدین‌ترتیب تا آنجا که تمام توجه به استادان بزرگ ایرانی مثل حافظ و سعدی معطوف نبود، امیر خسرو الگوی بزرگ برای همه خوانندگان شعرهای عاشقانه در سده‌های بعد باقی ماند. اگرچه تعداد زیادی شاعر فارسی‌نویس در شبه قاره می‌زیسته است، ولی در دوره مغول آنها بیشتر فقط در حاشیه اهمیت داشتند.

ولی مجموعه‌های نامه‌های زیادی که غالبا به وسیله صوفیان نوشته شده است و ملفوظات، سخنان روزمره که گفته‌های استادان صوفی و گزارشهای مربوط به زندگی روزمره آنان است نیز قابل ذکر هستند.

زمانی که بابر در سال ۱۵۲۶ قلمروی «خاندان تیمور» را در هند بنیانگذاری کرد، ظاهرا هیچ شاعر بزرگ فارسی‌نویسی در هند وجود نداشته است. بابر شخصا در کنار آثار ترکی‌اش چند مصرع کوچک شعر نیز به فارسی سروده است که در حد متوسط هستند؛ ولی اینکه سنت زبان فارسی زنده بوده است، از شعرهای همایون پسرش و یادداشتهای دختر گلبدن قابل ملاحظه است. (۲)

با فرار همایون به ایران و بازگشتش به هند وضع تغییر کرد. برای فرهنگ مغول این یک اتفاق پر سعادت بود که درست در این زمان شاه طهماسب تسلیم ندامتی صادقانه شود، چیزی که باید به خفه کردن اشعار ستایش‌آمیز و دنیوی در ایران منجر شده باشد. حال، آن حامیان هنر که شعر ستایش‌آمیز هنرمندانه را پاداشی مفصل می‌دادند کجا بودند؟ کجا بود آن جمع شنونده و بیننده‌ای که وجد زده به

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۶

مصرعهای اشعار عاشقانه (و در واقع کمی هم جلف) گوش فرامی‌داد؟ موضوعات مذهبی و اخلاقی حاکم بر همه چیز بودند. تحت چنین شرایطی این شانسی غیرمنتظره برای هنرمندان ایرانی بود که همایون در حین توقفش در قندهار و کابل نه فقط نقاشان، بلکه شعرا را هم پذیرا شد، و در دهه‌های سالهای بعدی سیل مهاجرین قطع نشد. در زمان اکبر قلمروی مغول سرزمین رویایی همه هنرمندان شد و آنها دسته‌دسته می‌آمدند (اگرچه ابو الفضل از «هزاران شاعر» سخن می‌گوید) نه تنها به دربار فرمانروا بلکه نزد بزرگان، چه طبیب دربار اکبر و چه فرمانده کل، خان خانان عبد الرحیم. همه دورشان را با شعرایی پر کرده بودند که با میل مدیحه‌سرایی‌هایشان را می‌خواندند. در این میان خان خانان نقش ویژه‌ای داشت، او در طول زندگی‌اش باید نزدیک به ۱۰۴ شاعر فارسی‌نویس را تأمین کرده باشد که هدایایی بسیار دریافت می‌داشتند. (۳) هند، برای شعرای فارسی، سرزمین کاوشگران طلا بود؛ کوچ به آنجا، معنی طرد بدبختی و بی‌اهمیت بودن را می‌داد. بدین‌جهت طالبی آملی (ف. ۱۶۲۷) با بازی با اصطلاح خوشبختی سیاه برای واژه بدبختی و به کار بردن سیاه به عنوان نام سنتی هندوها می‌گوید:

هیچ‌کس در حقیقت یک هندو را به هند نمی‌برد-طالبی، برو، «خوشبختی سیاهت» را در ایران بگذارا! (۴) مولانا قاسم کاهی که تاریخ تولد و مرگش کاملا مشخص نیست، و به واسطه اشعار پرمفهوم طنزش معروف شده بود، جزو اولین شعرای ایرانی است که در منابع نام برده می‌شوند. او در اشعارش با علاقه اصطلاحات زبان عامیانه را به زیبایی با تصورات شدیدا سنتی مرتبط می‌کرد و بدین‌ترتیب گرایشی را پیش‌بینی کرد که بزودی باید در شعر به اصطلاح «سبک هندی» شکوفا می‌شد:

آنجا که از تصویر گونه توآیینه پر از گلسرخ می‌شود

طوطی‌ای که در آن منعکس است‌همان دم بلبل می‌شود.

مصرع از این تفکر جان می‌گیرد که طوطی در سنت همواره با آیینه که به کمک آن حرف زدن یاد می‌گیرد مرتبط است، ضمن اینکه عشق بلبل به گل جزو تجسمات غالبا به کار برده در اشعار فارسی- ترکی است. تشبیه گونه به گلسرخ نیز هزاران‌بار در شعر شرقی اثبات شده است.

اکبر مقام ملک الشعرا را که نخست غزالی مشهدی در اختیار داشت و سپس به فیضی پسر مبارک رسید، پدید آورد.

هرمان اته در یک تصویر عالی سبک هندی را تابستان هند در شعر فارسی توصیف کرده است و

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۷

اگرچه این اصطلاح در اصل تابستان سرخ‌پوستان، یعنی جنگلهای رنگارنگ شمال آمریکا در پاییز را وصف می‌کند، اجازه می‌دهد که براحتی در شعر مغول هند به کار برده شود. چون رنگهای شعر تغییر کرده‌اند، غیرعادی شده‌اند، ولی در پایان ظاهرا آرام به پاییز مالیخولیایی دوره مغول یا همان‌طور که پرسیوال اسپیر «۱» آن را نامیده است، به غروب مغول اشاره می‌کنند.

تألیف آثار کلاسیک تقلیدی، چه اشعار حماسی رزمی، و چه اشعار عاشقانه یا ستایش‌آمیز، بیشتر و بیشتر متداول شد. شاعر اگر شعری با ضمین یکسان، یعنی مصرعی با وزن و قافیه یک اثر معروف می‌نوشت، تحسین می‌شد. او می‌توانست در این میان هنرش را بخوبی نشان دهد: زیرا نه فقط بیان تجربه شخصی، یعنی غزلسرایی خاطره فراموش نشدنی در مفهوم مدرن اروپایی، بلکه تنظیم ظریف‌تر قالبها و تجسمات یک‌بار به دست داده شده، نیز مورد درخواست و انتظار بود. در اینجا می‌توان به هنر تغییر آهنگها در موسیقی اروپایی اندیشید. هرچه زمان پیش می‌رفت، به همان اندازه بیشتر از آثار هنرمندان کلاسیک ایرانی قرن ۱۱ تا ۱۵ استفاده می‌شد و ایده‌های جدیدی که در چنین مضمونی به وجود آمده بودند، تحسین می‌شدند. همان‌طور که نظیری یکی از بزرگ‌ترین شعرای مغول می‌نویسد، باید که «مفهومی زیاد استفاده و کهنه شده» پیدا کرد.

شعر کلاسیک فارسی برای هماهنگی‌اش معروف است؛ تجسمات باید به زیباترین نحو به یکدیگر مربوط باشند و حتی اگر

بیگانه‌ای زحمت پی بردن کامل به ساختار اسرارآمیز مصرعی را داشته باشد، یک ایرانی فورا الگوی شعر را تشخیص می‌دهد و می‌داند که چرا شاعر به ترکیب خاصی از تجسمات و گره زدن جملات مبادرت ورزیده است. در سبک هندی این هماهنگی بیشتر اوقات گسسته شده است.

تجسمات وابسته هنوز با یکدیگر مرتبط نشده رابطه‌هایی بیشتر غیرمنتظره و نیز بد سلیقه برای احساس ما، ظاهر می‌شوند که در نتیجه ترجمه «شاعرانه» یک شعر هندی- فارسی از یک غزل کلاسیک دشوارتر است. علاوه بر این مفاهیم جدیدی وارد می‌شوند، اگرچه چنین تصاویری بعضی اوقات با موضوعات تصویر شده در نقاشیهای مینیاتوری که هم زمان به وجود آمده‌اند، تطبیق می کنند.

در اینجا به عنوان مثال واژه «عینک» مرتبط با موضوع است- نخستین تصاویری که نقاش یا عالمی را که عینکی فنری روی بینی‌اش دارد، نشان می‌دهند، مربوط به نیمه دوم قرن ۱۶ هستند و فقط کمی بعد است که شعرا؛ قاسم کاهی، فیضی، و دیگران- با این واژه کاملا غیرشاعرانه برای ما، بازی می کنند. (۵) آیا حتی خورشید و ماه برای آسمان عینکی نیستند که از پشت آن آسمان کار اسلیمی بسیار ظریف را روی جلد کتابی از دوره شاه جهان، مشاهده می کند؟ کلیم این‌چنین می‌اندیشد. (۶)

زمان کوتاهی پس از اینکه سلطان جهانگیر به وسیله نقاش دربارش به همان نحو که روی یک ساعت

---

(۱) PercivalSpear.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۸

شنی عظیم جلوس کرده بود، نقاشی شد، ساعت شنی، نیز واژه مد روز می‌شود؛ و نوه‌اش اورنگ زیب می‌پرسد:

غم دنیا خیلی بزرگ است-من فقط دلی کوچک دارم-

چگونه می‌توانم تمام کویر شن راپس در ساعتی شنی جای دهم؟ (۷) شعرای دیگر پی می‌برند که مذهب و تلاش دنیوی ناسازگار هستند، ولی یک نیمه ساعت شنی همواره خالی است. کلیم حتی جرئت می کند در شعری بلند درباره قحطی هولناک دکن بگوید که زمین عین یک ساعت شنی خالی از جانداران و پر از مردگان شده است ...

شعرای قرن ۱۷ و ۱۸ به سایر موضوعات آشنا از هنرهای زیبا نیز اشاره می‌کنند: (۸) شاعران قدیم ایران گاهی اوقات از شیشه حلبی (شهر حلب- سوریه از زمانهای خیلی دور برای ظروف شیشه‌ای ظریفش معروف بود) صحبت کرده‌اند، بدین‌ترتیب در کنار آن ظروف چینی هم ظاهر می‌شوند. ظروف سفالی با لعاب مینایی نیز مدتها از چین وارد می‌شد، ولی ظروف لعابدار با ترک‌های تزیینی برای شاعران بسیار محبوب بودند. ترک‌های بسیار ظریف روی ظروف چینی می‌توانستند در واقع- به نحوی خلاق یا بد سلیقه- با گیسوی بافته چینیها و بویژه با موهای امپراتور چین ارتباط داده شوند، چیزی که غالب اوقات به تجسمات مضحک و ناهنجاری منتهی می‌شود.

مخمل هم در اشعار ظاهر می‌شدند: وقتی که لطیف‌ترین مخمل، مثل آنچه در لاهور و گوجرات تولید می‌شد، کاملا صاف و یکدست بود، به فارسی گفته می‌شد که «خوش خواب است» و بدین‌ترتیب شعرا می‌توانستند تجسم کنند که پارچه گرانبها وقتی خوف و وحشت دنیا را می‌شنود، بیدار می‌شود، موها سیخ می‌شوند و با چشمانی پر از هول و هراس به شاعر می‌نگرد.

یک واژه محبوب دیگر شاعر (همچنین در اردوی قدیم) رد پاست- شاعر در رد پای خودش گم می‌شود یا به وسیله انسانها و حوادث لگدمال می‌شود تا که از بین رفته و گم شود.

محل تپه شنهای روان نیز جزو همین حال و هوای فانی است، شن دایما روانی که مسافر را می‌فریبد- آیا دنیا کویری نیست که در آن هرگز نمی‌توان موقعیت خود را تثبیت کرد و واقعیت را یافت؟

شعرای کلاسیک فقط بندرت از واژه غیرشاعرانه آبله، جوش، تاول پا استفاده کرده‌اند. البته در سبک هندی همواره ظاهر شده

است- درست چیزی که مترجم را مشمئز می‌کند- چون شاعر ناامید در حال جست‌وجو دایما پاهایش تاول زده است. حتی ستارگان هم می‌توانند به جوشهایی در چهره آسمان تبدیل شوند!

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۸۹

ولی مترجم بیشتر از همه وقتی به واژه خمیازه برخورد می‌کرد، آه می‌کشید که در اصل همان خمیازه کشیدن معنی می‌دهد، ولی در دوره مغول اشتیاقی پایان نیافتنی را توصیف می‌کند. این واژه ظاهرا نخستین‌بار در اشعار عرفی مشهود می‌شود که در سرود بزرگش برای یگانگی خداوند می‌خواند:

او خمیازه به سینه کمان افکند ... یعنی اینکه کمان خود را زیاد باز می‌کند تا قدرت پرتاب تیر را داشته باشد. و وقتی خمیازه معنی اشتیاقی پایان نیافتنی، مثل آرزوی ساحل برای ملحق شدن کامل به دریا را دهد، بدین‌ترتیب شکست واژه محبوب دیگر شاعر مغول است. برای آنها «شکستن» یا «شکسته شدن»، داروی شفابخش تمام دردها به نظر می‌رسد:

حماقت من- قلب گرفته‌ام بدون درد باز نمی‌شود-چون شکستن کلید فقط به خاطر قفلی زنگ زده است (ناصر علی) به نظر قابل توجه است که این مفهوم درست زمانی پیدا و همواره بیشتر می‌شود که قلمروی مغول تدریجا شکسته و خرد می‌گردد- البته نه در ظاهر (حوزه اقتدار در واقع بیشتر گسترش یافت بویژه پس از آنکه اورنگ زیب ایالتهای دکن را تسخیر کرد)، بلکه از درون، چون ساختارهای اداری و اجتماعی همان‌طور که پس از مرگ اورنگ زیب فورا آشکار شد، بتدریج فروپاشیدند. آرمانهای صوفیانه، مثل شکستن من خود نیز در این اصطلاح نقش داشتند و اندیشه اینکه، گنج را فقط وقتی می‌توان یافت که در ویرانه‌ها جست‌وجو شود، مورد استقبال قرار گرفت. آیا خداوند حتی در جمله‌ای خارج از متن قرآن این‌چنین نوید نداده است: «من با کسانی هستم که قلبهایشان به خاطر من شکسته است؟»

سرانجام نیز نباید فراموش کرد که در همان زمان که شکست واژه محبوب شاعر شده بود، در خوش‌نویسی هم نوعی خط تکوین یافت که به خط شکسته معروف است، نوعی خط نستعلیق که به زحمت قابل خواندن است، ولی از قرن ۱۷ فوق العاده محبوب گردید و در ایران و هند مدتها برای متنهای فارسی به کار برده شد.

حبس فرنگی، زندان اروپایی، را که برخی اوقات برای دنیای رنگارنگ برازنده است، می‌توان جزو این تجسمات جدید و غالبا غافلگیر کننده به حساب آورد- راهیابی و نفوذ اروپاییان به شبه قاره هند در واقع با پرتقالی‌ها در سال ۱۴۹۸ آغاز می‌شود و با پدیدار شدن انگلیسی‌ها و هلندی‌ها، در دوره مغول کاملا محسوس می‌گردد. برای شعرا تجسمات رنگارنگ از اروپاییان می‌توانسته است جهت اشاره به بستگی آنان به کره خاکی رنگارنگی که کاملا در تضاد با یکرنگی الهی است، به کار آید.

خیلی از پیامهای شعرا به نظر ما بیمارگونه می‌رسند- بدون شک بی‌رحمی تجسمات زبان فارسی

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۰

معروف است (اشارات گوته به آن در یادداشتها و رساله‌های دیوان غربی- شرقی قابل مقایسه است!) ولی این بی‌رحمی در سبک هندی بیشتر تشدید می‌شود و شعر اردو که در کنار فارسی تکامل پیدا کرده است آن را گرفته و قبول می‌کند، به نحوی که سرانجام گلسرخها، زخمها، آتش و خون و شراب، غیرقابل تفکیک مرتبط شده‌اند.

به تجسمات نادری که غالبا به نحوی غیرعادی نیز ترکیب می‌شوند، ویژگیهای دستوری مثل استفاده از مصدرها در حالت جمع، اضافه می‌گردند و غالبا به یک زبان ادبی خیلی پیچیده مرتبط با جمله پردازیهایی به زبان عامیانه که برای اردو نیز معتبر است، مبدل می‌شود. میرزا غالب آخرین شاعر کلاسیک فارسی و اردو که دوازده سال پس از پایان حکومت مغول در دهلی درگذشت، استاد این‌چنین قالبهای علم بدیع است.

برای خواننده اروپایی برخی از دیدگاه‌های این شعر بسختی قابل لذت است؛ کاربرد زیرکانه موضوعات و قالبهای خاص فقط

مختص آگاهان است. همان‌طور که استادان صنعتگر دوره مغول دانه‌های خشخاش را سوراخ می‌کردند یا جواهرات ریز را با متنهای پرمعنی تزیین می‌نمودند و می‌توانستند روی بافته‌های بسیار نازک به صورتی بسیار ارزشمند سوزن‌دوزی کنند، شعرا نیز موفق به نشان دادن قطعات هنری هیجان‌آور می‌شدند. یکی از آن هنرها ساختن ماده تاریخ با حساب ابجد است. این هنر در همه جا، به ویژه در شرق دنیای اسلامی معروف بود. از آنجا که هر یک از حروف عربی دارای یک رقم و عدد است (که طبق ترتیب الفبای عربی محاسبه می‌شود) می‌توان به راحتی نامها و اعداد را مرتبط کرد: احمد براساس، ا ۱، ح ۸، م ۴۰، د ۴، جمعا عدد ۵۳ را تشکیل می‌دهد. از آنجا که مصوتهای کوتاه در خط عربی همراه نوشته نمی‌شوند، نقشی هم بازی نمی‌کنند.

هنر ساختن ماده تاریخ نزد مغولان نیز محبوبیت زیادی کسب کرد و یک شاعر ماهر می‌توانست به وسیله یک ماده تاریخ پرمفهوم با مرگ یک همنوع، عقیده‌اش را درباره شخصیت شخص فوت شده بیان نماید. مثلا در مرگ فیضی، شاعر درباری عاشق سگ، از جمله گفته شده است: چه سگ پرستی مردا! (تاریخ ۱۰۰۴/ ۱۵۹۵).

مثلا- هنگام به تخت نشستن جهانگیر ماده تاریخهای متعددی ساخته شدند که از آنها برخی حتی روی سکه‌ها ضرب گردیدند. هنگام به تخت نشستن همایون پدربزرگش گفته شده است: «خیر الملوک»، (۹۳۷- ۱۵۳۰) و هنگام مرگش، «همایون پادشاه، از بام افتاد». (۹۶۳- ۱۵۵۶). (۹)

اثر جامع فارسی هفت قلزم، «هفت دریا»، که در اواخر دوره مغول به وسیله «قاضی الدین حیدر» سلطان آواده چاپ شده است، شامل نمونه‌های زیادی از این هنر است. در آن شعری وجود دارد که نیم مصرع اولش هربار تاریخ بر تخت نشستن اکبر (۹۶۳ ه./ ۱۵۵۶) را ارائه می‌کند، در حالی که نیم مصرع دوم

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۱

همواره سال تولد پسرش سلیم جهانگیر (۹۷۷ ه./ ۱۵۶۹) را عرضه می‌کند، و یکی از هنرمندانه‌ترین ساخته‌های این هنر قصیده‌ای است که آقا طهماسب قلی وهمی، برای عروسی داراشکوه (۱۰۴۳ ه./ ۱۶۳۳) سروده است. در آنجا در حقیقت در نوزده مصرع، هر نیم مصرع تاریخ مورد درخواست را عرضه می‌کند، ولی تمام حروف نقطه‌دار و همچنین بی‌نقطه هر مصرع، همان تاریخ را تشکیل می‌دهند. وقتی حروف اول همه نیم مصرعها برداشته و متصل شوند، جمله‌ای نغز و پرمعنی به دست می‌آید که باز هم شامل چهار ماده تاریخ است که در نتیجه شعر شامل کم‌تر از هشتاد ماده تاریخ نیست. این باید در واقع همان شعری باشد که شاعر برای آن پاداش بزرگی از فرمانروا دریافت کرده است- او شایستگی آن را داشته است! (۱۰)

با این وصف شاعر دیگری که بار زحمت چندش‌آور قصیده‌ای (همان‌طور که فریدریش روکرت، محقق آلمانی این اثر آن را به حق چنین نامیده است) را با حدود ۴۵۱۲ ماده تاریخ به دوش گرفته، گوی سبقت را از او ربوده است. وی در این قصیده که ناآگاهانه به عنوان قصیده‌ای معمولی نگریسته شده است، به تخت نشستن اورنگ زیب را به سال ۱۰۶۸ ه./ ۱۶۵۹، می‌ستاید.

هنر ادبی دیگری که در دربار مغول بسیار محبوب بود، معما، معمای اسامی است. در این میان باید از یک سطر ساده بدون تزویر یا از یک اشاره، نام خاص پنهانی شاعر را پیدا کرد، چیزی که به تیزبینی نیاز دارد. هنر معما در ایران عصر تیموری بسیار محبوب بود و از آغاز دوره مغول در هند نیز حفظ شد، بابر که با شهابی، معروف‌ترین استاد معما، دوست بود، شخصا چند سری از این معماها ساخته بود. (۱۱)

فرمانروایان بعدی مطالعات علمی ویژه‌ای را صرف این سیستم تار عنکبوتی (روکرت آن را به حق چنین می‌نامد) کرده‌اند. یک نمونه ساده آن، این است:

رقیب من و سگ دایم با هم بازی می‌کنندباز کن چشمت را و بنگر بازی تکراری را! چشم به عربی عین است و از تکرار بازی، دو زی- زی به دست می‌آید: بدین‌ترتیب نام مورد جست‌وجو عزیزی است ... (۱۲)

این غیرممکن است که در اینجا اسامی شعرای بزرگ و کوچک در هند مغول را حتی فقط حدودا کامل در یک فهرست بیاوریم. در دربار اکبر بین فیضی برادر ابو الفضل وقایع‌نگار دربار و عرفی شاعر جوان شیرازی که خود را با قصیده‌های عالی‌اش برجسته و ممتاز ساخته بود، وجود داشت. اشعار عرفی نسیمی از مالیخولیای عمیق و واقعی داشت، اگرچه هم عصرانش غرور جوان شیرازی را غیرقابل تحمل یافته‌اند.

شاید اشعار فیضی که او نیز شاعر خوبی بود، کمی صاف و یکدست‌تر بودند؛ با این وصف بدائونی چیزی

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۲

جز سخنان منفی درباره او نمی گوید:

او می توانست اسکلت مصرعها را خوب سرهم کند، ولی در استخوانها مغز استخوان نبود و نمک شعرش کاملا بی‌مزه بود.

مقایسه بین فیضی و عرفی در طول صدها سال انجام می گرفته است؛ نه فقط منتقدان ادبیات هند از خود پرسیده‌اند که در حقیقت کدام یک بزرگ‌تر است، بلکه در ترکیه عثمانی نیز علاقه‌مند به این سؤال وجود داشت. به نظر من قصیده بزرگ عرفی با تکرار قافیه «رفتم»، یکی از تکان دهنده‌ترین اشعار هندو- فارسی در ادبیات است:

بر در دوست- چه گویم،که چگونه از آنجا رفته‌ام

با چه شوقی آمده‌امو چه تلخکام رفته‌ام!

چگونه سر خود را به دیوار کوبیده‌امدر این کوچه تنگ ...

شیفته و شیدا در حالت نشئه آمده بودمآشفته خاموش رفته‌ام.

اعتقاد، دل و عقل ده مرا،پس ده دگر زبانم،

تا که گویم با آن: با چیزی‌از بر دوست رفته‌ام!

شعری نیز برای لب گشوده‌امید از دست داده، این‌چنین آمده‌ام ...

دندانهای به‌هم فشرده‌در دل- این‌چنین رفته‌ام

صبح زود آمده‌ام، مثل بلبل‌در جشن بهار، بر دامن گل ...

شب هنگام: مثل نوحه‌سرایان از سر خاک شهید رفته‌ام ...شب زمستان زندگی‌ام،

حرف می‌زند با غروب: دردا،

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۳ در یاوه‌گوییهای بی‌فایده و بی‌ارزش‌تا به پایان رفته‌ام!

من غنچه‌ای پژمرده‌امـن در باد پاییزی‌ام

لبخند روی لبها گره خورده‌با سری پنهان رفته‌ام ...

عرفی هنوز ۳۶ ساله نشده در سال ۱۵۹۱ در لاهور درگذشت، جایی که در آن زمان اکبر اقامت داشت؛ بعدها جنازه‌اش را به نجف انتقال دادند که یکی از اماکن مقدس مسلمانان شیعه است.

هجوم شعرای ایرانی به هند همچنان ادامه یافت و خان خانان عبد الرحیم که عرفی را در سالهای آخرش ارتقا داده بود، همواره شعرای جدیدی را جذب حوزه نفوذ خود می کرد. «نظیری» یکی از آنان بود که سبک هندی در اشعارش با وجود همه هنرهای بدیع مصرعهای شوریده، باز هم پیچیده‌تر و خیالی‌تر از عرفی بود. از مصرعهای شاعر آمده از نیشابور، همواره بیتهای زیبایی نقل قول می‌شود:

باید مدیون باد زودرس بودکه باغت را ویران کرده است-

گلسرخ در دست توست‌حتی تازه‌تر از روی شاخه نظیری پس از بازگشت از سفری زیارتی که خان خانان عبد الرحیم مخارجش را

برای او مثل خیلی از شعرای دیگر تأمین کرده بود، به گوجرات رفت و دوری گزید و باید در آنجا به عنوان طلاساز ارزش و اهمیتش را نشان داده باشد. جهانگیر یک‌بار او را دعوت کرد و به او خلعت، یک رأس اسب و ۱۰۰۰ روپیه پاداش داد. یک سال بعد، در سال ۱۶۱۲ شاعر درگذشت.

مدتی بعد در سال ۱۶۱۷ طالبی آملی از نواحی دریای خزر عنوان ملک الشعرا را دریافت کرد. او نخست مدتی با میرزا قاضی طرخان، در سند زندگی کرد و در سال ۱۶۱۱ به دربار مغول آمد، جایی که اشعاری ستایش آمیز نه فقط برای جهانگیر، بلکه برای پدر زن او اعتماد الدوله و همچنین نور جهان، سرود.

یکی از مصرعهای او نیز تقریبا ضرب المثل مانند است، چونکه او سکوتش- مهم‌ترین فضیلت یک عاشق- را در تجسمی قابل توجه نشان می‌دهد:

من دهانم را برای سخن نگفتن آن‌چنان بسته‌ام-که تصور می‌رود جای زخم یک جراحت است.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۴

صفحه‌ای از فرهنگ جمال الدین اینجو

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۵

در آن زمان هنر نوشتن واژه‌نامه‌های پرمحتوای فارسی شکوفایی ویژه‌ای بشمار می‌رفت. (۱۳) خیلی از شعرای آن زمان، بویژه دوره شاه جهان دست‌کم برای بخشی از سال در کشمیر، سرزمین باغهای محبوب فرمانروایان مغول، می‌زیستند. یکی از آنها قدسی بود که شعر ستایش آمیزش برای حضرت محمد (ص) هنوز هم دکلمه می‌شود و کلمات قصار زیبایی نیز ساخته و تدوین کرده است:

خوب نیست که آرزویی به پایان رسد-صفحه پرشده از نوشته برگردانده می‌شود.

قدسی که در سال ۱۶۴۹ درگذشت، دوست شاعری بود که شعرش برای خوانندگان امروزی براحتی قابل دسترسی است. این شاعر ابو طالب کلیم است که احتمالا از همدان به دربار مغول آمد و از جمله در مصرعهای توصیف‌کننده، خود را برجسته و ممتاز ساخته است. به لطف مصرعهایش در می‌یابیم که هم عصران با دیدن تخت طاووس چه اندیشیده‌اند یا یک درباری صاحب امتیاز با دیدن آلبومهای مینیاتور و خوش‌نویسی چه عکس العملی نشان داده و کشمیر چگونه به نظر می‌رسیده است- نه فقط در شکوه و جلال شکوفه‌های شکفته، بلکه در گل و شلی که سرزمین زیبا را در زمستان از بهشت بودن در می‌آورده است. همان‌طور که قبلا ذکر شد شعر طولانی او درباره قحطی در دکن قابل توجه است؛ ولی در اشعار بلندش بویژه تک‌مصرعها به خاطر ماندنی هستند. (از مجموعه‌های شعر و شرح احوال شعرا تمایل نویسنده به نقل قول فقط بهترین مصرع از شعر، ولی نه شعری کامل، قابل درک است). اشارات کوتاه و بجای کلیم هنوز هم خواننده امروزی غربی را به هیجان می‌آورند:

نه فقط غنچه خندان‌باز هم از من می گریزد؛

خیر، خارهای بیابان هم‌حاشیه را از من دور می کنند.

رابطه آنها با من‌شبیه به ساحل و دریاست:

همواره دوباره نزدیک من،ولی تا ابد در حال گریز از من!

رویداد اسف‌انگیز زندگی فقط دو روز دوام می‌آوردمی‌خواهم به تو بگویم این دو چه نام دارند:

یک روز، دل را به این و آن سپردن؛یک روز، سپس دوباره دل کندن.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۶

در همان زمان شاهزاده ولیعهد داراشکوه مصرعهای کمی خشک خود را که در آنها سعی در بیان آرمانهایش داشت، نوشته است. او هم در حال و هوای عرفان ابن عربی و هم ودانتا آغاز به کمک از خداوند می‌کند:

به نام آنکه نامی نداردو خود را نشان می‌دهد، همواره هر وقت که او را نام بری ...

شاهزاده در مجموعه‌های شعرش همه چیز را، آنچه را که در سنت کلاسیک عرفان مورد پسندش بوده است، کنار هم قرار می‌دهد- از آثار رومی، عین القضات همدانی، روزبهان بقلی و آنچه همواره در دربار مغول قابل دستیابی بود. اینکه تا چه حد فعالیت شاعرانه او تحت تأثیر دوست یهودی- ایرانی‌اش سرمد که به اسلام تغییر مذهب داده بود، قرار داشته است، قابل تشخیص نیست. سرمد به عنوان یکی از بهترین شعرای غزل‌سرا در ادبیات فارسی معروف است و همچنین به عنوان آدمی عجیب و غریب که عریان در خیابانها می‌گشت. او باید در برابر شاهزاده چنین گفته باشد:

کسی که به تو شکوه (داراشکوه) پادشاهی داده است‌به ما فقط سردرگمی راه را داده است.

او لباس را به کسانی داد که کمبودهایشان را دید؛او به نیالوده‌ها عریانی را داد.

استعداد شاعری خاندان مغول در زیب النسا برادرزاده داراشکوه نیز که با نام مخفی شعر می‌نوشته است، پدیدار شد.

در دربار داراشکوه باید از برهمن چندار بهان هندو نام برد که چهار چمن، اثر او به نثر، شامل وقایع دربار در ایالتها و شهرها، در کنار اندیشه‌های اخلاقی و شرح احوالها می‌شود. (۱۴)

در پایان قرن ۱۷ و آغاز قرن ۱۸ برخی شعرای قابل توجه- و تعداد زیادی شعرای متوسط- وجود داشتند که به فارسی خدمت کرده‌اند: نصیر علی سرهندی، (ف. ۱۶۹۷)، که در انتخاب کلام و تجسمش کمی مغشوش و درهم برهم محسوس می‌شد؛ ولی پیچیده‌ترین شاعر آن زمان بدون شک بدیل (ف.

۱۷۲۱) بود که در خانواده‌ای ترک نسب در پاتنا به دنیا آمده بود. او با تمایل شدید به فلسفه و عرفان آثار نثر بزرگی نوشته است که در دنیای غرب خیلی کم بررسی شده‌اند. او همچنین دیوانی تألیف کرده است که در قطع بزرگ با چاپ کابل حدود ۱۰۰۰ صفحه می‌شود، اشعار عاشقانه‌ای که خواننده (نه فقط اروپایی!) از میان آن خود را کمی با زحمت بیرون می‌کشد، ولی در آن تک مصرعهای بسیار زیبایی می‌یابد که عمیقا به خاطرش سپرده می‌شود. این اثر شعری است که در آن تمام خصوصیات در ابتدا ذکر

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۷

شده سبک هندی که البته در آن امکانات مثبت این سبک نیز دیده می‌شود، یافت می‌شوند. در حالی که مصرعهای این شاعر فیلسوف خیلی کم می‌توانند خوشایند ایرانیان باشند (اخیرا برخی از اشعارش برای اولین‌بار در ایران چاپ شده‌اند) ولی او شاعر محبوب مسلمانان آسیای مرکزی است: در افغانستان گروه‌های زیادی وجود داشته‌اند که به بدیل پرداخته‌اند و تاجیک‌ها نیز عاشق اشعارش هستند؛ او جزو شعرایی است که محمد اقبال نیز به عنوان نیروی سازنده مهم برای تکامل شخص خود، از او تمجید کرده است. (۱۵)

اینکه حزین «۱» شاعر ایرانی گریخته از ایران که در هند شاهد دوره بسیار بد درهم ریختگی سیاسی بوده است، ناصر علی و بدیل را رد کرده و آثارشان را خنده‌دار نامیده است، قضاوت خیلی از منتقدان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

با وجود اینکه اردو به تدریج موقعیتی تعیین کننده را در شمال شبه قاره به دست می‌آورد، ادبیات هندی فارسی با مرگ اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷ به هیچ وجه پایان نمی‌یابد. در دهلی تمام ادیبان باز هم به فارسی خدمت کردند. عارفان و شعرای بزرگی که غالبا نماینده اردو محسوب می‌شدند- میر درد، سودا، میر- بخش مهمی از آثارشان را به فارسی تألیف کرده‌اند. شرح احوال عرفانی میر درد (ف. ۱۷۸۵)، علم الکتاب، و همچنین دفاتر خاطرات روزانه باروحش، چهار ساله، به فارسی زیبای کلاسیک نوشته شده‌اند. در آثار آخرین استاد دوره مغول، میرزا غالب (ف. ۱۸۶۹)، شعر فارسی- قصیده‌ها، غزلها، و نثرها- بر مجلد نازک شعر اردویش که اینک آوازه او بر آن اتکا دارد، تسلط دارد. محمد اقبال نیز در سده ما توازن بین دو زبان ادبی «اسلامی» را در هند حفظ کرده است.

پشتو

اکبر به وسیله مان سینگ یک جنبش مذهبی- سیاسی را سرکوب کرد و دستور داد آن را تقریبا تا انهدام کامل تعقیب کنند. این جنبش روشنیه بود که مخالفانش آن را «تاریکیه» نیز می‌نامیدند و نمایندگان اصلی آن پاتانهای یوسف زهی بودند. بدین‌ترتیب این جنبش برای امنیت مناطق مرزی شمال غربی نیز خطرناک به نظر می‌رسیده است- برای ادیبان مورخ دیدگاه دیگر روشنیه مجذوب کننده بود:

چون بایزید انصاری، «پیر روشن»، از پشتو زبان مادری‌اش برای اثر ادبی‌اش استفاده کرده است. خیر البیان او بعضا به این زبان نوشته شده است که بدین‌وسیله نخستین‌بار به عنوان زبان ادبی ظاهر می‌شود.

پشتو یا پختو زبانی هندو آریایی است که از صدها سال به عنوان محاوره بین پاتانها (پشتوها) در

---

(۱). Hazin.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۸

بخشهای غربی افغانستان امروزی و مناطق هم‌مرز شبه قاره هند به کار برده می‌شود. درست در پایان قرن ۱۳ امیر خسرو شاعر دهلی متوجه می‌شود که در مولتان گروه‌های پاتانی می‌زیسته‌اند که زبانشان طوری طنین دارد که انگار سنگ‌ریزه‌هایی در دهان می‌غلتانند- اشاره‌ای که هنوز امروزه پاتانها را عمیقا می‌رنجاند!

پیش از مغول چندین سلسله سلطنتی حاکم بر هند، مثل لوویها، و خلجیها، و پاتان بودند؛ چون از گذشته‌های دور قبایل محلی در سرزمین کوهستانی به عنوان جنگجویان شجاع معروفیت داشته‌اند. به همین سبب نیز جنبش تحت رهبری بایزید انصاری را اکبر و فرماندهان لشکرش بسیار خطرناک برآورد کرده بودند.

بایزید نه تنها یک واعظ مشتاق بود، بلکه به وسیله کتابش خیر البیان «۱» زبان مادری‌اش را تا حد زبان ادبی ارتقا داد و بدین‌وسیله به آن تداوم بخشید. البته مدتها قبل از آن ترانه‌های محلی، ترانه‌های کودکانه و اشعار حماسی که شفاها سنت را ادامه می‌دادند، وجود داشتند. لندی «۲» یا تپه اشعار دوبیتی ۱۳+ ۹ سیلابی، مطمئنا از خیلی پیش محبوب بودند و امروزه هم هنوز به عنوان قالبهایی بسیار جذاب باقی مانده‌اند و گاهی از اوقات تقریبا یادآور هایکو «۳» ها، اشعار سه سطری ژاپنی هستند.

بدین‌ترتیب بایزید در ردیف شعرای عرفانی و واعظانی قرار می‌گیرد که به زبان محلی خدمت کرده‌اند تا پیام خدا دوستی و انسان دوستی را، همانگونه که هم زمان در سایر زبانهای هندو مسلمان اتفاق می‌افتد، به مردمان ساده منتقل کنند؛ و کار او ثمربخش بود. نه تنها آخوند دروازه، (ف. ۱۳۶۱)، رقیب علوم الهیات بایزید کتابهایش را به پشتو نوشته است، بلکه در طول سده بعد تعداد زیادی از صوفیان خواننده، در رأس همه با اشعار باشکوه رحمان بابا که حدود سال ۱۷۰۹ در پیشاور درگذشته است و ترانه‌هایش برخی از اوقات تقریبا به گونه سرودهای مذهبی زیبا هستند، قدم به صحنه گذاشتند.

ولی استاد اصلی پشتو و در عین حال مردی که در تاریخ مغول نقشی بارز و برجسته ایفا کرده است خوشحال خان ختک بود.

خوشحال خان رهبر پاتانهای ختک که در جنوب پیشاور منطقه‌ای مخصوص به خود دارند، در سال ۱۶۴۵ در کنار شاه جهان، در لشکرکشی علیه بلخ و بدخشان جنگیده است. ولی حدود ۲۰ سال بعد او به وسیله حکمران مغول حاکم بر کابل که با تعدادی از بستگان متعددش کارها را اداره می‌کرد، به پیشاور فرستاده شد، جایی که دستگیر و به دژ بدنام گوالیور در هند مرکزی، برده شد.

اشعاری که او در آنها از

---

(۱). khirul -bayan.

(۲). Landy.

(۳). Haiku.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۲۹۹

جهنم هندوستان صحبت می‌کند، قدرت شاعری او را نشان می‌دهند و وقتی که او در سال ۱۶۶۹ اجازه یافت دوباره به وطنش بازگردد، به طرفداری از رهبر پاتانهای افریدی پرداخت که در تنگه خیبر در سال ۱۶۷۲ مغولان را شکست داد. او خودش با پاتانهای بنگاش که طرف مغولان بودند، جنگید و در سال ۱۶۷۴ نقش فرماندهی‌اش را به اشرف یکی از پسرانش که مثل خودش شاعر بود و بعدا به وسیله مغولان زندانی شد، سپرد، خوشحال در منطقه پاتانها به اینجا و آنجا کوچ کرد و آنها را به اتحاد علیه مغولان فرا خواند. در کنار آن مجبور بود علیه تعدادی از ۴۹ پسرش بجنگد؛ او در منطقه دست نیافتنی تیره می‌زیست و در سال ۱۶۸۹ در منطقه افریدی درگذشت. هیچ شاعری در آن زمان اهداف سیاسی‌اش، نفرتش از مغولان و عشق مشتاقانه به وطنش را این‌چنین غم‌انگیز مثل خوشحال خان که می‌خواست دور از جاده بزرگ به خاک سپرده شود تا پس از مرگش هم صدای نعل اسبهای مغولان را نشنود، بیان نداشته است. چندین سال پیش در آنجا به جای قبر حقیرانه‌اش آرامگاهی دلچسب و گیرا ساخته شد. خوشحال بنیانگذار اصلی شعر اولیه غیرمذهبی پشتو است. او ظاهرا زمینه‌های پایان‌ناپذیری برای موضوع دارد: ترانه‌های عاشقانه شوریده- به عنوان مثال برای دختران آفریدی زیبا- شکار با قوش، طب، و اشعار سیاسی. تأثیرات ادبیات فارسی کلاسیک، بویژه از اشعار سعدی (پسرش گلستان شاعر کلاسیک ایران را به پشتو ترجمه کرده است) قابل مشاهده هستند و قالبهای سنتی شعر شاعر بزرگ ایرانی، اگرچه از نظر علم شعر و عروض با پشتو مطابقت کمی دارد، ولی ماهرانه به کار برده شده است. خوشحال خان بر قالب محبوب رباعی نیز تسلط داشت و در خیلی از رباعیاتش جهان‌بینی غیرقابل باورش را بیان داشته است. ولی نیز آشکار است که او سنت صوفیان را خوب می‌شناخته است. خوشحال استادی واقعی‌اش را در اشعاری برای ستایش از وطنش، مثل تمجید از پاییز و شادیهایش نشان می‌دهد. شکوه‌هایش درباره ظلم و جور مغولان همواره باز هم به وسیله پاتانهای عاشق آزادی، تحت سلطه هر بیگانه‌ای که زیسته‌اند، پذیرفته شده است، و هیچ‌کس شدیدتر از این شاهزاده پاتانی، از رفتار اورنگ زیب انتقاد نکرده است.

سندی

اشعار کتبا حفظ شده به سندی، زبانی که در پایین دست رودخانه ایندوس صحبت می‌شود و از همه زبانهای جدید هندی غنی‌تر است، کمی بیشتر از اشعار پشتو معروفیت دارند. در اینجا نیز سنتی شفاهی از اشعار حماسی، افسانه‌ها، ضرب المثلها و معماها از صدها سال باقی است. یک شاعر سندی باید در دربار بغداد شعری به زبان مادری‌اش دکلمه کرده باشد؛ ولی بازنویسی عربی آن قابل رمزگشایی نیست. شاید گینان «۱»، سرودهای مذهبی اسماعیلیان بخشی از ادبیات قدیمی محفوظ مانده هستند. در زبان سندی نیز

---

(۱). ginan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۰

مثل سایر زبانهای جدید هندی غالبا مشکل می‌توان حکم داد که آیا شعری حاوی عشق و اشتیاق از حول و حوشی اسلامی می‌آید یا بیانی از بهاکتی عارفانه هندی است که در آن عشق به خداوند و شور و اشتیاق روح در تقریبا کلمات یکسانی مثل کلمات شعر عارفانه اسلامی بیان می‌شود.

در سالهایی که همایون در سند سرگردان بود و پسرش اکبر در آنجا در عمرکوت «۱» به دنیا آمد، یک قاضی در سوان کنار رود ایندوس مصرعهای عارفانه کوتاهی می‌سرود. قاضی قادن «۲»، این‌طور که اسم برده می‌شود باید جزو فرقه مهدویه بوده باشد؛ او از گوجرات در سال حدود ۱۵۰۰ به سند آمده است. (۱) در مصرعهای قاضی قادن اندیشه مهدویه زیاد قابل تشخیص نیست؛ مصرعهایش آنچه را که همه عارفان و صوفیان احساس می‌کنند، بیان می‌دارند: عشق به خداوند ناشناخته و اعتماد به او. ۲۵ سال پیش فقط هفت دوها، دوبیتی در قالب شعر هندی شناخته شده بود؛ سپس حدود صد دوبیتی دیگر به صورت دست‌نویس، در هاریانا، میان متنهای مذهبی هندی پیدا شده است؛ اصالت آنها مورد تأیید همه متخصصان نیست؛ ولی نخستین دوبیتی از مصرعهای سنتی صدها بار ذکر و نیز تقلید شده است.

گرامر و ساختمان جمله را برای مردم بگذار-من به یار می‌اندیشم.

این یک موضوع از پیش شناخته شده در تصوف است. همان‌گونه که حضرت محمد (ص) عامی بود، چیزی که به بی‌اطلاعی از خواندن و نوشتن، ترجمه می‌شود، همان‌طور هم یک عاشق به آگاهی و دانش نگاشته بی‌علاقه است و فقط به زیبایی الهی می‌نگرد؛ زیبایی کسی که به گفته قاضی قادن در مصرعی دیگر به درخت بانیان شباهت دارد و در حقیقت یک اصله درخت است، ولی به دلیل ریشه‌های هوایی بسیار زیادش شبیه به جنگلی کامل است- یگانگی دست نیافتنی الهی و کثرت پدیدار شده در خلقت (اندیشه‌ای که تغییر قالب شاعرانه تفکرات ابن عربی هستند) این‌چنین جریان دارد.

قاضی قادن با چنین مصرعهایی- او برخی از اوقات در آنها از مردم فقیر ایالتها صحبت کرده یا فشار شدید عشق الهی را به سرازیر شدن ناگهانی رود در حال طغیان ایندوس به کانالهای متعدد تشبیه نموده است- راه را برای شعرای عارف نسل بعد هموار ساخت و میراث عقلانی و فکری او برای خاندان مغول نیز تأثیر گذاشت. این سنت تصوف به وسیله نوه‌اش میان میر به شاهزاده داراشکوه رسید که یک شرح احوال جامع تقدیم میان میر کرده است.

آیا خان خانان عبد الرحیم وقتی که در سال ۱۵۹۰ سهوان را محاصره کرد از مصرعهای قاضی قادن

---

(۱). Omarkot.

(۲). QadiQadan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۱

باخبر بود؟ در واقع او با وجود اینکه شدیدا به اشعار عارفانه علاقه‌مند بود، اصلا خبر نداشت. ولی ما اطلاع داریم که خوانندگان سندی به دربار اکبر که با میل به آواز و موسیقی آنها گوش می‌داد، آمده‌اند. و یکی از روشنفکران سندی به نام میر معصوم نامی، از بهاکار و دوست خان خانان، نه فقط نویسنده و خوش‌نویسی خوب بود (که کتیبه سر در فتح پورسیکری را نوشته است)، بلکه طبیبی بود که به عنوان سفیر اکبر در دربار ایران خدمت می‌کرد. (۲)

در سال ۱۵۹۱ پس از تقسیم شدن سند در قلمروی مغول، ایالت سند مثل مدتها پیش از آن زندگی‌ای نسبتا منزوی را تحت حکومت حکام ایالتی در پیش گرفت که فعالیت آنان در یک سری وقایع ایرانی قرن- ۱۷ بعضا بحرانی- مستند شده است. (۳)

در طول قرن ۱۷ در سند آثار فارسی متعددی به وجود آمدند و همواره باز هم موضوعات سنتی جدیدی برای بررسی یافت شدند، مثلا روایت قرآنی یوسف و زلیخا که غالبا روی آن کار شده بود، گاهی اوقات با داستانهای عاشقانه سنتی سندی درهم آمیختند.

ولی شعر نیز به تدریج در زبان محلی اهمیت پیدا کرد. شاه عبد الکریم از بولری (۴) دوبیتیهای جذابی نوشت که در آنها تا جایی که می‌توان دید برای نخستین‌بار موضوعاتی از سنت محلی را جا داده و اشاراتی به زوجهای عاشق و معشوق دره رود ایندوس و پنجاب کرده است. این رشته سپس در کار نبیره‌اش شاه عبد الطیف (۱۶۸۹- ۱۷۵۲) از بهیت «۱» به زیباترین شکل تکامل پیدا کرده

است.

در زمان حیات او، سند نیز مثل تمام قلمروی مغول دوران بدی را می‌گذراند. چون پس از مرگ اورنگ زیب، در واقع در آخرین سالهای زندگی‌اش، حکومت مضمحل شد و در ایالت سند نیز مثل دهلی احزاب سیاسی مختلفی وجود داشت که در حال جنگ با یکدیگر بودند.

در همان سالها یک صوفی توجه عمومی را برانگیخت که روشنفکران مدرن او را به عنوان اصلاح‌طلب ارضی، در واقع به عنوان نخستین سوسیالیست تلقی کردند. این صوفی شاه عنایت از جهوک (۵) «۲» بود. او در هند، به احتمال زیاد در برهان‌پور، مدتی زیسته بود؛ این شهر در واقع مرکز تصوف بود، جایی که گروهی از سندیها زندگی می‌کردند که غالبا به عنوان بافنده، پارچه‌های معروف پنبه‌ای، چیت گلدار، و ابریشمی تولید می‌کردند؛ البته تعداد صوفیان هم خیلی زیاد بود. پس از بازگشت شاه عنایت تعقیب او آغاز شد- تمام گناهانی که صوفیان متعصب معتقد به یگانگی خداوند و جهان، در ارتباط با آنها قرار داده می‌شوند، به گردن او گذاشته شده است؛ یا حتی خیلی بیشتر: از آنجا که ظاهرا شخصیت پرکشش عنایت خیلی از افراد ساده را جذب می‌کرد، مالکان بزرگ زمین ادعا می‌کردند که او کشاورزان را وسوسه و جذب

---

(۱). Bhit.

(۲). Jhok.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۲

خود می‌کند و بین آنها زمین تقسیم می‌نماید. در دهلی نیز به او تهمت می‌زدند که می‌خواهد حکومت مغول را سرنگون کند- چیزی که با یک گروه کوچک از دراویش اصلا ممکن نبوده است. شاه عنایت پس از محاصره‌ای طولانی به وسیله نیروهای برتر به زانو درآمد و در ژانویه سال ۱۷۱۷ اعدام شد. در مبارزه علیه او گروهی از کلهره‌ها «۱» از شمال ایالت شرکت داشتند که بزودی پس از آن به حکمرانی رسیدند.

در اشعار شاعر بزرگ سند شاه عبد الطیف چیزی از مبارزات سیاسی احساس نمی‌شد، با وجود اینکه خاندانش در بولری، جایی که از آن شدیدترین حملات به شاه عنایت شده است، ملک و املاک داشتند.

ولی در شعرش از این واقعه محلی و از فاجعه دو دهه بعد که گریبان سند و همه قلمروی تقریبا ورشکسته مغول را گرفته است، ذکری نشده است. این فاجعه حمله نادر شاه فرمانده سپاه ایران بود که از افغانستان به دره ایندوس پیشروی کرد و سربازانش در ماه مه ۱۷۳۹ دهلی را تمام و کمال غارت کردند و ده‌ها هزار نفر را کشتند. وقتی نادر فاتح در سند بود از حکمرانان خواستار پرداختی عظیم شد که البته قابل تهیه نبود. ولی یک هندو که متخصص مالی زیرک سند بود برای او کیسه‌ای آورد، که همان‌طور که گفته است گرانبهاترین چیز را که سند می‌توانست اهدا کند، در خود داشت: خاک مقدسان و اولادان پیغمبر ...

خیر، شاه عبد الطیف در دنیای خودش می‌زیست، دنیای عشق به خداوند. او به عنوان نوجوان با یک گروه جوکی به زیارت غار مقدس کوهستانی هینگ لاج «۲» در مکران رفته بود؛ سپس در بهیت نزدیک هالا اقامت گزید- هالا، جایی است که زمانی مخدوم نوح بزرگ، (ف. ۱۵۹۰) در آنجا زیسته است.- شاه عبد الطیف در سال ۱۷۵۲ در بهیت درگذشت و شاهزاده کلهره دستور داد آرامگاهی جذاب برایش بسازند که ستونهایش ساخته شده از شکوفه‌های سفید مایل به آبی به نظر رسند.

اشعار شاه عبد الطیف در یک رساله جمع‌آوری شده است. (۶) این مجموعه در معروف‌ترین چاپ شامل ۳۰ فصل است که براساس قطعات موسیقی ساده و سبکی که در آنها مصرعها آوازخوانی می‌شوند نامگذاری شده‌اند. آنها ترانه‌های هندی، سندی، و همچنین ترانه‌هایی ابداع شده به وسیله شاعر هستند.

ولی ترانه‌های دره ایندوس بعضا اساس داستانهایی را شکل می‌دهند که در اینجا آغاز شده با لحظاتی غم‌انگیز در مصرعهایی مشهود و محسوس می‌شوند. هر یک از داستانها که در آن تقریبا همواره زنی قهرمان است، نمادی برای تکامل روحی می‌شود که کشیده شده به بیراهه یا فرورفته در خواب غفلت، باید پیش از آنکه قهرمان در مرگ به وصال مورد اشتیاق دلدار- دلداری الهی- رسد، به وسیله درد و رنجهای بی‌شمار پاک و زلال شود. دختر قهرمان همواره از طبقه پایین و دلدار از طبقه بالای اجتماع

---

(۱). Kalhara.

(۲). Hinglag.

است. از جمله ساسی «۱»، دختر رختشویی که شاهزاده دزدیده شده‌اش را در بیابان و کوهستان، بدون اینکه او را بیابد، دنبال می‌کند، تا خود به آوای عشق تبدیل می‌شود، و یا سوهنی که در رودخانه غرق می‌شود، یا لیلا که به طمع گردنبندی گرانبها به دخترک خدمتکارش اجازه می‌دهد شبی را با همسرش بخوابد و به همین‌سبب فورا طرد می‌شود ... همه این زنان با ناراحتیهای روحی دچار غم و اندوه می‌شوند تا سرانجام پاک و زلال شوند. زیباترین داستان، شاید داستان مارویی «۲»، دخترک روستایی است که توسط شاهزاده عمر از عمر کوت برده می‌شود و از تسلیم خود به او امتناع می‌ورزد و فقط اشتیاق بازگشت به دهکده‌اش را دارد، همان‌طور که نی‌لبک همواره برای نی‌ای که از آن بریده شده احساس دلتنگی می‌کند.

(شاعر به ویژه در اینجا از مثنوی روفی که در هندوستان از نظر اهمیت پس از قرآن قرار دارد، نقل قول می‌کند).

شاه عبد الطیف لطیف‌ترین مصرعها و ابراز دردهای عاشقانه را که تا امروز در سند معروف هستند و در واقع بعضا ضرب المثل شده‌اند، در دهان همه این زنها جا داده است. توصیفی از جوکی‌ها که به عنوان قدیسان واقعا تکامل یافته، بی‌اختیار مثل کدوهایی تمام دنیا را زیر پا می‌گذارند و همچنین فصلی درباره خیال‌بافی که با میل به عنوان نمادی برای خیالبافی درباره خداوند به کار برده می‌شود، وجود دارد.

استعداد دریافت و درک شاه عبد الطیف در سورسارنگ «۳»، «ترانه باران» آشکار می‌شود که در آن به شکلی طبیعت‌گرا، نیاز کشاورزان و ماهیگیران را به باران توصیف می‌کند. ولی چیزی را که او بدین‌وسیله بیان می‌کند تنها نزولات جوی به صورت باران نیست، بلکه باران رحمت الهی است که خود را در حضرت محمد (ص) هویدا می‌کند- مثل «رحمة للعالمین» «۴»، بدین‌ترتیب باران را رحمت هم نامیده‌اند.

سایر شعرا نیز تقریبا هم زمان شروع به سرودن انواع مختلف مدیحه‌سراییها در مدح پیغمبر کردند که در آنها همواره تجسمات تازه و بعضا واقع‌گرایانه زیبایی، و لطف همسر محمد (ص) را ستوده‌اند و در این میان تمام آداب و سنن عروسی را، از رشته‌های گلسرخ گرفته تا ریختن سکه بر سر عروس، برشمرده‌اند.

گاهی از اوقات هم اشتیاقشان را برای مدینه، آخرین محلی که پیغمبر در آنجا آرمیده است، (۷) با آواز بیان داشته‌اند.

همچنین در همان زمان فرقه نقشبندی پس از اینکه نمایندگانش در دهلی نفوذ زیادی به دست آوردند، در سند فعال شد و برخی از رهبرانش، به ویژه شاه ولی اللّه، در سیاست دهلی نقشی مهم ایفا

---

(۱). Sassi.

(۲). Marui.

(۳). SurSarang.

(۴). سوره الانبیاء، آیه ۱۰۷.

کردند. میان ابو الحسن، مقدسات الصلات، مقدمه تشریفات سنتی اسلامی را که صدها سال مورد علاقه همگان بود، به نظم و شعر درآورد و حال کودکان سندی نیز می‌توانستند به وسیله تفسیر هاشمی، مخدوم محمد هاشم، (ف. ۱۷۶۳) که شخصی متدین بود، مقدمه‌ای از قرآن را به زبان مادری فراگیرند. البته قبلاـ هم قطعاتی از قرآن به نظم و شعر، مثل تلاشهای اولیه برای ترجمه کتاب مقدس (۸) نیز وجود داشته است.

پس از اینکه اداره ایالت سند در سال ۱۷۷۴ از کلهرها به پیروانشان تالپورهای شیعه که خاندانی بلوچ بودند انتقال یافت، بار دیگر صوفی سخندانی در بخش شمالی ایالت به خواندن اشعارش پرداخت. این شخص ساچال سرمست از دراز، نزدیک روهری بود، همان‌طور که شاه عبد الطیف باید گفته باشد، در دیگ را برداشته است، یعنی اسرار عارفانه‌ای را که باید پوشیده می‌مانده است، علنی ابراز داشته و احساسش را با صدای بلند به سندی، سیرآیکی، اردو، و فارسی در مورد وحدت هستی رسوخ کننده در همه‌چیز، در مصرعهای همواره تازه‌ای بیان کرده است. ترانه‌هایش به سیرآیکی که گویش محلی بین سندی و پنجابی است، بسیار جذاب هستند. او همواره صریح اطمینان می‌دهد که خداوند همه‌چیز است، او موسی است، فرعون است، دادرس است، حلاج، شهید عارفان است، او اوست ... (۹)

پس از مرگ ساچال در سال ۱۸۲۶، تالپورها در جنگ میانی در سال ۱۸۴۳، سند را از دست دادند و تسلیم انگلیسی‌ها کردند.

پنجابی

زمانی که اکبر در لاهور اقامت داشت شهر به عنوان مقر زاهدی مردمی معروف بود. این شخص مدح العل حسین «۱» شاعری جذبه‌انگیز بود که- تا جایی که اطلاع داریم- نخستین‌بار به پنجابی، زبان مادری‌اش، مصرعهایی عرفانی سروده است که به زبانی غلیان کرده و گاه متضاد از عشق به خداوند و نشئه عرفانی صحبت می‌کند. او بسیار صمیمی با مدح العل، مرید هندویش، زندگی می‌کرد که به همین سبب نیز نام او را به نام خودش اضافه کرده بود. آنها هر دو در آرامگاهی بسیار ساده نزدیک باغهای شالیمار که ۵۰ سال بعد ساخته شدند، به خاک سپرده شده‌اند و هنوز هم امروزه یادروز آنان در آغاز فصل بهار به عنوان «ملا چراغان» شادمانه جشن گرفته می‌شود. حسین باید عاقل و دانا بوده باشد که برخی از بزرگان دربار اکبر نزد او می‌آمدند، و می‌توان تصور کرد که خان خانان عبد الرحیم نیز پیش از سفرش به سند با عارف پیر مذاکره کرده باشد- مطمئنا نه درباره تدارکات لشکرکشی برنامه‌ریزی شده، بلکه درباره مصرعهای عارفانه به گویش محلی که هر دو مرد عاشق آن بودند. ولی این فقط یک تفکر بوده است.

---

(۱). MadhoLalHusayn.

البته شکی نیست که زبان پنجابی نیز به وسیله مدح لعل حسین، مثل زبان پشتو به وسیله بایزید و سندی، به وسیله قاضی قادن به زبان ادبی تبدیل شده است- همه اینها در آغاز دوره مغول و کمی پیش از تغییر هزاره دوم براساس تقویم اسلامی بوده است.

عضو بودن حسین در یک فرقه معلوم نیست؛ او ممکن است مثل میان میر جزو فرقه قادریه بوده باشد که در قرن ۱۵، مرکزی را در اوکچ «۱» نزدیک «سوتلج» «۲» تأسیس کرد و سپس تا سند و پنجاب گسترش یافت. نفوذ قادریه روی شاهزاده داراشکوه و خواهرش زیاد بود و این ممکن است دلیل کنار کشیدن اعضای قادریه پس از اعدام شاهزاده در سال ۱۶۵۹ باشد. ولی آنها- شاید

دقیقا چونکه خود را از سیاست دور نگه داشته بودند- نقش مهمی در تکامل اشعار عرفانی پنجاب ایفا کرده‌اند. ما صد سل پس از مدح العل حسین در ناحیه جهانگ به معروف‌ترین شاعر عرفانی دوره مغول سلطان باهو، برمی‌خوریم که آرامگاه کوچک رنگارنگش هنوز هم مرکزی برای مؤمنان پنجاب جنوبی است. او نیز مثل خیلی از صوفیان دیگر مقدار زیادی متنهای نظری درباره عرفان تألیف کرده است. ولی افتخار او برسی حرفی‌هایش، اشعار سی حرفی، استوار است. این یک قالب شعری محبوب در زبانهای ناحیه‌ای است که در آن هر بند از یک شعر با یکی از حروف الفبا آغاز می‌شود- یک الفبای طلایی، در پنجابی حتی این را برای الفبای- گورموخی «۳» با حروف اضافی متعددش که در زبان پنجابی مورد استفاده است، برای سی حرفی به کار برده‌اند.

در شعر سلطان باهو هر بیت به هو، او، ختم می‌شود که در اصطلاح دراویش اشاره به ذات پروردگار است و شاعر آن را به نام خود نیز افزوده است. نخستین بند شعر سی حرفی به ضرب المثل تبدیل شده است:

خداوند یک شاخه گل یاسمن است،که در قلبم نشانده شده است- هو!

با آب «کسی جزو او»آن را نگه‌داری و حفظ نکرده‌ام- هو!

تا که عطرش قلب را کاملا پر کردو تمام وجودم را شکل داد و ساخت- هو!

باشد که استادم عمر طولانی کندکه گل را حفظ و نگه‌داری می کند- هو!

---

(۱). Ucch.

(۲). Sutlej.

(۳). Gurmukhi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۶

یعنی استاد با تکرار مرتب شهادتین «لا اللّه الا اللّه»، گیاه لطیف، «قلب»، را حفظ و نگه‌داری می کند و بدین‌ترتیب «درخت خداوند» در قلب جوینده رشد می‌کند تا سرانجام رایحه‌ای خوش تمام وجودش را فرا می گیرد. این یکی از زیباترین نشانه‌های تأثیر اندیشیدن به خداوند است که انسان به وسیله آن خدا را سرانجام در قلب خویش می‌یابد، سایر مصرعهای سی حرفی غالبا شامل تعالیم اخلاقی هستند.

پنجابی و سندی در کنار سی حرفی، با بارام آسه «۱»، اشعار دوازده ماهه، نیز آشنا هستند که یک قالب شعری برگرفته از نقل قولهای هندی است و در آن اشتیاق دردآمیز یک زن در دوازده ماه از سال بیان می‌شود. این در اصل فقط برای ماه‌های هندی در نظر گرفته شده بود که در آنها زمان بارندگی نقش بسیار مهمی ایفا می کند، ولی اشعار دوازده ماهه بعدا برای ماه‌های اسلامی نیز خوانده شد که در آنها روح، زمان جشنها، و سوگواریهای سال اسلامی را احساس و درک می کند و در آخرین ماه اسلامی، یعنی زمان سفر زیارت مکه، پیوند مشتاقانه با عشاق الهی یا پیغمبر محبوب را تجربه می‌نماید. در قرن ۱۹ ابداع اشعاری برای ماه‌های مسیحی که به وسیله انگلیسی‌ها وارد شده بود، آغاز شد. (۱)

دو نسل پس از سلطان باهو، معروف‌ترین شاعر عرفانی پنجابی بوله شاه «۲» (۲) که اهل کازور «۳» در شرق لاهور بود (ف. ۱۷۵۴)، حضور پیدا می کند که مصرعهایی جذبه برانگیز درباره وحدت هستی خوانده است و همواره تکرار کرده است:

همه گلوله‌های کوچک پنبه یکدست سفید هستند ... چون بدوا با کار کردن روی مواد اولیه تفاوتها ظاهر می‌شوند، همان طور که یک بی‌رنگی مطلق خود را در قالبها و رنگهای بی‌شمار آشکار می‌سازد.

ترانه‌های پنبه‌ریسان (۳) از مناطق دیگر نیز معروف هستند، چون کشت پنبه به هر حال یکی از مهم‌ترین شاخه‌های اقتصاد بود. در دکن مثل سند چنین ترانه‌هایی وجود داشت. ریسیدن پنبه می‌توانسته است با اندیشیدن به خداوند مقایسه شود: همان‌طور که نخ با

ریسیدن دقیق و بی‌وقفه همواره ظریف‌تر شود، قلب انسان هم با اندیشیدن دایم به خداوند همواره پاک‌تر می‌شود تا اینکه خداوند در پایان آن را به قیمتی بسیار زیاد، یعنی به قیمت بهشت، از مؤمنان خریداری می‌کند. «۴» ولی دختر تن‌پرور، روح سهل‌انگار، در روز عروسی- منظور مرگ است- خود را عریان و رسوا می‌یابد ... اینکه ذکر پنبه یادآور شهید عشق

---

(۱). baramasa.

(۲). BullheShah.

(۳). Kasur.

(۴). با سوره ۹، آیه ۱۱۱ مقایسه شود.

به خداوند، الحلاج می‌شود که در سال ۹۲۲ اعدام شده است، جنبه کم وجهه این ترانه‌های ریسندگی است.

بوله شاه به هیر رنجها «۱»، منظومه حماسی و رزمی پنجابی نیز با کنایه اشاره‌ای کرده است: هیر، دختر عاشقی است که زیر بار تحقیر تمام آداب و رسوم و مخاطرات به رنجها عشق می‌ورزد و در مرگ با او همگام می‌شود. آیا او این‌چنین آواز سر نداده است:

همواره باز هم رنجها گویان، خودم رنجها شدم!

داستان هیر رنجها کمی بعد از بوله شاه به وسیله هموطنش واریس شاه «۲» به منظومه‌ای حماسی و رزمی شکل پیدا کرد که می‌توان آن را به عنوان سرود ملی پنجابیها و چه هندوها، مسلمانان، و یا سیک‌ها تلقی کرد.

در حالی که صوفیان مصرعهای عارفانه خود را با آواز می‌خواندند و همان‌طور که امروزه هنوز هم در کازور دیده می‌شود خود را به رؤیاهای الهام شده از حشیش می‌سپردند، پنجاب همواره بیشتر تحت کنترل سیکها قرار می‌گرفت. آنها پس از فروپاشی مغولان قدرتشان را در ایالت موطنشان استحکام بخشیدند و سرانجام به کمک انگلیسی‌ها امور اداری مختص به خود را سازمان دادند- رانجیت سینگ سالهای زیادی از دژ مغولان در لاهور حکومت را اداره می‌کرد. «شاه عبدل عزیز» پسر شاه ولی اللّه عالم مذهبی اصلاح‌طلب دهلی کوشید همراه با اسماعیل شهید که یک واعظ بود، علیه سیک‌ها بجنگد. آنها هر دو در سال ۱۸۳۱ کشته شدند. در سال ۱۸۴۹ انگلیسی‌ها حکومت پنجاب را نیز در دست گرفتند.

ولی در حالی که سندی یک زبان ادبی زنده مورد استفاده مسلمانان و همچنین هندوها شده بود که ادبیاتی غنی و مرتب در حال مدرن شدن را به همراه آورده بود، پنجابی به عنوان زبان ادبی، بیشتر محدود به سیکها باقی ماند که آن را با الفبای خود، یعنی گورموخی، می‌نوشتند. در واقع اشعار کلاسیک بزرگی مثل مثنوی رومی به روایتهای پنجابی وجود دارد، ولی مسلمانان برای ادبیات سطح بالا غالبا از اردو استفاده می‌کردند، گرچه عاقبت نیز ادبیاتی مسلمانی- پنجابی به وجود آمده است.

اردو

فروپاشی تدریجی حکومت مغول پس از مرگ اورنگ زیب در ادبیات نیز انعکاس پیدا کرد. زبانهای ناحیه‌ای ارائه شعری جالب و بیشتر با حال و هوای عارفانه را آغاز کرده بودند و جایگاه شعر فارسی شروع

---

(۱). HirRanjha.

(۲). warithShah.

به تزلزل نموده بود، ظاهرا افکار درخشان و مصنوعی سبک بسیار دشوار هندی دیگر شنوندگان و خوانندگان را کاملاً ارضا نمی‌کردند. افکار و قالبهای جدیدی مورد نیاز بودند و آنها از جنوب هند آمدند.

در دکن- قلمروهای گلکندا، بیجاپور، و اطراف- در کنار زبانهای محلی مثل تلوگو «۱» و تامیل، دخنی (زبان جنوبی) اردو قبلا از پایان قرن ۱۵ کم و بیش در ادبیات به کار برده شده بود (ناگفته نماند گوجراتی در گوجرات). نخستین نوشتارهای عرفانی در آنجا کمی زودتر از اشعار قابل قیاس در شمال غرب هند، به وجود آمده‌اند. در دکن نیز به صورتی شگفت‌آور سریع- در هر حال سریع‌تر از شمال- شعر معمولی و عادی توسعه پیدا کرد. به عنوان مثال اشعار حماسی عاشقانه و مصرعهای پرگلایه شاد محمد قلی قطب شاه از گلکندا (۱۵۸۰- ۱۶۱۲) و همسایه‌اش ابراهیم عادل شاه دوم (۱۵۸۰- ۱۶۲۷) از بیجاپور طراوتی سحرانگیز دارند و خود را از اشعار پیچیده فارسی که در همان زمان در دربار مغول سروده و نوشته می‌شدند، کاملا متمایز می‌سازند. زیرا که در شمال زبان اردو یا زبانهای مختلف هندی، و بیش از همه زبان هندی که تقریبا از نظر گرامر با اردو یکسان است به صورتی گسترده خارج از محدوده ادبیات سطح بالا و امور اداری، مورد استفاده بوده است.

حدود سال ۱۷۰۰ نگرانی برخی از ادیبان برای زبان هندوستانی، (همان‌طور که اردو و هندی بعدا خلاصه شده‌اند) مورد استفاده در گویش عامیانه، آغاز شد. بدین معنی که والی شاعر بزرگ دخنی- اردو از جنوب به دهلی می‌آید و به همکارانش در آنجا نشان می‌دهد که دخنی تا چه حد انعطاف پذیر و متنوع در مصرع شعرهای زیبای مورد استفاده او کاربرد دارد. از آن به بعد برخی از شعرای دهلی سرودن و نوشتن مصرع شعرهایی به اردوی معلا، زبان اردوگاه سپاه عظیم (یعنی دربار مغول) را آغاز کردند. ولی این زبان نخست به عنوان ریخته، آمیخته تلقی شد، زیرا عناصری از هندی، ترکی، و بیشتر فارسی را در خود داشت. در واقع قدیمی‌ترین شاعر به زبان ریخته که از دهلی معروف است، جعفر زتلی طنزپرداز بود که مصرعهای طنزآمیزش باعث شد فرمانروا فرخ سیر دستور اعدامش را در سال ۱۷۱۳ صادر کند.

انگیزه کاربرد ریخته، اردو به عنوان واسطه‌ای شاعرانه هرچه که ممکن است بوده باشد، ولی در دوره ناآرامیهای سیاسی پس از مرگ اورنگ زیب و بیش از همه در روزهای حکومت محمد شاه رنگلا (۱۷۱۹- ۱۷۴۸) عیاش عده‌ای از شعرا یافت می‌شوند که قصد داشتند کمی از ظرافت زبان فارسی را به زبان بومی اعطا کنند. آنها درباره کاربرد قواعد فارسی و علم وزنهای شعر در اردو به بحث و گفت‌وگو پرداختند و دستور العملهایی برای قافیه‌های تمام عیار تدوین کردند، در حالی که خان آرزو، (ف. ۱۷۶۵) نواده‌ای از صوفی بزرگ محمد غوث گوالیوری به عنوان قانون گذار ادبیات جدید، محسوب می‌شود. گردهمایی شعرا

---

(۱). Telugu.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۹

در زینت المساجد، دهلی که مسجد کوچک ساخته شده‌ای به وسیله زینت النسا، دختر اورنگ زیب در کنار حصار بیرونی دژ قرمز بود، برگزار می‌شدند، و اگرچه این دختر اورنگ زیب مثل خواهرش زیب النسا، اشعار عاشقانه فارسی نسروده و ننوشته است، مسجد احداث شده توسط او نقش مهمی در شکل‌گیری ادبیات اردو ایفا کرده است.

ادیبان مورخ با میل از چهار ستون اردو، یعنی بانفوذترین شعرای قرن ۱۸ صحبت می‌کنند. (۱) آنها عبارتند از میر تقی میر، وفات ۱۸۱۰، در سن ۹۰ سالگی، خواجه میر درد وفات ۱۷۸۵، میرزا سودا وفات ۱۷۸۱، و مظهر جآنجانان، ف. ۱۷۸۵؛ ولی به جای مظهر جآنجانان که به عنوان رهبر شاخه‌ای فعال از فرقه نقشبندی تا امروز، شهرت بیشتری تا شاعر کسب می‌کند، امروزه بیشتر از میر حسین (ف. ۱۷۸۶) نام برده می‌شود که مثنوی‌اش با عنوان قصه بی‌نظیر، جزو جذاب‌ترین شعرهای ساخته شده افسانه‌وار است.

در این اثر تمام ترفندهای سبکی به کار برده شده است و به سبب توصیفات بسیار زیاد از باغها، قصرها، لباسها، و شکل زندگی

عشاق از نظر تاریخ هنر نیز دارای اهمیت است.

میر تقی میر در میان شعرای قدیمی اردو شاعری بزرگ است. مصرعهایش طنینی مثل آه کوتاه دارند و همواره باز هم آواز عشق می‌خوانند، البته عشقی تحقق نیافته! آنها به واسطه کاربرد شکیل زبان عامیانه و نوع خاص سخنوریها همان قدر زیبا هستند که برای ترجمه دشوار می‌باشند. آیا خودش نمی‌گوید:

مرا شاعر نامید! چونکه من‌فقط درد و رنج جمع کرده‌ام ... و از آن

کتابی ساخته‌ام!

و او موضوع قدیمی فانی بودن همه زیباییها را در یک مصرع که اشاره می‌کند «لبخند» به معنی غنچه است که باز می‌شود و بدین‌وسیله نشان می‌دهد که پژمرده می‌شود، خلاصه کرده است:

زندگی گلسرخ تا کی دوام می‌آورد؟غنچه فقط لبخند می‌زند.

با این وصف میر در آثار نثرش از فارسی نیز استفاده کرده است و ما نه فقط یک بررسی کلی و اجمالی درباره شعرای فارسی و اردونویس زمانش، بلکه توصیفی تکان‌دهنده از غارت دهلی در سال ۱۷۶۱ به وسیله دوستان و حامیانش (۲) را مدیون او هستیم. ولی خواجه میر درد در میان شعرای قدیمی اردو یک عارف است و جالب توجه است که فرقه نقشبندی که عموما از لحاظ هنر و موازین هنری زیاد معتبر نیست در دهلی تعدادی از بهترین غزل‌سرایان را عرضه داشته است، عینا همان‌طور که ۴۰۰ سال قبل از

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۰

آن در دربار حسین بایقرای تیموری مورد داشته است. درد پسر محمد ناصر عندلیب (ف. ۱۷۸۵) بود که با به خواب دیدن پیغمبر برای تأسیس طریق محمدیه، طریقی عمیقا عرفانی و سخت پایبند به قوانین، برانگیخته شد. درد در طول زندگی‌اش کوشیده است به وسیله پدر و رهبر روحی‌اش به اصالت کامل خود تحقق بخشد. آثاری از شرح احوالهای جامع به فارسی از قلم او ناشی می‌شوند. ولی شهرت او بر حدود ۱۰۰ مصرع شعر به اردو استوار است که واکنشهای تجربه عرفانی او را بیان می‌دارند. با وجود اینکه در همان زمان شاعر جذبه برانگیز دکنی، سراج اورنگ‌آبادی «۱»، شوق عرفانی بی‌حدش را همچنین به اردو بیان داشته بود، ولی برخی از مصرعهای درد ویژگی عمومی پیدا کرده بودند. کدام اردوشناسی است که مصرعهای درد را نشناسد:

تو ای نادان! وقتی که ما می‌میریم‌این تأیید می‌شود:

چیزی که ما دیدیم، یک رؤیا بود،چیزی که ما شنیدیم، یک افسانه بود! درد بر خلاف آرمان فرقه نقشبندی مثل پدرش عاشق موسیقی و موسیقی‌شناسی بزرگ بود و اغلب اوقات در خانه‌اش نزدیک دروازه ترکمن در دهلی، کنسرتهایی ترتیب می‌داد؛ خانه‌ای که به وسیله یکی از دختران اورنگ زیب به پدرش هدیه شده بود. حتی فرمانروا عالم آفتاب دوم که خودش نیز شاعر و چندین جلد شعر نوشته بود گاه و بیگاه به کنسرتها آمده است.

برای خواننده مدرن غربی خواندن مصرعهای میرزا سودا ساده‌تر از قرار دادن خود در عالم روح و روان درد است؛ چون سودا، پاتان شیعه پرحرارت و طنز نویس درخشان، اوضاع بد زمانش را بدون اینکه درک مصرعهایش را با نیرنگهای سخنوری خیلی مشکل سازد، با هیجان شدید توصیف می‌کند. شعر بزرگش غالبا ذکری از یک یابوی پیر و نیمه جان از فرط گرسنگی است که با او اشاره به وضع مصیبت‌بار سربازان گرسنه و مواجب نگرفته حکومت در حال سقوط مغول می‌کند. حقه بازان به وسیله او همان‌گونه مسخره می‌شوند که تجار پول پرست و طبعا نیز برخی از همکاران شاعرش؛ از جمله بیشتر از همه مظهر جآنجانان که او را با سگ رخت‌شوی، مقایسه می‌کند که نه در خانه و نه در کنار رودخانه (جایی که شست‌وشوی می‌شود) به درستی منزلگهی دارد. خواننده از مصرعهای پرقدرت سودا چیزهای زیادی درباره وضع حکومت دهلی در می‌یابد، در حالی که درد این اوضاع ظاهری را به همان مختصری مثل هم عصر مسن‌ترش شاه عبد الطیف در سند، متذکر می‌شود. البته فقط قطعه آه، درد با این توصیف که در

(۱). Siraj Aurangabadi.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۱

دهلی اینـک اشـکها به جای رودها روان هسـتند، اجازه می‌دهـد تا به عمق غصه‌اش برای شـهری که او هرگز آن را ترک نکرد، پی ببریم.

زبان اردو رقم بزرگ‌تری از مرثیه‌ها را نیز مدیون سوداست. مرثیه‌ها اشعاری شکوه‌آمیز برای مرگ حسـین بن علی (ع)، نوه پیغمبر هستند که در ۱۰ محرم سال ۶۸۰ در کربلا، عراق به وسیله لشکریان حکومت بنی امیه کشته شده است. هنر مرثیه که سپس بیشتر در لکنوی شیعه مذهب شکل داده شده است، بخش مهمی از میراث قلمروی مغول و حدود پایان قرن ۱۸ ایالتهای استقلال یافته آواده و حیـدر آباد/ دکن است. آنیس، (ف. ۱۸۷۵) و دبیر، (ف. ۱۸۷۴) دو شاعر بزرگ مرثیه‌سـرا در آواده تمام جزییات واقعی و تصوری جنگ کربلا را در صدها شعر بلند توصیف کرده‌اند. آنها برای این کار قالب مسدس را که شعری شکل گرفته از بندهای شش بیتی هم قافیه است تکامل بخشیـدند. مسدس بدین نحو، در فهم و درک شـنونده حامل تفکرات مذهبی یا اخلاقی است، بزرگی نقشـش در ادبیات متأخر اردو به همین دلیل است. مسلمانان قلمروی در حال سقوط مغول و آغاز حکومت مستعمراتی، درد و رنجهای اولاد پیغمبر در زمان بنی امیه از خدا بی‌خبر را با درد و رنجهای خود در زمان حکومت انگلیسی‌ها قابل مقایسه تفسیر می کنند.

انگلیسی‌ها در سال ۱۸۰۰ در مقر جدیـد خود کلکته دژ ویلیام را احـداث کردند که در کنار اهداف دیگر باید برای آموزش اردو با هـدف معین مـورد اسـتفاده قرار می گرفـت؛ چـون مـأموران دولـتی انگلیس، حقوقـدانان و افسـرانی کـه در هنـد کـار می کردنـد، نمی‌توانسـتند فارسـی و اردوی پیچیـده و پرشـاخ و برگ ادبی سـطح بالا را برای مقاصـد عملی خود به کار برنـد. و بـدین‌ترتیب در دهه‌هـای آخر حکومت در حـال مرگ مغول، تحول و تکامـل زبان اردو یا همان‌طور که غالبا گفته شـده است زبان هندوسـتانی، به عنوان گـویش عامیـانه قابـل اسـتفاده آغـاز گردیـد. ولی زبان فارسـی در سال ۱۸۳۵ به عنـوان زبـان اداری به وسـیله منشـور مکیولی جایگزین زبان انگلیسی شد.

بـا این وصف در این آخرین مرحله حکومت مغول بـاز هم فعـالیت ادبی فراوانی یـافت می‌شود. در لکنو زبان اردو به وقار و ظرافتی ناشناخته تا آن زمان، تکامل پیدا کرد و شعرای زیادی برای مصرعهای جذاب ولی غالبا نیز بی‌اهمیتشان از آن استفاده کردند. کسی که ذوق و شوق جمله‌پردازیهای مضـحک و پرمعنی را دارد- در حالی که گاه و بیگاه به کلمات قصاری به ترکی و کلمات ابتدایی انگلیسـی مثل شـیشه و بطری برخورد می‌شود- از زبان شـعرای لکنو که مثل مشـروبی گازدار روی زبان اثر می گذارد، لذت می‌برد. (۳)

اردو در دهلی بیشتر به شـکل سنتی شکوفا شد. در آنجا مقدم بر همه میرزا اسد للّه غالب (۱۷۹۷- ۱۸۶۹)، بود که کار فارسی‌اش از نظر وسـعت عمل چندین برابر مجموعه کوچک اردویش بوده است. (۴) ولی اشـعار اردوی غالـب نیز مثل مورد میر درد، همان‌گونه که خود می گوید، مصرعهای بی‌رنگ او هستند

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۲

که تا امروز مورد پسند همه هندی‌های اردو زبان و پاکستانی‌ها هستند. تنوع شناخته شده از سبک هندی بین تجسمات کاملا پیچیده و اسـتعاره‌ها شـنونده را بـا آنکه داسـتانی طولانـی بـا مفـاهیم خـاص برایش ناشـناخته است، با گویش عامیانه ساده محاوره‌ای دلشاد می کنـد. نامه‌های غالب به اردو به عنوان نمونه‌های سـبک زنـده شادی آفرین سـتایش شده‌اند، در حالی که از آثار فارسـی‌اش فقط کمی باقی مانده است، کتابش درباره تاریخ خاندان تیمور که به سـفارش دربار مغول شـروع به نوشتن کرد، اصلا لذت‌بخش نیست و تشـریح و تجسمش از شورش سال ۱۸۷۵ به سـبک قدیمی بسـختی قابل خواندن است. شاعر این تشـریح و تجسم را دستنبو نامیده

است، این واژه‌ای است که در سال ۱۱۹۹ مرحوم خاقانی شاعر ایرانی در شعری ستایش‌آمیز از همسر حامی هنر و فرهنگش به کار برده است، کتاب کوچک غالب نیز از یک زن استفاده برده است؛ این زن ملکه ویکتوریاست که از سال ۱۸۵۸ ملکه هند بود.

این فقط یک نمونه کوچک، ولی مختص برای کنایه‌های قدیمی پیچیده به مدل کلاسیک است که غالب در آنها استاد بوده است. او در قصیده‌های فارسی‌اش نه فقط اشعار ستایش‌آمیز بسیار پیچیده‌ای برای حضرت محمد (ص) و به عنوان یک شیعه خوب، برای حضرت علی (ع) نوشته است، بلکه اشعاری نیز در مورد کارمندان انگلیسی و بهادر شاه ظفر آخرین فرمانروای مغول سروده است که سربازان معدودش در شعر غالب به لشکریان عظیمی تبدیل می‌شوند که از نظر تعداد مطابق با ستاره‌ها هستند.

ولی بهادر شاه ظفر نیز مثل خیلی از اجدادش یک شاعر بود- در هر حال بابر به ترکی و کمی فارسی، فرزندانش گلبدن و همایون به فارسی، کامران میرزا به ترکی، جهانگیر و نوه‌اش جهان‌آرا و برادرزاده او زیب النسا به فارسی نوشته‌اند، زبانی که اورنگ زیب نیز با آن نثری محکم نوشته است، گذشته از مصرع شعرهای سروده شده به مناسبتها که اعضای خاندان مغول سروده‌اند. شاه عالم دوم مثل پسر گمنامش، شجاع، شاعری بود که به اردو می‌سرود. ولی بهادر شاه جزو بهترین شعرای اردو بود که مصرعهای جذابش هنوز هم در کنسرتهای هند خوانده می‌شوند. ولی معروف‌ترین آنها باید آخرین شعرش باشد که در واقع هنگام تبعید در رانگون، جایی که او در سال ۱۸۶۲ در فلاکت درگذشت، سروده و نوشته است.

این یکی از تکان دهنده‌ترین اشعار به زبان اردو است؛ زبانی که پس از حکومت مغول به شکوفایی کامل رسید و تا امروز زبان ادبی پاکستان و مردم بسیار زیادی در شمال هند است. بدین‌ترتیب با آه آخرین فرمانروای خمیده از فرط پیری و غصه، حکومت مغول به پایان رسیده است:

من نور چشم کسی نیستم آرامش قلب کسی نیستم-

من کسی هستم که هرگز به درد دیگران نخورده‌ام مشتی خاک فقط.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۳ من دیگر نه شکل دارم و نه رنگ‌دوست از چنگالم درآورده شده است

من فقط فصل بهار زمینی جنگلی هستم،فقط ویران شده از پاییز

من برای تو دیگر دلدار نیستم و رقیبی نیستم

من سعادت از دست رفته زندگی‌ام چشم‌اندازی خشک و بی‌حاصل فقط

من آواز نشاط بخش دل نیستم که تو مملو از شادی به آن گوش دهی

فقط صدایی عمیقا زجر دیده‌آهی اندوهگین فقط

چه کس دیگر برایم دعای تمنا می‌خواند؟چه کس برایم چند شاخه‌ای گل می‌آورد؟

چه کس برایم شمعی روشن می‌کند؟ناتوان قبر هستم فقط.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۵

حمایت از هنرها

کتابخانه فرمانروا

عشق به کتاب در خاندان تیمور ظاهرا خیلی شدید بوده است. تیمور همان‌طور که حتی «ابن عرب شاه»، شرح و احوال‌نویس می‌نویسد، علاقه‌مندانه اجازه می‌داده است آثار نوشته شده درباره تاریخ را با صدای بلند برایش بخوانند. نواده‌اش سلطان حسن بایقرا از هرات (ف. ۱۵۰۶) خود یک شاعر تمام و کمال بوده است، گرچه بابر از این عمویش به خاطر مصرعهای یکنواختش انتقاد

کرده است. ولی در دربار هرات در آخرین ربع قرن ۱۵ شاعران ممتازی که به فارسی و ترکی جغتایی شعر می‌سرودند، همراه با استادان خوش‌نویس و نقاشان مینیاتور زندگی می‌کرده‌اند. بدین‌ترتیب غافلگیر کننده نیست که بابر شرح احوالش را به ترکی جغتایی، بالاخره به عنوان تشریح و تجسم مشروع از اصل و نسب و طایفه تیموری- چنگیزی‌اش تألیف کرده و در تلاشهای ادبی‌اش نیز خود به این سنت پیوسته است- سنتی ادبی- هنری که تا روزهای آخرین فرمانروای مغول ادامه داشته است.

عشق پرشور به کتابهای زیبا مشخصه بابر و فرزندان اوست. بابر پس از پیروزی در پانی‌پات در سال ۱۵۲۶ کتابهایی را که در قصر ابراهیم لودی مغلوب یافت، به پسرانش همایون و کامران واگذار کرد.

همایون ظاهرا کتابهایش را همواره همراه داشته است، چون پس از جنگی که در آن اردوگاهش غارت شد، «کتابهای کمیاب زیادی که همراهان واقعی بودند، از دست رفتند». (۱) ولی هنگام فتح کابل در سال ۱۵۵۲ دو شتر بار کرده با صندوقهای کتاب کشف شدند- و او بدین‌ترتیب دست‌کم بخشی از گنجینه‌اش را باز یافت. اکبر پسر همایون در واقع به طوری که گفته شده است بی‌سواد بود، ولی مدتی از راهنماییهای علمی بهره‌مند شد و با وجود تمایل ظاهری‌اش در برابر کلمات نوشته شده با اشتیاق به ادبیات علاقه‌مند بوده است. او دستور می‌داد تمام کتابهایی را که دریافت می‌داشت، از آغاز تا انتها برایش با صدای بلند بخوانند و حافظه‌ای فوق العاده داشته است که به او این توانایی را می‌داده که نه فقط از

شعر کلاسیک فارسی مشعوف شود، بلکه گاه و بیگاه مصرعهای کوچکی به فارسی بسراید:

این قطرات شبنم نیستند که بر گلسرخها می‌افتند-اینها فقط اشکهای بلبلان هستند.

ابو الفضل متذکر می‌شود که اکبر با علاقه‌مندی اشعار حافظ را که با آموزش به طور کامل فرا می‌گرفت، دکلمه می‌کرد. او از جلال الدین رومی هم اشعاری دکلمه می‌کرده است.

ابو الفضل امکان یک دید کلی خوشایند به کتابخانه اکبر را فراهم می‌آورد. در آن کار فلسفه اخلاق با عنوان اخلاق ناصری وجود دارد که در یک دست‌نویس به زیبایی تذهیب شده، دست‌کم به صورت بخشهایی به ما رسیده است. (۲) معجون خوشبختی، امام غزالی و همچنین قابوس‌نامه شاهزاده قابوس بن وشمگیر- اثری که ضمنا گوته نیز به آن علاقه‌مند بود- نیز جزو کتابها هستند. آثار مربوط به تاریخ مثل جامعه التواریخ، رشید الدین (ف. ۱۳۱۷) بسیار محبوب بودند، در حالی که بخشهای مربوط به فرمانروایان ترک- مغول به سبب سلسله‌های پادشاهی توجه را جلب کرده بودند. تصاویر بخشهای مربوط به آلان کووا، جده عرفانی مغولان و تصاویر مربوط به آقاباخان از خاندان چنگیز، دلاوران را با لباس عجیب و غریب با تاجهای عظیمی از پر نشان می‌دهند. (۳) ولی تاریخ برمکیان، همان خاندان اصیل ایرانی که در حکومت هارون الرشید نقش بسیار مهمی را ایفا کرد تا قدرتش را ناگهان از دست داد، مثل داراب نامه، داستانی نیمه تاریخی که ضمنا مهر سلیمه همسر اکبر را داشته است، جای خود را در کتابخانه اکبر داشته‌اند. مجموعه غنی از سنت و آموزنده کلیله و دمنه، داستان حیوانات به زبان هندی، هم ترجمه شده در هرات با عنوان انوار سهیلی و هم به ترجمه ابو الفضل با عنوان عیاری دانش در قصر موجود بودند. (۴)

بدیهی است که آثار مصلح الدین سعدی (ف. ۱۲۹۲ در شیراز) نیز موجود بودند، گلستان و بوستان جزو آثار کلاسیکی بوده‌اند که هر فارسی دانی می‌تواند از آنها شکیل‌ترین فرمولبندیها و هنر زندگی عاقلانه را بیاموزد. جای تعجب نیست که اکبر دستور تهیه کپی مجللی از گلستان را داد تا کتابخانه فتح پورسیکری را بیاراید؛ زرین قلم، خوش نویس و مانوهار نقاش در پایان نسخه دست‌نویس با قطع بزرگ که آراسته به پرندگان کوچک بی‌شمار و مطابق اصل است، تصویر شده‌اند. (۵)

کارهای شاعرانه طوطی هند امیر خسرو (ف. ۱۳۲۵)، بعضا در کارگاه نقاشی اکبر تذهیب شده‌اند. یکی از منظومه‌های حماسی و رزمی‌اش که واقعه‌ای معاصر را توصیف می‌کند (دوال رانی خزر خان)، مهر سلیمه، شاه جهان، و اورنگ زیب را بر خود دارد؛ تعلق

نامه دو نسل بعد در زمان حکومت شاه جهان تکمیل شد که شاعر برای آن به دستور فرمانروا با طلا وزن شد. (۶) منظومه‌های دیگر امیر خسرو به نقاشان میناتور موضوعهای فراوانی برای تصاویر خوش آب و رنگ، مثل خمسه نظامی (ف. ۱۲۰۹)

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۷

شاعر نمونه برای امیر خسرو، عرضه داشته‌اند. دست‌نویس نظامی در موزه انگلیس جزو ظریف‌ترین آثار هنر کتاب هندو- مسلمان است. (۷)

خوش‌نویسی زرین قلم و مانوهار، پسر باساوان.

یادداشت انتهای یک نسخه خطی گلستان سعدی. فتح پورسیکری، ۱۵۸۲

اگر کتابخانه سلطنتی نسخه‌هایی از شاهنامه فردوسی، منظومه حماسی و قهرمانی ایرانی را نداشت، جای تعجب می‌بود؛ یک نسخه خطی تذهیب شده از این منظومه حماسی که در سال ۱۴۴۰ برای محمد جوقی، تهیه و به سمرقند برده شده است، مهر همه فرمانروایان مغول تا اورنگ زیب را دارد و جهانگیر و شاه جهان آن را حاشیه‌نویسی کرده‌اند. در دوره جهانگیر و شاه جهان دست‌نویسهای ارزشمندی از این اثر به عنوان هدیه حکمرانان ایالتی به دربار آمده است. (۸)

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۸

یادداشت تملک به خط شاه جهان در یک نسخه خطی شاهنامه فردوسی با مهر فرمانروایان بعدی

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۱۹

بدائونی نیز از تلاشی برای به نثر درآوردن این منظومه حماسی عظیم (شامل بیش از ۵۰۰۰۰ مصرع)، برای درک راحت‌تر آن، گزارش می‌کند، مورخ خشمگین می‌نویسد: مثل اینکه بخواهند خطوط ظریف را در پارچه درشت بافت کرباس، تغییر شکل دهند ...

منظومه‌های جامی (ف. ۱۴۹۲ در هرات) نیز در دربار مغول تذهیب شده‌اند و یک دست‌نویس ارزشمند از محبوب‌ترین منظومه‌های حماسی جامی به نام یوسف و زلیخا در اختیار شاهزاده کامران سیاه روز بود، در حالی که اکبر بهارستان «۱» جامی را داشت. ولی زیباترین دست‌نویس یوسف و زلیخا را جهانگیر در سال ۱۶۰۹ از خان خانان عبد الرحیم دریافت داشت که به وسیله میر علی استاد خوش‌نویس هرات نوشته شده بود و دارای میناتورها و جلدی بسیار عالی بود. (۹)

ابو الفضل از منظومه‌های حماسی عطار، (ف. ۱۲۲۱) نامی نمی‌برد، ولی برادرش فیضی ظاهرا عاشق منظومه‌های حماسی عارفانه شاعر ایرانی بوده است؛ او پس از مرگ پدرشان، مبارک، می‌خواست برای تسلی ابو الفضل مصیبت‌نامه «۲» عطار را بفرستد، چون:

از عطار برای درد عزیزان دارو می‌آید،چون عطاری‌اش ویران شده بود، تسلی خاطری

قدسی یافت. (۱۰)

ولی این فقط آثار آموزنده عربی و فارسی نبود که به کتابخانه اکبر راه یافته بود، آثار ستایش‌آمیز بزرگی مثل کار کاملا دشوار خاقانی (ف. ۱۱۹۹) که مصرعهایش همواره نقل قول شده‌اند و اشعار هموطن کمی مسن‌ترش انصاری، که دیوانش با خط ریز دست‌نویس در روی کاغذی مناسب قلم در سال ۱۵۸۹ در لاهور پایتخت آن زمان، کپی و با ۱۷ میناتور ظریف آراسته شده بود، نیز وجود داشتند.

جهانگیر زمانی که از باغ گل‌افشان دیدن نمود، از این دیوان نقل قول کرده است:

روزی برای شادی، نشاط و سرور در باغ است.روزی که گلسرخها و رایحه دل‌انگیز گیاهان معطر در انتظارند.

خاک از بوی مشک و عنبر عطرآگین است،حاشیه‌های باد ملایم عطر را پخش می‌کنند ... (۱۱) ولی حمزه‌نامه «۳» روایتی عاشقانه- دلاورانه، گویا از ماجراجوییهای حمزه، عموی محمد (ص) که به دستور اکبر به شکل کامل مصور شده که از اهمیت زیادی

برخوردار بوده است. در پشت ۱۴۰۰ تصویر

---

(۱). Baharistan.

(۲). Musibatnama.

(۳). Hamzanama.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۰

نقاشی شده روی پارچه‌هایی در اندازه ۵۶* ۶۵ سانتی‌متر، متن در ۱۹ سطر طوری نوشته شده که خواننده در حالی که تصویر را به سمت بینندگان بالا گرفته است می‌تواند آن را با صدای بلند دکلمه کند. برای دکلمه حمزه‌نامه در واقع تکنیکهای کاملا خاصی وجود داشته است. (۱۲) این اثر عظیم که در حقیقت حدود سال ۱۵۵۸ آغاز شده بود و روی آن هنرمندان زیادی حدود ۱۵ سال تحت نظارت دو ایرانی به نامهای عبد الصمد و میر سید علی کار کرده بودند، که فقط حدود ۱۵۰ صفحه، بقیه‌اش گم شده است؛ این نخستین مدرک رسمی کاملا بزرگ برای شور و شوق اکبر برای نقاشی است.

تعداد دست‌نویسهای صوفیان نیز در کتابخانه اکبر دارای اهمیت بود. نامه‌های ساده و نافذ شرف الدین مانری (ف. ۱۸۳۰- ۱۸۳۱) از بیهار به فارسی جزو مطالب ادبی مورد علاقه فرمانروا و خیلی از مؤمنان بود. (۱۳) حدیقة الحقیقت «۱» سنایی نخستین شعر دوبیتی عرفانی- آموزشی آموزنده به فارسی که به وسیله خان اعظم عزیز کوکا از غزنه، جایی که سنایی به خاک سپرده شده است، آورده شد، که بعد تجدید نظر و اصلاح گردید، نسخه‌ای تذهیب، و نوشته شده از آن به وسیله عبد الرحیم، استاد خوش‌نویس، هنوز محفوظ مانده است. (۱۴)

اکبر، مثنوی رومی را که جامی صد سال پیش‌تر از آن به عنوان قرآن به زبان فارسی، ستایش کرده است، (۱۵) بسیار دوست داشت. قبلا پدر بابر این اثر را ارج نهاده بود؛ اولادش، مثل داراشکوه اقتباسهایی از آن کردند و اشک‌آلود به دکلمه‌اش گوش دادند، این حتی در مورد اورنگ زیب نیز صدق می‌کند. تعداد تفسیرها و گزیده‌هایی که بیشتر از همه در زمان شاه جهان یا بهتر بگوییم، تحت نظارت دخترش جهان‌آرا، تهیه شده‌اند بسیار زیاد هستند، چون خیلی از بزرگان سرزمین نیز اجازه دکلمه اثر را در خانه‌هایشان داده‌اند.

موجودی کتابخانه اکبر مرتب افزایش می‌یافت، چون میراث دوستانش نیز به او می‌رسید- مثل ۴۶۰۰ شرح احوال ارزشمند فیضی- که خیلی از آنها دست‌نویس مؤلفان بودند. آنها در سه رده فهرست شده‌اند:

۱. تاریخ، طب، ستاره‌شناسی، موسیقی؛ ۲. فلسفه، عرفان، نجوم، ریاضی؛ ۳. تفسیر قرآن، حدیث، حقوق اسلامی. بدائونی از این رده‌بندی نتیجه می‌گیرد که کتب اسلامی پایه برای فرمانروا ارزش کم‌تری داشته‌اند. (۱۶)

در بیشتر دست‌نویسها می‌توان از روی مهرها تشخیص داد که چه کسی مالک آنها بوده است. جهانگیر و جهان‌آرا روزی را که نسخه دست‌نویس ارائه می‌شده و سپس به کتابخانه ملحق می‌گردیده است، به دقت یادداشت می‌کرده‌اند. گاهی اوقات ارزش آن نیز قید می‌شده است. از مهرها علایق شاهزادگان از دوره تیموری تا زمان نادر شاه قابل تشخیص است، چون نادر شاه بخش قابل توجهی از ۲۴۰۰۰ نسخه

---

(۱). hadiqatal -haqiqat.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۱

خطی موجود در کتابخانه مغول در آن زمان را با خود برده است. (۱۷)

بعضی از دست‌نویسها یادداشتهای ثبت شده شاهزادگان را به صورت متن بر خود دارند.

دست‌نویسها به دقت در پارچه‌ای ابریشمی پیچیده می‌شدند؛ جلدها اکثرا از لاک پرتزیین یا از چرم با طرح تزیینی پرس شده مطلا یا مروارید نشان بودند که می‌توان از مینیاتورهایی که چنین کتابهایی را در دست خوانندگان متشخص نشان می‌دهند، تشخیص داد.

ولی این فقط به محتوای کتابها مربوط نمی‌شده است؛ مغولان برای خوش‌نویسی خوب ارزش زیادی قایل بودند و فعالانه دست‌نویسها یا لوحه‌ها را از دست استادان خوش‌نویس جمع‌آوری می‌کردند، و کم‌تر هدایایی می‌توانست مثل یک صفحه یا حتی یک نسخه کامل به خط یک خوش‌نویس معروف، فرمانروایی را به شدت خوشحال کند.

در هند اسلامی با خط کج نسبتا ساده‌ای نوشته می‌شد، خط کوفی پیچیده دشوار، همان علامت هنرمندانه درهم پیچیده‌ای که در قرن ۱۲ و ۱۳ در جهان اسلام برای کتیبه‌ها به کار برده شده و در اجمر و در قطب منار در دهلی به چشم می‌خورد، مثل همه جای دیگر خیلی زود به وسیله خط کج دگرگونه ثلث «۱» جایگزین شد، همان‌طور که در بناهای اواخر قرن ۱۳ در دهلی و جاهای دیگر تشخیص داده می‌شود، با کشیدگی ضخامت یافته‌اش به سمت بالا خود را برتر و ممتاز می‌سازد، کتیبه‌های بزرگ قطب منار در دهلی نمونه‌های بسیار خوبی هستند. در بنگال در بعضی از نواحی خطی بسیار تزیینی برای بنا تکامل یافت که حدود سال ۱۵۰۰ به نقطه اوج خود رسیده است. (۱۸)

در خوش‌نویسی اصلی مدتها خط نسخ «۲» تقریبا خشکی در کنار خط به اصطلاح بیهاری وجود داشت که تا قرن ۱۹ علاقه‌مندانه با آن قرآنهایی نوشته شده‌اند. خط بیهاری نیز مثل خط مغربی در انتهای دیگر جهان اسلام در شمال افریقا، از قواعد کلاسیک ابن مقله «۳» (ف. ۹۴۰) پیروی نمی‌کند، بلکه شکلی کمی گوشه‌دار و کاملا ناموازن دارد؛ در عوض دست‌نویسها باز هم مثل مراکش رنگین هستند.

در ایران بویژه برای متون فارسی تعلیق، سبک آویخته، با شیبهای مشخص از سمت راست بالا به سمت چپ پایین تکوین یافت که سپس حدود سال ۱۴۰۰ به نستعلیق شکل پیدا کرد که در آن قواعد سخت ابن مقله روی حروف آویخته اعمال شده‌اند. بدین‌ترتیب خطی با تفاوتهای آشکار بین خط تیره ظریف بالا و پایین حروف به وجود آمد که در میان انواع مختلف سبکهای خوش‌نویسی به سبب ظرافتش به عنوان «عروس خطها» تلقی شده است.

---

(۱) thulth.

(۲) naskh.

(۳) IbnMuqla.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۲

استادان مسلم این سبک سلطان علی مشهدی (ف. ۱۵۱۹) که بابر از او به عنوان بهترین خوش‌نویس نام برده است و میر علی هروی، جوان‌تر از او بودند که هر دو در دربار حسین بایقرا، کار می‌کردند.

میر علی هروی بعدا به وسیله ازبکان به بخارا برده شد که بی‌وقفه نوشته است؛ گاهی اوقات به لوح نوشته‌اش مصرع کوچکی عاری از هنر نیز افزوده است که در آن از اینکه «خط زنجیری به پایش شده است»، شکوه کرده است، در حالی که او در کشور بیگانه مورد تحسین بود، نمی‌توانسته است بخارا را ترک کند. او خوش‌نویس محبوب مغولان شد؛ پسرش باید براساس روایتی، آثار زیادی از پدرش را به هند آورده باشد. در میان آنها مقدمات الصلات «۱»، اثری به نظم و شعر درآورده از مقدمات در اسلام، از سال ۹۳۳/ ۱۵۲۶- ۱۵۲۷، وجود دارد که مهر جهانگیر، شاه جهان و اورنگ زیب بر آن است. (۱۹)

متون فارسی بسیار زیادی از دوره اکبر به خط نسخ کمی خشک نوشته شده‌اند که دو اثر طوطی نامه «۲» و داراب‌نامه «۳» در موزه

کلیولنـد از آن جمله هستند. ولی خوش‌نویسان هنـدی نیز بزودی خط زیبای نستعلیق و هنرهای مختلف در سبک طغرا «۴»، همان حرکات درهم پیچیده خط را که در اصل به نشان و عنوان رسمی سندی از فرمانروا تعلق داشتند و سپس روی اولین صفحه یک دست‌نویس ارزشمند به کار برده شده‌اند، بزودی آموختند. طغرا که آلبوم شاه جهان را می‌گشاید، و عنوان فرمانروا را بر خود دارد، به وسیله حلقه‌ای با پرتوهای غیرقابل تصور ظریف از طلا و اسلیمیهایی از همه نوع احاطه شـده است و در اندازه‌ای کوچک حدود ۷/ ۲۶* ۱/ ۳۹ سانتی‌متر ظاهر می‌گردد- اینکه چگونه یک چنین اثر هنری می‌تواند شکل گیرد و چندین ماه کار بی‌وقفه صرف آن شده است، یک معماست. (۲۰)

هرچه بیشتر می‌گـذشت، بیشتر امکان تحولات جدیـد به فکر هنرمنـدان خطور می‌کرد. آنها تصاویری پدیـد آوردند و از جملات پر مغز (مثلا از قرآن) به آنها شکل دادند، از گلزار، یعنی حروف پر شده با گل و گیاه استفاده کردند و همان کاری را انجام دادند که همکارانشـان در ترکیه عثمـانی کرده بودنـد، بـدین‌نحو که همه تغییرات سـبک طغرا را مثـل خـط معکوس قابل خوانـدن در آینه و طرفندهای مشابه را براحتی به کار بستند؛ زمانی بعد بخشی از دکوراسیون بناها نیز در چنین شکلهای سرگرم‌کننده‌ای اجرا شدند.

در تعـدادی از دست‌نویسـهای مغـول یادداشـتهای انتهـای دست‌نـویس تصـویری از نقاشـان و خوش‌نویسـان را دربرداشـتند. مثلا ـ ما خوش‌نویس محبوب اکبر، محمد حسین کشمیری، ملقب به زرین دست (ف.

۱۶۱۱) را از روی تصویر کوچک زیبایی می‌شناسیم که این مرد بلند بالای ریشدار را با مانوهار نقاش پسر

---

(۱) M uqaddimatassalat.

(۲) Tutinama.

(۳) Darabnama.

(۴) tughra.

جوان باساوان نقاش در یادداشت انتهای دست‌نویس گلستان مربوط به فتح پورسیکری نشان می‌دهد.

همچنین دست‌نویس ارزشمندی از اخلاق ناصری تصاویر نقاشان و خوش‌نویسان زیادی را نشان می‌دهد.

در جلو کارگاه نقاشـی مردانی دیده می‌شوند که یکی از آنها مشـغول تدارکات، یعنی صاف کردن کاغذ یا جلا دادن نقاشی، برای نوشـتن است. ولی هنرمنـدان روی زمین می‌نشـینند، زانوی پای چپ را بالا می‌آورنـد که کاغذشان را روی آن قرار دهند و آن را با کلمات یا تصاویر پر می‌کنند، همان‌طور که از صدها سال پیش تمرین می‌شود. (۲۱)

تکان دهنـده‌ترین تصویر یک خوش‌نویس شاید از بیشـیتر «۱» باشد. (۲۲) این تصـویر مرد پیر را بـا دفـترچه‌ای در دست که زیر آن کتابی قرار دارد نشان می‌دهد که ظاهرا باید کپی کند: تلاشـی کاملا سـخت او آثار کار پرزحمت و مشقت یک زندگی طولانی را نشان می‌دهد. ولی شال زردوزی شده رسمی او اجازه تشخیص می‌دهد که او از تأییدات شاهانه برخوردار بوده است. ولی اینکه آیا او مفتخر به دریافت لقبهایی افتخاری مثل زرین قلم، مشک قلم، یا عنبر قلم شـده باشد، یا مثل مولانا دوری «۲» در دوره اکبر، کاتب الملک نامیده شود، اطلاعی نداریم.

ضرورت نشـان دادن آثـار هنری همواره سـخت‌تر، خوش‌نویسـان را مثـل سـایر هنرمنـدان به حـداکثر کـارایی تحریـک کرده است. بدائونی گزارش می‌کند که شـریفی فارسـی، پسر نقاش بزرگ عبد الصمد تمام سوره ۱۱۲ قرآن را روی یک سـمت دانه خشخاش نوشـته است، چیزی که حتی با کوتاه بودن سوره، غیرقابل تصور است. ولی از آنجا که خوش‌نویسان تا امروز متون نه چنـدان کوتاه را هم روی دانه‌ای برنـج نوشـته‌اند، این عمل هم می‌توانـد ممکن باشـد، بدائونی از هنرمند دیگری که مصـرعی را روی نوک خلال

دندانی نوشته یا کسی که یک صحنه بازی گلف را روی دانه‌ای برنج نقاشی کرده است نیز گزارش می‌کند. شاید کار یک استاد کنده‌کاری در روی فلز به نام نشانی «۳»، همان‌قدر شگفت‌آور- و مطمئنا کمی مفیدتر- بوده است؛ او مهر کوچکی را با نام و عنوان اکبر و هفت تن از اجدادش تا تیمور حکاکی کرده است، کاری که او برای آن به ۴ ماه وقت نیاز داشته است. (۲۳)

ولی فرمانروایان مغول نه فقط تحسین‌کننده خوش‌نویسی بودند، بلکه خود نیز به آن عمل می‌کردند.

در حالی که بابر به خوش‌نویس مخصوص خود افتخار می‌کرد که البته دانشش پس از مرگش ناپدید شده است، (۲۴) جهانگیر و شاه جهان نظر بلندانه، هر چند نه چندان کاملا هنرمندانه، دستی در نستعلیق داشتند. آلبومی تنظیم شده به وسیله شاه جهان در نوجوانی حاوی تعداد زیادی نمونه خط از شاهزادگان

---

(۱). Bichitr.

(۲). MaulanaDauri.

(۳). Nishani.

بود. این موضوع قابل درک است، (۲۵) چون پدرش عاشق خوش‌نویسی بود و وقتی که او پی برد که «میر عماد» «۱» بهترین خوش‌نویس نستعلیق معاصر در ایران- در واقع به دستور یا دست‌کم با اطلاع شاه عباس- به قتل رسیده است، باید فریاد کشیده باشد: «اگر برادرم شاه عباس او را برای من فرستاده بود، او را با مروارید وزن می‌کردم!» ولی نوه میر عماد به قتل رسیده بعدا به دربار مغول آمده است. او رشید دیلمی بود که به شاهزاده داراشکوه تعلیم خوش‌نویسی می‌داد. داراشکوه نزد میر محمد صالح کاشفی، (ف.

۱۶۵۱)، ملقب به مشک قلم، ناظر کتابخانه سلطنتی نیز آموزش می‌دیده است. او بر انواع سبکهای مختلف تسلط داشت؛ بیشتر صفحات حفظ شده از او به نستعلیق سلیس نوشته شده است؛ ولی تعدادی صفحات تذهیب شده به ثلث نیز وجود دارد. در بیشتر موارد نام شاهزاده در محل امضا پاک یا با رنگ پوشانده شده است که احتمالا کار اطرافیان اورنگ زیب می‌باشد؛ داراشکوه سرانجام به عنوان کافر اعدام شده است.

مصرح فارسی به خط نستعلیق، خوش‌نویسی میر علی هروی

اورنگ زیب کارایی و لیاقتش را با خط ثلث زیبایی نشان داده است و بیشتر نمونه‌های قرآن را کپی کرده است که تعدادی از آنها محفوظ مانده‌اند. او به نستعلیق ظریفی نیز می‌نوشته است. (۲۶)

و عشق به خوش‌نویسی در خاندان مغول دوام یافت، چون بالاخره از یک مرد اصیل انتظار می‌رفت که دستخط خوبی داشته باشد. ولی آخرین فرمانروای مغول بهادر شاه، خط نقاشیهای زیبایی از نیایشها و دعاها به درگاه الهی ابداع کرد که آنها را گلها و چهره‌هایی شکل داده بود. دوره مغول از بابت آثار خوش‌نویسان و نقاشان سرزمین تا روزهای حکومت شاه عالم دوم کمبودی نداشته است. (۲۷) کتابهای مرجعی نیز تألیف شده بودند که در آنها سرگرمیهای خوش‌نویسی متفاوتی که هنوز هم در انتظار اصلاح در قلمروی خانان مغول ۳۲۴ کتابخانه فرمانروا ..... ص : ۳۱۵

---

(۱). MirImad.

متن هستند، آموزش داده شده است.

نقاشی

بسیاری هستند که از نقاشی منزجرند، ولی من چنین کسانی را دوست ندارم. به نظر من یک نقاش وسیله‌ای کاملا خاص برای شناخت خداوند دارد؛ چون وقتی یک نقاش چیزی زنده را طراحی می کند و اندامش را یکی پس از دیگری ترسیم می کند، سپس بایـد تشـخیص دهـد که به اثرش نمی‌توانـد به صـورت فرد زنـدگی بخشـد و از همین رو مجبور می‌شود به خـدا فکر کنـد که جـان می‌بخشد و بدین‌ترتیب هوشیارتر می‌شود.

این گفته اکبر است که تحول و تکامـل نقاشـی مغول مـدیون نحوه عملکرد بـا نبوغ اوست. این نقاشـی در اصـل در اثر یـک اتفـاق ناگهـانی یـا بهـتر بگوییم تقـدیری تـاریخی به وجود آمـده است. وقتی همـایون در سـال ۱۵۴۴ در حـال فرار مـدتی را نزد همسـایه ایرانی‌اش شاه طهماسب گذرانـد، تصاویری را که در دربار پادشاه ایران در تبریز دید، مورد تحسین قرار داد. شاه طهماسب خود نیز از علاقه‌منـدان بزرگ نقاشـی بوده است که در حقیقت بی‌نظیرترین شاهنـامه دنیا برایش تهیه شـده است. او تصاویر کاملا خوبی نیز کشیده است. (۱) ولی او درست در این موقع در نـدامتی صادقـانه، از لذایـذ دنیوی رویگردان شـده بود و هنرهای زیبا اصلا برایش جالب توجه نبودنـد. بدین‌ترتیب جذب دو استاد تبریزی برای همایون که در سال ۱۵۴۶ در قندهار به سر می‌برد، کار ساده‌ای بود. یکی از آنها میر سید علی پسر میر مصور بود؛ میر مصور استاد خط وهمی زیبای دور تصویر بود که تصویر را از متن جدا می کند؛ دیگری عبـد الصـمد بود که بعـدا به عنوان «شیرین قلم» معروف شـد. آنهـا هر دو همراه بـا همایون از طریق کابل (۱۵۴۹) به دهلی (۱۵۵۴) رفتند، و پس از مرگ همایون، اکبر عهده‌دار آنان شد. عبد الصمد به اکبر کوچک تعلیم نقاشی می‌داد و یکی از نخستین و مهم‌ترین تصـاویر دوره مغول، یعنی تصویر خانـدان تیمور که روی پارچه نقاشـی شـده است، به او نسبت داده می‌شود، تصویر مهم سلسله سلطنتی که در آن خانواده تیمور نشان داده شده و بعدا هم کمی گسترش یافته است. (۲)

اکبر باید با سـنت هندی در نقاشی کمی آشنا بوده باشد، نگاشته‌های مصور چینی و هندو وجود داشته‌اند و این برای تحول و تکامل نقاشـی مغول مهم بود که اکبر هنرمندان هندو را جذب دربار کرد و اجازه داد تا با اسـتادان تبریزی کار کنند؛ بدین‌ترتیب در زمانی نسبتا کوتاه سـبک مغول شـکل پیدا کرد، بدین‌نحو که ظرافت زیرکانه سبک ایرانی و دید قوی و زنده و با نشاط هنرمندان هندو به گونه‌ای شـگفت‌آور بـا هم تلاقی کردنـد و به یک همزیستی دور از انتظار دست یافتنـد. نخستین اثری که در آن زمان مصور شـد، طوطی‌نامه با تمام ۲۵۰ مینیاتورش بود که در آن جریان مشترک دو سنت، می‌تواند در

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۶

بیشتر جزییـات تشـخیص داده شود، سپس حمزه‌نـامه عظیم در قطع بزرگ که ساخت آن بیشتر از ۱۵ سـال وقت گرفت، در پی آن آمده است. وقتی که این کار عظیم به شدت واقعی با وجود همه خیال‌پردازی به پایان رسید، سبک اصلی مغول‌زاده شد.

مـا برخی از بزرگ‌تریـن اسـتادان را نـه فقـط از امضاهـای خیلی کوچکشـان، بلکـه از تصـویر تقریبـا زنـده‌شان در صـفحات پایـانی دست‌نویسها نیز می‌شناسیم.

مـا آنهـا را می‌بینیـم کـه چگـونه خـود را فـدای کـار کرده‌انـد؛ نشسـته بر روی زمیـن، یـک زانـو را خـم کرده تـا بدین‌وسیله- مثل خوش‌نویسـان- بتواننـد کاغـذ را روی آن قرار دهنـد. در کنـار خـود کاسه‌هـای خیلی کـوچکی- غالبـا پوسـته صـدف- برای مـواد رنگی‌شـان دارنـد. قلم‌موهایشان از پر پرنـدگان بودنـد که به آنها موهای لطیفی از گلوی یک بچه گربه یا سـنجابی کوچک طوری بسته شده بود که نوک قلم فقط به یک مو ختم می‌شده است.

منشأ مواد رنگی، معدنی، گیاهی یا حیوانی بودند: برای رنگ سفید، آهک و سنگ صابون به کار برده می‌شد (با سفید اصلاحات نیز انجـام می گرفت، چون براحتی روی رنـگ را می‌پوشانـده است)؛ گل اخرا برای قرمز و زرد از خاکهای متفاوتی تهیه می‌شـد. از

هماتیت هم رنگ قرمز می‌ساختند. سنگ سبز رنگ مس برای سبز، سنگ لاجورد و لاجورد (که در سنگ مس هم وجود داشت) برای رنگ آبی مصرف داشت. حشرات بخصوصی برای تهیه لاک قرمز به کار می‌رفتند و رنگ زرد می‌توانست از ادرار گاوی که برگ درخت انبه می‌خورد تهیه شود. ولی از سولفید آرسنیک نیز رنگ زرد ساخته می‌شد. گاهی اوقات برای رنگ مایه سبز از یکی از تولیدات مس که البته کاغذ را می‌خورده است، استفاده می کردند.

طلا و نقره بین دو ورق چرم نرم کوبیده، و سپس با نمک آسیاب کرده می‌شدند و سپس نمک را شست‌وشوی می‌دادند؛ اگر رنگ قرمز طلایی مورد درخواست بود، کمی مس به آن اضافه می کردند و برای رنگ مایه‌های طلایی روشن با نقره مخلوط می کردند. نقره به آسانی تغییر رنگ می‌داد؛ از این‌رو خیلی از سطوح آب، چشمه‌ها، و چیزهای مشابهی که با نقره نقاشی شده‌اند، به مرور رنگ سیاه پیدا کرده‌اند. برخی از هنرمندان طلا را با جلا دادن یا با ایجاد نقطه‌های سوزنی ریز که از طریق آنها اثر نور خاصی به وجود می آمد، برجسته جلوه می‌داده‌اند. (۳)

سنگها و عناصر دیگر در هاونهایی کوبیده و خرد می‌شدند تا ثبات کاملا نرمی به دست آورند. در این میان سنگها براساس کیفیت انتخاب می‌شدند: هرچه تصویر ارزشمندتر می‌شد، همانقدر هم دقیق‌تر، مثلا تیره‌ترین و خالص‌ترین قطعه لاجورد انتخاب می‌شده است.

ساخت و استفاده انواع مختلف کاغذ نیاز به خبرگی داشت. مورد کاربرد، کاغذ کهنه بود، از گونی، پارچه پنبه‌ای، ابریشم، و گاهی هم از نی یا پوست درختان معینی کاغذ ساخته می‌شده است. نقاشان دوره اکبر

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۷

غالبا از کاغذهای کرم رنگ سبک استفاده می کردند، در حالی که در دوره شاه جهان کاغذهای سبک غالبا ساخته شده از الیاف ابریشم ترجیح داده می‌شده است. کشمیر همواره محل مهمی برای ساخت کاغذ بود، ولی در لاهور، احمدآباد، و دولت آباد نیز کاغذ ساخته می‌شد. هنر مرمرنمایی معروف بود؛ خوش‌نویسیهای فوق العاده زیبا روی کاغذهای مرمر نوشته می‌شدند؛ ولی هنر خلق پیکرهای مرمرین، تخصص هنرمندان در دکن بود، همه تصاویر رنگی نبودند؛ سبکی که نیم قلم «۱» نام دارد، بسیار زیباست. در این سبک خطوط قهوه‌ای رنگی که تصویر را شکل می‌دهند، با طلا یا رنگهای کاملا لطیف می‌توانند برجسته نشان داده شوند.

برای صحنه‌هایی که برای مصورسازی دست‌نویسها ضروری بودند، طرح دقیقی ریخته می‌شده است؛ غالبا نقشه ابتدایی به دست یک هنرمند و رنگ‌آمیزی به هنرمند دیگری داده می‌شد، در حالی که برای چهره‌ها متخصصانی وجود داشت. ولی اغلب یک هنرمند برای کل تصویر مسئول بود. امضا نشان می‌دهد که چه کسی در کار سهیم بوده است.

چنانچه ضرورت داشت، شکلها- غالبا چهره‌هایی برداشته شده از زندگی در چرخش- روی پوست نازک و شفاف آهو قرار داده می‌شد که سپس با نازک‌ترین سوزنها سوراخهای ریزی در امتداد خط دور آن ایجاد می کردند. بعد روی این پوست گرد لطیف زغال ساییده می‌شد، به نحوی که روی صفحه در زیر قرار گرفته یک کپی به وجود می‌آمد. این امر بخصوص در مورد چهره‌های درباریان که در صحنه‌های دربار، همواره ظاهر می‌شوند و بدین‌ترتیب روی بینندگان امروزی نیز مثل آشنایان قدیمی تأثیر می‌گذارند، ولی می‌توانسته باعث شود که در برخی از صحنه‌های دربار پیکرها یک اندازه نباشند، چون الگوها اندازه‌های متفاوت داشتند.

وقتی تصویر تمام می‌شد، برعکس روی سطح صاف محکمی قرار می گرفت و با یک عقیق مالش داده می‌شد تا بدین‌ترتیب سمتی که تصویر روی آن بود صاف و یکدست شود.

در دوره اکبر نقاشان عادت داشتند کارشان را هر هفته به فرمانروا نشان دهند. به نظر می‌رسد که او با درک شگفت‌آورش به آنها تحرک زیادی می‌داده است. (۴)

جالب توجه است که در میان نقاشان مغول خیلی از آنان با هم فامیل هستند: پدر و پسر، عمو و نوه، و همچنین برادر. (۵) حتی یک زن نقاش به نام نادره بانو، دختر یکی از شاگردان آقا رضا وجود دارد که کپی کننده یک کنده‌کاری فلاماندی است. بچه‌ها این‌چنین در دل سنت رشد کردند و از سنین پایین تکنیک مخلوط کردن رنگها و ساخت قلم‌مو را آموختند؛ ولی آنها نقشهای ساده را، از نقش مارپیچ گرفته تا سه

---

(۱) nimqalam.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۸

گوش و سپس ماهی و گل که پایه و اساس تکنیک آنان شدند و به عناصر معماری و انواع مختلف اسبها، فیلها، و انسانها منتهی گردیدند، نیز فراگرفتند. این آموزش پایه شباهت خیلی از شکلها و ترکیبها را در مینیاتورها توجیه می‌کند.

ساخت یک مینیاتور صبر زیادی لازم دارد، بدین‌گونه پی برده می‌شود که هنرمند برای یک اثر کوچک اواخر دوره مغول به ۶ ماه وقت نیاز داشته است.

برای اکبر نقاشی از یک‌سو وسیله‌ای برای زنده کردن متون تاریخی و عشقی، و از سوی دیگر راهی برای بهتر شناختن همنوعانش بوده است: مشاهده چهره افسران و درباریانش که به آنها دستورهایی داده بود، برای او اساس قضاوت یا حتی ارتقا بود، تصویر چهره‌ها تا حدی به عنوان حکم توقیف با عکس و تفصیلات مورد استفاده بود. علاوه بر این: «اکبر کوچولو به طوری که گفته می‌شود، در کابل تصویر پیکری را با اعضای جدا از هم کشیده است (شاید به سادگی تصویری مثل آنچه بچه‌ها خلق می‌کنند)؛ وقتی پرسیده‌اند این شخص کیست، پاسخ داده است، همو «۱»، و سالها بعد، وقتی که او در سال ۱۵۵۶ در جنگ مقابل همو قرار می‌گیرد، نمی‌خواهد که خودش او را بکشد، چون قبلا در بچگی او را تکه‌تکه کرده بود ...». (۶)

ولی در دوره اکبر چیز تازه‌ای وارد سنت نقاشی شد: این آثار اروپایی بود که یزوییت‌ها به دربار آوردند.

بدین‌ترتیب تصاویر انجیل سلطنتی چند زبانی، و کنده‌کاریهای فلاماندی باید تأثیر فوق العاده‌ای روی هنر مغول گذاشته باشند، نه فقط موضوعاتی از انجیل، بلکه تکنیکهای اروپایی مناظر و چیزهایی مشابه گرفته و استفاده شوند.

یکی از جالب‌ترین مینیاتورهایی که از این نخستین همزیستی دو هنر متفاوت هندو- مسلمانی و اروپایی به وجود آمد، متعلق به مصورسازی دست‌نویسی ارزشمند از خمسه نظامی است که حدود سال ۱۵۹۵ قابل تاریخ‌گذاری است. (۷) این مینیاتور افلاطون را جلو یک ارگ قابل حمل نشان می‌دهد- ارگی که اکبر برای محظوظ شدن از پرتغالیها دریافت کرده بود. اطراف فیلسوف بزرگ را حیوانات و پرندگان زیادی در وجد و شعفی جذبه‌انگیز پر کرده‌اند- کسی که یک‌بار گربه‌ای را در مستی سنبل الطیب دیده است می‌داند که هنرمند مغول تا چه حد وفادار به طبیعت شیرها و پلنگهای آرام دراز شده در این‌جا و آنجا را با پنجه‌های بالا آورده تصویر کرده است، و از کنار ارگ که با همه‌گونه تصاویر به نظر اروپایی تزیین شده است، مردی که لباس اروپایی بر تن و کلاهی بر سر دارد، مشغول تماشاست.

اگر اکبر عاشقی شوریده برای نقاشی بود، جهانگیر در میان مغولان یک خبره واقعی محسوب می‌شده است.

---

(۱) Hemu.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۲۹

او از کودکی نقاشان را در کارگاه نقاشی پدرش نظاره می‌کرد و وقتی که در سال ۱۵۹۹ کوشید در اللّه آباد خود را مستقل کند، باز هم در میان نقاشان بود. آقا رضا که ابو الحسن پسر به دنیا آمده‌اش در حدود سال ۱۵۸۸ باید یکی از دو درخشنده‌ترین نقاشان

نقش حیوانـات در دربـار جهـانگیر شود و به حق لقب نـادر الزمان را بگیرد، جزو این نقاشان بوده است. جهانگیر پس از مرگ اکبر بخشـی از نقاشان را که دیگر برای خواسته‌های سطح بالای او کفایت نمی‌کردند، مرخص کرد؛ او بدین‌وسـیله غیرمسـتقیم مسئول پیـدایش مـدارس نقاشـی ایالتها شـد که در آنها سـبک مغول و تکامـل یـافته تـا آن زمـان همچنان تعلیم داده شـد و بعضا نیز روی هنرمندان راجپوتی تأثیر گذاشت.

جهانگیر به دید تیزش که او را قادر می‌ساخت هر نقاشـی را فورا از روی سـبکش تشخیص دهد، افتخار می‌کرد و اگر چندین نقاش روی یک تصویر کار کرده بودند، می‌توانست بلافاصله بگوید که چه کسـی چشـمها را کشـیده و چه کسی رنگها را انتخاب کرده است ...

دیـدگاه‌های زیـادی از نقاشـی وجـود داشتند کـه تـوجه او را جلـب می‌کردنـد. او در مـورد اسـتفاده از تصـویر چهره‌هـا بـه عنـوان مجموعه‌ای از سیماشناسـی که به او اجـازه می‌داد اصیل‌زادگان خـود را فورا تشـخیص و مورد قضـاوت قرار دهـد، چیزی که برای اشـغال، پستها، و ترفیع‌ها اهمیت داشت، پیرو پدرش بود. او همان‌طور که مطربی مهمانش تعریف می‌کند، حتی اجازه داد تصویر دو شاعر آسیای مرکزی را که شخصا آنها را نمی‌شناخته است، طبق توصیف مهمانش اصلاح شود. (۸)

او به نقاشـی تا حدی به عنوان وسیله‌ای علمی که به وسیله آن می‌آموزد جهان را بهتر درک کند، می‌نگریسته است. او که شوریده به همه حیوانـات و گیاهان علاقه داشت هیـچ موقعیتی را برای دسـتور کشـیدن تصویر آفریـده‌ای نادر و عجیب رنگ شـده و شـکل داده، از دست نمی‌داد، حتی عنایت خان در حال مرگ را. برایش چیزی بی‌اهمیت وجود نـداشت؛ در این جا مارمولکی با پنجه‌های بادکش‌دار را مورد تحسین قرار می‌دهیم که نقشهای روی پوست و نگاه حریصانه‌اش، واقعی نمایش داده شده است و در آنجا غزال هنـدی اصیـل بـا نگـاهی غم‌انگیز دیـده می‌شود؛ زاغهـا و مرغـان آبی، شاهپرکهـا و گیاهان به لطف نقاشانش برای ما آشـنا هسـتند. گیاهـان کشـمیر بیش از همه بـا دقت زیـاد ثبت و ضـبط شده‌انـد. اگر ابو الحسن و منصور برجسـته‌ترین نقاشـان در کشـیدن طبیعت بودنـد، جهـانگیر، بیشانـداز را بهترین چهره‌نگـارش محسوب می‌داشت و او را بـا خان عالم به ایران فرسـتاد، جایی که او بایـد چهره برادرش، شاه عباس اول را می‌کشـید. ولی مانوهار و پـدرش باساوان، دو اسـتاد هندوی ترکیبهای لطیف و ملایم و چهره‌های نافذ از زاهدان و جوکیها، به او بسیار نزدیک بودند.

در دوره او انواع متفاوتی از پیکرنگاری تکامل یافته است. (۹) مهم‌ترین آنها تصویر تمام قد است که در آن برای ما نه فقط شخص فرمانروا، بلکه بیشتر اعضای دربار آشنا هستند که سپس در تصاویر بزرگ

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۰

دست‌جمعی از ضـیافتها و جشـنها دوباره ظاهر می‌شوند، حتی اگر نقاش نام و مقام تصویر شدگان را بالاسر یا روی لباسشان ننوشته باشد، ما بلافاصله اعتماد الدوله را با نیم رخ اشرافی ظریفش مثل میرزا رستم قندهاری (یکی از نوه‌های شاه طهماسب) که چشمهای آبی رنگش در چهره رنـگ پریـده، صـاف و همـوار جـا گرفته است تشـخیص می‌دهیم و مبـارک خـان حیله‌گر را بـا پوست بسیار روشن، صـورت گرد، بینی کمی پهن، و سبیـل کـوچکش بـاز می‌شناسـیم. قابـل تـوجه است که ابراهیم عـادل شـاه و قطب الملوک جهانگیر فرمانروایان دکنی تقاضای تصویر چهره او را کرده بودند. (۱۰)

به تصـاویر تمـام قـد، تصـاویر نیم‌تنه، یـا سـر و شـانه اضـافه می‌شود که فرمـانروا را آن‌گونه که مردم او را ظاهر شـده در چهارچوب پنجره‌ها دیده‌اند، نشان می‌دهند.

غالبـا بزرگـان را سوار بر اسب یـا جلوس کرده بر تخت سـلطنت یـا جـایی بلنـد، در تصـاویر می‌یـابیم؛ به آنهـا تصاویر زیادی اضافه می‌شوند که فرمانروا و ملتزمین رکاب را در دربار نشان می‌دهند، و بویژه زیبا تصاویر خانوادگی هستند که ما از آنها شیفتگی دلنواز شاهزادگان را نسبت به فرزنـدانشان تشـخیص می‌دهیم. ما می‌توانیم بزرگان را هنگام شـکار بنگریم، در حالی که قـدرت و مهارت

شخصـی تصویر شـده بالا برده شـده است، یا فرمانروایان و شاهزادگان را هنگام بازدیـد از اماکن مقـدس یا ملاقات با مردان مقدس مشاهـده کنیم. در کنار تصاویر کمی بزرگ‌تر از دربار و اعضایش، تصاویر کوچک‌تری حـدود ۲* ۲ سانتی‌متر ساخته می‌شده، که گاهی از اوقات به عمامه نسبت می‌شدند. برخی هم- اگرچه خیلی بندرت- به عنوان نقش برجسته روی عقیق سفید کنده می‌شدند.
در دوره جهـانگیر بـاز هم تحولی خـاص یـافت می‌شود. فرمـانروا که از یک سو به دقیق‌ترین تصویر طبیعت گرایانه علاقه داشت، از سوی دیگر عاشق کارهای تمثیلی بود. آنها احتمالا کمی تحت تأثیر کارهای چاپی اروپایی قرار داشـتند که پرتغالی‌ها و انگلیسـی‌ها به هنـد آورده بودنـد. در هر حال جهانگیر به نقاشـی اروپایی فوق العاده علاقه داشت؛ نقاشانش تصویری آورده شـده به وسیله سر توماس رو را به قدری شبیه کپی کردند که باعث اشـتباه می‌شد، و سـر توماس برای دربار تابلوهای انگلیسی بزرگی سفارش داد که مینیاتوریستها بعدا از آنها الهام گرفتند.
شایـد پیکرهـای تمثیلی و شـکلهای عجیب و غریب از عهـد کهن که حتی روی حصارها و دیوارهای قصـر یافت می‌شدنـد از همین طریق آمـده باشـند. بوقلمون چاق با شـکل عجیب با سـر کوچک بالـدار فرشـته، در محلهایی دور از انتظار، بیشتر از همه در تصاویر جهانگیر ظاهر می‌شوند.
او در تابلویی پایش را روی یک کره کوچک نهاده است تا محـدوده قـدرتش را که کلید آن را بر کمر دارد، نشان دهد؛ فرشـتگان کوچک ظریف، در سـقف چادر قابل مشاهده هستند. او در تصویر دیگری باز هم ایسـتاده روی یک کره به سر ملک امبر فرمانده سپاه دکنی که در مقابل سپاه مغول در دکن شمالی

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۱

مقاومت شدیـدی می‌کرد و جهانگیر امیـدوار بود او را تا حدودی با جادو کردن تصویر سـرانجام بکشد، تیر می‌انداخت. (۱۱) اینکه او هنگام این آرزو در رؤیا جلیقه‌ای راه راه با یقه بالا زده و جامه نازک شـفاف گلـداری بر تن و کلاهی کاملا عجیب بر سـر دارد، صحنه را مضـحک و خنـده‌دار می‌کنـد. پشت سـر او- و این بـاز هم مختص این نوع تصـاویر است- بـا نگاه دقیق سـربازان کوچک بی‌شماری کشف می‌شوند.
یکی از معروف‌ترین رؤیاهای جهانگیر به وسیله ابو الحسن نقاشـی شـده است: فرمانروا در رؤیا دیده بود که شاه عباس پادشاه ایران را بغل کرده است و نقاش دربار این رؤیای او را به تصویر کشیده است؛ پادشاه ایران در یک لباس قرمز تیره زری دوزی شده کمی ضعیف به نظر می‌رسـد، و گذاشته است به وسیله جهانگیر درشت‌اندام نورانی و آراسته با جواهرات بغل کرده شود؛ او تا حدودی در درخشـش هـاله مقـدس و بزرگ دور سـر جهـانگیر غرق شـده اسـت و در روی آن قطعـه از کره زمیـن کـه دو فرمـانروا رویش ایسـتاده‌اند، شـیر و گوسفند آسوده در کنار هم هستند، (۱۲) علامـتی برای صـلح آخر زمان که شـعرا همواره درباره آن آوازخوانی می‌کردند و اورنگ زیب بدین‌وسـیله که دسـتور داده بود هر روز شـیری رام را همراه گوسـفندی در خیابانهای دهلی گردش دهند، سعی در بیـان صـریح و علنی آن داشـت ... اینکـه در روی تصـویر رویـای جهـانگیر شـیر شـکیل، گوسـفند تقریبـا مفلـوک همسـایه ایرانی‌اش را بـا ملایـمت به دریـای مـدیترانه می‌رانـد، به تصـویر جـاذبه‌ای دیگر (در واقع غیرعمـد) می‌بخشـد، و دارای اهمیت تنها دیدگاه تمثیلی تصویر نیست؛ جهانگیر جانشین بابر بود که نامش معنی ببر را می‌داد، در حالی که شاه عباس از ترکمانان آق قویونلو (گوسفند سفید) بود؛ بدین‌ترتیب حیوانات نه فقط مفهوم سیاسی، بلکه سلسله سلطنتی نیز داشتند.
تصویر جهـانگیر روی سـاعت شـنی که ریشارد اتینگهاوزن بررسـی و مطالعه جامعی را به آن اختصاص داده، تقریبا معروف‌تر است: «جهانگیر برای یک شـیخ قدرتهای دنیوی را پیش می‌کشد». شیخی که فرمانروای نشسته بر روی یک ساعت شنی عظیم به او کتابی داده است، بایـد یک رهبر چیشتی باشـد؛ در کنار او تصویر پرتخیلی از سـلطان عثمانی و تصویری برداشـته شـده از منابع اروپایی از جیمز اول پادشـاه انگلیس می‌یـابیم. بیشـتر نقـاش خود را نیز بی‌آلا-یش در گوشه چپ پـایین تـابلو تصویر کرده است، در حـالی که

تصویری را در دست دارد. فرشتگان کوچک روی این تابلو باز هم هیولاهای کوچک اروپایی شده هستند. (۱۳)

تصاویر جهانگیر با همه تجسمات پر از تخیل، باز هم واقعی باقی می‌مانند و نقاشان هراسی از علایم پیری ندارند، در حالی که تصاویر اکبر به استثنای تعداد کمی همواره فرمانروایی نیرومند و سرزنده را نشان می‌دهند و هنر چهره‌نگاری در دوره شاه جهان تشریفاتی‌تر و درباری‌تر می‌شود. پسران اکبر و نوه‌اش بیشتر مایل بودند با گل یا جواهری در دست تا سوار بر فیلی خشمگین تصویر شوند؛ از آنها شایستگی و

ادب می‌تراوید. و وقتی جهانگیر اجازه داد او را با تصویر کوچکی از پدرش به تصویر کشند، حتما در اینجا آروزی تأیید و مشروعیت بخشیدن به سلسله سلطنتی وجود داشته است (در واقع اینکه او با شورش سال ۱۵۹۹ پدر را عمیقا رنجانده بود، به این سرعت فراموش نمی‌شده است).

در همه تصاویر قابل توجه این است که چه فرمانروا و چه بزرگان سرزمین که همگی در سه رخ یا نیم رخ کامل نقاشی شده‌اند، هرگز تمام رخ تصویر نشده‌اند. از این‌رو، حالت چهره گاهی از اوقات کمی ناشیانه است. حرکت دستها نیز در مورد شخص تصویر شده خیلی چیزها بیان می‌کند، مثلا ـ انگشتان کج و خمیده در اثر آرتروز که تسبیح را نگه داشته‌اند، مختص میان میر دوستار خداوند است.

تصاویر خانوادگی فرمانروایان و شاهزادگان از جاذبه خاصی برخوردار هستند. در آنجا می‌توان دید که چگونه شاهزاده خرم با پسرش با جواهرات که انگار سنگهایی (۱۴) رنگارنگ هستند، بازی می‌کند و شاهزادگان مغول، بخصوص مراد پسر کوچک شاه جهان، بارها در تصاویری عاشقانه با خانم جوانی دیده می‌شوند: این صحنه‌ها در روی تراسها، چشم‌اندازهای کنار رودخانه و در نور شبانه جا داده شده‌اند. در آنجا بالشها و متکاهای بسیار شیک قرار داده شده‌اند و زنان خدمتکاری دیده می‌شوند که با نگاهی به زیر افکنده شراب و چیزهای دیگری می‌آورند، در حالی که شاهزاده با خانم جوان مشغول مغازله است. (۱۵) حتی اتاق خواب داراشکوه نیز در تصویر کوچکی نمایش داده شده است. او و دلدارش- در حقیقت همسر بسیار عزیزش نادره بیگم- عمیقا به چشمهای هم نگاه می‌کنند؛ در جلو زمینه تاریک عقب، لباسهای زنان خدمتکار و شمعدانهای طلایی برق می‌زنند- صحنه‌ای پر احساس که بلچند «۱» نقاش در اینجا کاملا ـ لطیف برداشت کرده است، کسی که مثل برادرش پیاگ «۲» رنگ مایه‌های تیره و صحنه‌های شبانه را دوست داشته است.

پس از فروپاشی حکومت با مرگ اورنگ زیب (که به هر حال تمایل زیادی به نقاشی نداشت) ظاهرا علاقه به صور قبیحه بیشتر شد. دست‌کم محمد شاه رانگله هوسباز، روی تخت روانی که زنان زیبایی را در باغ حمل می‌کند، (۱۶) ظاهر می‌شود و حتی در حالت شنیعی با یکی از آنان تصویر می‌شود، صحنه‌هایی هندی از کریشنا و رادها یا تصاویری از کاماسوترا نیز با این محتوا به چشم می‌خورند.

یک وجه مهم از نقاشی، بدان‌گونه که از اواخر دوره اکبر تکوین یافته است، توجه به منظره، یعنی چشم‌انداز است. این چشم‌انداز را نقاشان از تصاویر چاپی اروپایی آموختند، ولی آنها را بیشتر به دلایل هنری و نه محاسبه خیلی علمی پذیرفتند. مناظر زمینه عقب خیلی از مینیاتورها، بخصوص از دوره جهانگیر که تقریبا تأثیری مثل طرحهای مدادی بجا می‌گذارند، برای شگفت‌زدگی بیننده گاهی از اوقات

---

(۱). Balchand.

(۲). Payag.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۳

برجهـای کلیسـایی هلنـدی، پـل قطـار، و حتی بناهای کلیسا شـکلی را جلوه‌گر می‌سازنـد، در حالی که تصویر اصـلی مردمانی را در کشـمیر یا آگرا نشان می‌دهنـد. مـدل بـدنها نیز مسـتحکم‌تر می‌شود، مرتاضـهای نیمه‌عریان گواردهان نمونه‌هایی از این هنر هسـتند. (۱۷)

در این رابطه توده عظیم مردمی که در صحنه‌های جنگ، گاه و بیگاه نیز در صحنه‌های دربار در زمینه عقب تصویر پدیدارند، بسیار جـالب توجه است: در نگـاه اول به نظر می‌رسـد که فقـط یک تور ظریف خاکستری روی زمینه عقب گسترده شـده است که با این وصف بـا دیـد بسیار دقیق از نزدیـک ازدحام مردم، و در جنگها درهم برهمی سـلاحها را نمایش می‌دهـد. تنها در بزرگنمایی چند برابر، مثل نمایش اسـلاید می‌توان تک تک پیکرها را تشـخیص داد که غالبا نیز دقیقا شخصـیت‌پردازی شده‌انـد؛ در این میان نیزه‌ها که جنگل منظمی از ظریف‌ترین خطوط باریک را تشـکیل می‌دهند، قابل تحسـین هسـتند. آشـکارترین مهارت هنرمندان در تصویر جنـگ ساموگره سال ۱۶۵۸ دیـده می‌شود که در آن اورنـگ زیب برادرش داراشـکوه را شـکست داد، کوچـک‌ترین اسـبها، فیلها، چادرهـا، و عرابه‌ها صـحنه‌پردازی برای این جنگ سـرنوشت‌ساز (۱۸) را شـکل می‌دهنـد. گـاهی از اوقات هنرمنـدان در زمینه عقب تصویرشـان صـحنه‌هایی از زنـدگی روزمره را ضـمیمه می‌کننـد، بـه نحوی کـه مـا از ایـن طریـق دست‌کم به مختصـری از زنـدگی کشـاورزان در حـال کـار در مزارع بـا گاریهـای کوچکشـان و روسـتاییان در حـال کشـیدن آب از چاه که شایسـته تصویری بزرگ نبوده‌اند، پی می‌بریم.

ولی اثر انجیـل چنـد زبـانی و کنـده‌کاریهای اروپـایی فقـط محـدود بـه مسائـل تکنیکی مثـل چشم‌انـدازها نمی‌شونـد- برداشـت از موضوعات مسیحی بسیار جالب توجه هسـتند- ما تصاویری از حضـرت مریم را عینا مثل تصاویر روایات مسیح، بدان‌گونه که برای مسلـمانان از قرآن و ادبیات مذهبی، به ویژه از ادبیات عرفانی آشنا بودند، پیدا می‌کنیم، مثل داستان غالبا تعریف شده و حتی به کار برده شده توسط گوته، درباره اینکه چگونه مسیح از کنار سـگی مرده گذشـته و زیبایی درخشان دندانهایش را تحسین کرده است، در حالی که حواریونش فقط متوجه بوی گند لاشه سگ شده‌اند ...

بیشتر اوقـات تصاویر اروپایی مغولیزه شده‌انـد، یک نمونه زیبا تصویر مهاجری از فرخ بیک است که از سال ۱۵۸۵ در خدمت دربار بود. این اثر را می‌توان نتیجه و پیامـد تصویری از مـارتن دوفو «۱» دانست؛ (۱۹) ولی هنرمنـد مغول با مهاجر خود تعدادی بچه گربه بامزه همراه کرده است که خودشان را با ظرفهای شیر مشـغول کرده‌انـد و درخت بزرگ با برگهای نقش‌پردازی شـده‌اش حقیقتا به دنیای شرق هدایت می‌نماید.

به این رده‌بندی از تلاقی شرق و غرب، تصاویر زیاد و متعددی از سر فرشتگان تعلق دارد- نه فقط

---

(۱). MartandeVo.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۴

سرهـای کوچـک کمی نـاموفق در تصـاویر تمثیلی جهـانگیر، بلکه نیز سـایر شـکلهای فرشـتگان. اعتقـاد به فرشـته در واقع در اسـلام عقیـده‌ای جزمی است و آنهـا در وظایف متفاوتی ظاهر می‌شونـد- از فرشـته کاتب «۱» تا فرشـته مرگ، از فرشـته محافظ تا جبرئیل، فرشـته حامل وحی الهی. مغولان ظاهرا علاقه زیادی به فرشتگان داشته‌اند؛ چون در اتاقهای شاهانه جهانگیر، شاه جهان و جهان‌آرا و احتمالا در خیلی از محلهای امروزه ویران شده، تصاویری از فرشـتگان را می‌یابیم. (۲۰) آنها را آثار کلاسـیک مصور و همچنین در تصاویر باشـکوه به آسـمان رفتن حضـرت محمد (ص) نیز وجود دارند. حضـرت سلیمان نیز که شاه جهان مناسبتی خاص با او داشته است نیز در جمع فرشـتگان تصویر می‌شود، که البته گـاهی بسیـار چـاق و چله است. (۲۱) تابلوی به اصـطلاح «فرشـته و توبیاس»، با

دامنی زربفت، بلوزی آبی، و شالی قرمز در موزه گویمه «۲» پاریس، نمونه بسیار جالب توجهی از ارتباط تفسیر مسیحی و اسلامی یک نقش است؛ بالهای فرشته آبی روشن، قرمز، سبزه و سیاه هستند؛ نوعی تاج گل به سبک نقاشی تصنعی اروپایی بر سر دارد.

او یک ماهی عظیم در دست دارد ... اسلام با داستان توبیاس در بخش عهد عتیق کتاب مقدس آشنا نیست و به نظر می‌رسد که هنرمند مغول در اینجا تصویری از میکاییل را در نظر داشته که طبق عقاید مردم فرشته توزیع‌کننده غذا در عالم است ...

از اواخر دوره اکبر تصاویر تک چهره یا تصاویر شدیدا متمرکز همواره بیشتر کشیده شدند و ضرورت اینکه تصاویر- که اینک در آلبومهایی جمع شده بودند- باید در قابها، یعنی در حاشیه‌های زیبایی جا داده شوند، احساس شد. حاشیه‌ها نخست با نقوش گیاهی، هندسی، اسلیمی، بیشتر به رنگ سایه و روشن یا طلایی ملایم، تزیین شدند، ولی بتدریج همچنین با شکلهای رنگین، اگر چه فقط رنگهای ملایم، اجرا گردیدند. تزیین با گلها بیشتر شد تا اینکه در دوره شاه جهان بسیار هنرمندانه شد. آلبوم جهانگیر در موزه برلین تکامل اولیه را نشان می‌دهد، (۲۲) در حالی که آلبوم تنظیم شده به وسیله او و پسرش فقط حاشیه‌های بسیار هنرمندانه گیاهی و هندسی را نشان می‌دهند. در حالی که مینیاتورهای اصلی، طبقه حاکم را غالبا رسمی و باشکوه به نمایش می‌گذاشتند، شکلهای حاشیه سرشار از زندگی بودند. در آنها نه فقط نقشهای مسیحی به چشم می‌خوردند، بلکه مردمانی از زندگی معمولی در بهترین سنت طراحی در معرض دید بیننده قرار داشتند؛ ما در حاشیه‌ها سیب‌فروشان، دانشجویان، زاهدان، و شکارچیانی با تفنگ یا تیرکمان، باغبانهایی در حال کندن چاله، زنانی با سبوی آب و گلدان در روی سر، نوازندگان، و خیلی چیزهای دیگر را می‌یابیم که در واقع واسطه یک تجسم حاشیه‌ای از زندگی روزمره، ولی در عین حال شایسته، در دوره جهانگیر هستند، چون نقاشان دربار بندرت خود را با موضوعاتی از بازار یا زندگی روزمره

---

(۱). سوره ۸۰ آیه ۱۵- ۱۶.

(۲). Guimet.

طبقه پایین اجتماع مشغول می‌کردند. (۲۳) چاپ جدیدی از متن اطلس تصویری تاریخ تمدن مغول که مدتها یک اثر نایاب از هرمان گوتس «۱» است به دلیل این طرحها و مینیاتورهای دیگر، بسیار مورد تقاضاست.

با این ترتیب که فرمانروایان مغول، آغاز شده با بابر، مجموعه‌داران مشتاق کتاب بودند، بزودی پس از سال ۱۶۰۰، فرم جدیدی از کتاب، یعنی آلبوم، به وجود آمد. جهانگیر و جانشینانش دستور دادند تصاویر چهره‌ها، حیوانات، یا صحنه‌های تمثیلی را- همراه با صفحات خوش‌نویسی شده ارزشمند- طوری صفحه‌بندی کنند که هر صفحه از تصویر، صفحه‌ای نوشته در سمت پشت داشته باشد. سپس هنگام صحافی همواره دو صفحه نوشته یا دو صفحه تصویر مقابل هم قرار می‌گرفتند؛ ضمنا هر دو صفحه تزیینات مشابهی در حاشیه داشتند. به هر حال در دوره‌های نخستین- بدین‌سان در زمان حکومت شاه طهماسب- آلبومهای شخص وجود داشت، ولی ارزشمندترین آنها به دوره جهانگیر و پسرش مربوط می‌شوند؛ پسر جهانگیر دستور داد آلبوم به ارث مانده از پدرش را توسعه دهند و ابو طالب کلیم شاعر دربارش این اثر را در دو شعر ستود:

این یک کپی رنگی از بیشه گلسرخ بهشت استو این یک آلبوم نیست- خیر «قلم» غوص کرده صدفی

پر از مرواریدهای گرانبها بیرون آورده است: هرخط آن چنان زیبا مثل خطه‌ای

از کشمیر است؛ دیدنش بیننده را مفتون می‌کند، انگارکه هر حرف گردی از الفبا، جامی پر از شراب است؛

حوریان بهشت را می‌توان در آن یافت و حلقه بلند زلف‌هر یک از آن زیباریان در تصاویر و حلقه بلند حروف «لام»

هماهنگ با هم مرتبط می‌شوند؛ و قامتهای زیبامایلند در باغ صفحه آلبوم با ملاحت گردش کنند ... (۲۴) او برای نقاشان و

خوش‌نویسان که کارشان در دربار ارج نهاده می‌شده است، تخیل و تحسینش را این‌چنین نشان می‌دهد.
مینیاتورهـای منفردی که در آلبومهـا کنار هم قرار داده شده‌انـد، توجه را جلب می کننـد به اینکه خیلی از آنها با متنهای کاملا ریزی احاطه گردیده‌اند، که با مشاهده از نزدیک اصلا با محتوای تصویر ارتباطی

---

(۱). HermannGoetz.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۶

ندارنـد. در اینجا موضوع تا حـدودی به اسـتفاده از جای باقی‌مانـده مربوط می‌شود، چون مصـرعهای کوچک- بندرت متنی از یک نثر- را بریده و چسـبانده‌اند. اندازه و سـبک قطعه بریده اثبات می کند که از مجموعه‌های شـعر به اصـطلاح سفینه «۱»، «جنگ شعر» درآورده شده‌اند: چنین سـفینه را غالبا می‌توان روی مینیاتورها دید، به ویژه وقتی صـحنه‌ای در باغ شخصی را در حال خواندن نشان می‌دهد که کتابچه باریکی را به صورت مایل در دستان خود دارد. چون یک جنگ شعر نوعی دفتر یادداشت است که از فیل شکل گرفته از پیکرهای مختلف
عرض باریک‌تر به‌هم چسبانده شده و دست‌کم از اواسط قرن ۱۵ در حیطه‌های ایرانی برای یادداشت مصرعهای شعر- بیشتر فارسی- استفاده می‌شده است. هرکس منظومه شخصی شعرش را خودش پدید

---

(۱). Safina.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۷

می‌آورد یا سـفارش می‌داد تا به وسیله هنرمندی به حروف ریز بسیار زیبا نوشـته شود. چنین جنگ شـعری امکان داشت براحتی در آستین (که بـا میل برای نگهـداری وسایل کوچک اسـتفاده می‌شـد) یا در چین عمامه حمل کرده شود، به عنوان کتاب جیبی. ظاهرا خیلی از خانواده‌هایی که در طول قرن ۱۶ از ایران و افغانسـتان به هند آمدند، چنین جنگهایی را همراه آورده‌اند که خیلی از آنها از فرط زیاد خوانـدن به آرامی متلاشـی شده‌انـد. ولی صـفحات باقی مانـده با اشـعار کامل یا قطعاتی ناکامل دور انـداخته نمی‌شدند و بدین‌سان آنها در کارگاه‌ها به عنوان تزیین به حاشیه‌های تصاویر دیگری چسـبانده شده‌اند. به عنوان مثال در قطعه شـعرهای ناکامل حاشیه‌های آلبوم به اصـطلاح کوروکیـان می‌توان مصـرعهایی از شـعرای مختلف یـافت، در میان آنها آثاری نیز از شاهی «۱»، (ف. ۱۴۵۳) شاعر محبوب خوانـندگان، آلبوم مذکور در قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ وجود دارد که همواره از او نـام برده می‌شود و دیوانش در کارگاه نقاشـی اکبر با مینیاتورهای ظریفی آراسته شده است. (۲۵) حتی قطعات ناکاملی از اشـعار جغتایی سلطان حسین بایقرا از هرات به خط سلطان علی مشهدی نیز به عنوان تزیین حاشیه یافت می‌شوند.
بـدین‌ترتیب قطعات کوچک بریده و زیبای حاشیه‌ها هرچند به صورت قطعه قطعه، درباره اسـناد و مدارک ادبی که در دربار مغول شناخته شده بودند، اطلاعات اضافی دیگری، به دست می‌دهند. از منابع ترکی ثابت شده است که یک‌چنین تکنیک وصله‌کاری در همان زمان در دربار عثمانی انجام می‌شده است.
تخصـص دیگری در نقاشـی مغول باز هم قابل ذکر است و این تمایل به ترسیم یا نقاشی کردن شکلهای ترکیبی است که می‌توانسته فیل یا حیوانی دیگر، انسان یا اهریمنی شـکل گرفته از انسانها، حیوانات، و اهریمنان بوده باشـد، تمام اینها در روی صـفحات نقاشـی نقاشـان مغول ظـاهر می‌شونـد. البته این مطمئنـا نخستین مورد نیست: چون این موضوع را قبلا- در هنر ایرانی می‌یـابیم؛ ولی لـذت از چیزهای تخیلی که از سـنت هنـدو نیز تغـذیه شـده، ظاهرا بویژه هنرمندان را تحریک کرده است. (۲۶) از نقش دختران باریک‌انـدام گاهی اوقات برای تفریـح تابی شـکل داده می‌شد و این ساده بود که چهره‌ها یا قامتهایی از بدن انسان ساخته شود. تصویری از ویلم

شلینک «۲» با عنوان شاه جهان و پسرانش نشان می‌دهد که این نوع هنر ظاهرا در اروپا شناخته شده است. تصویر مذکور شاهزادگان داراشکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب، و مراد را سوار بر اسبهایی نشان می‌دهد که از بدنهای دختران باریک‌اندام شکل پیدا کرده‌اند، رؤیاهایی اروپایی از شرق نفسانی ... (۲۷)

---

(۱). Shahi.

(۲). WillemSchellink.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۸

آرامگاه شیخ سلیم چیشتی در فتح پورسیکری

در حقیقت مینیاتورهای هندی را در اروپا از قرن ۱۷ به اندازه رامبراند که مجموعه‌ای از مینیاتورهای هندی دوره جهانگیر را در اختیار داشته است، می‌شناخته‌اند. او ۲۱ کپی از مینیاتورها خلق کرد که نقاشی معروف چهار دوستدار خداوند که در چشم‌اندازی شاعرانه نشسته‌اند از آن جمله است. در سال ۱۶۵۶ مینیاتورهای متعلق به او در آمستردام حراج شدند. ۲۰ سال بعد شاهزاده فریدریش ویلهلم، امیر براندنبورگ در همان‌جا آلبومی با ۵۷ مینیاتور هندی به قیمت ۲۰۰ تالر خریداری کرد و در سال ۱۷۲۸ از مایملک نیکلاس ویتسن «۱»، شهردار آمستردام بیشتر از ۴۵۰ مینیاتور حراج شد. بخش بزرگی از موجودی موزه‌های اروپایی به این مجموعه‌های قدیمی باز می‌گردند. (۲۸)

ولی مجموعه قصر شون برون «۲»، جایی که ملکه ماریا ترزیا «۳» در سال ۱۷۶۲ دستور ساخت اتاق میلیونی ۲۶۰ مینیاتور را که اصطلاحا این‌چنین نامیده شده است، باز هم بزرگ‌تر است. البته در این اتاق مینیاتورها هنگام کاربرد به عنوان نوعی کاغذ دیواری، غالبا بریده شده‌اند یا از قطعاتی کنار هم تشکیل گردیده‌اند. (۲۹) ولی واقعیت این است که مینیاتورهای مغول جزو نخستین اسناد و مدارک هنر اسلامی- و فرهنگ اسلامی به طور کل- هستند که به اروپا رسیده‌اند؛ و شیفتگی برای تصاویر کوچک، ولی بسیار

---

(۱). Nicholaaswitsen.

(۲). Schonbrunn.

(۳). MariaTheresia.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۳۹

ارزشمند، درست مثل توصیفات خریداران و مسافران، به جواهرسازان اهل «درسدن» برای ساخت اثر معروفشان تولد اورنگ زیب، الهام بخشیده است. مدتها پیش از اینکه آثار ادبی هند اسلامی در غرب معروف شوند، مینیاتورها منبع الهام برای هنرمندان اروپایی بودند.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۱

بناها و باغها

اشاره

من کاملا قاطعانه معتقدم که این بنا خیلی بیشتر از اهرام مصر، این توده‌های بی‌شکل، شایستگی به حساب آمدن جزو عجایب دنیا را دارد!

برنیر درباره تاج محل (۱۶۷۰)

معماری مغول فوق‌العاده غنی است و در کنار کاخ قلعه‌ها بیشتر از همه این ساختار مقبره‌ها بود که معماران قلمروی مغول حداکثر کوششان را در آنها به کار برده‌اند. با مقبره همایون در دهلی مدل بنا از پیش محاسبه شده بود؛ ولی مقبره اکبر که در سیکاندرا نزدیک آگرا برایش ساخته شده است و جهانگیر پسرش برای آن ۱/۵ میلیون روپیه باید خرج کرده باشد، توده درهم ریخته عجیب و غریبی از انواع سبکهاست- البته مثل همه مقبره‌ها در اراضی باغ وسیعی قرار گرفته است (که باید از باغهای بهشت پیشی گرفته باشد) و خاتم‌کاری زیبایی از مرمر سفید در سنگ ماسه قرمز، همان‌گونه که مختص آن دوره بود، نشان می‌دهد. در داخل آن باید تابلوهایی بوده باشند که از جمله حضرت مریم را نشان می‌دادند؛ ولی به طوری که مانوچی گزارش می‌کند اورنگ زیب روی آنها را با رنگ پوشانده است. در سال ۱۶۹۱ زمانی که جاتها مقبره را غارت کردند، چیزهای دیگری نیز از تجهیزات غنی گم شدند.

سنگ ماسه قرمز رنگ که با غروب خورشید به نظر می‌رسید قدرت نورافشانی جداگانه‌ای ایجاد می‌کند، همچنان برتری داشت، مقبره جهانگیر بیرون از لاهور که در سطح باغی گسترده شده و شکل مقبره پدر زنش اعتماد الدوله را دارد و تصاویر گیرایی از گلدانها، تنگها، و جامها در آنجا داده شده، همین‌طور است. با این وصف در برخی از مقبره‌های زیبای دوره جهانگیر و شاه جهان پوشش سنگ مرمر سفیدنما در طول سده‌ها دزدیده و مجددا به کار برده شده است، به نحوی که مثلا در بنای اصیلی که خان خانان عبد الرحیم در دهلی نزدیک مقبره همایون برای همسرش ساخته است، فقط سفت‌کاری آن از سنگ ماسه قرمز قابل مشاهده است.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۲

البته اثر رؤیایی معماری هند، تاج محل است که آن را به دستور شاه جهان برای همسر عزیزش ممتاز محل ساخته‌اند، تنها بنای هندی که بیشترین عکسها از آن تهیه شده است و بیننده وقتی بعدهای عظیم این بنای ظاهرا ظریف را می‌بینند که روی تختگاه بلندی قرار دارد و رسیدن به نزدیک آن اصولا- غیرممکن به نظر می‌رسد، (۱) تقریبا دچار وحشت می‌شود. تاورنیه متذکر می‌شود که ۲۰۰۰۰ نفر برای ساخت تاج محل کار کرده‌اند. تأسیسات در باغی سنتی که بنا در کانال آب وسط آن منعکس است (چیزی که برای مقبره‌های قبلا یاد شده تصمیم‌گیری شده بود، ولی کاملا تحقق پیدا نکرد) از مدل سنتی نه برابری که برای نخستین‌بار در مقبره همایون به تکامل رسید، پیروی می‌کند. اگرچه وسعت بنای مقبره، در واقع روضه منوره «۱»، اعجاب‌انگیز است، بیننده وقتی نقش برجسته‌های بی‌شمار زیبا- بیشتر گل و شکوفه- از سنگ مرمر را کشف می‌کند که دیوارهای نمای بنا با آنها تزیین شده‌اند و تصور سبکی و البته شفافیت را تشدید می‌کنند، باز هم بیشتر تعجب می‌کند. ولی یک خبره، از کتیبه بسیار بزرگ دو در ورودی که آیه‌هایی از قرآن در حروفی از سنگ مرمر سیاه با زیبایی بی‌نقص در بر دارد، شگفت‌زده می‌شود. از روی ایوان وسیع سمت پشت رود یومنا دیده می‌شود و از فاصله دور دژ قرمز در معرض دید قرار دارد. ساختمانهای کوچک بی‌شماری- یک مسجد، مقبره‌های تعدادی از خاندان مغول، به ویژه خانمهای وابسته نزدیک، خانه‌هایی برای کارکنان و برخی دیگر- نخست با سر کردن مدت طولانی‌تر در محدوده اراضی وسیع کشف می‌شوند.

غالبا هویت معماران این بنا مورد بحث قرار می‌گیرد. نفوذ معماران فرانسوی و ایتالیایی مورد حدس و گمان است، ولی به نظر می‌رسد که معمار استاد احمد لاهوری ملقب به نادر العصر «۲»، (ف. ۱۶۴۹)، برای ساخت بخش عظیمی از بنا مسئول بوده است. او در دژ قرمز در شاه جهان‌آباد نیز همکاری داشته است.

خوش‌نویس کتیبه استادانه، احمد خان (ف. ۱۶۴۴) بوده است.

تغییر حال و هوای هندی در هند مغول را نمی‌توان در هیچ کجا شدیدتر از مقایسه تاج محل با بنای مقبره‌ای که اورنگ زیب پسر شاه جهان و ممتاز محل حدود ۲۰ سال بعد در سال ۱۶۶۰ دستور ساخت آن را برای همسرش «ربیعه دورانی» در اورنگ آباد در

دکن داده است، تشخیص داد. با وجود اینکه آن بنای تنگ جمع و جور هنوز هم دارای جاذبه‌ای مسلم است، اثری مثل یک تاج محل تحلیل رفته و جمع شده باقی می‌گذارد که به جای سنگ مرمر نمایی از چونای «۳» درخشان دارد که یک ساروج کاملا نرم و پرداخت شده و جلا داده شده و آیینه مانند است.

---

(۱). rauza -imunawwara.

(۲). Nadiral -asr.

(۳). Chuna.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۳

مغولان به زندگی ثابت عادت نداشتند و اگر هم اکبر نخستین‌بار با فتح پورسیکری دستور ساخت شهری عظیم را داده است، طرح و برنامه‌ریزی اصلی یک شهر به معنی واقعی نخست با طرح شاه جهان آغاز گردید که دستور ساخت شهری جدید در دهلی- طرح هندسی با خیابانهای عریض مستقیم- یعنی شاه جهان‌آباد، را داد که بعدا به سادگی دهلی نامیده شد؛ در حالی که از محله‌های سنتی شهر مثل نظام الدین خیلی دور بود. ساخت شهر در ۱۲ مه ۱۶۳۹ آغاز شد. ۹ سال بعد در ۱۹ آوریل ۱۶۴۸ جشن انتقال و جابه‌جایی برگزار می‌شود، در حالی که دژ با پارچه‌های ابریشمی زربفت از گوجرات تزیین شده بود؛ سایه‌بانی به وسعت تقریبا ۱۵* ۲۵ متر و به ارتفاع حدود ۱۹ متر به وسیله چهار ستون نقره به کلفتی ۲۰/ ۲ متر برپا نگه داشته شده بود.

تیموریان اصول قصر قابل جابه‌جایی را بدان‌گونه که مغولان هنگام سفرها و لشکرکشیهای زیادشان انجام می‌دادند، می‌شناختند، و بناهای اولیه مغولان هند از سبک تیموری، بدان‌گونه که از سمرقند و آسیای مرکزی آشناست، پدید آمده‌اند. بابر و همایون نخستین فرمانروایان خاندان تیموری برای ساخت و ساز وقتی نداشتند؛ بابر در واقع دژ آگرا را کنار یومنا ساخت، ولی همایون که زمانی طولانی بیرون از کشورش بود، فرصت زیادی برای انجام کار نیافت. مقبره‌ای که برای او ساخته شد، استانداردی برای بناهای متعدد مغولان گردید، چون در آن طرح نه‌گانه اصلی تحقق کامل پیدا کرده است: یک اتاق بزرگ در وسط که به وسیله هشت اتاق کوچک‌تر احاطه شده است که البته باز هم با حجره‌ها و زاویه‌هایی تجهیز شده‌اند. این طرح اصلی، همان‌گونه که موقعیت قبر همایون در انتهای یک باغ برای بیشتر بناهای یادبود دهه‌ها و نیز سده‌های بعد اختصاصی است، برای بناهای مغول مطلوب باقی ماند. تمام بناهای مهم دوره مغول تقریبا کنار یک رودخانه بنا شده‌اند. (۲)

با این وجود اکبر تعداد زیادی کاخ قلعه بنا کرده است: جاونپور (۱۵۶۶)، اجمر (۱۵۷۰)، لاهور نوسازی شد و تغییر بنا پیدا کرد (پیش از سال ۱۵۸۰)، آتوک (۱۵۸۱) و اللّه آباد (۱۵۸۳). ولی مهم‌ترین آنها برای زمان او دژ آگرا بود، (۱۵۷۰- ۱۵۶۴) که ابو الفضل می‌نویسد بیشتر از ۵۰۰ ساختمان از همه نوع را در بر داشته است. در اینجا نیز مثل سایر بناهای دیگر می‌توان سه بخش مؤثر را تشخیص داد: دیوان عام که بخش قابل دست‌یابی برای عموم است، دیوان خاص که فقط مقامات و مهمانان ویژه به آن دست می‌یابند، و سرانجام اتاقهای خصوصی فرمانروا و خانمهای دربار.

البته غافلگیری شدید با فتح پورسیکری، شهر آرمانی اکبر پدید آمده است که برخی از متخصصان تاریخ هنر در آن قصد دیدن رویای یک حکومت مطلقه فراگیر، یک عالم هستی کوچک یا حتی یک مدینه فاضله را دارند. (۳)

بدائونی می‌نویسد:

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۴

او مکان مقدس جدیدی را پایه‌گذاری کرد (آرامگاه سلیم چیشتی)؛ همچنین یک مسجد رفیع و پر وسعت که آن‌چنان بزرگ بود که می‌شد گفت بخشی از یک کوه است. چنین چیز مشابهی را در واقع نمی‌توان براحتی در جهان مسکون دید. بنا ظرف مدت پنج

سال به اتمام رسید و او محل را فتح‌پور نامید و یک بازار، یک دروازه، و حمامهایی ساخت و بزرگان برای خود برجها و قصرهای عظیم ساختند. ماده تاریخ چنین بازگو می‌شود:

«مشابه آن در هیچ کجا قابل مشاهده نیست» (۹۷۵/ ۱۵۷۱).

طرح اصلی آرامگاه همایون در دهلی

در حقیقت دروازه عظیم فتح پورسیکری به ارتفاع ۵۴ متر بی‌نظیر است؛ وقتی به شهر نزدیک می‌شویم آن را از فاصله چندین کیلومتری می‌بینیم. کتیبه دروازه که آن را میر معصوم نامی «۱» مورخ، خوش‌نویس، و دیپلمات اکبر و جهانگیر نوشته است به هر حال به سال ۱۶۰۳ زمانی که مقر دربار فرمانروا دیگر در آنجا نبود، تاریخ‌گذاری شده است. جمله‌ای نقر شده در آنجا که اسلام به حضرت مسیح نسبت می‌دهد به فانی بودن همه چیز در دنیا اشاره می‌کند: «دنیا پلی است، از روی آن بگذر، ولی روی آن خانه نساز!» بین آگرا و فتح پورسیکری خیابانی تجاری امتداد یافته است.

---

(۱). MirMa> sumNami.

فتح پورسیکری همواره به وسیله متخصصان تاریخ هنر توصیف شده است- بیشتر از همه بناهای سنگ ماسه قرمز رنگ که غالبا خصوصیات عجیبی را نشان می‌دهند که از آیین و رسوم هندی (به ویژه از گوجرات) سرچشمه گرفته است. دیوان خاص که طبقه بالایش فقط روی یک ستون عظیم قرار دارد آشناست و جایی که خانمها و اصیل‌زادگان سکونت داشته‌اند و همچنین محلی که برکه آب و زمین چوگان قرار داشتند، مشخص است. وقتی از حیاط وسیع می‌گذریم نخست به آرامگاه کوچک و خوش قواره سلیم چیشتی، به سفیدی مروارید می‌رسیم که فرمانروا و پسرش جهانگیر سلیم را مدیون دعای خیر اوست، جواهر کوچک سفیدی با جلی‌ها «۱»، طارمی پنجره‌های شبکه شبکه و سقفی که زیرکانه زده شده است. فکر همه چیز شده بود، از آرامگاه مقدس گرفته تا محل روسپیان که شیطان پورا «۲»، شهر شیطان نام داشت؛ ولی بیننده‌ای که ساعتها تأسیسات را زیر پا می‌گذارد نیاز به نیروی تخیل دارد تا برای خود مجسم کند که چگونه فضاها مفروش بوده‌اند و چگونه نقاشان و هنرمندان مختلف در آنجا کار کرده‌اند و نخستین آثار هنرمندانه نقاشی هندو- مسلمان را پدید آورده‌اند، و برای دیدن اکبر در حین بحث و گفت‌وگوهایش با نمایندگان تمام مذاهب بیهوده تلاش می‌شود ...

سپس در دوره حکومت شاه جهان معماری گیاهی (اصطلاحی که اباکوخ به کار می‌برد) پدید می‌آید.

ستونهای طارمی و سقفهای قوس‌دار مدرن می‌شوند.

شعر حماسی ابو طالب کلیم برای قصری که شاه جهان دستور ساخت آن را در دهلی داد، باید در واقع در مورد خیلی از قصرهای عظیم دوره مغول صدق کند:

چه‌قدر زیبایی‌ای قصر، عینا مثل آتش!جلایت اینک درخشش سال نو را به دنیای ما هدیه می‌کند!

سقفت: آیینه‌ای برای گونه‌های آسمان،و ستاره‌ها فقط از تو نور می‌گیرند.

هرقدر بلند بنایت، همان‌قدر عظیم است اریکه‌ات‌خاک پایت فقط: تیسفون با عظمت

سایه‌ات: رحمت الهی برای زمین‌دروازه‌ات گدایان را امیر می‌کند

نگاهی که متوجه تاق ورودیت می‌شوددیگر تاق آسمان را تحسین‌کنان نمی‌نگرد!

---

(۱). shaytanpura.)۲(. jalis.

در قلمروی خانـان مغول، ص: ۳۴۶ در آن شـاه جهان با تمام قـدرت بر تخت نشسـته است-چه چیز می‌توانـد برتر از شـکوه و جلال عظیم باشد؟ (۴) برخی از خصوصـیات محدود قصـرهای مغول (و بعضا مساجد) قابل ذکر هسـتند: اتاقها و راهروها به وسـیله طارمی پنجره‌هایی از دید بیرون محفوظ بودند که هر کدام تنها از یک ورقه سنگ ساخته شده بودند. این طارمیها برخی از اوقات از سنگ مـاسه قرمز یـا زرد رنـگ، ولی بیشـتر- بـه خصـوص در دوره شـاه جهـان- از سـنگ مرمر سـاخته می‌شدنـد. آنهـا ظـاهرا تخیل خسـتگی‌ناپذیر سـنگتراشان مغول را نشان می‌دهند: از یک ورقه سـنگ (که عموما حدود ۱/ ۵ متر تا ۱ متر بلنـد و چندین سانتی‌متر ضخامت داشت) درهم بافته‌ترین شـبکه هندسـی پدیـد می‌آمد یا نقوشـی گیاهی به کار برده می‌شد، به نحوی که غنچه‌ها و گلهایی دقیقا طبیعی از سنگ می‌رویند. در بعضی از طارمی‌ها به نظر می‌رسد که جنسی مثل موم در قوسها و پیچ و خمهایی شکل داده شده است.

طارمی‌ها اجازه می‌دادنـد نور به داخل فضاها نفوذ کننـد و نقوش ظریفی مثل بازیهای سایه روشن روی دیوارها بیندازند؛ آنها باد را نیز عبور می‌دادند و بدین‌ترتیب برای خنک کردن مورد استفاده بودند. این، در راهروهای دور مقبره‌ها اثری مطبوع داشت.

در داخـل قصـرها گـاه و بیگـاه، بیشتر از همه در دوره شـاه جهـان، یـک اتـاق آینه ساخته می‌شـده است که دیوارهایش (گاهی نیز سقف) با قطعات کوچک بی‌شـمار آینه در شـکلهای مختلف پوشـیده شـده بودند و در نور شـمعها هنگام شب به زیبایی و در واقع گیج‌کننده می‌درخشـیدند، رسـمی که سپس در سایر اتاقها تا حتی اتاق خوابهای شخصی نیز یافت می‌شود. در شاه برج لاهور، اتاق خصوصی شاه جهان، تصاویری نیز وجود دارند که مدتها روی آنها با رنگ پوشانده شده بود و تازه چند دهه پیش درآورده و آزاد شده‌اند.

نـوع دیگری از تزیینـات دیـواری که از زمانهـای گذشـته معمـول بـود، طاقچه‌هـای متعـددی است که در آنهـا- همـان‌طور که روی مینیاتورهای زیادی می‌بینیم- تنگها، گلدانها و لیوانهایی نگه‌داری می‌شدند.

در اتاقهای مرکزی قصـرها غالبا جویهای باریکی خنکی هوا را تأمین می‌کردنـد. در این میان گاه و بیگاه آبشارهای کوچکی ساخته می‌شدنـد که در آنهـا آب از روی پله‌هـا یـا سـطوحی مایـل که گـاهی هم دارای طرح بودنـد جریـان می‌یافت- طرحهای جناغی از مرمرهـای رنگارنـگ اجازه می‌دادنـد که حرکت جریان آب سریع‌تر به نظر رسـد (در دژ لاهور ۱۶۳۱- ۱۶۳۲ این‌چنین است). (۵) محلهایی نیز وجود داشت که آب از روی زبرجـدهایی نصب شـده جریان می‌یافت و خود زبرجدی سبز رنگ به نظر می‌رسـید. اگر چنین آبشارهایی در باغها ساخته می‌شدند، امکان داشت از روی یک «چینی خانه» عبور داده شوند که دیوار کوچکی با طاقچه‌های متعـدد بودند که در آنها در طول روز دسـته‌های گل، و شـبها پیه سوزهایی قرار داده می‌شدند که از پشت پرده آب می‌درخشـیدند. ولی در کنار آینه‌کاریها یا طاقچه‌ها، همان‌طور که در

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۷

خیلی از مینیاتورها آشـناست، نوع دیگری از تزیینات دیواری در قصـرهای مغول وجود داشت. مرمر یا ساروج لطیف روکار در واقع بـا انواع تصـاویر مختلف نقاشـی شـده بودنـد: در یکجـا چنـد جفت خرگوش بسـیار بزرگ نشسـته رو به روی هم، و در جای دیگر حیوانـات شـکاری جـذاب دیـده می‌شدنـد؛ روی دیوار دیگری شـکل و قیافه‌هـایی تمثیلی که اثری اروپـایی بجـا می‌گذارنـد، ظاهر می‌شوند. (۶) مهمانـان انگلیسـی در دربـار مغول گزارش می‌کننـد که دژ لاـهور در دوره جهـانگیر بـا تابلوهـای مختلفی از جمله از حضـرت مریم و حضـرت مسیـح تزیین بوده است. در برخی از اتاقها صـحنه‌های شاعرانه‌ای قابل تحسین بودند و در اتاق خواب اکبر در فتـح پورسیکری تصـویری از چنـد نفر در یـک قـایق دیـده می‌شـد. تصویری از حضـرت مریم نیز در دیوار پشت تخت سـلطنت جهانگیر در آگرا وجود داشت.

طارمی پنجره (جلی) از سنگ ماسه، اواسط قرن ۱۷

ظاهرا یک نقش بسیار محبوب شکل و شمایل فرشتگان بوده است. پریهای بالدار هم وجود داشتند.

قصر شاه جهان مثل اتاق خواب جهانگیر در دژ لاهور دارای افریزهایی با فرشتگان به دور سقف بود.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۸

اباکوخ در این ارتباط از طرحی سلیمانی از پرندگان و فرشتگان صحبت می‌کند.

چنین تزییناتی با «ممنوعیت تصویر» در اسلام سازگار به نظر نمی‌رسد، ولی در دوره بنی‌امیه قصر کوچک شکار «امره» «۱» در اردن با تصاویری از شاهزادگان فاتح یا مغلوب و زنان زیبا تزیین یافته بود. بابر نیز در یک کوشک تیموری در هرات تصاویری از اعمال دلاورانه یکی از بستگان تیموری‌اش را دیده بود. ولی در همان هرات تقریبا ۵۰۰ سال پیش از آن سلطان مسعود از غزنه دستور داده بود که کوشکی را با تصاویری- ظاهرا کاملا شهوانی- از یوسف و زلیخا نقاشی کنند.

در دوره شکوفایی حکومت مغول به نظر می‌رسد که چنین تصاویری کاملا طبیعی بوده باشد؛ میرزا عزیز کوکا برادر شیری اکبر نیز کوشک باغش در آگرا را با تابلوهای دیواری بسیار زیبا تزیین کرده بود.

ولی جهانگیر در سال ۱۶۲۰ با نوسازی یک گالری نقاشی در باغ کشمیر که اجدادش همایون و اکبر، و سایر اعضای خاندان سلطنتی را نشان می‌داد و علاوه بر این تصویری از خود او و شاه عباس در آن وجود داشت، پا را فراتر گذاشت. سپس در ردیف دوم تصاویری از شاهزادگان کشیده شده بود. (۷)

حتی از تندیسهایی هم نام برده شده است: در نمای سنگ ماسه دروازه کاروانسرای نورجهان که او دستور ساخت آن را بین سالهای ۱۶۱۸ و ۱۶۲۰ داده بود، تندیسهایی سنگی از انسانها و حیوانات (مثل آنچه در فتح پورسیکری وجود داشت) به چشم می‌خورد. جهانگیر حتی دستور داده بود از رانا امرسینگ از اوداپیور و پسرش کرن «۲» تندیسهایی از سنگ مرمر درست کنند تا زیر پنجره‌ای که فرمانروا از آن جلو مردم ظاهر می‌شد، قرار داده شوند. (۸)

یک عنصر مهم دیگر در معماری، کاشی‌کاری دیوارها و حصارها بود. کاشیها هم در مساجد و هم در بناهای معمولی به کار برده می‌شدند: بخش ورودی مسجد بزرگ تهتا (سند) که به وسیله شاه جهان ساخته شده، نمونه زیبایی برای معماری کاشی‌کاری کاملا سخت و دشوار است که با طاقچه‌های بی‌شمار مقرنس‌کاری شده‌اش اثری مثل گنبد آسمان به‌جا می‌گذارد. تزیینات کاشی‌کاری در بخش غربی قلمروی مغول ظاهرا محبوب بوده است. مقبره‌های مقدس در سند و پنجاب با کاشیهای آبی و سفید، و در پنجاب با کاشیهای رنگارنگ، در حالی که رنگ زرد تندی بسیار جلب توجه می‌کند، پوشش شده‌اند. نقشهایی هندسی نیز یافت می‌شوند، ولی نقشهای ظریفی هم از گیاه پیچک وجود دارد، یک نمونه بسیار زیبا گلابی باغ در لاهور است که به وسیله دای آناگا، دایه شاه جهان ساخته شده است.

مسجد وزیر خان در لاهور که در سال ۱۶۳۴ به وسیله حکمران پنجاب وزیر خان اهل شینیوت ساخته شده است، جزو زیباترین بناهای تزیین شده با کاشی در دوره مغول است و در تزییناتش با اسلیمیها و جملات قرآن یک طرح معماری جالب توجه قابل تشخیص است. (۹)

---

(۱). Amra.

(۲). Karan.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۴۹

ولی مهم‌ترین نمونه دژ لاهور است که حصارهای بیرونش با صدها کاشی رنگارنگ درخشان تزیین شده است. حصار عظیم، آغاز شده در سال ۱۶۲۴، اتمامش ۱۰ سال طول کشیده است. در اینجا تا حدودی نمایش آن چیزی به چشم می‌خورد که در دژ رخ داده

است: مبارزه فیلها که در واقع معمولا در آن سمت قصر که رو به رودخانه راوی است بر گزار می‌شود، سواران و شاهین‌داران، پیکها و خیلی چیزهای دیگر، و سرانجام فرشتگان محبوب آن زمان. شگفت‌آور است که مسافران قدیمی توجهی به این دنیای رنگارنگ درخشان نداشته‌اند. (۱۰)

با وجود این انواع زیباتری از تزیینات دیوار و حصار وجود داشته است که بیشتر از همه در دوره جهانگیر و شاه جهان به کار برده شده است. یکی از آنها تکنیک پیترا- دورا «۱» است که سنگهای نیمه قیمتی را در مرمر کار می‌گذاشتند و بناها را مثل یک جعبه جواهرات جلوه‌گر می‌ساختند؛ در حالی که گودی کوچکی در مرمر ایجاد می‌گردید که در آن سنگهای مورد نظر- معمولا قطعه‌ای بسیار کوچک- نشانده می‌شدند، گلها و پیچکهایی در ظریف‌ترین رنگهای سایه روشن پدید می‌آمدند (امروزه جعبه‌ها و بشقابهایی با این تکنیک در مغازه‌های یادبود فروشی آگرا و دهلی یافت می‌شوند). زیباترین اثر معماری در این سبک در واقع آرامگاهی است که نورجهان برای پدرش اعتماد الدوله در آگرا ساخته است. باز هم مصرعی از کلیم به یاد بیننده می‌آید:

گلهایی از سنگ در مرمر نشانده شده است،که از گلهای واقعی در رنگ، اگرچه نه از نظر عطر، برتر هستند.

ایجاد صحنه‌های کامل زنده نیز در تکنیک پیترا- دورا امکان داشته است: اباکوخ توجه را به موزاییک پیترا- دورا در دهلی جلب می‌کند که با نقوش پرندگان احاطه شده است و در پشت تخت سلطنت شاه جهان واقع در پنجره‌ای که خود را در معرض دید مردم قرار می‌داده است، وجود دارد، این موزاییک ارفه «۲»، (خواننده اساطیری یونان)، را در حال نواختن چنگ نشان می‌دهد. (۱۱)

بناهای مذهبی

در دوره شاه جهان حاکم دهلی دستور داد بنای آرامگاه کوچک نظام الدین اولیا، قطب روحانی دهلی را تغییر دهند (۱۶۵۲) و به آن شکل فعلی- مرمر سفید با گنبدی زیبا- داده شود.

در این دوره همواره از ساخت آرامگاه برای خدادوستان و تغییر شکل معماریهای موجود نام برده

---

(۱). Pietra -dura.

(۲). Orpheus.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۰

می‌شود. مقبره زیبای میان میر در لاهور نیز از آن جمله است. یک نمونه بسیار زیبا از اوایل دوره مغول بنای ساخته شده از سنگ مرمر زرد مایل به قهوه‌ای، برای عارف بزرگ محمد غوث گوالیوری (ف.

۱۵۶۲) در گوالیور است که طارمی پنجره‌های آن ظاهرا تا حدودی تعالیم عرفانی و ستاره‌شناسی پیچیده شخصیت مدفون در آنجا را منعکس می‌کنند. پنجاه سال بعد مقبره زیبای «شاه دولت» (ف. ۱۶۱۶) در مانر نزدیک پاتنا نوع تکامل یافته‌تر این آرامگاه را نشان می‌دهد.

البته مهم‌ترین بناهای مذهبی مساجد هستند که تعداد آنها در هسته مرکزی قلمرو آن‌طور که انتظار می‌رود (۱۲) زیاد نیست. مسجد بزرگ اکبر در فتح پورسیکری با حیاط بزرگ احاطه شده به وسیله حجره‌ها الگویی برای بناهای عظیم جانشینانش در دهلی و لاهور شد. به وسیله جهانگیر مسجد بزرگی ساخته نشده است. در عوض شوق ساخت و ساز پسرش در بنای مساجد متعدد در مرکز قلمرو و همچنین در ایالتها نشان داده شده است. او پس از اینکه در سال ۱۶۲۸ جانشین پدرش شد، برای ادای یک نذر مسجدی در آگرا ساخت. سند مسجد بسیار زیبای تهتا را با کاشی‌کاریهای آبی رنگش (۱۶۴۴- ۱۶۵۷) مدیون اوست و در آخرین نقطه پایان صخره‌ای که دژ آسیرگره رویش قرار دارد مسجد با شکوه نه چندان معروفی مشرف بر اراضی برپا خاسته که شاه جهان عینا مثل

بنای قبلا یاد شده به عنوان سپاسگزاری برای مهمان نوازی‌ای که در حین فرارش به این نقاط در حقش انجام شده بود، ساخته است. اینکه برهانپور مساجد متعددی دارد روشن است، ولی یکی از آنها بسیار جالب توجه است، مسجدی که گرچه از دوره سلسله سلطنتی پیشین است، ولی توسط خان خانان عبد الرحیم توسعه یافته و مدرن شده است، این مسجد دارای کتیبه‌ای به سانسکریت با محتوایی از مذهب اسلام است.

مسجد بزرگ در دهلی نیز که در عرض گسترده شده است و ۹ متر بالاتر از سطح جاده قرار دارد و با سه گنبد راه راه قرمز و سفید و حیاط بزرگ تقریبا ۱۰۰ متر مربعش برای معماری متأخر مغول اختصاصی است، جزو شاه جهان‌آباد می‌باشد.

مسجد بادشاهی «۱» که اورنگ زیب چند دهه بعد (۱۶۷۳- ۱۶۷۴) در لاهور ساخت، مشخصات مشابهی را نشان می‌دهد؛ حیاط بسیار وسیع که می‌تواند دهها هزار تن از مؤمنان را برای نماز در خود جا دهد و پنج ایوان سر بازی که رو به قبله هستند و شبستانهای داخلشان با گچ‌بریهای نقاشی شده برجسته تزیین شده‌اند، شاخص هستند؛ ۸۰ اتاق دور حیاط بعضا به عنوان کلاسهای درس و محل اقامت مؤمنان به کار می‌رفته‌اند. در هر دو مورد دروازه عظیم- هر چند کوچکتر از فتح پورسیکری- وجه مشخصه معماری بناست. برای رسیدن به آن باید از پله‌های عریض زیادی بالا رفت که صعود جسمی با صعود روحی مورد

---

(۱) Badshahi.

انتظار در نماز مرتبط بوده است. ولی تقریبا در همه موارد تأسیسات قصر، قلعه‌ها و مساجد عظیم، تشکیل یک واحد را می‌داده‌اند: حکومت و مذهب، نمادین مرتبط بودند، ولی شاهزادگان مغول یک نوع مسجد دیگر نیز پدید آوردند: مسجدی کوچک از مرمر سفید در داخل محل اقامت: در آنجا مساجدی مثل مسجد متی «۱»، مروارید، یا نگینه «۲»، و جواهر (۱۶۳۰) در آگرا یافت می‌شوند، بناهای کوچک از مرمر سفید با گنبدهای ظریف که به راحتی برای فرمانروا و درباریان قابل دسترسی هستند و گاهی از اوقات تقریبا اثری شبیه به سبک روکوکو به‌جا می‌گذارند. اورنگ زیب دهلی را نیز با چنین مسجدی مربوط به قصر آراسته است.

خانمهای دربار نیز مساجدی ساخته‌اند؛ مسجدی نزدیک دژ آگرا به لطف جهان‌آرا ساخته شده است، و زینت النسا برادرزاده‌اش مسجد کوچکی در دهلی کنار حصار دژ قرمز که رو به سمت رودخانه یومنا داشت احداث کرد که باز هم سه گنبد راه راه، شاخص برای اواخر قرن ۱۷ را در معرض دید قرار می‌داد.

مساجدی نیز به وسیله منصب‌داران (به عنوان مثال وزیر خان) و حتی اعضای غیرمسلمان دربار احداث شدند: مان سینگ مسجد بزرگی در راج محل در بنگال ساخته است.

بناهای معمولی

بناهای معمولی نباید فراموش شوند: یک سهم ویژه مغولان در معماری حمام بوده است که در خاور نزدیک مدلی رایج را دنبال می‌کرد: بینه محل پوشیدن و درآوردن لباس (یا که چندین بینه)، محل خنک برای آماده شدن پس از استحمام و محل اصلی برای شستوشوی. آب داغ به وسیله تنبوشه‌هایی هدایت می‌شده است. برای آبریزگاه عمومی هم تمام و کمال پیش‌بینی شده بود. فتح پورسیکری برای حمامهای متعددش شهرت داشت و نه فقط فرمانروا، بلکه اشخاص ثروتمند هم در محل سکونتشان حمامهایی می‌ساختند که بعضا از زیبایی معماری قابل توجهی برخوردار بودند. آصف خان شوهر خواهر جهانگیر تأسیسات حمام بسیار زیبایی در آگرا ساخته است و حمامی که خان خانان عبد الرحیم در برهانپور ساخته معروف است. (۱۳)

با روابط تجاری فعال مغولان و اهمیت راه‌های تجاری از بنادر به پایتخت یا بین مهم‌ترین مراکز تولیدات کالا یا کشاورزی، به طبع

جاده‌هایی احداث شد که از نظر نظامی هم اهمیت داشتند. بابر در واقع نخستین کسی بود که جاده‌ای از آگرا به کابل کشید. از جاده عظیم شرشاه قبلا- نام برده شد. اکبر و جهانگیر دستور اندازه‌گیری مسافت جاده‌ها را دادند و در هر ۳ کیلومتر یک سنگ کیلومتر قرار داده شد.

---

(۱). Moti.

(۲). nagina.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۲

این سنگ کیلومترها همان‌طور که بابر توصیف می‌کند غالبا با شاخهایی تزیین شده بودند. در دوره حکومت جهانگیر در هر ۹ کیلومتر چاه آبی برای مسافران زده شد و فرمانروایان و امیران زیادی برای آسایش بیشتر مسافران کاروانسراهایی احداث کردند که اتاقهای کوچک و بزرگ زیادی برای مهمانان، اسطبلهایی برای حیوانات، و انبارهایی برای بار داشتند. چنین کاروانسراهایی مثل بنایی با قوسهای نوک تیز باشکوه که به وسیله خان خانان عبد الرحیم بین برهانپور و آسیرگره ساخته شده است، غالبا از نظر معماری بسیار زیبا بودند. اینکه مسافران با همه احوال غالبا از وضع راه‌ها شکایت داشته‌اند، چیزی از ارزش چنین تأسیساتی کم نمی‌کند. بلغورخانه‌ها «۱» هم ظاهرا دیگر وجود ندارند- که نوعی آشپزخانه برای فقرا بودند و بیشتر در دوران قحطی نقش مهمی داشتند، (۱۴) اختصاصی بودند.

طرح اصلی حمام عمومی ساخته شده به وسیله خان خانان عبد الرحیم در برهانپور (۱۶۰۷- ۱۶۰۸)

سرانجام پلها نیز قابل ذکر هستند که باید ارتباط بهتر را بین مهم‌ترین شهرها تأمین کنند. در دوره اکبر پل مشهوری به وسیله خان خانانش منعم خان، در جوانپور ساخته شده است (۱۵۶۹).

باغهای مغول

ولی تقریبا مهم‌ترین آثار معماری مغول تأسیسات باغ هستند. (۱۵) بابر پس از اینکه در سال ۱۵۰۸ در کابل مستقر شد نخستین کارش این بود که باغی به نام «باغ وفا» ایجاد کند. او در «استلف «۲»» نزدیک

---

(۱). bulghur -khana.

(۲). Istalif.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۳

کابل، باغ «الغ بیک» را نوسازی کرد و مینیاتورهای بابرنامه او را نشان می‌دهند که چگونه بر کار باغبانان که بیل می‌زنند، تخم می‌پاشند، نهال می‌آورند، و در شال خود بذر حمل می‌کنند، نظارت می‌کند. او درختان چنار، پرتقال، لیمو ترش، و انار کاشت و نهر کوچک آبی از سنگ مرمر ساخت. (۱۶) سه نسل بعد جهانگیر از هفت باغ در کابل صحبت می‌کند که یکی از آنها به نام شهرآرا، به وسیله شهربانو خاله بابر ایجاد شده بود.

ولی هند به نظر بابر بی‌تمدن رسیده است، زیرا که او در آنجا باغی که به خوبی پرورش داده شده باشد، ندیده است، کمبودی که او و بیشتر جانشینانش به صورت اساسی برطرف کردند.

عشق به باغها ظاهرا در سلسله تیموریان- و احتمالا ملل ترک به طور کل- به ویژه آشکار بوده است.

تیمور هر بار وقتی که خانه‌اش را در اختیار همسر جدیدی قرار می‌داد، عادت داشت برای او باغی اختصاصی درست کند. (۱۷)

اکبر نخستین بـاغ بزرگ مغول را در سال ۱۵۹۷ در کشـمیر ایجاد کرد، این باغ به اسم نسیم باغ نزدیک دریاچه دال است. ولی چه نشاط بـاغ مشـهور ایجاد شـده به وسـیله آصف خـان مطرح باشـد، و چه باغهای شالیمار کشـمیر که در سال ۱۶۱۹ به وسـیله شوهر خواهرش جهـانگیر احـداث شـده بود، به هر حـال کشـمیر دقیقـا سـرزمین باغهـای مورد آرزوی مغولاـن شـده است. پس از آن بـاغ شالیمـار لاـهور قابل ذکر است، همان تأسـیسات بزرگی که در آن معماری آرمانی باغ مغول آشـکار می‌شود: این یک طرح تقسـیم شـده به سه قسـمت است که به یک قصـر نظم یافته در سه بخش شـباهت دارد: بخشـی برای مردم، بخش دیگر برای برگزیدگان، و بخش سوم برای خانواده. برای اینکه بتوان چنین باغی را ایجاد کرد، علی مردان خان معمار ایرانی دسـتور داد نهری به طول بیشتر از ۱۰۰ مایـل از دامنه کوه تـا لاهور بکشـند. در شالیمار کشـمیر در سـطح سومین بخش، کوشک زیبایی از سـنگ مرمر سـیاه بنا شـده است.

در حالی که باغهای کشـمیر در اثر موقعیت پست و بلندشان می‌توانند به وسـیله نهرها با آبشاری کوچک، سـرزنده و با نشاط شوند، باغ شالیمار در لاهور که در دوره شاه جهان ساخته شده است باید به صورت مصـنوعی تراس‌بندی می‌شد تا آبشارهای پله پله ایجاد شوند.

تقریبـا در تمـام باغهـای مغول اصول چهـار بـاغ ایرانی تحقق یـافته است: یک اسـتخر یا کم و بیش یک برکه وسیع نقطه مرکزی را شکل می‌دهد که چهار نهر به آن منتهی می‌شوند؛ بین کرتها پیاده روهایی در سطح بالاتر قرار دارند که از روی آنها به سطح چمن و گلهـا نگریسـته می‌شـود. مسـیرها غالبـا بـا آجرهـایی کـه هنرمنـدانه نصب شده‌انـد، آجر فرش گردیده‌انـد و در محلهـای شـاعرانه کوشـکهایی از سـنگ مرمر یافت می‌شوند، کوشـکها را با علاقه روی سـکوهای وسط دریاچه یا برکه می‌ساختند. این ضـمنا شـکل دلخواهی نیز برای آرامگاه بود که از طریق آن شخص مرحوم در باغهایی که زیرشان نهرهایی

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۴

جریان دارند، تا حدودی زودتر از دیگران به سعادت بهشتی دست می‌یابد. «۱»

یـک نمونه بسیار زیبـا از چنین کوشـکهایی را می‌توان در شـیخوپورا نزدیـک لاـهور دیـد: حیران منـار، قبر غزال محبوب جهـانگیر (۱۶۰۷- ۱۶۲۰) در کنـار یـک برکه قرار دارد که از طریـق نوعی سـد از سـنگ مرمر می‌توان به کوشـک آن رسـید، همـان‌طور که مینیاتوریستها غالبا برای ما تصویر کرده‌اند، محلی است مطلوب برای کنسرتهای شبانه.

گاهی از اوقات نیز در باغ کلبه‌ای لای شاخه‌های درختی باشکوه ساخته می‌شد؛ چنین کلبه‌هایی در واقع مقدم بر همه برای شکار در نظر گرفته شده بودند، ولی در تصاویر متنهای خیال‌انگیز و شاعرانه نیز ظاهر شده‌اند.

تنها فرمانروایان دوسـتداران شیفته باغ نبودند. خانمهای دربار بیشتر از همه باغهای زیبایی احداث کرده‌اند و اشراف و بزرگان نیز در احـداث باغ سـهیم بودنـد. خان خانان عبـد الرحیم پس از پیروزی‌اش بر گوجراتی‌ها فتـح باغ را در احمدآباد ایجاد کرد، و برهانپور اقامتگاه سالیان درازش را با باغهایی آراست که مردم نیز اجازه ورود به آنها را داشتند- رفتاری کم‌نظیر!

تأسیسات باغهای وه «۲»، نزدیک حسن ابدال، در مسیر قدیمی لاهور به سرین آگار «۳» به همکارش مان سینگ نسبت داده می‌شود که برکه و کوشـکهایش و همچنین سیسـتم آبیاری‌اش نخست چنـد سال پیش تعمیر و مرمت شده‌اند. (۱۸) این تأسیسات خیال‌انگیز بایـد زمینه الهـام لاـله رخ برای توماس مور «۴» بوده باشـد. تأسـیسات زیبای دیگری نیز نباید فراموش شود: کوشـکهای سـنگ مرمر سفید در کنار دریاچه آناساگار در اجمر، محل زیارت محبوب فرمانروایان مغول که جهانگیر آنها را ساخته، پسـرش آنها را در سال ۱۶۳۶ نوسازی کرده است و هنگام جشنها آنها را به زیبایی چراغانی می‌کردند.

ولی کشـمیر سـرزمین دلخواه باغها بود و دیدار جهانگیر از آنجا در سال ۱۶۲۰ باعث شـد پروژه‌های متعددی برای باغ به وجود آید که البته همه آنهـا اجرا نشدنـد. در آنجـا هم بزرگـان دربـار بـا فرمانروایـان عـاشق بـاغ رقابت می‌کردنـد؛ باغ ظفرآباد که «ظفر خان

خواجه» احداث کرد، بسیار جالب توجه است: این حاکم بسیار خوب کشمیر که با برادرزاده ممتاز محل ازدواج کرده بود دستور داد باغش را در یک مثنوی فارسی بستایند و در برخی از مینیاتورها که متن را تزیین می‌کردند دیدار شاه جهان از این باغ را ثبت کنند. در حاشیه قابل ذکر است که صائب شاعر ایرانی مدت زمانی را پیش او زندگی می‌کرده است. (۱۹)

---

(۱). سوره ۲، آیه ۲۵.

(۲). Wah.

(۳). Srinagar.

(۴). ThomasMoore.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۵

درختان چنار در کشمیر بسیار زیبا بودند و زیبایی‌شان بیشتر از همه در پاییز وقتی که برگهایشان زرد طلایی بودند، درخشش داشت- نقاشان جهانگیر این درختان باشکوه را که برگهای پنجه‌ای آنها از گذشته‌های دور شعرا را به یاد دستهای انسان می‌انداختند که به سوی جام شراب (به معنی گلسرخ یا گل لاله) دراز شده‌اند، با لذت نقاشی کرده‌اند. تصاویر وفور گلهای متفاوتی مثل گلسرخ، یاسمن، و چمپه بسیار معطر و هم‌خانواده با آنها را نشان می‌دهند که انسان برایشان در کشمیر و نیز لاهور، آگرا و دهلی احساس خوشحالی می‌کرد. نادر العصر «۱»، نقاش دربار جهانگیر بیشتر از صدها تصویر از گلهای کشمیر کشیده است، چه تک تصویر از گلهای شاهانه بسیار گیرا و چه گلهای تزیینی صفحات آلبوم که تصویر اصلی را احاطه می‌کنند. گلها همواره واقعی و طبیعی ترسیم و نقاشی می‌شدند و اشعار بی‌شمار درباره باغها یا توصیف آنها در اشعار مغول- چه فارسی یا اردو- شیفتگی فرمانروایان و مردم را برای باغ گواهی می‌کنند.

و همواره باز هم گلسرخها در مصرعهای شعرای مغول که در آنجا در زیبایی باغ نمادهایی برای سعادت هر چند گذرا دیده‌اند، می‌درخشند. میر درد می‌گوید:

شادی و رنج در شکل و قالب یکسان هستند- گلسرخ:دلگشا از آنها نام ببر ...

دل شکسته از آنها نام ببر. و آزاد بیگلرامی هم‌عصر او نیز گذرا بودن زندگی را از طریق باغ در می‌یابد:

انسان نخست در پیری به ارزش‌عطر و رنگ پی می‌برد.

غنچه باز نشده: بی‌خبر و شوریده________________________________ ...

(۱). Nadiral -asr.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۷

پایان گفتار

سلسله پادشاهان مغول در هند با شعرا آغاز شد و پایان یافت و فرمانروایانی که در این میان حکومت کردند با کمی استثنا در دنیا جزو فرمانروایانی بودند که قدرت درک بسیار بالایی برای معیارهای زیباشناسی داشتند. آنها در طول چند دهه سبکی را تکامل بخشیدند که در تمام چیزهای آفریده به دست انسان، از شهرهای بزرگ تا ریزترین سنجاقهای یشم سبزی که برای محکم کردن عمامه نیاز بود، رسوخ کرد. این هنری بود که خود را تنها به ندرت از طبیعت دور نگه می‌داشته است. فرمانروایان تماما عاشق گل و حیوانات بودند و آنها برایشان موضوعات تصاویر و شکلهای شاعرانه‌ای، مثل گلی که در یک کاسه کریستال به شکل انبه یا جامی از یشم سبز به یک بز تبدیل می‌شود، گردیدند.

فرمانروایان خیال‌پرستانی کامل بودند که همواره می‌کوشیدند غیرقابل دستیابی را به قابل دستیابی تبدیل کنند: بابر فاتح شاعر، در رویای یک امپراتوری عظیم که شایسته شهرت اجدادش بود، کارش به جنون کشیده بود. اکبر را آرمان یک هند رویایی برای هندوها و مسلمانان، تسخیر کرده بود و اورنگ زیب که با افکار خیال‌پرستانه‌اش سرزمین را تقریبا نابود کرد، گرفتار جنون فتح دکن شده بود.

استوارت کری ولش «۱» در نخستین کتابش درباره هنر مغول، Paintingsan dPreciousObjects ۳۶۹۱، این گونه می‌نویسد.

این همین رفتار اجتماعی فرمانروایان مغول، استعدادشان در ترکیب طبیعت و هنر و قدرت درک لطیف‌ترشان از زیبایی است که هند را دست‌کم حدود ۲۰۰ سال، از بابر تا اورنگ زیب، به یک سرزمین رویایی تحسین شده از دوردستها تبدیل می‌کند. مغول به معنی ثروت و زیبایی بود و بدین‌سان نیز در اروپا بازتاب یافته است، از اثر استادانه هنر طلاسازی دینگ لینگر، در درسدن گرفته تا تصاویر عجیب شلینک، که رویاهایی از یک شرق نفسانی را که چه‌طور دهه‌های کمی بعد در اثر نفوذ داستانهای هزار و

---

(۱). StuartCaryWelch.

یک شب در اروپا مد روز شد، مجسم می‌کنند.

آگرا و لاهور خانان مغول دقیقا برای ثروت، شکوه، جلال، و قدرت ضرب المثل بودند، البته ادبیات مغول برای غرب مسکوت بود، هرچند که برخی از اوقات ترجمه مصرعهای جان دان، شاعر بزرگ دوره باروک انگلیس، به فارسی برای هم‌عصرانش در دربار مغول ساده‌تر از ترجمه آنها به آلمانی مدرن به نظر می‌رسد، شعرای پیرو فلسفه نظری اوایل قرن ۱۷ از افکار درخشان تصنعی هم‌عصران هندی‌شان محظوظ بودند.

ولی این تصویر بی‌نهایت درخشان همه را به وجد نمی‌آورد. تجار انگلیسی، سوداگران اروپایی الماس و پرشکان از قلمروی مغول کم‌تر چیز جذابی گزارش می‌کنند؛ چون فقر گسترده مردم از تجمل کسانی که بر آنها حکومت می‌کردند شدیدا تمیز داده می‌شد، و در حالی که نقاشیهای مینیاتور به ما پارچه‌های مخمل و ابریشم و جواهرات فراوانی را نشان می‌دهند، برای مردم معمولی مطمئنا اشاره‌ای که ویلیام مورلند «۱»، کرده است صدق می‌کند: «درباره لباس توده مردم، وقتی که تکه لباسشان فقط از یک لنگ پیچیده به دور کمر تشکیل می‌شود، چه باید گفت؟ و چه چیز درباره خانه‌هایشان، وقتی که تجهیزات کلبه‌هایشان فقط یک محل خواب ساده است؟»

با این وصف این جمعیت چند میلیونی مهارتی گستاخانه در خلق شادترین آثار هنری با وسایلی داشت که امروزه به نظر ما غیرقابل تصور ابتدایی جلوه می‌کنند. بناهای عظیم دوره مغول بدون آنکه از فرقون استفاده شود، ساخته شدند- مصالح ساختمانی همان‌طور که تصاویر میناتورهای شرح وقایع نشان می‌دهند تا محل کارگاه ساختمانی با دست حمل می‌شدند. با ساده‌ترین ابزارها ظریف‌ترین جواهرات ساخته می‌شد که ما امروزه به دشواری می‌توانیم با زیرکانه‌ترین تکنیک آماده سازیم. چه کسی قادر است هنوز آن پارچه‌هایی را ببافد که «هوای بافته» نامیده می‌شدند؟ یا هشت رشته نخ را از سوراخ یک دانه خشخاش رد کند؟ با وجود این اگر تکنیکی که با آن خیلی از آثار استادانه هنر مغول ساخته شده‌اند باز هم برای ما غیرقابل تصور باشد، کافی است امروزه هنوز هم ببینیم که چگونه مردی در یک خیابان شلوغ در حیدرآباد دکن گردنبندی از ظریف‌ترین مرواریدها را در کوتاه‌ترین زمان به نخ می‌کشد، در حالی که نخ نازک به انگشت کلفت پایش بسته شده است. و اگر نقاشان جهانگیر تابلوهای انگلیسی را آن‌چنان خوب کپی کرده‌اند که آنها را نمی‌توان به سادگی به عنوان کارهای بدلی تشخیص داد، امروزه هنوز هم در شبه قاره صنعتگرانی

وجود دارند که در تقلید وسایل اروپایی- مثلا ظروف نقره- قادر به انجام کارهای باورنکردنی هستند.

---

(۱). WilliamMoreland .

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۵۹

هرچه بیشتر در شبه قاره بر سر برده شود، به همان اندازه شدیدتر حضور مغولان احساس می‌شود آیین و رسوم در خانواده‌های متشخص، دست‌کم از بعضی نظرها، تقریبا تغییر نیافته به نظر می‌رسد.

اگر همواره مجددا به منابع تاریخی مغولان بازگردیم، شخصیتها کاملا زنده می‌شوند، بخصوص اگر که عده زیادی از مورخان مغول قهرمانان و ضد قهرمانانشان را مثل اینکه هم‌عصران ما باشند کاملا برجسته جلو ما قرار دهند، ضمن اینکه دلایل را برای عزل و نصبها، مجازاتها، و پاداشها به ما اطلاع می‌دهند. برخی از تحولات سیاسی- مثلا در دوره جهانگیر و نورجهان- امکان دارد که معلول انزجارهای شخصی بوده باشند؛ نورجهان زن مقتدر ایرانی و خانواده بانفوذش، بخصوص آصف خان برادرش، اصلا محبوب افسران مهم نبودند. و ترفیعات؟ البته مردان در صورتی که خود را در جنگ یا به ندرت در اداره امور ممتاز و برجسته نشان می‌دادند به درجات بالاتر ارتقا می‌یافتند. ولی ازدواج در خانواده سلطنتی نیز به پیشرفت در کار اداری کمک زیادی می‌کند. نفوذ برادر شیری نیز اهمیت داشت.

تنها عده کمی از منصب‌داران بلندمرتبه کاملا- بی‌نقص هستند، در میان آن جمع از این نظر بایرام خان بود که قربانی دسیسه‌های ماهام آناگا شد، در حالی که پسرش خان خانان عبد الرحیم، فرمانده موفق لشکریان، شاعر و مترجم که به عنوان حامی فرهنگ و هنر مورد ستایش بود به وسیله وقایع‌نگاران بعدی به فریبکاری متهم شده است، او کوشیده است به بهانه دوستی و رفاقت بر دشمنان فایق آید.

در برابر ما نمایش رنگارنگی از مردمانی بسیار متفاوت برپاست که در آن از همه گروه‌های قابل تصور شرکت کرده‌اند: شجاعان، ولی به عقیده مورخان گاهی از اوقات ترکان بی‌درایت؛ ایرانیان باوقار (بویژه از اصل و نسب شیرازی)، هزاره‌های چشم بادامی از افغانستان، راجپوتیهای شجاع و خیلیهای دیگر.

مردمانی ساده و بی‌ریا که فقط برای خدمت به فرمانروا می‌زیستند، سیاستمداران وقیحی که وقتی می‌توانستند امتیازی داشته باشند تغییر جبهه می‌دادند، منصب‌داران دست و دلبازی که مواجب سربازانشان را منظم پرداخت، و گاهی حتی این کار را به دست خود انجام می‌دادند، و افراد دیگری که از قدرتشان به ظالمانه‌ترین نحو سوء استفاده می‌کردند- اینها همه در صحنه نمایش تاریخ ظاهر می‌شوند.

در اینجا کسی است که با همه سادگی‌اش بسیار خوش قلب بوده است، در حالی که شخص دیگری تنومند و بلند قد، ولی برای سفاهت و نادانی‌اش شهرت داشته است. یکی از همکارانش به عنوان کوهی از استحکام و استواری که از تلاطم سخت سرنوشت به لرزه درنمی‌آمده است، توصیف می‌شود. در عوض سرگرمیهای شخص دیگری، شهوترانی، خوردن و خوابیدن بوده‌اند و البته او زنان زیادی دور و بر خود داشته است. منصب‌دار دیگری با دست خود تبر بر ریشه سعادتش زده است، و بعد مجبور شده کویر عدم موفقیت را زیر پا بگذارد. این اتفاق ممکن است در صورتی رخ دهد که گروهی از همراهان بی‌وفا خاک بی‌صداقتی را بر فرق وفاداری بپاشند، یعنی وقتی که آنها ناسپاس به طور محرمانه شورشی را علیه

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۶۰

کارفرمایشان برنامه‌ریزی کنند و سپس گرفتار کسی شوند که مغزش از هزاران دیوانگی مثل لانه زنبور پر است و براحتی دچار اشتباه می‌شود. از علل کوچک ممکن است نتایج بزرگی گرفته شود: اختلاف عقیده‌های کوچک در باغ شعورش رشد کردند، در

نتیجه او برای دشمنان- فرضی یا واقعی‌اش- می‌توانست خطرناک شود و انسانی دو رو و زبان باز، در بازار روزانه دسیسه‌ها و ایجاد ناآرامیها نشو و نما کرده است. اگر او زیاده‌روی کرده باشد، ممکن است فرمانروا در واقع تصمیم بگیرد که مخل آسایش از سنگینی بار سر دسیسه‌سازش رها شود، و بدین‌ترتیب رنگ‌آمیزی غرور و نخوت مانع از رنگ باختگی گونه‌هایش (زردرویی) نشد، برعکس سرخ‌رویی، بدان‌گونه که در فارسی نشانه‌ای برای رنگ چهره شخص سربلند و مورد تقدیر است.

در میان افسران دوره حکومت جهانگیر باید مردانی تقریبا ناخوشایند یافت شده باشد. یکی از وقایع‌نگاران در جایی در مورد یکی از آنها که نمونه‌ای وحشتناک از خشم الهی و مملو از بدجنسی بوده است و سرگرمی‌اش محدود به این بود که صدای تازیانه را بشنود، می‌نویسد. او همچنین از یکی از هم‌عصرانش که فرماندار بنگال بوده (۱۶۰۸) و در واقع همواره صد حافظ قرآن همواره داشته است که در خانه و راهپیماییها باید قرآن را تفسیر می‌کردند گزارش می‌کند. این فرماندار همچنین صد شیپورچی با خود داشته است که آن‌قدر سر و صدا می‌کردند که ساکنان مناطقی که از آنها می‌گذشته است از خشم منفجر می‌شدند. او حتی موقع عبادت نیز دستور اعدام یا شلاق زدن کسی را صادر می‌کرده است. ظالم مشابهی نیز وجود داشته است که در دوره شاه جهان در دکن شمالی به آزار و اذیتهایش مشغول بوده است؛ در حقیقت وقتی که خبر مرگش رسید، در برهانپور مغازه شیرینی‌فروشی‌ای نبود که محتویاتش را ساکنان به عنوان سپاس خیرات نکرده باشند (مردم از شادی نقل و نبات تقسیم می‌کردند)، و بدین‌ترتیب او هم مثل خیلی از همکارانش «در مناطق وسیع نیستی آواره شد ...»

ولی این شرح سرشتها و ویژگیهای مختصر از اشخاص منفرد نه چندان دوست‌داشتنی در دوره مغول نمی‌توانند باعث شوند که خوانندگان عظمت و زیبایی این دوره را به دست فراموشی سپارند. خدمات فرمانروایان متقدم فراموش شدنی نیستند. این خدمات به وسیله بناهایی که آنها باقی گذاشته‌اند، زیبایی فراگیر آثار هنری مختلف و مصرعهای شعرا به زبانهای مختلف گواهی می‌شوند. ممکن است که برخی از چیزها برای خواننده امروزی بیگانه و قابل امتناع به نظر رسد، ولی هرگز نباید فراموش کرد که هر دوره‌ای قواعد خاص خودش را دارد و تمدن شرقی بسیار پیشرفته دوران گذشته نباید با معیارهای قرن بیستم پایان یافته مورد قضاوت قرار گیرد. و ما بدین‌ترتیب با میل از راهنمایی میلتون پیروی کردیم که حضرت آدم تازه خلق شده را با رویای عالی‌ترین شکوه و جلال و درخشان‌ترین تمدن دلشاد کرد، و او این زیبایی بی‌نظیر و اقتدار را در آگرا و لاهور خانان مغول یافت.

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۶۱

مقبره اکبر در سیکاندرا، نقاشی هندی قرن ۱۸

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۶۲

هند در قرن هفدهم

در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۶۳

«شجره نامه سلسله مغول»

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۱۵

فهرست اعلام

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۱۶

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۱۷

در قلمروی خانان مغول، ص: ۴۱۸

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».